فهرست

بازگشت به فهرست

مقدّمه

روزگار می‌گذرد و انسانها پس از چند صباحی دوباره به اصل خویش باز می‌گردند؛ امّا آن چه از انسانها باقی می‌ماند، آثار نیک و بد آنهاست. آن چه موجب استمرار فرهنگ و اندیشهٔ بشری و دوام و بقای تمدنها بوده، روشنگری راه به وسیلهٔ نخبگان و مفاخر فکری و فرهنگی است. اگر بخواهیم مقطعی خاص از حیات ملّتی را بررسی کنیم، بی شک بدون بررسی زندگی و آثار برجستگان علمی و فرهنگی آن قوم نمی‌توانیم این کار را انجام دهیم. به عبارت دیگر شناخت برهه‌ای از زمان بدون در نظر گرفتن سازندگان آن معنایی نخواهد داشت؛ تا آن جاکه وقتی ویژگی خاص آن زمان را بر می‌شماریم، اوّلین شاخص اعتبار تاریخی و فرهنگی، حضور شخصیّتها و اندیشمندان و مفاخر فکری آن دوره است. نگارنده بر آن است تا از این منظر به اعتبار تاریخی و فرهنگی اسفراین نظر بیفکند و نقش و اثر گذاری دانشوران این خطه و خرد ورزان آن را در پیدایش فرهنگ و تمدّن ایران اسلامی تقدیم نسل کنونی کند تا مشعلی باشد فرا روی نوخاستگان این مرزوبوم.

مسألهٔ تألیف کتابی در باب رجال اسفراین در سال ۱۳۶۵ با شادروان دکتر محمّد جواد مشکور در میان گذاشته شد. پاسخ شنیدم که: «اسفراین به واسطهٔ مردان نامی‌اش در علوم اسلامی قبة الاسلام است، بر شما تکلیف است که در این باره به پژوهش و تحقیق ادامه دهید.» نیز تشویق و راهنمائیهای ارزندهٔ استادم آقای دکتر سیّد نورالله کسایی، که در شناخت مدارس نظامیّه و دانش آموختگان، مدرّسان، معیدان و کتابداران آن، از برجستگان روزگار خویش‌اند، اندیشه پرداختن به این مهم را قوّت بخشید.

در این کتاب کوشیده‌ایم ضمن معرفی اجمالی زندگی و آثار علمی هر کدام از دانشوران اسفراین و آبادیهای آن به نکته‌های مهم دیگری نیز، که در شناخت آنها مؤثر است، اشاره کنیم.

شیوهٔ تحقیق تا آن جاکه متون تاریخی و جغرافیایی، معاجم رجال، تذکره‌ها، طبقات و... مربوط می‌شود، به شیوهٔ تطبیقی و تا حدودی تحلیلی است. سعی

نگارنده بر آن بوده است تا از منابع دست اوّل بهره گیرد و منابع متعدد موافق و مخالف را ببیند، به همین سبب تا حدّ ممکن از نسخه‌های خطی موجود در کتابخانه‌های خارج و داخل کشور بهره برده است و نزدیک به ۱۲ سال، نهایت کوشش خود را حتی در یافتن نسخ خطی محلّی در کتابخانه‌های شخصی افراد به ویژه اسفراینی‌ها معمول داشته است. از این نظر، منابع این کتاب در بعضی موارد، نسخه‌های خطی منحصر به فرد و ناشناخته و تازه یاب است. و شاید برای فهرست نویسان کتب خطی در خور توجّه باشد.

از آقای احمد شاهد به خاطر همکاری صمیمانه و ارائه بعضی از نسخ خطی کم یاب [که در پانویس‌ها بدان اشاره شده است] سپاسگزارم. نیز از آقایان دکتر ایرج افشار و قدرت‌الله روشنی زعفرانلو که همواره مرهون رهنمودهای علمی ایشان بوده مراتب سپاس و قدردانی خود را اعلام می‌دارد. به دلیل این که بیشتر منابع استفاده شده در این کتاب به زبان عربی بوده است و با توجّه به بضاعت علمی اندک این حقیر، در ترجمهٔ بخشهای مورد نظر احتمال خطا می‌رود، لذا از خوانندگان بزرگوار تقاضا دارد، سهل انگاریها واشتباهات را متذکّر شوند تا در چاپهای بعد در اصلاح آنها بکوشم. در این کتاب، دانشمندان بر حسب دانشی که در آن تفوّق بیشتری داشته‌اند و یا بدان اشتهار یافته‌اند، طبقه‌بندی شده‌اند. سپس هر دسته یا گروه را با التفات به عصری که در آن می‌زیسته‌اند و با توجّه به تاریخ وفات آنها تنظیم شده و در صورت عدم دست یابی به تاریخ دقیق، آنان در ردیف معاصرانشان قرار گرفته‌اند.

در پایان از تمام عزیزانی که به نحوی نگارنده را در نوشتن این کتاب یاری رسانده‌اند سپاسگزارم.

غلامرضا فسنقری

اسفراین

پیشگفتار

أَسفراین، یکی از ولایات خراسان بزرگ است، که در شمال غربی این سرزمین پهناور از قدیم الایّام وجود داشته و از جمله مراکز و کانونهای فرهنگ و تمدّن اصیل ایران اسلامی به شمار است، این خطّه در طول تاریخ با نامهای أَسْپَرایین، أَسپراین، أَسپرائیم، أَسفرائین، سفراین، سبراین، أَسفرائن، اسپرائین، اسفران، اسفراین نقش عظیمی را در ایجاد فرهنگ و تمدّن اسلامی ایفا کرده است[1].

اسفراین را «اسفران» نیز گفته‌اند[2] و أَسْفَران به معنای محل دانشوران آمده است. آن چنان که از تذکره‌ها و کُتُب متقدّمین بر می‌آید، از این سرزمین مردانی اندیشمند و دانشمندانی فاضل و آراسته به زیور دانش برخاسته‌اند و هر یک در عصر خویش، دارای مقامات و منشأ خدماتی ارزنده گردیده‌اند. از این دیار، محدثان، فقیهان، متکلّمان، مفسّران، ادیبان، کاتبان، پزشکان، ریاضی دانان، وزیران، عارفان، شاعران و سخنوران عالی قدری به منصّهٔ ظهور رسیده‌اند و پیوسته در تدریس علوم و تعمیم معرفت و تنویر افکار کوشیده‌اند و علاوه بر اسفراین در خارج از حوزهٔ این ولایت، مجلس درس و بحث علمی داشته‌اند و مجالس علمی نیشابور و بغداد و بعضی محافل علمی بلاد دیگر را با نور علم خویش روشنی بخشیده‌اند؛ پیوسته، بزرگانی چون ابوعوانه، ابونعیم، ابوحامد،

---

۱ ـ احمدبن یحیی بن جابر بلاذری، *فتوح البلدان*، ص ۲۸۶ ؛ ابن واضح یعقوبی، *البلدان*، ص ۲۸۷؛ محمّد بن جریر طبری، تاریخ، تحقیق ابوالفضل ابراهیم، ج ۹، ص ۵۰۸؛*تاریخ سیستان*، ص ۲۵۱؛ابن رسته، *الاعلاق النفیسه*، ص ۱۷۱، مقدسی، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ص ۳۱۱؛ ابوریحان بیرونی، *قانون مسعودی*، ج ۲، ص ۵۷۰؛ شریف ادریسی *نزهة المشتاق فی اختراق الافاق*، ج ۲، ص ۶۹۱ ـ ۶۹۰؛ عبدالکریم سمعانی، *انساب*، تحقیق بارودی، ج ۱، ص ۱۴۳؛ یاقوت حموی، معجم *البلدان*، ج ۱، ص ۱۷۷.

۲ ـ غلام سرور لاهوری، خزینة *الأَصفیاء*، ج ۲، ص ۲۸۱؛ محمّد هاشم درویش، ولایت نامه، نسخه خطی ۹۳۴۱ کتابخانه آستان قدس رضوی.

ابواسحاق، ابوالمظفر، خاندان مهرجانی، خاندان بدیلیان خوش، کورانی، بوزانی، توثی، جوشقانی، ادکانی، گورپانی، کسرقی، آذری، بیدوازی، عارف روییني و ... در مجالس علمی زبانزد خاص و عام بوده‌اند و به طفیل وجود علمی و نیک اندیشی آنها، جایگاه اسفراین در عالم اسلام کاملاً شناخته شده بوده است.

کثرت و درخشش محدّثان، فقیهان، متکلّمان و ادیبان، اسفراین را *«قُبّة الاسلام»* ساخته و این سامان، همواره مورد اقبال اهل فضل و دانش بوده است. اسفراین در میان شهرهای خراسان *«دارالعرفا»* بوده است؛چرا که ارباب حال و اصحاب کمال از این محال بسیار برخاسته اند[1]. و به زیور فضایل عرفانی و کمالات ربّانی، نیک آراسته‌اند.

شکوفایی بعضی از اقطاب اسفراینی بدان جا رسید که حتی سلسله‌ای به نام «نوریّه ـ اسفراینیّه ـ در بغداد با الهام از انوار عرفانیِ عارفانی چون نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی (م. ۷۱۷ هـ.ق) و نورالدین عبد الرحمان‌اسفراینی‌ثانی به ارشاد و تربیت مریدان مشغول شدند[2]. پرتو افکار متعالی نورالدین عبدالرحمان کسرقی از آثار وی به نام *کاشف الاسرار*، که به کوشش هرمان لندلت با همکاری دانشگاه مک گیل کانادا و دانشگاه تهران چاپ و منتشر شده، آشکار است و علاوه بر انوار افکار عرفانی، تبحّر فوق العادهٔ وی در ادبیات فارسی به عنوان شاعری توانا و دانا به ظرایف و دقایق ادبی نیز از این آثار هویداست[3]. در تفسیر قرآن، علاوه بر ابوالعباس احمدبن‌حسن اسفراینی (م. ۳۰۱ هـ.ق) و ابوعبدالله‌اسفراینی، که تفسیر *الناسخ و المنسوخ* را به رشته تحریر در آورد[4]، باید از ابوالمظفّر اسفراینی (م ۴۷۱۰ هـ.ق) نام برد، که اوّلین تفسیر قرآن را به زبان

---

۱ ـ زین العابدین شروانی، *بستان السیاحة*، ص ۱۰۷.

۲ ـ صفی الدین احمد قشاشی، *سمط المجید*، ص ۱۵۵.

۳ ـ نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی، *کاشف الاسرار*، کوشش هرمان لندلت، ص یک به بعد؛ آن ماری شیمل، خوشنویسی در *فرهنگ اسلامی*، ص ۱۴۱؛ نجیب مایل هروی، نقد و تصحیح متون، ص ۳۰۱؛ ابن کربلائی، *روضات‌الجنان*، ج ۲، ص ۵۹۱؛ جمال الدین شیخ محمّد باقری نمینی، *تذکرهٔ اقطاب اویسی*، ج ۴، ص ۹ ـ ۱۳

۴ ـ ابوعبدالله محمّد بن عبدالله اسفراینی، الناسخ والمنسوخ، نسخه خطی شماره ۱۳۳۹۸ کتابخانه آستان قدس رضوی و نسخه خطی شماره ۴۳۶۳ کتابخانه آیة‌الله مرعشی نجفی در قم؛ نیز. نك: محمّد آصف فکرت، *فهرست خطی کتابخانه آستان قدس رضوی*، ص ۵۷۴.

فارسی به نام *تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم*[1] نوشت، او مسلمانان بسیاری را که به دین مبین اسلام گرویده بودند و به دلیل عدم توانایی بر زبان قرآن از فهم آن بی بهره بودند، فایدتی تامّ و تمام رسانید.

در امر سیاست و حراست از کیان ایران و زبان و ادب پارسی در عصر طلایی سامانیان، شخصیتهای برجسته‌ای از پرورش یافتگان اسفراین، چون حمویة بن علی «سپهسالار خراسان» و ابو العباس فضل بن احمد اسفراینی (م. ۴۰۴ ه.ق) وزیر سلطان محمود غزنوی، که خدمتی به زبان فارسی کرد و در دورهٔ او زبان فارسی زبان رسمی مکاتبات و دفاتر و دیوانهای دولتی بود، ظهور کردند. نیز تشویق و تقویت او بود که استاد توس، حکیم ابوالقاسم فردوسی را در سرودن شاهنامه قوّت بخشید[2].

---

۱ ـ ابوالمظفرطاهر بن محمّد اسفراینی، *تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم*،تصحیح نجیب مایل هروی و علی اکبر الهی خراسانی؛ همان مؤلف *التبصیر فی الدین و تمییزالفرقة الناجیه عن الفرق الهالکین*، به‌کوشش محمّد زاهد الکوثری، ص ۱۲ ـ ۱۰؛ داودی، طبقات المفسّرین، ج ۱، ص۲۱۳ ـ ۲۱۲؛ عبد الغافر فارسی، *سیاق*، انتخاب صریفینی، ص ۹۳۳؛ تاج الدین عبد الوهّاب سبکی، *طبقات الشافعیة الکبریٰ*، ج ۵، ص ۶۴ ـ ۶۳؛ حاجی خلیفه*کشف الظّنون*، ج ۱ ص ۴۴۲؛ شمس الدین محمّد ذهبی، *سیراعلام النبلاء*، ج ۱۸ ص ۴۰۱؛ خیرالدین زرکلی، الاعلام، ج ۳ ص ۲۶۰.

۲ ـ ابو نصر عتبی، *تاریخ* یمینی، ترجمه ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، ص ۳۳۷؛ ابو منصور عبد الملک بن محمّد ثعالبی، یتیمة *الدهر فی محاسن اهل العصر*، ج ۴ ص ۴۳۷، ناصر الدین منشی کرمانی، *نسائم الاسحار ـ من لطائم الاخبار*، به تصحیح و مقدّمه و تعلیق میر جلال الدین حسینی ارموی «محدّث» ص ۳۹؛ سدیدالدین محمّد عوفی، *جوامع الحکایات ولوامع الروایات*، به‌کوشش جعفر شعار، تهران، ۱۳۶۶ ش، ص ۲۳۲.

بازگشت به فهرست

مفسران

۱ ابوالعباس اسفراینی (م. ۳۰۱ هـ.ق)

ابوالعباس، احمد بن حسن اسفراینی ملقّب به ضریر (روشندل) از مفسّران قرآن مجید در قرن سوم هجری است. از زمان تولد و آغاز زندگی و چگونگی تحصیلات این مفسّر عالی قدر اطلاع چندانی در دست نیست. تنها دانشمندان و نویسندگانی که به نوشتن کتب طبقات و معاجم رجال همّت گماشته‌اند، ابوالعباس احمد بن حسن اسفراینی را در زمرهٔ مفسّران و مصنفان شیعه یاد کرده‌اند. به گفتهٔ شیخ طوسی *کتاب المصابیح فی ذکر مانزّل فی القرآن فی اهل البیت* از تألیفات ابوالعباس اسفراینی است و آن کتابی بزرگ و نیکو و پُر فایده می‌باشد. عده‌ای از اصحابمان از جمله شیخ ابو عبدالله محمد بن محمد نعمان مفید رَحمَهُ الله و حسین بن عبدالله از احمد بن عبدون از ابو عبدالله احمد بن ابراهیم بن ابی رافع و او از ابوطالب محمّدبن احمد بن اسحق بن بهلول نقل کرده است که: احمد بن حسن اسفراینی ضریر برای ما حدیث روایت می‌کرد[1].

بنا به گفتهٔ آیةالله سیّد حسن صدر در *تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام*، ابوالعباس احمدبن حسن اسفراینی ضریر در طبقهٔ سعدبن عبدالله قمی است و در سال ۳۰۱ هـ.ق دارفانی را وداع گفته است[2]. عین همین مطالب در رجال نجاشی و رجال سیّد بحرالعلوم و رجال‌ابن داود در بارهٔ ابوالعباس احمد بن حسن اسفراینی مفسر آمده است.

مامقانی در *تنقیح المقال فی علم الرجال* که از منابع فوق الذکر در شرح حال اسفراینی

---

۱ ـ تقی الدین حسن بن علی بن داود حلّی، *رجال*، چاپ دانشگاه تهران، سال ۱۳۴۲، ص ۲۵؛ ابو جعفر محمّد بن حسن بن علی طوسی «شیخ طوسی»، *الفهرست*، به کوشش محمود رامیار، چاپ دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱ ش، ص ۲۴.

۲ ـ آیة الله سیّد حسن صدر، *تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام*، شرکة النشر و الطباعة العراقیة المحدودة، ص ۳۳۲.

بهره برده است، می‌افزاید که: از سخنان و کلمات آنها مستفاد می‌شود که احمدبن‌حسن مفسر ضریر، شیعی مذهب بوده است[1].

۲ قاضی ابو عبدالله اسفراینی (مفسر قرن چهارم)

قاضی ابوعبدالله، محمّد بن عبدالله بن علی اسفراینی مفسّر قرآن و از دانشمندان قرن پنجم هجری بوده است. در مورد تاریخ ولادت و وفات وی اطلاعی نداریم. منابع، تنها به کتاب تفسیر وی *الناسخ و المنسوخ* اشاره کرده‌اند. نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانهٔ آیة الله مرعشی نجفی در قم محفوظ است که، در سال ۱۰۲۲ ه.ق به خط نستعلیق شکسته توسط کاتب آن حسن جان بن سمیع‌الدین بن جلال‌الدین بن قیام الدین بن نظام‌الدین تحریر شده است. نسخهٔ عکسیِ این کتاب در کتابخانهٔ نگارنده موجود است. این نسخهٔ خطی با نسخه خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی مقابله شده و اختلافات اندکی که داشته در حواشی آن درج شده است.

قاضی اسفراینی در مقدمهٔ این کتاب اذعان کرده است که تفاسیر ائمّه ثقات را مثل تفسیر مقاتل بن سلیمان و کلبی و تفاسیری دیگر از این دست از استاد امام ابواسحاق ابراهیم بن محمّد اسفراینی و امام ابوالحسن علی بن حسن اسفراینی حافظ، که از أئمّه حدیث و معروف به «ابن سقا» است، و نیز از شیخ عالم و زاهد ابوبکر محمّدبن سعیدبن سختویه اسفراینی سماع کرده است. وی در متن *تفسیر الناسخ و المنسوخ* گفته است:

«لَمْ أَعْتَمِدْ اِلاّ بِمٰا صَحَّ عِنْدِي بِتَوٰاترٍ و استقاصةٍ أَوْ رُوِيَ فی الصِّحٰاحِ بغیر طعن الطاعِنِ...»[2].

بنابر این، اسفراینی، تنها بر احادیثی که خبر آنها به تواتر صحیح رسیده و او با پژوهش دقیق بدان دست یافته، اعتماد کرده است. وی در این کتاب پس از حمد و ثنای

---

۱ ـ آیة الله العظمی سیّد محمّد مهدی و محمّد صادق و حسین بحر العلوم طباطبائی، *رجال (فوائد الرجالیّه)*، ج ۴، ص ۱۰۶؛ عبدالله مامقانی، *تنقیح المقال فی علم الرجال*، المطبعة المرتضویّه النجف الاشرف، سنه ۱۳۵۲ ه.ق، ج ۱، ص۵۳ ـ ۵۴؛ عمر رضا کحاله، معجم *المؤلّفین*، احیاء التراث العربیّه، بیروت، لبنان، ج ۱، ص ۱۹۰.

۲ ـ *الناسخ و المنسوخ*.

خداوند به ضرورت دانستن ناسخ و منسوخ پرداخته و دلایلی را برای وجوب دانستن آن بر مفسّرین اقامه کرده و سپس حکایت شگفت انگیزی را از امام علی بن ابی طالب﴿ع﴾ نقل کرده است. بدین شرح: «امام علی وارد مسجد کوفه شد؛ مردی را دید به نام عبدالله که از شاگردان ابو موسی اشعری بود. مردم بر او گرد آمده بودند و از او پیرامون تفسیر قرآن سؤال می‌کردند و او قرآن را برای آنها تفسیر می‌کرد؛ امام علی از وی پرسید: آیا ناسخ و منسوخ را می‌دانی؟ عبدالله گفت: نمی‌دانم. امام علی﴿ع﴾ فرمود: تو کیستی؟ گفت: ابومحیی. امام فرمود: تو ابومحیی نیستی بلکه ابوعزّی هستی. پس امام علی﴿ع﴾ گوشهای آن مرد راگرفت و سخت پیچاند و فرمود: از این به بعد در مسجد ما قصّه مگو». بدین وسیله امام، ضرورت دانستن ناسخ و منسوخ و وجوب آن را در امر تفسیر قرآن بیان فرمودند.

اسفراینی سپس گفته است که: از عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر نیز روایت شده که مردی را که دانای به ناسخ و منسوخ نبوده از تفسیر کردن قرآن و وعظ کردن منع کرده‌اند؛ نیز نقل شده که حذیفة بن یمانی تفسیر قرآن و وعظ کردن مردم رابرای کسی که عالم به ناسخ و منسوخ نباشد جایز نمی‌دانست. زیرا کسی که مردم راوعظ می‌کند و برای آنها قرآن تفسیر می‌کند، باید ناسخ و منسوخ را بداند تا این که به وسیله آن حرام را از حلال و واجب را از جایز تشخیص دهد. او سپس دلیل و برهان خود را از کلام خداوند مبنی بر این که «در قرآن احکامی هستند که به وسیلهٔ احکام دیگر منسوخ می‌شوند». می‌آورد و به سوره بقره، آیهٔ ۱۰۶ استناد می‌کند:

﴿**ما نَنْسَخْ مِنْ آيةٍ أَوْ نُنْسِها نَأْتِ بخيرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها**﴾. پس خداوند بلند مرتبه با این آیه احکامی از قرآن را با احکام دیگر و عباداتی را با عبادات دیگر نسخ کرد. و ثواب ناسخ از ثواب منسوخ بیشتر است و در این آیه بیان نشده است که کدام آیه ناسخ است و کدام آیه منسوخ. بنابر این مفسّر باید اعتبار احکام منسوخ را بداند تا درست وعظ بگوید و درست تفسیر کند و به وسیلهٔ آن حجّت و برهان و دلیل اقامه سازد.

قاضی ابو عبدالله اسفراینی از شاگردان ابوطاهر عبدالرحمان بن احمدبن علک ساوی (م.۴۸۴ یا ۴۸۵ هـ.ق) یکی از ائمّه شافعیه بوده است. به گفته یاقوت حموی: ابوالقاسم اسماعیل بن محمّد بن فضل الحافظ و ابو عبدالله محمّد بن عبدالله بن علی بن محمّد

اسفراینی از ابوطاهر ساوی حدیث روایت کرده‌اند[1]. چنان که ذکر شد، تنها اثر باقی مانده از ابو عبدالله اسفراینی، تفسیر *الناسخ و المنسوخ* است، وی در این کتاب در باب مسایل زیر، مطالب ذی قیمتی آورده است:

(۱) در حقیقت نسخ و اقسام آن

(۲) اختلاف اهل اصول در بارهٔ نسخ در کتاب و سنّت

(۳) نسخ جایز نزد تمام مسلمانان

(۴) ذکر حدّ نسخ و حقیقت آن

(۵) اگر سؤال کننده‌ای بپرسد، معنای کلام خداوند بلندمرتبه از این که آیه‌ای، آیهٔ دیگر را نسخ می‌کند، چیست؟

(۶) اقسام منسوخ در قرآن (در ۵۵ سورهٔ قرآن احکام منسوخ وجود دارد و در ۶ سورهٔ احکام ناسخ هست و در ۵۳ سوره، نه ناسخ هست و نه منسوخ.)

اسفراینی باب ذکر منسوخ را به ترتیب سوره‌ها با تعداد آیات مکّی و مدنی و احکام ناسخ و منسوخ و نثری بسیار زیبا و روان و گویا به زبان عربی معرفی کرده است. در فصل اول این کتاب نوشته است: این کتاب را بر وجه اختصار تألیف کردم، تا این که دانستن و حفظ کردن آن برای هر کسی که اراده کند، سهل و آسان باشد[2].

نسخه‌ای دیگر از تفسیر *الناسخ و المنسوخ*، قاضی ابوعبدالله اسفراینی به شمارهٔ ۱۳۳۹۸ به خط نستعلیق شکسته توسط محمّد عبدالرحمان قادری در سال ۱۳۰۶ ه.ق در ناگپور تحریر شده است[3].

۳ ابو المظفر اسفراینی

ابوالمظفر، شاهفور محمّد بن احمد بن شاهفور اسفراینی، امام، از چهره‌های برجسته اصحاب شافعی است. وی فقه را در نیشابور از امام الحرمین آموخت. ابوالمظفر از طبقهٔ دوم محدّثین نیشابور سماع حدیث کرد. اعقاب وی نیز اشتغال به تحصیل

---

۱ ـ یاقوت حموی، معجم *البلدان*، ج ۳، ص ۱۷۹ ـ ۱۸۰.

۲ ـ *الناسخ و المنسوخ*، ص ۳.

۳ ـ همان، ص ۵۷۴.

داشتند و در زمرهٔ بزرگان علم و دانش به منصّه ظهور رسیدند. وی در ردیف فقیهان و محدّثان خراسان بوده و در قرن چهارم و پنجم می‌زیسته است کتابی تألیف کرده است به نام *افحام الحسود فی آیة الورود*. ابوالمظفراسفراینی در این کتاب از ابو سهل عبدالملک بن عبدالملک بن عبدالله مروسی، نقل روایت کرده است.[۱]

عبد الغافر فارسی در تلخیص اول و دوم منتخب *سیاق تاریخ نیشابور*، شمارهٔ ۸۲۳، شرح حال وی را آورده است[۲]. ابوالمظفر شاهفور بن محمّد بن احمد بن شاهفور اسفراینی احتمالاً با ابوالمظفر شاهفور بن طاهر بن محمّد بن احمد اسفراینی مفسّر کبیر *تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم*، نسبتی نزدیک داشته است که شرح حال وی در این کتاب مفصّل آمده است[۳].

۴ ابوالمظفر اسفراینی، اولین مفسّر قرآن به زبان فارسی (م. ۴۷۱ ه.ق)

اسم اشهر وی شاهفور معرّب شاهپور و در زبان عربی به معنای نجل الملک (شاهزاده) است. بعضی نام وی را طاهر نوشته‌اند. لقبش «عماد الدین» و کنیه‌اش «ابوالمظفر» می‌باشد. منابع، شاهفور بن طاهربن محمّد اسفراینی را، فقیه اصولی، مفسّرکبیر، متکلّم و از کبار ائمه اصول دین و از علمای قرن پنجم هجری معرفی کرده‌اند امّا نام و نشان او را یکسان نیاورده بلکه به صورتهای ابوالمظفر طاهربن محمّد اسفراینی طوسی، ابو المظفر شهفور بن طاهربن محمّد اسفراینی، طاهر بن محمّد اسفراینی مشهور به شاهفور و الشیخ الامام ابوالمظفر طاهربن محمّد اسفراینی ذکر کرده‌اند. از جزییات زندگی او اطلاع کاملی در دست نیست. آنچه مسلّم می‌نماید، این است که وی از محدّثان بنام روزگار خویش بوده و در علوم و فنون مختلف دست داشته است. شاهفوربن اسفراینی از اصحاب ابی‌العباس اصم و ابوعلی حامدبن محمّد الرّفاء و به قول ذهبی از ابی مَحمِش استماع حدیث کرده است. ابن عساکر، وی را در شمار رجال طبقهٔ

---

۱ ـ نام کتاب را عبدالغافر فارسی *افحام الحسود فی آیة الورود* ضبط کرده امّا در مقدمه مصححان تاج التراجم: نجیب مایل هروی و علی اکبر الهی خراسانی ص هشت، به نام این کتاب *افحام الحسودفی آیة الودود* ضبط شده است.

۲ ـ عبدالغافر فارسی، *سیاق*، ص ۳۶۹.

۳ ـ *تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم*، ص هشت.

چهارم اشاعره تحت عناوین امام اصولی و فقیه مفسّر ذکر کرده است. سبکی و داودی نیز با همین عناوین از او یاد کرده‌اند. سیّد مرتضی زبیدی نیز او را مدح کرده است.

در روزگار شاهفور، تحصیل علم و دانش جز با تحمّل رنج و سفرهای مکرّر و طولانی به مراکز علمی و مصاحبت و مجالست با ارباب دانش میسّر نبوده و شاهفور نیز چونان دیگر دانش پژوهان عصر خویش به قصد فراگیری دانش، سفرهای طولانی داشته است. ظاهراً شاهفور به نیشابور و بغداد، که از جمله مراکز علمی عصر او به شمار می‌رفته، آمد و شد داشته است. نیز در نیمه دوم سدهٔ پنجم هجری، چون توس، مرکز علمی و حوزهٔ تدریس بزرگانی چون امام محمّد غزالی بوده، در آن جا رحل اقامت افکنده و به تدریس مشغول گردیده و به قول عبدالغافر فارسی، در آن جا سالیانی چند درس گفته است و طالبان علم و دانش از او بهره‌های فراوان برده‌اند. ابوالحسن حافظ از وی اجازه نامهٔ روایت حدیث داشته و از جمله شاگردان شاهپور است[1].

شاهپور در توس با نظام‌الملک توسی، وزیر مشهور سلجوقیان آشنا شد و با او ارتباط پیدا کرد. ظاهراً ارتباط وی با نظام‌الملک بر نظرگاه او نسبت به ملل و نحل بی تأثیر نبوده است، زیرا پر واضح است که یکی از درگیریهای روزگار نظام‌الملک مسألهٔ فرقه‌های مذهبی و سیاسی بوده است، خاصه فرقهٔ اسماعیلیان، که نه تنها خود نظام الملک در سیاستنامه به رد و طرد آنان توجّه داده، بلکه کتابهایی از قبیل *التبصیر فی الدین* اسفراینی نیز متأثر از سیاستنامه در زمینه ملل و نحل و در همین عصر تألیف شده است.

از جمله استادان شاهپور اسفراینی، استاد عبدالقاهر بن طاهر ابو منصور بغدادی درگذشته (۴۲۹ هـ ق) و او شاگرد ابواسحاق اسفراینی (درگذشته ۴۱۸ هـ.ق) است. از مصاهرت این دانشمند یعنی ابوالمظفر اسفراینی و ابو منصور بغدادی نسلی مبارک پیدا شدند که به بلخ رفته، سلسله‌ای از علما و بزرگان آن شهر را تشکیل دادند و پس از وفات

۱ـ *تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم*، ص هفت؛ *التبصیر فی الدین*، ص۱۲ـ۱۰؛ تاج الدین عبد الوهاب سبکی، *طبقات الشافعیة الکبری*، ج ۵، ص۶۴ ـ ۶۳؛ داودی، *طبقات المفسرین*، ج ۱، ص۲۱۲ ـ ۲۱۳؛ *سیاق*، ص ۳۹۳؛ احمد منزوی، فهرست مشترک *نسخه‌های خطی فارسی پاکستان*، ج ۱، ص۱۲؛ حاجی خلیفه، *کشف الظنون*، ج ۱، ص۴۴۲؛ خیر الدین زرکلی، *الاعلام*، ج ۳، ص ۲۶۰؛ شمس‌الدین ذهبی، *سیر اعلام النبلا*، تحقیق شعیب ارنووط، ج۱۸، ص ۴۰۱؛ سعید نفیسی، *تاریخ نظم و نثر در ایران*، ص۷۳۷ ـ ۷۳۶؛ محمّد رضا شفیعی کدکنی، *حالات و سخنان ابو سعید ابوالخیر*،ص۱۳۵.

شاهفور به بلخ کوچ کردند و به تحصیل و تدریس پرداختند و به مقامات عالی رسیدند، چنان که ریاست مذهبی بلخیان و تولیت مدرسهٔ نظامیّهٔ بلخ به آنها منتهی می‌شد و ابن شاهفور (ابوالقاسم عبدالله بن طاهربن محمّد اسفراینی، درگذشتهٔ ۴۸۸ هـ ق) در ایـن مقام و مرتبه بود.

ابومنصور بغدادی، کـه در نـیشابور مـی‌زیست، در سـال ۴۲۹ هـ.ق‌در جـریان فـتنهٔ ترکمانان سلجوقی به اسفراین هجرت کرد. سُبکی[1] از قول ابوالحسن بن نصر زبیدی فقیه به روایت ابوعبدالله محمد بن عبدالله فقیه می‌نویسد: چون ابو منصور به اسفراین درآمد، اسفراینی‌ها از آمدنش بسیار شادمان شدند و مقدمش راگرامی شمردند به حـدّی کـه وصف آن نتوان کرد. ظاهراً باعث هجرت ابومنصور به اسفراین، یکی ارادت بسیار زیاد او به استاد فقیدش ابو اسحاق اسفراینی (م. ۴۱۸ هـ.ق) و شوق زیارت و مجاورت قبر او (کسی که برای اولین بار در جهان اسلام لقب رکن الدین گرفته بود و دیگـر، دعـوت و اصرار شاگرد و دامادش ابوالمظفر شاهفور بن طاهر بن محمّد اسفراینی. ابومنصور سر انجام در سال ۴۲۹ هـ.ق فوت شد و او را در کنار قبر استادش ابواسحاق اسفراینی بـه خاک سپردند. (در آن زمان، مقبرهٔ ابواسحاق، زیارتگاه عموم بود) از این واقعه مـعلوم می‌شود شاهفور در سال ۴۲۹ هـ.ق در اسفراین می‌زیسته و به احتمال قریب به یقین بین سالهای ۴۳۰ تا ۴۶۰ هـ.ق‌اقدام به نوشتن کتاب تفسیر قرآن برای فارسی زبانان کرده و آن را *تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم* نامیده است. اگر ترجمهٔ *تفسیر طبری* را در زمرهٔ تفاسیر فارسی به حساب نیاوریم، تفسیر اسفراینی، اولین تفسیر قرآن به زبـان فـارسی است و به علاوه یکی از متون کهن ادب فارسی در قرن پنجم هـ.ق نیز به شمار می‌رود.[2] از سخنان عبدالغافر فارسی در *السیاق* و ذهبی در *سیراعلام النبلاء* بر می‌آید که شاهفور در توس ماندگار شد و تا آخر عمر در آن شهر بود و به سال ۴۷۱ هجری در همان جا درگذشت. پس از فوت او فرزندانش به بلخ رفتند و در آن جا اقامت کردند.[3]

شاهفور اسفراینی به زبان عربی شعر می‌سروده است:

---

۱ ـ *طبقات الشافعیة الکبریٰ*، ج ۵، ص ۶۴ ـ ۶۳.

۲ ـ *سیاق*، ص ۳۹۳، ۴۵۲، ۵۴۶ ـ ۵۴۵.

۳ ـ داودی، *طبقات المفسرین*، ج ۱، ص۲۱۳ ـ ۲۱۲؛ نجیب مایل هروی و علی اکبر الهی خراسانی همان کتاب، ص نه؛ ابوالمظفر اسفراینی، *التبصیر فی الدین*، به کوشش محمّد زاهد الکوثری، ص ۱۱.

لیس الجـواد هـو البـذول لمـاله   ان الجـواد هـو المـحقر للـندی
مـن غـیر شکـر یـبتغیه بـجوده   کـــلاًو لا مـــن لذاک و لا أذی

این دو بیت را نیز هلال بن العلاء از امام شاهفور اسفراینی نقل کرده است:

أتـعجب ان یُـقال عـلیّ دیـن   و قد ذهب الطریف مع التـلاد
و لا وجـبت عـلیّ زکـات مـالٍ   و هل تجبُ الزکاة علی الجواد[1]

آثار ابوالمظفر اسفراینی

بـا آن کـه دانشـمندان مـعاصر شـاهفور اسـفرایـنی، دارای آثـاری چـندگانه و چندین‌گانه‌اندلیکن او را نگارشهای متعدد نبوده و به نـوشتن دو اثـر ـ یکـی فـارسی و دیگری عربی ـ بسنده کرده است. علت کمی مؤلّفات اسفراینی را باید در نحوهٔ زندگی او جست و جو کرد. همچنان که گفته شد، او در مدت اقامت خود در توس، که بدون تردید همهٔ دوران پختگی فکری او را در بر می‌گیرد، به تدریس و تربیت طالبان علم پرداخته و همین مسأله سبب شده که مجال بیشتری برای تألیف و تصنیف نداشته باشد. با این همه از شاهپور دو اثر ارزنده بر جای مانده است[2].

۱ ـ *التبصیر فی الدین و تمییز الفرقة الناجیة عن الفرق الهالکین*: کـتابی است بـه زبـان عربی در پانزده باب که، در هر باب یکی از فرقه‌های اسلامی و غیر اسلامی، شعب آرا و مقالات آنها مورد نقد و بررسی اسفراینی قرار گرفته است. این کتاب در میان نگارشهای مربوط به ملل و نحل، اهمیّت فراوان دارد و با همهٔ ایجاز و اختصار آن بـه قـول هُـرتن (Horten) متضمن نکته هایی است که حتّی در آثار مفصّل‌تری چون *الفصل* ابن حزم و *الفرق بین الفرق* بغدادی و *الملل و النّحل* شـهرستانی نـمی‌توان سـراغ گـرفت چـرا کـه اسفراینی، پروردهٔ اوضاع مذهبی سدهٔ پنجم هجری است که، عصر نهضتها، مقاومتها و گسترش فرقه‌های کلامی در تمدّن اسلامی می‌باشد و بدیهی است که زندگی در خراسان آن روزگار ونیز ارتباط با خواجه نظام الملک توسی، که با برخی از فرقه‌های تند آن دورهٔ

---

۱ ـ التبصیر فی الدین، ص ۱۱.
۲ ـ تاج التراجم فی تفسیر القرآن، ص ۱۱، ۱۰.

ستیز داشته، انگیزه‌ای بوده است در تألیف کتاب *التبصیر فی الدین*[۱].

این کتاب را برای نخستین بار در سال ۱۳۷۴ هـ.ق / ۱۹۵۵ م محمّد زاهدبن الحسن الکوثری با معرفی کتاب و شرح احوال اسفراینی و خارج کردن احادیث آن با افزودن تعلیقاتی بر حواشی تصحیح و با مقدمه استاد محمود محمّد الخضیری در مکتبة الخانجی مصر و مکتبة المثنی بغداد چاپ و منتشر کرد. سپس کمال یوسف الحوت با تحقیقات و یادداشت‌هایی در اَعلام کتاب، آن را به سال ۱۴۰۳ هـ.ق / ۱۹۸۳ م در بیروت. به وسیلهٔ انتشارات عالم الکتب به چاپ رساند[۲].

۲ـ *رساله‌ای در اصول*: عبد الغافر فارسی(۴۱۵ ـ ۵۲۹ هـ ق) در *تاریخ نیشابور* (المنتخب من السیاق) نوشته که اسفراینی رساله‌ای در اصول تصنیف کرده است[۳]. سبکی نیز در *طبقات الشافعیة الکبری*، کتابی در اصول به وی نسبت داده است[۴] محمّد زاهد الکوثری در مقدمهٔ خود در *التبصیر فی الدین* از رساله‌ای به نام *الاوسط* یاد می‌کند و می‌گوید شاهفور، آن را در ملل و نحل نگاشته است[۵]. این صحیح نیست زیرا سبکی و فارسی و داودی در طبقات مفسّرین، موضوع این کتاب را در اصول دانسته‌اند. وی در مورد *تاج التراجم* هم نوشته است که کتاب *تاج التراجم* در ایران به عنایت بعضی از مستشرقین چاپ شده در حالی که این کتاب تا آن زمان، نه تنها در ایران بلکه در هیچ جای دیگر از جهان چاپ نشده بود و تنها در سال ۱۳۵۷ هـ ش در ایران چاپ شده است، که بدان خواهیم پرداخت.

۳ـ*تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم*: مفصّل‌ترین، مهم‌ترین و به اعتباری نخستین تفسیر قرآن به زبان فارسی است، اگر ترجمهٔ تفسیر محمّدبن جریر طبری را که در اصل تفسیری به زبان عربی است در نظر نگیریم بعضی منابع، که *تفسیرسورآبادی* را اولین تفسیر فارسی نوشته‌اند، چندان صحیح نمی‌نماید زیرا ابوبکر عتیق سورآبادی تا سال

---

۱ ـ التبصیر فی الدین، ص۱۴ و ۱۵.

۲ ـ ابوالمظفر، التبصیر فی الدین، مقدمهٔ کمال یوسف الحوت مکتبة المثنی بغداد ۱۳۷۴ق / ۱۹۵۵م، ص۵،۶،۷.

۳ ـ *سیاق*، انتخاب ابو اسحاق بن محمّد بن الازهر صریفینی، إعداد محمّد کاظم المحمودی، ص ۸۱۲.

۴ ـ *طبقات الشافعیة الکبری*، ج ۵، ص ۱۱.

۵ ـ *التبصیر فی الدین*، ص ۱۱.

۵۲۶ ه.ق زنده بوده و اسفراینی در گذشته ۴۷۱ ه.ق بوده، یعنی سورآبادی، ۵۵ سال پس از فوت اسفراینی هنوز حیات داشته است.

اهمیّت *تاج التّراجم:* در میان تفاسیر کهن فارسی، *تاج التراجم*، یکی از تفسیرهای با اهمیّت و در خور تأمّل است. نکته نخست، چگونگی بخش ترجمهٔ آن و دیدگاه اسفراینی در زمینهٔ ترجمهٔ قرآن بر مبنای الفاظ و تعبیرات مفسران است، تاج التراجم، نقطهٔ عطف دو دوره از ادوار ترجمهٔ قرآن به شمار می‌رود زیرا ترجمه‌های شناخته شده و منسوب به پیش از سدهٔ پنجم هجری از نوع ترجمهٔ تحت اللفظی و بدون توجّه به نظرگاههای تفسیری است و ترجمه‌های پس از سدهٔ پنجم، بیشتر بر پایه آرا و عقاید مفسّران می‌باشد. تحول و انتقال مترجمان از دورهٔ نخست ترجمهٔ قرآن به دورهٔ دوم به احتمال قریب به یقین، تحت تأثیر نقد و نظر ابوالمظفر شاهفور اسفراینی بوده است. اسفراینی در دیباچهٔ خود به نارسایی ترجمه‌های دورهٔ نخست توجّه داده و به همین جهت،کتابش را *تاج التّراجم*، نام نهاده است.

نکتهٔ دیگر این که بسیاری از محقّقان معاصر و برخی از مشرکان سابق، با توجه به ظاهر برخی ترجمه‌ها و تفسیرها به «عدم تلائم» آیات قرآن معتقد شده‌اند[۱]. و این نکته‌ای است که از ظاهر آیات استنباط می‌شود. به همین دلیل است که برخی از آنان فقدان انسجام در قرآن را عنوان کرده‌اند. این نظر انتقادی را بسیاری از مترجمان و مفسرانی که قرآن را به فارسی ترجمه و تفسیر کرده‌اند، نادیده گرفته، کمتر به نشان دادن رابطهٔ پنهان و دیر یاب موضوعات یک سوره و پیوند موضوعی و پوشیدهٔ آیات اهتمام ورزیده‌اند امّا شاهفور اسفراینی به این مسأله توجّهی شایان مبذول داشته و کوشیده است با نشان دادن سبب نزول آیات هر سوره پیوند معنایی جمیع یا بیشتر آیه‌های هر سوره را آشکار سازد. این نکته‌ای است دقیق که در همهٔ تفاسیر کهن و جدید فارسی دیده نمی‌شود. به همین جهت، ترجمه و تفسیر هر سوره از سوره‌های قرآن در تفسیر *تاج التراجم* اسفراینی، دارای یک وجههٔ معنایی واحد است، که هر آیه داین آیهٔ پسین و مدیون آیهٔ پیشین می‌نماید[۲].

۱ـ نک: بهاءالدین خرمشاهی، مقالهٔ «قرآن و اسلوب هنری حافظ» ذهن زبان حافظ، ص۱۴ـ ۵.

۲ـ *تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم*، ص سیزده.

نکته دیگری که بر ارزش این اثر می‌افزاید، این است که *تاج التراجم* اسفراینی، یکی از منابع کهن فارسی است، که برآرای کلامی و برخورد عقاید اشعری با دیگر فرقه‌ها اشتمال دارد و اسفراینی، موافق بانظرگاههای اشعری و مطابق با رأی شافعی، که مذهب او بوده، از این جدال کلامی دور نمانده و در بسیاری از موارد به نقد وبررسی، وگاه ردّ و طرد آرای معتزله و فِرق دیگر اهتمام ورزیده است.

از آن جایی که شاهفور اسفراینی در زمرهٔ فقیهان سدهٔ پنجم هجری به شمار می‌رود، علاوه بر مسائل کلامی، نکته‌های فقهی *تاج التراجم* نیز جالب توجّه است. این موارد در مباحث فقهی تفسیر *تاج التراجم* خصوصاً مواضعی که اسفراینی به فقه تطبیقی می‌پردازد، معلوم می‌شود.

نکتهٔ دیگر این که *تاج التراجم* اسفراینی شاید به لحاظ دقت در گویش اسفراینی آن روزگار در خور تحقیق و تدقیق باشد زیرا در روزگاری نگارش یافته که زبان فارسی در تمدّن اسلامی ایران، نقش چشمگیری داشته و از ساختی مفهوم و گویا بر خوردار بوده است[۱].

۵ ابوالفتوح اسفراینی (متوفای پیش از ۵۲۰ هـ. ق)

ابوالفتوح، جنیدبن محمّد اسفراینی، شیخ صوفیه، مردی استوار، فاضل و حافظ کلّ قرآن بود. وی قرآن را در یک شبانه روز ختم و برای نماز شب، شب زنده‌داری می‌کرد و به حقوق صوفیه می‌پرداخت[۲].

۶ ابوالحسن اسفراینی (قرن پنجم هـ. ق)

ابوالحسن، علی بن محمّد بن حسین بن حمید مقری بزاز اسفراینی کبیر فاضل از حافظان قرآن و صاحب قرائت بود. وی از محدثان بزرگ به شمار می‌رفت. ابوالحسن اسفراینی از ابو محمّد حسن بن محمّد بن اسحاق ازهری و ابو عمر و احمدبن محمّدبن عیسی صفّار اسفراینی، و ابوالحسن محمّد بن محمّد بن یحیی فقیه اسفراینی و طبقاتشان

---

۱ ـ همان، ص ۱۵، ۱۴.

۲ ـ عبدالغافر فارسی، سیاق، ص ۶۹۳.

سماع حدیث کرد[1].

۷ صدرالدین اسفراینی (۷۹۸ ـ ۸۴۹ هـ. ق/ ۱۳۹۵ ـ ۱۴۴۵ م)

صدر الدین، محمّد بن محمّدبن علی بن محمّد علی اسفراینی، مفسر، فقیه، متکلم و از دانشمندان برجستهٔ قرن نهم هجری است. وی در ماه صفر سال ۷۹۸ هـ.ق‌در اسفراین به دنیا آمده و در سال ۸۴۹ هـ.ق در مکّه چشم از جهان فرو بست. او از خود آثاری ارزنده به یادگار گذاشته است:

۱) حاشیه بر تفسیر بیضاوی

۲) حاشیه بر الحاوی در فقه

۳) رساله‌ای در ردّ مذهب الاتّحاد[2].

---

۱ ـ همان، ص ۵۷۵.

۲ ـ جلال الدین سیوطی، نظم العقیان، ص۱۶۵؛ عمررضا، کحاله، معجم المؤلفین، ج۱۱، ص۲۵۱.

بازگشت به فهرست

محدّثان

۸ رجاءبن سندی اسفراینی (قرن دوم هجری)

ابومحمّد، رجاءبن سندی نیشابوری اسفراینی از محدثان قرن دوم هجری و رکنی از ارکان حدیث بود. حاکم نیشابوری، وی را در ردیف محدّثان و تابعین تابعین بعد از اصحاب رسول اکرم برشمرده است[۱]. زادگاه رجاءبن سندی مهرگان اسفراین است. بنابه گفتهٔ سمعانی از دانشمندان مشهور قرن ششم هجری، احمد بن حنبل از رجاءبن سندی اسفراینی حدیث روایت کرده و از جمله شاگردان وی بوده است. فرزندان و اَعقاب رجاء ابن سندی، که از مهرگان اسفراین برخاسته‌اند، بسیارند؛ از جمله محمّد بن رجاء سندی،ابوبکر محمّد بن عبدالله بن مهدی بن ابی مهدی مهرجانی، ابوهاشم اسماعیل بن عبدالله بن مهرجان مهرجانی، ابوبکر محمّد بن محمّد بن رجاء بن سندی، که شرح احوال هر یک از آنها بعد از این خواهد آمد[۲].

۹ ابو بکر مهرجانی اسفراینی (م. ۲۹۰ هـ. ق)

ابوبکر، محمّد بن رجاء بن سندی مهرجانی اسفراینی حافظ، از محدّثان مهرجان (معرّب مهرگان) اسفراین و فرزند محدّث مهرجانی، رجاءبن سندی است. ابوبکر محمّد بن عبدالله بن مهدی بن ابی مهدی مهرجانی از وی سماع حدیث کرده و در ردیف شاگردان وی به شمار است. ابوعبدالله حاکم نیشابوری در *تاریخ نیشابور* کنیهٔ وی را «ابوعبداللّه» نوشته است[۳]. در حالی که بعضی دیگر «ابوبکر» ضبط کرده‌اند. از آثار

---

۱ ـ حاکم نیشابوری تاریخ نیشابور، تصحیح و تعلیقات شفیعی کدکنی، ص ۸۶.

۲ ـ *انساب*، ج ۱۲، ص ۴۹۴.

۳ ـ تاریخ نیشابور، ص ۹۷.

محمّد بن رجاءبن سندی اسفراینی کتاب *الصحیح علیٰ شرط مسلم* می‌باشد.

اسفراینی در سال ۲۹۰ ه.ق بدرود حیات گفته و رُخ در نقاب خاک کشیده است[۱].

۱۰ ابوبکر سعدانی مهرجانی

ابوبکر، محمّدبن عبدالله بن مهدی بن ابی مهدی سعدانی مهرجانی نیشابوری اسفراینی، از قصبهٔ مهرجان اسفراین است بعضی منابع، سعدانی را شعرانی نوشته‌اند[۲]. پدرش به «عبدک» ملقّب بود. ابوبکر سعدانی از جمله شیوخی به شمار می‌رود که برای تحصیل دانش حدیث بسیار سفر کرده است. وی در خراسان از محمّد بن یحییٰ ذُهْلی و محمّد بن رجاء سندی و در ری از محمّد بن مقاتل و در عراق از عمر بن شبّه و ابوسعید اشجّ و در حجاز از عبدالله بن شبیب سماع حدیث کرد، سپس به روایت حدیث پرداخت. ابو علی حافظ و ابو سعید بن ابی بکر بن ابی عثمان و جماعتی دیگر از وی روایت کرده‌اند و از جمله شاگردان ابوبکر سعدانی اسفراینی به شمار می‌آیند[۳]. یاقوت حموی، جغرافیدان قرن ششم هجری در ذیل کلمه مهرجان، ضمن وصف این آبادی، به نقل از ابوسعد سمعانی، وی را در زمرهٔ دانشمندان مهرجان آورده و شماری از دانشمندانی را، که سعدانی اسفراینی محضرشان را درك کرده، نوشته و به بعضی از شاگردان او نیز اشاره کرده است[۴].

۱۱ ابوهاشم مهرجانی (قرن سوم هجری)

ابو هاشم، اسماعیل بن عبدالله بن مهرجان مهرجانی بغدادی، از محدّثان قرن سوم هجری است. اصل وی از مهرجان اسفراین است. جدّ وی اهل بغداد بوده و ابو هاشم نیز منسوب به جدّش است و بغدادی شهرت دارد. ابوهاشم از محمّد بن حماد مقری سماع حدیث کرد. ابو کریمه عبدالعزیز بن محمّد بن عبدالعزیز صیداوی مؤذن از وی حدیث

۱ـ *انساب* ج ۱۲، ص۴۹۴؛ *الوافی بالوفیات*، ج ۳، ص ۷۰؛ معجم *المؤلفین*، ج ۹، ص ۳۰۷.

۲ ـ تاریخ نیشابور، ص ۱۲۶.

۳ـ *انساب*، ج ۱۲، ص ۴۹۴.

۴ ـ معجم *البلدان*، ج ۵، ص۲۳۳.

روایت کرده است[۱].

۱۲ ابوبکر محمّد بن رجاء بن سندی اسفراینی (م. ۲۸۶ یا ۲۹۰ هـ. ق)

ابوبکر، محمّدبن محمّد بن رجاء بن سندی اسفراینی، امام، حافظ و مصنّف و از صاحب نظران برجسته در علم حدیث است. به گفتهٔ حاکم نیشابوری، وی مردی بسیار دیندار، با ایمان و از پیشتازان روزگار خویش در دانش حدیث بود[۲]. به گفته سمعانی، وی داناترین فرد خاندانش در حدیث و حافظ‌ترین آنها بود. ابوبکر اسفراینی از جدّش و اسحاق بن ابراهیم و عمر بن زراره و احمدبن حنبل و ابو ربیع زهرانی و ابوبکر بن ابی شُبَیْه و محمّد بن عبدالله بن نُمَیرْ و ابراهیم بن مُنْذِر حرامی و محمّدبن یحیی بن ابی عمر، سماع حدیث کرد. ابو حامد بن شرقی و مؤمل بن حسن ازوی حدیث روایت کرده‌اند. ابوبکر اسفراینی کتاب *المسند الصحیح علی شرط مسلم* را تصنیف کرده است[۳]. سمعانی، تاریخ در گذشت وی را سال ۲۸۶ هـ. ق ضبط کرده امّا صفدی در *الوافی بالوفیات*، سال ۲۹۰ هـ. ق نوشته است[۴].

۱۳ ابوالحسن مهرجانی تاجر

ابوالحسن، محمّد بن عبدالله بن محمّد بن حسن مهرجانی تاجر، مشهور به ابوالحسن، ابن ابی احمد، از دانشمندان ثقه در علم حدیث بود. وی، برادر ابی نصر بن مهرجان است. ابوالحسن مهرجانی از ابن احید القطان و بشر اسفراینی و حجاجی و ابن عمرو بن حمدان و أبی احمد حافظ [پدرش] حدیث نقل کرده است او کتاب *صحیح مسلم* را از ابی احمد جلودی استماع کرده است. به علاوه در نیشابور و بغداد و جاهای دیگر از وی سماع حدیث کرده و از جمله استادانِ مسلّم ابوالحسن مهرجانی است.

۱ـ *انساب*، ج ۱۲، ص ۴۹۵ ـ ۴۹۴.

۲ـ شمس الدین ذهبی، *تذکرة الحفّاظ*، ج ۲، ص ۶۸۶؛ محمّد بن جعفر کتانی *الرسالة المستظرفة*، بیروت، ۱۳۳۲ هـ ق، ج ۲، ص ۲۷؛ ابن عماد حنبلی؛ *شذرات الذهب*، ج ۲ ص ۱۹۳؛جلال الدین سیوطی، *طبقات الحفّاظ*، ص ۲۹۸؛ اسماعیل پاشابغدادی، *هدیة العارفین واسماء المؤلفین و آثار المصنّفین*، ج ۲، ص ۲۰ ـ ۱۹.

۳ـ *انساب*، ج ۱۲، ص ۴۹۶.

۴ـ معجم *المؤلفین*، ج ۱۱ ص ۲۱۷؛ صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۳، ص ۷۰.

عبدالغافر فارسی، این اخبار را از ابوصالح مؤذن نقل کرده است[۱].

۱۴ ابو زکریّا اسفراینی

ابوزکریّا، یحیی بن الحسین اسفراینی از محدّثان و از تابعین تابعین بعد از صحابه رسول اکرم ﷺ می‌باشد. زادگاه وی، قریهٔ جوربد اسفراین است[۲].

۱۵ ابوعبدالله اسفراینی (م. ۲۵۹ هـ. ق)

ابو عبدالله، محمّد بن یحیی بن موسی اسفراینی، از محدّثان و حافظان به شمار می‌رفته و مردی متقن و معروف به «حَیَّوَیْه» بوده است. از زمان تولد و آغاز زندگی او اطلاع دقیقی نداریم امّا به گفتهٔ ذهبی و ابن عماد حنبلی، وی جزو محدّثان اسفراین است که در ذی الحجه سال ۲۵۷ هـ.ق از سعید بن عامر ضُبَعی و طبقاتش سماع حدیث کرد. ابوعبدالله اسفراینی، از ابو نصر هاشم بن قاسم و جمعی دیگر حدیث روایت کرده است. ابوعوانه اسفراینی (م ۳۱۶ هـ ق) در محضر وی درس آموخت و ابوالعباس سراج و ابن خزیمه نیز از او حدیث روایت کرده‌اند و از جمله شاگردان وی به شمار می‌روند. ابو عبدالله اسفراینی سر انجام در روز ترویه سال ۲۵۹ هـ.ق درگذشت ظاهراً «حَیَّوَیْه» لقب پدرش بوده است؛ حاکم نیشابوری نیز «حَیَّوَیْه» را لقب پدرش یحییٰ می‌داند[۳].

۱۶ ابو عبدالله خوشی اسفراینی

ابوعبدالله، محمّد بن اسد خوشی اسفراینی، امام، حافظ واز استادان فنّ حدیث بود.وی یکی از دانشمندان و محدّثان برجسته و طالبان دانش حدیث می‌باشد، که در این راه، سفرهای علمی بسیاری داشته و رنج و مشقّتهای زیادی کشیده است. ابو عبدالله خوشی در بغداد از فضیل بن عیاض و اسماعیل بن عُلّیه و وکیع بن جرّاح و عبدالله بن مبارک و سفیان بن عیینه و بقیّة بن ولید و ولید بن مسلم و طبقاتشان سماع حدیث کرد.

---

۱ ـ فارسی، ص۵۲ ـ ۵۱.

۲ ـ همان، ص ۱۰۵.

۳ ـ تاریخ نیشابور، ص ۱۰۰؛ *تذکرة الحفاظ*، ج ۲، ص ۵۵۴؛ *العبر*، ج ۲، ص ۱۹؛ ابن عماد حنبلی، ج ۲، ص ۱۴۰؛ *الوافی بالوفیات*، ج ۵، ص ۱۸۸؛ یافعی، مرآة الجنان، ج۲، ص ۱۷۰؛ سیوطی، *طبقات الحفّاظ*، ص ۲۴۲.

محمّد بن عبد الوهاب فراء و ابو حاتم و ابراهیم حربی و ابوبکر چغانی (نیز صغانی یا شغانی) و ابولبید شاهی و جماعتی دیگر از وی حدیث روایت کرده‌اند. نیز به گفتهٔ ابن ماکولا، لیث بن عبده و حسن بن سلیمان مصر قبیطه نیز از وی روایت کرده‌اند و از شاگردان ابو عبدالله خوشی می‌باشند.

ذهبی به نقل از اسحاق بن راهویه در بارهٔ محلّ وفات خوشی گفته است، «خوشی» در نیمه راه خراسان قرار دارد و گفته شده از قرا اسفراین است[1].

سمعانی، ابو عبدالله خوشی را «ثقه» خوانده است. ابوعوانه اسفراینی، مؤلّف کتاب *المسند* نوشته است که خوشی در سن ۲۵ سالگی در بغداد حدیث می‌کرد. بنابر این بدون شک وی از محدثان بزرگ قرن سوم هجری بوده است.

ابن عقده به نقل از عبدالله بن اُسامی کلبی، ابو عبدالله محمّد بن اسد خوشی را «ثقه» و «جَيِّدُالفَهْم» معرفی کرده است[2]. از تاریخ وفات وی اطلاعی در دست نیست.

۱۷ بدیل خوشی (م. ۲۶۰ هـ. ق)

بدیل بن محمّد بن اسد خوشی اسفراینی از زاهدان و محدّثان مشهور قرن سوّم هجری است. فرزندان و خاندان وی در خوش مشهورند و خوش قریهٔ معروفی در اسفراین است. ابن فندق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی در *تاریخ بیهق* می‌نویسد: «بدیلیان خوش از اولاد بدیل بن محمّد بن اسد خوشی اسفراینی‌اند و قرارگاه اصلی ایشان جوربد بوده است و جوربد نیز از قرای اسفراین از اعمال نیشابور است.»[3] بدیل خوشی در نیشابور اقامت کرد. ابو عبدالله حاکم نیشابوری نیز در *تاریخ نیشابور* از او یاد کرده است. بدیل خوشی از معاصران طبری مورّخ مشهور بوده و طبری وی را می‌شناخته است، چنان که طبری در تاریخ خود در حوادث سال ۲۶۰هـ.ق در جریان واقعه بین یعقوب لیث صفاری و حسن بن زید طایی می‌نویسد: «وقتی یعقوب در تعقیب حسن بن زید به طبرستان می‌رفت از اسفراین و نواحی آن می‌گذشت در اسفراین یکی

---

۱ ـ تاریخ نیشابور، ص ۹۵؛ یاقوت حموی، معجم *البلدان* ج۲، ص ۳۷۳؛ *تذکرة الحفاظ*، ج ۲، ص ۴۶۰؛ *طبقات الحفاظ*، ص ۱۹۸.

۲ ـ *انساب*، ج ۳، ص۱۴۷، ۲۳۱.

۳ ـ ابن فُنْدُق، *تاریخ بیهق*، ص۱۳۵.

بود که او را می‌شناختم. طالب حدیث بود و نامش بدیل کشی [خوشی]، که دینداری و امر به معروف می‌کرد و عامّه اسفراینیان وی را اجابت می‌کردند. «وقتی یعقوب لیث آن جا فرود آمد به بدیل پیغام فرستاد و خبر داد که در دینداری همانند اوست و با وی هم عقیده است و همچنان با او ملایمت کرده تا این که بدیل نزد وی رفت. چون یعقوب بر بدیل دست یافت به بندش کرد و وقتی به نزدیک ساریه[ساری] رسید، حسن بن زید به مقابلهٔ وی آمد. سرانجام یعقوب بدیل را به چنگ حسن بن زید انداخت و حسن بی زید عاقبت بدیل بن محمّد خوشی را کُشت و قبرش در قصر شهریار معروف است و زیارت می‌شود[1].»

بنا به گفتهٔ ابوالحسن علی بن زید بیهقی، ابوبکر عبدالله بن محمّد بن مسلم جوربدی (۲۳۹ـ۳۱۸ هـ ق) داماد بدیل خوشی است. سهمی (م. ۴۲۷ هـ ق) مؤلف *تاریخ جرجان* می‌نویسد: «در کتاب جدّم ابراهیم بن موسیٰ خواندم که احمد بن محمّد قحطان از بدیل بن محمّد خوشی حدیث نقل می‌کرده واو نیز از مؤمل به اسماعیل و او نیز از هلال راسبی و هلال از قتاده حدیث روایت می‌کرده است»[2]. حاکم نیشابوری در جای دیگر از بدیل بن محمّد به بدل بن محمد بن اسد خوشی اسفراینی یاد کرده است[3].

۱۸ ابوالفضل کورانی (م. حدود ۳۰۰ هـ. ق)

ابوالفضل، عباس بن ابراهیم بن عباس کورانی اسفراینی از مشایخ و محدّثان اسفراینی قرن سوم هجری است. وی در کوران از شهرهای قدیم اسفراین به دنیا آمد و در همان جا نشو و نما کرد. ابن اثیر[4] و یاقوت حموی[5] ضمن وصف‌آبادی کوران اسفراین، ابوالفضل، عباس بن ابراهیم بن عباس کورانی را از جمله دانشمندان این حوزه

---

۱ ـ محمّد بن جریر طبری، *تاریخ*، تحقیق محمّد ابوالفضل ابراهیم، ج ۹، ص ۵۰۸؛ حمزة بن یوسف سهمی، تاریخ جرجان، حیدرآباد دَکَن ۱۳۶۹/ ۱۹۵۰، ص ۱۳۰.

۲ ـ حمزة بن یوسف سهمی، *تاریخ جرجان*، ص ۱۳۰.

۳ ـ *تاریخ نیشابور*، ص ۱۱۲.

۴ ـ عزّالدین ابوالحسن ابن اثیر، *اللباب فی تهذیب الانساب* ، ج ۲، ص ۵۷ (کُوران: بالضم و آخره نون مِنْ قُراء اسفرایین).

۵ ـ معجم *البلدان*، ج ۴، ص ۴۸۹.

بر شمرده‌اند. ابو سعد سمعانی، که در آبادیهای اسفراین در پی کسب علم آمد و شد داشته و مردان نامی و دانشمندان این ولایت را می‌شناخته و در حلقه‌های درسی خانگی اندیشمندان این سامان حضور یافته و بهره‌های علمی زیادی گرفته، به استادان ابوالفضل کورانی و بعضی از شاگردان وی اشاره کرده است. به گفتهٔ وی، ابوالفضل کورانی از ابواحمد شعثم بن اصیل عجلی و محمّد بن یحیی ذُهْلی و محمّد بن حَیَّوَیْه اسفراینی (۲۵۹ هـ ق) درس آموخته و از آنان حدیث روایت می‌کرده است؛ نیز ابوالحسن محمْد بن محمد بن یعقوب حجاجی و جماعتی دیگر از ابوالفضل کورانی حدیث روایت کرده‌اند و در ردیف شاگردان وی به شمار می‌روند[1].

حاکم نیشابوری در *تاریخ نیشابور*، ابوالفضل کورانی را در زمرهٔ دانشمندان و محدثان قرن سوم هجری ذکر کرده است. به گفتهٔ وی، شیخ، اهل اسفرایین و از قریه کوران بوده و در حدود سال ۳۰۰ هـ.ق وفات یافته است[2].

۱۹ محمّد اسفراینی (م. ۳۱۳ هـ. ق)

محمّد بن حسن بن ابراهیم اسفراینی از محدّثین و صاحبان مسانید است. وی در قرن سوم هجری می‌زیسته و در دهۀ اول قرن چهارم هجری به سال ۳۱۳ هـ.ق چشم از جهان فرو بسته است[3].

۲۰ ابو عوانه اسفراینی (بعد از ۲۳۰ ـ ۳۱۶ هـ. ق)

ابو عوانه، یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم بن یزید اسفراینی، محدّث و فقیه شافعی و از حافظان و صاحبان مَسانید در عالم اسلام است. وی در حدود سال ۲۳۰ هـ.ق در ولایت اسفراین به دنیا آمد. و در همان جا نشو و نما کرد. سپس برای تحصیل و استماع حدیث به نقاط مختلف ایران، عراق، حجاز، یمن، مصر و شام سفر کرد و از محضر عالمان بزرگ زمان بهره‌مند شد. به گفتهٔ سمعانی، ابو عوانه از موثّقین در ثبتِ حدیث بود.

---

۱ ـ *انساب*، ج ۱۱، ص ۱۶۶.

۲ ـ تاریخ نیشابور، ص ۶۹؛ همان کتاب، تصحیح و تعلیقات محمّد رضا شفیعی کدکنی، ص ۱۴۰، ۲۵۴.

۳ ـ سید علی، مؤید ثابتی، *تاریخ نیشابور*، تهران، انجمن آثار ملی، ص ۲۸۷.

وی در مرو از محمّد بن عبدالله بن قهزاد، در نیشابور از محمّد بن یحیی ذهلی و مسلم بن حجّاج و محمّدبن رجاء بن سندی اسفراینی و ابوحاتم رازی، در فارس از یعقوب بن سفیان فسوی، در بغداد از سعدان بن نصر بزّاز، در بصره از عمر بن شبه نُمیری در کوفه از محمّد بن اسماعیل أَحْمَسی، در مکّه از محمّد بن عبدالله بن یزید مقری، در مصر از یونس بن عبدالاعلی صدفی، در رمله از موهب بن یزید رملّی، در دمشق از شعیب بن عمر، در مَصیصَه از یوسف بن سعید بن سالم، در حِمْص از عطیّة بن بقیّة بن ولید، در رُها از عبدالسلام بن ابن فَرْوَهٔ رُهاوی، در موصل از علی بن حرب طائی، در صنعای یمن از ابراهیم بن بره صنعانی و اسحاق بن ابراهیم دبری، در واسط از احدبن سنان قطان، در اهواز از موسی بن سفیان جندیشاپوری، در اصفهان از یونس بن حبیب و در گرگان از احمد بن یحیی سابری و جماعت زیاد دیگری سماع حدیث کرد[1]. به علاوه در *المسندِ* خود، از مشایخ و استادانی چون پدرش اسحاق بن ابراهیم، ابوداود سجستانی، ابوزرعهٔ رازی، ابراهیم حربی، ابن ابی الدنیا، ابوزرعهٔ دمشقی و عبدالله بن احمد بن حنبل نام برده است. او در مصر، فقه شافعی را از ربیع بن سلیمان مرادی و ابو ابراهیم مُزَنی فراگرفت[2]. سپس به اسفراین بازگشت. ابو عوانه نخستین کسی بود که مذهب شافعی و کتابهای او را در اسفراین رواج داد. وی پنج بار حجّ گزارد[3].

اَبُوعَوانه در سال ۲۹۲ هـ.ق در گرگان حدیث روایت کرده و ابوبکر احمد بن ابراهیم اسماعیلی، ابو احمد عبدالله بن عَدِی و ابو احمد غَطریفی از ابو عوانه حدیث نقل

---

۱ ـ ابوعوانه اسفراینی، *الصحیح المسند*، مطبعة جمعیة دائرة المعارف العثمانیة، حیدر آباد دَکَن، هند، ۱۳۶۲ هـ.ق، ج ۱، ص ۳۴۴، ج ۴ ص ۳۸؛ معجم *البلدان*، بیروت، ج ۱، ص۱۷۷ ـ ۱۷۸؛ *انساب*، ج ۱، ص۲۲۴ ـ ۲۲۳؛ *طبقات الشافعیة الکبریٰ*، ج ۳، ص ۴۸۷؛ شمس الدین محمّد ذهبی، *العِبَرفی خبرِ مَنْ غَبر*، تحقیق صلاح المنجد فؤاد سیّد، الکویت، ۱۹۶۱ م، ج ۲، ص ۱۶۵؛ *اللباب فی تهذیب الانساب*، ج ۱، ص ۴۳؛ *الرسالة المستظرفة*، ص ۲۷؛ *سیر اعلام النبلا*، ج ۱۴، ص۴۲۱ ـ ۴۲۰، ابن عماد حنبلی، *شذرات الذهب*، ج۲، ص۲۷۴؛ ابن خلّکان، *وفیات الاعیان*، ج ۶، ص۳۹۴ ـ ۳۹۳؛ ابن تغری بردی، *النجوم الزاهره*، دارالکتب المصریه ۱۹۳۲ م، ج ۳، ص ۲۲۲؛ یافعی، *مرآة الجنان*، ج ۲، ص ۲۶۹ ـ ۲۷۰؛ تاریخ نیشابور، ص ۱۳۰.

۲ ـ ابو عوانه اسفراینی، همان کتاب، ج ۱، ص۴۸، ۴۹، ۲۰۸، ۲۰۹؛ عبدالکریم سمعانی، همان کتاب، ج ۱، ص۲۲۴ ـ ۲۲۳؛ *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۴، ص ۴۲۰ ـ ۴۱۷.

۳ ـ *وفیات الاعیان*، بیروت، حققه احسان عباس، دار صادر ۱۳۹۸ / ۱۹۷۸، ج ۶، ص۳۹۴ ـ ۳۹۳؛ یاقوت حموی، معجم *البلدان*، دار صادر بیروت، ج ۱، ص ۱۷۸.

کرده‌اند[1]. نیز در میان افرادی که ابو عوانه روایت کرده‌اند، نام کسانی چون ابن حَیّان بُستی،[2]. سلیمان بن احمد طَبَرانی ابو علی حسین بن حافظ و ابوبکر احمد بن علی منجویه اصفهانی حافظ و اَبُونُعَیْم عبدالملک بن حسن اسفراینی (م. ۴۰۰) دیده می‌شود[3]. حاکم نیشابوری از ابوعوانه یاد کرده و گفته است که در احادیثی که وی استماع کرده بود و در *اَلْمُسْنَدِ* وی ثبت است، نظر کردم، صحیح بود. آخرین روایت کننده از ابوعوانه اسفراینی، ابو سعد محمّد بن عبدالرحمان کنجرودی است، که در زمرهٔ شاگردان ابوعوانه به شمار می‌رود[4].

ابو عوانه، زمانی که در مَصِیصه به تحصیل دانش حدیث اشتغال داشته، نامه‌ای به برادرش محمّد ابن اسحاق نوشته است. این دو بیت از آن نامه است در فراق برادر:

فَـإنْ نَـحْنُ اِلْـتَقَيْنٰا قَـبْلَ مَـوْتٍ   شَفِينَا النَّفْسُ مِنْ مَضَضِ العتابِ
وَ اِنْ سَـبَقَتْ بِـنَا أَيْـدِى الْـمَنٰايٰا   فَكَمْ مِـنْ غٰـائِبٍ تَـحْتَ التُّـرابِ

معنی این دو بیت به نظم فارسی چنین است:

گـر بـمانديم زنـده بـردوزيم   جامه‌ای کز فراق چـاک شـده
ور بـمیریم عـذر ما بپذیر   ای بسا آرزو کـه خـاک شـده

بنا به گفتهٔ ابن خَلِّکان به نقل از خواهر زادهٔ ابو عوانه، محدّث حسن بن محمّد اسفراینی، وی در سلخ ذی الحجّه سال ۳۱۶ ه.ق رُخ در نقاب کشید. پیکر او را در داخل شهر اسفراین، در سمت چپ دروازه نیشابور، نزدیک مقبرهٔ امام ابو اسحاق اسفراینی، (م. ۴۱۸ ه.ق) (که در سمت دروازهٔ نیشابور است) و قبر استاد ابومنصور بغدادی (م ـ ۴۲۹ ق) دفن کردند. مقبره ابو نُعَیْم عبدالملک بن حسن ازهر اسفراینی (م-۴۰۰ه.ق) نیز در کنار قبر اَبُوعَوانه است.

ابن خَلِّکان سپس از ابو عبدالله بن محمّد بن محمّد عمر صفّار اسفراینی نقل می‌کند که می‌گفت: جدّم عمر بن صفّار اسفراینی وقتی به مشهد استاد ابو اسحاق اسفراینی می‌رسید به خاطر احترام آن بزرگوار داخل آرامگاه وی نمی‌شد، بلکه عَتَبَة المشهد وی

۱ ـ حمزه بن یوسف سهمی، تاریخ جرجان، ج ۴۴۸.
۲ ـ محمّد بن حیّان بُستی، *کتاب المجروحین*، به کوشش محمود ابراهیم زاید، بیروت، ۱۳۹۶ ق، ج ۱، ص ۱۶۹.
۳ ـ *المسند*، ج ۴، ص ۲؛ انساب، ج ۱، ص ۲۲۴؛ *معجم البلدان*، ج ۱، ص ۱۷۸.
۴ ـ *انساب*، ج ۱، ص ۲۲۴ ـ ۲۲۵.

را می‌بوسید، زیرا بارگاه ابواسحاق، مقام بلندی داشت ؛ و ساعتی به خاطر هیبت و عظمت وی به حالت تعظیم و توقیر می‌ایستاد، سپس با احترام از آن‌جا عبور می‌کرد و چون به *مشهد ابوعوانه* می‌رسید برای وی تعظیم و تکریم بیشتری قایل می‌شد؛ و بیش از یک ساعت به حالت احترام می‌ایستاد[۱]. از آثار بر جای ماندهٔ ابو عوانه *المسندالصحیح* است. این کتاب مستخرجی بر صحیح *مسلم* محسوب می‌شود. او در این کتاب احادیث وی را با اسانید خویش فراهم آورده و بر پایهٔ ابواب فقهی مرتب کرده و در پایان برخی بابها، احادیثی چند افزوده است. این اثر از مَسانید مشهور اهل سنّت می‌باشد و برای نخستین بار در حیدر آباد دَکَن هندوستان به سال ۱۳۶۲ ش / ۱۳۸۶ هـ.ق‌به چاپ رسیده است[۲].

برای رواج این مُسْنَد در بین محدّثین عالم اسلام، خوانندگان پژوهشگر را به فهرست صریفینی ارجاع می‌دهیم[۳]. از مختصر همین اثر نسخه هایی در دار الکتبِ خدیویّه مصر محفوظ است[۴]

۲۱ ابوبکر جوربدی اسفراینی (۲۳۹ ـ ۳۱۸) هـ. ق)

ابوبکر، عبدالله بن محمّد بن مسلم جوربدی اسفراینی، رحّال، حافظ، محدّث، مصنف، منسوب به آبادی «جوربد» از قرای اسفراین است. وی در ماه رجب سال ۲۳۹هـ.ق در این آبادی چشم به جهان گشود. جوربدی اسفراینی از جمله دانشمندانی

---

۱ ـ *وفیات الاعیان*، ج ۶، ص ۳۹۴؛ ج ۶ ص ۳۹۴؛ *طبقات الشافعیة الکبریٰ*، ج ۳، ص ۴۸۸؛ جمال الدین عبدالرحیم اسنوی، *طبقات الشافعیه*، به کوشش عبدالله جبوری، ج ۲، ص۲۰۴ ـ ۲۰۳؛ جلال الدین عبدالرحمان سیوطی، *طبقات الحفّاظ*، تحقیق علی محمّد عمر، ص ۳۲۷؛ *معجم المؤلفین*، ج ۱۳، ص ۲۴۲؛ محمّد بن عبدالغنی ابن نقطه، *التقیید لمعرفة الرواة و السنن و المسانید*، حیدر آباد دکن ۱۳۶۲ ش / ۱۳۸۸ هـ.ق، ج ۲، ص ۳۱۸ (وی تاریخ وفات ابو عوانه اسفراینی را سال ۳۱۳ هـ.ق‌ذکر کرده است). حاجی خلیفه، *کشف الظّنون*، ج ۲، ص ۱۰۷۵؛ الاعلام، ج ۹، ص ۲۵۶؛ محمّد حسن خان اعتماد السلطنه، *مطلع الشمس*، ج ۳، ص ۱۵۲.

۲ ـ *المسند*.

۳ ـ عبدالغافر فارسی، السیاق یا کتاب السیاق لتاریخ نیسابور، (الحلقة الاولی من تاریخ نیشابور المنتخب من السیاق) انتخاب ابراهیم بن محمّد صریفینی، اعداد محمّدکاظم المحمودی، قم ۱۳۶۲ ش /۱۴۰۳ هـ ق، ص ۸۳۳.

۴ ـ *فهرست الکتب العربیّة*، مطبعة دارالکتب الخدیویّة مصر، سنه ۱۳۰۸ ـ ۱۳۱۰ هـ.ق، ج ۱، ص ۴۱۱.

است که برای کسب علم و دانش کانونهای علم و معرفت در جهان اسلام را درنوردیده و به منظور درک محضر علمای بزرگ عصر خویش، سفرهای طولانی کرده است

بی شک یکی از استادان وی بدیل خوشی (م. ۲۶۰ هـ ق) می‌باشد. زیرا جوربدی، داماد بدیل خوشی بوده و طبعاًاز محضر وی دانش لازم را برگرفته است. به علاوه، درمصر از یونس بن عبدالأعلی و ابو عمران موسی بن عیسی بن حمّاد زُغْبَه و در شام از عباس بن ولید بن مزید و در بیروت از حاجب بن سلیمان مَنبجی و در عراق از حسن بن محمّد زعفرانی و محمّد بن اسحاق صاغانی / صغانی و در حجاز از محمّد بن اسماعیل بن سالم صائغ و در خراسان از محمّد بن یحیی ذُهْلی و در ری از ابوزُرعه رازی و محمّد بن مسلم بن وارة سماع حدیث کرد، که در زمرهٔ استادان وی بودند.

ابوبکر احمد بن علی بن حسین بن شهریار رازی و ابو عبدالله محمّد بن یعقوب و ابو علی حسین بن علی حافظ و ابو محمّد مَخْلَدی و ابو احمد محمّد بن محمّد بن اسحاق حافظ وابو عبدالله حسین بن محمّد بن احمد بن محمّد ماسرجسی و علی بن عیسی بن ابراهیم حیری و ابو عبدالله بن أَخْرَم و ابن عدی، که هر دو از محدثین موثّق در ثبت حدیث بودند، از ابوبکر جوربدی اسفراینی حدیث روایت کرده‌اند و از شاگردان وی به شمارند. حاکم نیشابوری، ابوبکر جوربدی اسفراینی را باعبارت: «کان من أَثبات المجوِّدین الجوّالین فی اقطار الارض» معرفی کرده است.

یاقوت حموی به نقل از ابو محمّد عبدالله بن محمّد بن علی معدّل و او به نقل از عبدالله بن محمّد بن محمّد بن مسلم جوربذی اسفراینی گفته است که: در ماه رجب سال ۲۳۹ هـ.قدر روستای جوربذ متولد شد و ابو محمّد عبدالله بن محمّد بن علی معدّل افزوده است که عبدالله بن محمّد بن مسلم اسفراینی در سال ۳۱۸ هـ.قدار دنیا را وداع گفت[1]. یافعی نیز در *مرآة الجنان*، در حوادث سال ۳۱۸، تاریخ فوق را تأیید کرده است[2].

---

۱ ـ *انساب*، ج۳، ص۳۹۱، ۳۹۲؛ *معجم البلدان*، ج۲، ص۱۸۰؛ *تذکرةالحفّاظ*، ج۳، ص۷۹۲؛ *العبر*، ج۲، ص۱۷۳؛ ابن تغری بردی، *النجوم الزاهرة*، ج۳، ص۲۲۸؛ *سیراعلام النبلاء* ج۱۴، ص۵۴۷، ۵۴۸؛ *شذرات الذهب*، ج۲، ص۲۷۹؛ اسماعیل پاشا بغدادی، *هدیة العارفین*، ج۱، ص۴۲۴؛ *معجم المؤلفین*، ج۶، ص۲۴۱.

۲ ـ یافعی، *مرآة الجنان*، ج ۲، ص ۲۷۷.

۲۲ ابو عبدالله محمّد بن جنید اسفراینی

ابوعبدالله، محمّد بن الجنید اسفراینی از محدّثان و تـابعین تـابعین بـعد از صـحابه است[۱].

۲۳ ابو عبدالله محمّدبن بحر اسفراینی

ابو عبدالله، محمّد بن بحر اسفراینی، از محدّثان و دانشمندان و علمای عالَم اسلام است. حاکم نیشابوری، وی را در زمرهٔ تابعین تابعین بعد از صحابهٔ پیامبر اسلام ﷺ در *تاریخ نیشابور* ضبط کرده است[۲].

۲۴ هارون ارغیانی

هارون بن عمرو ارغیانی از محدّثین و علمای ولایت ارغیان است[۳].

۲۵ ابوالعباس احمد بن شاذان نیشابوری اسفراینی

ابوالعباس احمد بن شاذان بـن مـحمّد نـیشابوری اسـفرایـنیاز عـلمای اسـلام و از محدثینی است که از ناحیه اسفراین به منصّهٔ ظهور رسیدهاند[۴].

۲۶ ابوحامد احمدبن اسحاق نیشابوری اسفراینی

ابوحامد، احمد بن اسحاق نیشابوری اسفراینی از محدّثین و از جمله دانشمندانـی است که مدّتی در نیشابور ساکن بوده و در آن شهر حدیث روایت کرده است. حاکـم نیشابور، وی را در طبقهٔ ششم علمای نیشابور نوشته است. چون مدّتی در نیشابور ساکن بوده، او را نیشابوری نیز گفتهاند[۵].

---

۱ ـ *تاریخ نیشابور*، ج۱۰۵؛ همان، تلخیص خلیفه نیشابوری، ص ۳۸.
۲ ـ همان، ص۱۰۵.
۳ ـ همان، ص ۳۸.
۴ ـ همان، ص ۱۳۲.
۵ ـ همان، ص ۱۳۱.

۲۷ ابوبکر رازی اسفراینی

ابوبکر، محمّد بن عبدالله بن عبدالعزیز بن شاذان صوفی رازی اسفراینی واعظ از محدثان قرن چهارم هجری است. وی در نیمهٔ اوّل قرن چهارم هجری می‌زیسته و در سال ۳۷۷ ه.ق چشم از جهان فرو بسته است[1].

۲۸ ابوسعید خوشی اسفراینی

ابو سعید، محمّد بن بدیل بن محمّد بن اسد خوشی محدّث و از خاندان بدیلیان خوش است.

۲۹ ابوبکر عبدالله خوشی اسفراینی

ابوبکر عبدالله بن محمّد بن محمّد بن بدیل بن محمّد بن اسد بدیلی خوشی شافعی، شاگردا و نوهٔ ابو سعید خوشی است.

بنا بر گزارش علمی ابوالحسن علی بن زید بیهقی، که خود از نوادگان خاندان بدیلیان خوش است، عبدالله خوشی اسفراینی نیز متولّی امر قضا در اسفراین بوده است. وی از جدش ابوسعید، حدیث روایت می‌کرد. احمد بن ابی سعد نیشابوری از شاگردان ابوبکر عبدالله بدیلی خوشی اسفراینی بوده و از او حدیث روایت می‌کرده است.

۳۰ حسین خوشی (متولد. ۳۷۰ ه. ق)

حسین بن ابراهیم بن بدیل از محدثان و دانشمندان قرن چهارم و پنجم هجری است. اصل وی از جوربد اسفراین است و به دلیل سکونت و اقامت در خوش اسفراین به «خوشی» مشهور است. حسین خوشی نوهٔ بدیل بن محمّد بن اسد خوشی است. وی در سال ۳۷۰ ه.ق در بیهق چشم به جهان گشوده و در نیمهٔ اول قرن پنجم هجری وفات یافت.

۳۱ شیخ ابوالحسن خوشی (متولد ۳۷۳ ه. ق)

شیخ ابوالحسن، علی بن ابراهیم بن بدیل بن محمّد بن اسد خوشی از دانشمندان و

---

۱ ـ یافعی، مرآة الجنان، ج ۲، ص ۴۰۶.

متولیان امر قضا در اسفراین بوده است. شیخ ابوالحسن در شوال سال ۳۷۳ ه.ق‌ولادت یافته است. او جدّ جدّه ابوالحسن علی بن زید بیهقی (ابن فندق) مؤلّف *تاریخ بیهق* از طرف پدری بوده است حسین بن ابراهیم بن بدیل، که ذکرش گذشت، برادرِ اوست و بدیل بن محمّد بن اسد خوشی جدِّ اوست. برادرِ دیگر او، ابو محمّد عبدالله بن ابراهیم است.

۳۲ ابومحمّد خوشی (متولد ۳۷۹ ه. ق)

ابو محمّد، عبدالله بن ابراهیم بن بدیل بن محمّد بن اسد خوشی از دانشمندان قرن چهارم و پنجم هجری و از محدّثان بنام ولایت اسفراین است. ابو محمّد خوشی از جمله اعضای خاندان بدیلیان خوش است که به دانش شهره‌اند و تولیت امر قضا در اسفراین بر عهده آنها بوده است. ابو محمّد، کوچکترین فرزندِ خاندانِ بدیلیانِ خوش است. او بنا به گفتهٔ ابن فندق، در ذی الحجّهٔ سال ۳۷۹ ه.ق‌متولد شده است. از تاریخ وفات وی اطّلاعی در دست نیست[۱].

۳۳ ابو محمّد اسفراینی (م. ۳۴ه. ق)

ابو محمّد بن اسحاق بن ازهر اسفراینی،خواهرزادهٔ ابو عوانهٔ اسفراینی[۲] (م. ۳۱۶ه.ق) و پدر ابو نُعَیْم اسفراینی (م. ۴۰۰ ه ق) محدّث مشهور است. ابو محمّد اسفراینی، محدّث، ثقه و از جمله دانش‌پژوهانی است که در طلب حدیث، بسیار سفر کرده و به مقام علمی «رحله» دست یافته است. وی از دانشمندان بلند آوازهٔ اسفرایین است. ابو محمّد اسفراینی، همراه دایی خود، ابوعوانهٔ اسفراینی حافظ، برای تحصیل دانش حدیث به بلاد اسلامی سفر کرد. وی از ابو بکر بن رجاء و کجّی وابن ضُرَیْس و عبدالله بن احمد و یوسف قاضی و ابو خلیفه و دیگران سماع حدیث کرد. ابو عبدالله حاکم نیشابوری از او حدیث نقل کرده و گفته است که وی محدّث زمان خویش و از نیکوترین مردم بود. بنا به گفتهٔ ذهبی، علی بن محمّد بن علی اسفراینی و عبدالرحمان بن

---

۱ ـ *سیاق*، ص ۴۳۷؛ ابوالحسن علی بن زید بیهقی (ابن فُنْدُق)، *تاریخ بیهق*، ص ۱۳۵.
۲ ـ *تاریخ نیشابور*، ص ۱۵۹.

محمّد بن بالُویه و جماعتی دیگر از ابو محمّد اسفراینی حدیث روایت کرده‌اند و در زمرهٔ شاگردان وی به شمارند. ابو محمّد اسفراینی سرانجام در سال ۳۴۶ه. ق به سرای جاوید شتافت.[۱]

۳۴ ابوعلی خوشی

ابوعلی، محمد بن عمروبن نضر نیشابوری خوشی از محدّثان و دانشمندانی است که به نیشابور کوچیده و در آن جا حدیث روایت کرده است. به سبب اقامت در شهر نیشابور وی را نیشابوری گفته‌اند. اصل او از آبادی خوش اسفراین است. حاکم نیشابوری در *تاریخ نیشابور*، وی را در زمرهٔ محدّثان و علمای اسلام و از تابعین بعد از صحابهٔ پیامبر اکرمﷺ آورده است.[۲]

۳۵ داوُد اسفراینی

داوُد بن محمّد بن نصیر اسفراینی از مشایخ حدیث اهل اسفراین بوده است، حاکم نیشابوری در تاریخ خود از او یاد کرده است.[۳] وی تألیفاتی نیز دارد.

۳۶ ابو نضر اسفراینی (م. ۳۷۸ه. ق)

ابو نضر، شافع بن محمّد بن یعقوب اسفراینی، نوهٔ ابوعوانهٔ اسفراینی و از محدّثان قرن چهارم هجری است. بنا به گفتهٔ سهمی، مؤلّف *تاریخ جُرجان*، ابو نضر اسفراینی در سال ۳۷۷ه. ق در گرگان، حدیث روایت می‌کرد. وی از شاگردان ابن حَوْصا بوده است. سهمی، این حدیث را از ابونضر اسفراینی به نقل از ابن حَوْصا در تاریخ جرجان ثبت کرده و سندش را به صورت معنعن از طریق عبدالله بن زید به رسول اللهﷺ رسانده است: «خَرَجَ یَستَسْقی فَلَمّا أَرادَ أَنْ یَدْعُوَ اسْتَقْبَلَ القبلةَ وَ حَوَّلَ رداءَهُ.»[۴] حاکم نیشابوری

---

۱ ـ *سیراعلام النبلاء*، ج۱۶، ص۵۰.

۲ ـ *تاریخ نیشابور*، ص۹۹.

۳ ـ همان.

۴ ـ حمزه بن یوسف سهمی. *تاریخ جرجان*، ص ۱۸۹. ترجمه حدیث : «خارج شد تا طلب باران کند پس هنگامی که خواست دعا کند رو به قبله ایستاد و ردایش را بدورش پیچید».

نیز از وی یاد کرده و او را در طبقه ششم دانشمندان نیشابور و در زمرهٔ علمای اسفراین، که در نیشابور سکونت داشته، بر شمرده است.[۱]

۳۷ ابو سهل اسفراینی

ابو سهل، بشربن محمّد بن حسن بن قاسم بن محمش اسفراینی از محدّثین معروف و «ثقه» بود. وی در گرگان از ابو بکر اسماعیلی و ابو محمّد، حسن بن محمّد بن اسحاق اسفراینی و ابو احمد بن عدی و طبقاتشان سماع حدیث کرد.[۲]

۳۸ ابو مصعب اسفراینی

ابو مصعب، محمّد بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم بن یزید اسفراینی از محدّثان قرن چهارم هجری است. پدر وی ابو عوانه اسفراینی است. او بدون شک تحصیلات اوّلیه را در خدمت پدرش، که از دانشمندان طراز اول عصر خویش واز صاحبان مسانید بود، گذراند. حاکم نیشابوری، ابومصعب اسفراینی را در زمرهٔ محدّثین اسفراین ذکر کرده است.[۳]

۳۹ ابو طیب حمدانی اسفراینی ادیب

ابو طیّب، احمد بن محمد بن حمدان حمدانی مشهور به «ادیب اسفراینی» از دانشمندان و محدّثان «ثقه» بوده است.[۴]

۴۰ ابو زکریا اسفراینی

ابو زکریا، یحیٰی بن محمّد بن سهل اسفراینی از محدّثان و علمای اسفراین بوده است.[۵]

---

۱ ـ *تاریخ نیشابور*، مقدمه، ۱۶۳؛ *سیر اعلام النبلاء*، ج۱۶، ص۳۸۸.
۲ ـ *سیاق*، ص ۲۴۵.
۳ ـ *تاریخ نیشابور*، ص۱۸۱.
۴ ـ *سیاق*، ص ۱۰۱.
۵ ـ *تاریخ نیشابور*، ص۱۹۱.

۴۱ ابو نصر سراج کوشکی (قرن چهارم)

ابو نصر، حسن بن محمّد بن محمد بن عبدالله کوشکی مشهور به «ابو نصر سراج أصم» برادر زادهٔ ابوالقاسم سراج کوشکی محدّث است. وی از بشر بن احمد اسفراینی (م. ۳۹۰هـ.ق) حدیث نقل می‌کرد.[۱] ابو نصر سراج کوشکی منسوب به کوشک یا کوشکی یا کوشکان یا کوسکان اسفراین است و آن محلّه‌ای است که به آبادی جوشقان یا جوسقان می‌پیوندد و در قدیم به شهر کهن اسفراین چنان نزدیک بوده که بنا به قول یاقوت حموی گویی محلّه‌ای از شهر اسفراین آن روزگار بوده است.[۲]

۴۲ ابو محمّد بدل اسفراینی

ابو محمّد، بدل بن محمّدبن سهل بن یحیی اسفراینی، از محدّثان قرن چهارم هجری است. وی در گرگان از ابوالعباس سراج وحسن بن سفیان و محمّد بن سعید ریاشی حدیث روایت می‌کرد. سهمی در *تاریخ جرجان* نوشته است که اسهم بن ابراهیم از ابو محمّد بدل بن محمّد بن سهل بن یحیی اسفراینی حدیث روایت می‌کرد و او از ابو محمّد اسفراینی از محمّد بن سعید قاضی و او از احمد بن عبدالله و او از یحیی بن سلام و از مثنی بن صباح و از عمر بن شعیب از قول پدرش و او از جدش که رسول الله ﷺ فرمود «أَلَا اَدُ لُكُمْ عَلىٰ أشرافِ اهل الجنّةِ؟ قالوا: بلٰی یا رسولَ الله، قالَ: هُمْ علماءُ أُمّتی، الکواکبُ زینةُ السَّمٰاءِ والعلماءُ زینةُ أُمَّتی.[۳]

۴۳ ابو سهل دهقان اسفراینی (ح ۳۲۳ ـ ۳۹۰ هـ.ق)

ابو سهل، بشربن احمد بن بشر اسفراینی معروف به «دُهْقٰان یا دِهقان»، مردی محدّث و جوّال بود[۴]. به گفتهٔ سمعانی، لفظ دِهقٰان به کسی اطلاق می‌شود که بر ناحیه‌ای از قُریٰ مقدّم و صاحب آب و ملک و جوانمردی و بخشندگی و به آن مشهور باشد. ابو سهل

---

۱ ـ *سیاق*، ص ۲۷۷.

۲ ـ معجم *البلدان*، ج ۲، ص ۱۸۴.

۳ ـ *تاریخ جرجان*، ص ۱۳۰.

۴ ـ *العِبَر*، ج ۲، ص ۳۵۵؛ *تاریخ نیشابور*، ص ۱۵۷.

دهقان اسفراینی در عصر خویش، شیخ ناحیهٔ اسفراین بود. وی رحّاله‌ای با شهامت و محدّث زمان خود بود. او در خراسان از ابو بکر محمّد بن محمّد بن رجاء اسفراینی (م. ۲۸۶هـ ق) و احمد بن سهل بن مالک اسفراینی و جعفر سامانی و ابراهیم بن علی ذُهْلی سماع حدیث کرد. ابو سهل، سفری علمی به عراق کرد و در بغداد از ابو بکر جعفر بن محمّد بن حسن فریابی و ابو محمّد، عبدالله بن محمّد بن ناجیه و ابو بکر محمّد بن یحیی‌بن سلیمان مروزی سماع حدیث کرد . در موصل نیز از ابو یعلی احمد بن علی بن مثنی تمیمی مسند وی را سماع کرد. ابو محمّد عبدالله بن حسین نیشابوری ناصحی، قاضی خراسان در بغداد از بشربن احمد حدیث نقل کرده است[1].

بنا به گفتهٔ سمعانی در *انساب* : «جماعتی از علما در خراسان و عراق از جمله ابو سهل بشر بن احمد بن بشر بن محمود بن اشرس بن زیاد بن عبدالرحمان بن عبدالله اسفراینی دهقان از اهالی اسفراین هستند.» به گفتهٔ عبدالغافر فارسی: « بشر بن احمد بن سهل اسفراینی «ثقهٔ» معروف در نیشابور از اصحاب اصم و عبدالله بن یوسف سماع حدیث کرد. وی در سال ۳۷۰هـ. ق مسندش را بر حسن بن سفیان قرائت کرد. سمعانی نیز تصریح کرده است که: «مردم، مسند حسن بن سفیان را بر قرائت ابو سهل اسفراینی سماع کردند. مجلس املایی در نیشابور برای وی برقرار ساختند و چند مرتبه ابو سهل برای این درس حاضر شد. ابو بکر محمّد آبادی و ابو عبدالله مخلدی و ابوالحسن اسفراینی و محمّد فراتی استوایی و ابو عبدالله حاکم نیشابوری حافظ و ابو بکر احمد بن محمّد بن غالب برقانی حافظ از وی سماع حدیث کردند. از دیگر شاگردان ابو سهل اسفراینی، حسن بن محمّد بن عبدالله کوشکی و ابو نصر سراج اصم، پسر برادر ابوالقاسم سراج کوشکی، می‌باشند، که از وی حدیث نقل کرده‌اند و نیز عبدالله بن محمّد بن زکریا بن یحیی بن محمّد بن عبدالله جوهری (م. ۴۲۳هـ ق) از بشربن احمد اسفراینی و محدّثین طبقهٔ وی یکی از صحاح را سماع کرد و از بشر بن احمد روایت نمود. ابو سهل اسفراینی به بغداد و موصل نیز سفر علمی داشته و مدتی در آن شهرها املای حدیث کرده و سرانجام در شب جمعهٔ هفتم ماه شوّال سال ۳۹۰هـ.ق در سنّ هفتاد و چند سالگی دار فانی را وداع گفته است. بنابر این، زمان تولد وی تقریباً حدود

---

۱ ـ *انساب*، ج۵، ص۴۲۳، ۴۲۴؛ راوندی، *راحةالصدور و آیة السرور* به سعی و تصحیح محمد اقبال، ص۴۷۵.

سال ۳۲۳هـ.ق بوده است.

۴۴ ابو نُعَیم اسفراینی (۳۱۰ـ ۴۰۰هـ.ق)

ابو نعیم، عبدالملک بن حسن بن محمّد بن اسحاق ازهری اسفراینی، عالم، محدّث، ثقه، رحله[1]، از دانشمندان قرن چهارم هجری است. وی در ربیع الاول سال ۳۱۰هـ.ق چشم به جهان گشود. ابو نعیم، نوهٔ دختری ابو عوانه اسفراینی (م. ۳۱۶ق.ق) است. وی فراگیری دانش را در محضر پدرش و جدّ مادری‌اش ابو عوانهٔ اسفراینی از محدّثان بزرگ روزگار خویش بود، آغاز کرد. در شش سالگی تمام *مسند ابو عوانه* را به شیوهٔ «سماع» تحصیل کرد و ابو عوانه به ابو نعیم و گروهی که همراه او در محضر ابو عوانه تحصیل دانش می‌کردند، به تمام کتابها ومسموعاتش اجازهٔ روایت داد. ابو نعیم از پدرش، ابو محمّد، حسن بن محمّد اسحاق وابو نعیم عبدالملک بن عدی جرجانی و ابو عمران جونی و ابو بکر عبدالله بن محمّد بن مسلم اسفراینی (م. ۳۱۸هـ.ق) در سن هشت سالگی و سپس از ابو بکر محمّد بن عبدک شعرانی و اصم و ابو عبدالله محمّد بن یعقوب حافظ و ابوطیّب خیّاط و طبقاتشان سماع حدیث کرد.

ابو نعیم اسفراینی ۹۰ سال زندگی کرد. وی سالهاروایت حدیث می‌کرد و احفاد را به اجداد ملحق می‌ساخت. طالبان و جویندگان حدیث از بلاد دیگر به اسفراین نزد وی می‌آمدند و در حلقهٔ درس وی شرکت می‌کردند و مقام علمی «رحله» در اسفراین با وی بود. سپس او را به سال ۳۹۹هـ.ق به نیشابور بردند و در خانهٔ شیخ ابوالحسن بیهقی ساکن شد. قضات و فقها به حضور وی می‌رسیدند و *المسند* را از وی درس می‌گرفتند. فرزندانش نیز می‌آمدند و مجلس سماع حدیث ابو نعیم از مردم، پُر بود؛ آن چنان که دیگر مانند آن مجلس برای استماع حدیث در نیشابور، کسی یاد نداده است.

۱ـ *رحله* : این لقب بر دانشمند بزرگوار و مشهور اطلاق می‌گردید و بر بلندی مقام و شهرت عالمگیر آن دانشمند دلالت می‌کرد تا آن جاکه مردم از اطراف و اکناف دنیا و شهرهای مختلف به منظور کسب دانش بسیار و معرفت مفید او راهی درگاهش می‌شدند. این لقب به مردان و زنان یکسان اطلاق می‌گردید و از جمله زنان دانشمند که لقب رحله یافتند شیخهٔ صالحه «رحلةالدنیا» زینب دختر کمال‌الدین احمد بن عبدالرحیم مقدسی بود که ابن بطوطه او را دیده و در سال ۷۲۶هـ.ق‌در شهر دمشق اجازه برای ابن بطوطه صادر کرد. عبدالرحیم غُنَیمه، *تاریخ دانشگاههای بزرگ اسلامی*، ترجمه دکتر نورالله کسائی، ص ۲۹۳.

زین الاسلام وعثمان محمی و ابوصالح مؤذن و عبدالحمید بُحتری و برادر بزرگش عبدالله و ابوالمعالی عمر بن محمّد بن حسین بسطامی و ابوبکر بن ابی زکریّا مزکی و شیب بن احمد بستیغی خبّاز و فاطمه دختر دُقاق از او سماع حدیث کرده‌اند. عبدالغافر فارسی نوشته است: شنیدم که تمام *مسند* ابو عوانه اسفراینی به وسیلهٔ زین الاسلام از ابو نعیم اسفراینی روایت شده است. ابو محمّد استوایی و ابوالعلای صاعد استوایی (۳۴۳ـ ۴۳۰هـ.ق) و ابو علی مُلقابادی در اسفراین از ابو نعیم سماع حدیث کرده و از جملهٔ شاگردان اویند[1]. ابن فُندق در *تاریخ بیهق* نوشته است که: «ابو نعیم عبدالملک [حسن‌بن] محمّد اسفراینی، مردی بوده است، عالم و محدّث، و بسیار حدیث کند و از وی روایت کنند و وی را در ناحیت بیهق، فرزندان بودند. از مشایخ و رؤسا و اکابر، از ایشان خواجه ابو نعیم احمد بن محمّد و فرزند او خواجه زکی، علی بن ابی نعیم جدّ سیّد اجلّ عزیز و سیّد اجلّ یحیی رَحمهُما الله وخواجه امیرک بروقنی داماد وی بود و خواجه ابو علی بروقنی و خواجه ابو نعیم نبیرگان این خواجه ابو نعیم بودند.»[2]

ابو نعیم اسفراینی پس از ۹۰ سال زندگی، سرانجام در ربیع الاول سال ۴۰۰هـ.ق وفات یافت و به دیار جاوید شتافت.[3]

بنا به گفتهٔ ابن خلکان، ابو نعیم اسفراینی در جوار استادش ابو عوانهٔ اسفراینی در داخل شهر اسفراین در سمت چپ ورودی دروازهٔ نیشابور [دروازهٔ شرقی شارستان اسفراین کهن، که به مقبرهٔ چهل امام مشهور است] مدفون است.[4]

۴۵ ابو حامد اسفراینی (۳۴۴ـ ۴۰۶هـ.ق)

شیخ ابو حامد، احمد بن ابی طاهر محمّد بن احمد اسفراینی به سال ۳۳۴هـ.ق در اسفراین به دنیا آمد.[5] وی از نوجوانی نزد تنی چند از شیوخ اسفراین همچون ابراهیم بن

---

۱ ـ *سیاق*، ص۱۳۳، ۴۰۱، ۴۴۶، ۵۰۰، ۵۰۱؛ *سیر اعلام النبلاء*، ج۱۷، ص ۷۱ـ۷۳.

۲ ـ *تاریخ بیهق*، ص ۳۱۱.

۳ ـ *سیاق*، ص ۵۰۱.

۴ ـ *وفیات الاعیان*، ج۶، ص۳۹۴.

۵ ـ معجم *البلدان*، ج۱، ص۱۷۸؛ *وفیات الاعیان*، ج۱، ص ۷۴؛ نیز نک: *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج۵، ص۳۱۸.

محمّد بن عبدک شعرانی اسفراینی، دانش حدیث آموخت. اوبرای ادامهٔ تحصیل در سال ۳۶۳ه.ق وارد بغداد شد، و در آن جا نزد ابوالحسن بن مرزبان و ابوالقاسم دارکی به آموختن فقه شافعی پرداخت. همچنین از ابوالحسن دار قطنی، ابو بکر اسماعیلی و عبدالله بن عدی جرجانی فن حدیث را استماع کرد.[۱] ظاهراً شیخ ما در دوران تحصیل و طلبگی گرفتار فقر مالی بوده و بعضی منابع نوشته‌اند وی مدّتی به حمّالی اشتغال داشته است؛[۲] امّا سبکی به نقل از سلیم رازی نوشته است که اسفراینی نخست شغل دربانی و نگهبانی داشته است.[۳]

ابو حامد از سال ۳۷۰ه.ق در دارالخلافهٔ بغداد به تعلیم و تعلّم مشغول شد تا ریاست آن سواد اعظم به او اختصاص یافت و تا پایان عمر به این کار اشتغال داشت. به گفتهٔ خطیب بغدادی، که خود در مجلس وی حضور می‌یافته است، بسیاری از دانشمندان سرشناس آن زمان در درس وی شرکت می‌کردند[۴] و گفته شده هفتصد فقیه در درس ابو حامد اسفراینی حضور می‌یافتند. از جملهٔ شاگردان و روایت کنندگان اسفراینی می‌توان از ابو طیّب طبری، ابوالحسن ماوردی، احمد محاملی و حسن بن محمّد خَلاّل و ابوالحسن علی بن حمدون فَسَنقَری نام برد.[۵]

به گفتهٔ یاقوت حموی، ریاست مذهب شافعی در بغداد به ابو حامد اسفراینی منتهی می‌شد. مردم دربارهٔ او می‌گفتند: «لَو رَآهُ شافعي لَفَرِحَ بِه»[۶] یعنی اگر محمّد بن ادریس شافعی در سلسلهٔ پیروان خویش چنین فقیه جلیلی مشاهده می‌کرد، بسی مسرور می‌شد. ثعالبی که معاصر ابو حامد بوده، در *یتیمة الدهر* نوشته است که: ابو حامد اسفراینی در فقاهت و تدریس به مقامی رسید که در عهد خویش، یگانهٔ اعظم و مشارالیه

---

۱ ـ خطیب بغدادی، *تاریخ بغداد*، ج۴، ص۳۶۹ ـ ۳۶۸؛ *شذرات الذهب*، ج۳، ص ۱۷۹ـ۱۷۸؛ یحیی بن شرف نووی، *تهذیب الاسماء*، ج۱، ص ۲۱۰ ـ ۲۰۸.

۲ ـ آدام متز، *تمدّن اسلامی در قرن چهارم هجری*، ج۱، ص۲۱۳.

۳ ـ شهاب الدین دُلجی، *الفلاکة والمفلوکون*، ص ۱۲۴ـ۱۲۳؛ آدام متز، همان.

۴ ـ *تاریخ بغداد*، ج۴، ص۳۶۹ ـ ۳۶۸؛ *انساب*، ج۱، ص۲۲۸ ـ ۲۲۶؛ *دانشوران ناصری*، ص ۲۸۴.

۵ ـ *تاریخ بغداد*، همان جا؛ ابو اسحاق شیرازی، *طبقات الفقهاء*، ص۱۳۴ ـ ۱۲۷؛ *تاریخ بیهق*، ص ۲۲۰؛ شهاب الدین دُلجی ۳۰۰ تن ذکر کرده است. (*طبقات الفقهاء*، ص ۱۲۴ ـ ۱۲۳) و ابن اثیر تعداد شاگران وی را ۴۰۰ تن نوشته است. (ج۹، ص ۱۸۴ ـ ۱۸۳).

۶ ـ معجم *البلدان*، ج۱، ص ۱۷۸.

افاضل گردید.[۱]

نووی، ابو حامد اسفراینی را پیشوای شافعیان عراق و شیخ المذهب[۲] خوانده و شیخ ابو السعادات مجدالدین مبارک بن اثیر در کتاب *جامع الاصول فی احادیث الرسول*ﷺ وی را مروّج علم فقه و مجدّدِ فن فروع در رأس سده چهارم هجری قمری شمرده است.[۳]

آرای فقهی ابو حامد در منابع فقهی شافعی بسیار مورد توجّه بوده[۴] و سبکی پاره‌ای از آرای خاص او را گرد آورده است.[۵] برخی حکایات تاریخی، بیانگر منزلت بسیار زیاد ابو حامد نزد سران حکومت بوده است.[۶]

مقام قبول و مرتبت اعتبار ابو حامد به آن جا رسید که ابو غالب فخرالملک، وزیر مجدالدولهٔ دیلمی و سایر ارکان خلافت و امرای دارالسّلام (بغداد) به زیارت او می‌رفتند واز اقطار ممالک اسلام، وجوهات و زکات به حضور او می‌فرستادند تا در مصارف مقرّر و موارد مخصوص مبذول دارد. ابو حامد به شاگردان خود، ماهانه شصت دینار شهریه می‌داد و در دیگر کارهای خیر، اموال بسیاری مصرف می‌کرد؛ چنان که یک سال، چهار هزار دینار، زرِ مسکوک به حُجاج بخشید.[۷]

شهاب الدین دُلجی در کتاب *الفلاکة والمفلوکون* نوشته است که: ابو حامد احمد بن محمّد بن احمد اسفراینی، قاضی بغداد، صاحب جاه و بلند مقام بود. گویند وقتی چیزی بین او و خلیفه اتّفاق افتاد، ابو حامد به خلیفه نوشت: «بدان که تو قادر نیستی مرا از مقامی که خدا گماشته عزل کنی؛ امّا من به آسانی می‌توانم دو یا سه کلمه به خراسان بنویسم و تو را از خلافت عزل کنم.»[۸]

سبکی دو بیت شعر نقل کرده است که بیانگر مقام شامخ علمی ابو حامد اسفراینی

۱ـ ثعالبی، *یتیمةالدهر*، ج۴، ص۴۳۷ـ۴۳۹.
۲ـ *تهذیب الأسماء واللغات*، ج۱(۲)، ص۲۰۸ ـ ۲۱۰.
۳ـ ابن اثیر، مجدالدین، ج۱۲، ص۲۲۲.
۴ـ *تهذیب الأسماء واللغات*، ج۱(۲)، ص ۲۰۸ ـ ۲۱۰.
۵ـ *طبقات الشافعیة الکبری*، ج۴، ص۶۸؛ محمّد بن احمد عبادي، *طبقات الفقهاء* الشافعیه ص ۱۰۷.
۶ـ همان، ج۴، ص ۶۸ ـ ۷۴.
۷ـ دانشوران ناصری، ص ۲۸۴ به نقل از *تاریخ* منتظم ابن جوزی.
۸ـ *الفلاکة والمفلوکون*، ص ۱۲۳ ـ ۱۲۴.

است:

اَبُـو حٰـامد فـی العِـلْمِ امـثالُ أَنْـجُم   و فی النقد کالابریز اُخْلِصَ بالسُّبکِ
فَأَوَّلُـــهُمْ مِــنْ اســفرایــنَ نَشْــؤُهُ   و ثانیهُمُ الطوسیُّ والثالثُ السُّبکیّ [1]

ابو حامد در سال ۳۹۸هـ.ق‌در جریان درگیریهای فرقه‌ای در بغداد مورد آزار قـرار گرفت و ناچار مدّتی در محلهٔ دار قطنی اقامت کرد.[2] سرانـجام ابـو حـامد در سـن ۶۱ سالگی به سال ۴۰۶هـ.ق‌در بغداد وفات یافت و پس از تشییع انبوه مشایخ و عامهٔ مردم، که در دارالسلام فراهم آمده بـودند، خـطیب جـامع مـنصور، ابـو عـبدالله مـهتدی، بـر جنازه‌اش نماز خـوانـد. جـنازه‌اش تـا سـا ۴۱۰ هـ.ق‌دفـن نشـد. سـپس جسـدش را بـه دارالحرب برده، دفن کردند.[3] مهمترین آثار ابو حامد اسفراینی عبارت‌اند از :

۱ ـ *التعلیقة الکبری* : بسیار مفصل و از منابع اصلی مکتب شافعی عراق و گروهی از فقهای مکتب خراسان بوده است.

۲ ـ *اصول فقه* : این کتاب را سبکی دیده بوده است.[4]

۳ ـ *البستان* : این کتاب را ابن خلّکان به ابو حامد نسبت داده است.[5]

۴۶ ابو بکر محمّد خوشی اسفراینی (م. ۴۰۶هـ. ق)

ابو بکر، محمّد بن احمد بن عبدالوهاب خوشی اسفراینی[6] حافظ از برجستگان علم حدیث بود. ابو بکر خوشی در پی تحصیل دانش حدیث، سفرهای علمی زیادی داشته است؛ از این رو تذکره نویسان وی را «رحّال» خطاب کرده‌اند. وی از ابو حمد بن عدی و طبقاتش سماع حدیث کرد. ابو مسعود بجلی گفته است که از حاکم نیشابوری شـنیدم می‌گفت: شهادت می‌دهم که ابو بکر خوشی، احادیث مالک و شعبه و ثوری و مسعر را،

---

۱ ـ *طبقات الشافعیة الکبری*، ج ۱۰، ص ۱۹۰.
۲ ـ ابن اثیر، *کامل*، ج ۹، ص ۲۰۸؛ نیز نک: *دانشوران ناصری*، ص ۲۸۶، ۲۸۷.
۳ ـ *وفیات الأعیان*، ج ۱، ص ۳۵.
۴ ـ *طبقات الشافعیه الکبری*، ج ۴، ص ۷۴ ـ ۶۸.
۵ ـ *وفیات الأعیان*، ج ۱، ص ۷۳.
۶ ـ *تاریخ نیشابور*، ص ۱۰۰.

که بیش از بیست هزار حدیث بود، حفظ می‌کرد. خوشی از پیشگامان علم حدیث بود.[1] ابن عماد در سال ۴۰۰ هجری به نقل از ناصرالدین گفته است که: ابو بکر خوشی اسفراینی حافظ، محفوظات حدیثی اش بیش از معاصران وی بود. وی سرانجام در سال ۴۰۶ هـ. قبه عالَم باقی کوچید. این بیت در *بدیع البیان* در بارهٔ وی آمده است:

محمّد بن احمد ذاک ابو بکر وفا تحفظا فقربوا[2]

ذهبی سال وفات وی را ۳۵۴هـ. قنوشته است، که ظاهراً باید سال ولادت ابو بکر خوشی باشد.

۴۷ ابوالقاسم علی توثی اسفراینی (م. ۴۰۸هـ. ق)

ابوالقاسم، علی بن طاهر توثی اسفراینی از محدّثان اسفراین است. و در روستای توث چشم به جهان گشود و به همین سبب منسوب به این روستاست. امروزه نام این آبادی توی [= جشن، عروسی] می‌باشد و تا آمدن مغولان به اسفراین و مطیع شدن دژ صعلوک بر فراز ارتفاعات توی، این روستا توث (= جشن) بوده و سپس به همان معنا به توی، که واژه‌ای از ترکی مغولی می‌باشد تغییر نام یافته است. ابوالقاسم توثی نیز همچون دیگر دانشمندان قرن چهارم و پنجم هجری برای تحصیل علم سفرها کرده و محضر دانشمندان عالم اسلام را درک نموده است. وی در بغداد از ابو محمّد جوهری سماع حدیث کرد. سپس به زادگاهش بازگشت و درسال ۴۰۸هـ ق[3] در کنار نهر آب و درخت چنار کهنسالی، که به روزگار ابوالقاسم علی توثی در جوار بقایای آتشکدهٔ توث و آرامگاه زید قد برافراشت، رخ در نقاب خاک کشیده است. به نظر نگارنده یکی از دو آرامگاه ویران شده این مکان به ابوالقاسم علی توثی تعلق دارد.

۴۸ ابو بکر احمد رازی اسفراینی (م. پیش از ۴۳۰هـ. ق)

ابوبکر، احمد بن علی رازی اسفراینی حافظ، ثقه‌ای سودمند و از چهره‌های مطمئن و

---

۱ ـ معجم *البلدان*، ج ۲، ص ۴۰۶؛ *تذکرةالحفّاظ*، ج ۳، ص ۱۰۶۴؛ *طبقات الحفّاظ*، ج ۵، ص ۴.

۲ ـ *شذرات الذّهب*، ج۳، ص ۱۸۴.

۳ ـ معجم *البلدان*، ج ۲، ص ۵۵.

درخشان و از برجستگان علمای حدیث بود. وی در اسفرایین از شافع بن محمّد و زاهر سرخسی و ابن محمّد مخلدی و طبقاتشان املای حدیث کرد. ابو صالح مؤذن از او حدیث نقل کرده است. ابو بکر احمد رازی اسفراینی در میانسالی در حدود سال ۴۳۰ه.ق چشم از جهان فروبست.[۱]

۴۹ ابو نضر طیّب اسفراینی

ابو نضر، طیّب بن احمد بن محمّد بن موسٰی اسفراینی از محدّثان قرن پنجم هجری است. وی مردی صالح و مستور بود.[۲] ابو عبدالله فارسی از جمله شاگردان وی بوده واز او حدیث روایت کرده است.[۳]

۵۰ محمّد بن منصور اسفراینی

محمّد بن منصور، اهل اسفراین است. وی مدّتی در نیشابور به روایت حدیث پرداخته است.بدین سبب او را نیشابوری نیز گفته‌اند. محمّد بن منصور در *تاریخ نیشابور* تألیف حاکم نیشابوری در ردیف محدّثان و علمای ولایت اسفراین ثبت است.[۴]

۵۱ شوکر اسفراینی

شوکربن عبدالله اسفراینی از محدّثان و علمای اسلام و از اهالی اسفراین است. وی مدّتی در نیشابور اقامت گزید و حدیث روایت می‌کرد.[۵]

۵۲ ابو عبدالله اسفراینی

ابو عبدالله، محمّد بن فراس اسفراینی نیشابوری محدّث، مدّتی در نیشابور به روایت حدیث پرداخته است، به همین خاطر او را نیشابوری نیز گفته‌اند. حاکم نیشابوری از او

---

۱ ـ *تذکرة الحفاظ*، ج۳، ص ۱۰۸۷؛ *طبقات الحفاظ*، ص ۴۲۱.
۲ ـ *سیر اعلام النبلاء*، ج۱۷، ص۵۲۲ ـ ۵۲۱.
۳ ـ عبدالغافر فارسی، *سیاق*، ص۴۲۱.
۴ ـ *تاریخ نیشابور*، ص ۱۲۷.
۵ ـ همان، ص ۸۸.

یاد کرده و در زمرهٔ محدّثین آورده است.[۱]

۵۳ ابو سعید، عبدالرحمان اسفراینی

ابو سعید، عبدالرحمان بن محمّد بن حسن اسفراینی محدّث، مردی صالح، عفیف و پاکدامن بود. وی از الحاکم، ابوالحسن علی بن محمّد سقا و طبقاتش سماع حدیث کرد. ابو عبدالله فارسی از ابوسعید اسفراینی حدیث روایت کرده است.[۲]

۵۴ ابوالحسن علاء اسفراینی

ابوالحسن، علاء بن محمّد بن محمّد بن یعقوب بن سلیمان بن داود اسفراینی، مردی زاهد، ثقه و دانشمندی بزرگ بود. وی بسیار سماع حدیث کرد. از بُشر اسفراینی (م. ۳۹۰ ه.ق) و ابوالقاسم جبرئیل بن محمّد و طبقاتشان نقل حدیث کرد و صحیح *بخاری* را از کشمیهنی روایت نمود. از تاریخ ولادت و وفات وی اطلاعی به دست نیامد.[۳]

۵۵ ابوالمعالی فضل ادکانی اسفراینی

ابوالمعالی، فضل بن عبدالله بن محمّد بن عبده ادکانی اسفراینی فقیه، مردی استوار و معروف بود. عبدالغافر فارسی نوشته است: وی به نیشابور آمد و از آخرین محدّثین طبقه دوم ونیز از زین الاسلام الکثیر واحمد مغربی سماع حدیث کرد.[۴]

۵۶ مظفر اسفراینی تمیمی

مظفر بن عبدالحمید بن احمد بن بشر اسفراینی تمیمی، عالمی عفیف و پاکدامن و محدّثی صالح و ثقه بود. وی بسیار سماع حدیث کرده و احادیث زیادی را روایت نمود. مظفر اسفراینی در طلب حدیث به نیشابور سفر کرد، سپس به نقل حدیث پرداخت. ابو عبدالله فارسی از جمله شاگردان وی بوده است و از اسفراینی تمیمی حدیث روایت

---

۱ ـ همان، ص ۱۲۷.

۲ ـ *سیاق*، ص ۴۸۵.

۳ ـ همان، ص ۶۰۸.

۴ ـ همان، ص ۶۲۷.

کرده است.[۱]

۵۷ ابو سعد مظفر اسفراینی (زنده تا سال ۴۱۵ ه.ق)

ابو سعد، مظفر بن محمّد اسفراینی از محدّثین و علمای اسفراین است. وی بنا به گفتهٔ فارسی در قدیم به نیشابور آمده مردی استوار و معمر بود. ابو سعد اسفراینی از اصحاب اصم سماع حدیث کرد. پس از اصحاب اصم، از حیری نیز در ماه محرم سال ۴۱۵هـ ق حدیث آموخت.[۲]

۵۸ ابو سعید حکیم اسفراینی (م. قبل از ۴۱۸ ه.ق)

ابو سعید، حکیم بن احمد بن محمّد بن اسماعیل اسفراینی، شیخی خویشتن دار و صالح و منسوب به خانواده‌ای عدالتخواه بود. وی از الحاکم ابوالحسن سقای اسفراینی و امام ابو اسحاق اسفراینی (م. ۴۱۸ ه.ق) و طبقاتشان سماع حدیث کرد و سپس به روایت حدیث پرداخت. ابو عبدالله فارسی از وی حدیث نقل کرده است واز شاگردان وی می‌باشد.[۳]

۵۹ ابو یحیی احمد اسفراینی

ابو یحیی، احمد بن بشر بن محمود نیشابوری اسفراینی، از محدّثان و دانشمندانی است که حاکم نیشابوری در *تاریخ نیشابور*، در طبقه ششم علمای نیشابور و کسانی که در این شهر ساکن بوده‌اند و از شیوخ نیشابور حدیث نقل کرده‌اند، ثبت و ضبط کرده است.[۴]

۶۰ ابوعلی حسن برازوائی اسفراینی (م ـ حدود ۴۲۰ و اندی ه.ق)

ابو علی، حسن بن علی بن محمّد مقری برازوایی اسفراینی محدّث، از ابوعلی محمّد بن علی بن شاذان حافظ اسفراینی و ابوالحسن علی بن حسن بن مردوست جوینی وابو

---

۱ ـ همان، ص ۶۸۵.

۲ ـ همان، ص ۶۸۷.

۳ ـ همان، ص ۳۲۷، ۳۲۸.

۴ ـ *تاریخ نیشابور*، ص ۱۳۱.

نصر شافعی بن محمّد اسفراینی و طبقاتشان حدیث روایت کرده است. ابو علی اسفراینی سرانجام در سال ۴۲۰ و اندی وفات یافت.[۱]

۶۱ ابو نصر ابن ابی العباس اسفراینی (م ـ ۴۲۳ هـ.ق)

ابو نصر، محمّد بن احمد بن عبدوس جرجانی معروف به «ابن ابی العباس اسفراینی» محدّث است. وی بنا به گفتهٔ سهمی مؤلف *تاریخ جرجان* در نیشابور ساکن بود. در نیشابور و گرگان از ابو بکر اسماعیلی حدیث روایت می‌کرده، وعاقبت در نیشابور در ماه ذی القعدهٔ سال ۴۲۳ هـ ق وفات یافت.[۲]

۶۲ ابوالفضل محمّد اسفراینی (م ـ ۴۲۲ هـ.ق)

ابو الفضل، محمّد بن احمد بن ابراهیم بن عیسی بزاز اسفراینی محدّث پسر «ابو نُعَیم اسفراینی» محدّث مشهور است. وی از ابو بکر اسماعیلی و ابو سهل، بشر بن یحیی تمیمی سماع حدیث کرد. ابوالفضل اسفراینی در سال ۴۲۲ هـ ق از دار دنیا رفت. حافظ ابوالحسن عبدالغافر فارسی (م ـ ۵۲۹ هـ.ق) اخبار مربوط به اسفراینی را از احمد بن عبدالملک مقری (= مؤذن ابو صالح) بر گرفته و در منتخب *سیاق تاریخ نیشابور* ثبت و ضبط کرده است.[۳]

۶۳ ابوالفضل سهیل اسفراینی

ابوالفضل، سهیل بن سهل بن بشر بن احمد اسفراینی از محدّثان و استادان معروف و مشهور اسفراین بود. بنا به گفتهٔ فارسی، وی از ابوالحسین سماع حدیث کرد. او در مدرسهٔ نظامیّهٔ نیشابور تدریس می‌کرد. وی از استادان و ارکان مدرسهٔ نظامیه بود.[۴]

---

۱ ـ *سیاق*، ص ۲۷۴ ـ ۲۷۵.
۲ ـ *تاریخ جرجان*، ص ۴۱۹.
۳ ـ *سیاق*، ص ۱۹.
۴ ـ همان، ص ۳۸۶.

۶۴ ابو یعلی محمّد اسفراینی

ابو یعلی، محمّد بن ربیع بن منصور اسفراینی از دانشمندان علم حدیث بود. وی سفرهای علمی زیادی به منظور دانش اندوزی به بلاد اسلامی داشته وسپس به تدریس پرداخته است. بنا به گفته سهمی (م. ۴۲۷ ه.ق)، ابو یعلی اسفراینی در گرگان از محمّد بن هیثم حدیث روایت می‌کرد. سهمی به نقل از ابو احمد بن عدی، این خبر را نقل کرده است.[۱]

۶۵ ابو علی حسین اسفراینی

ابو علی، حسین بن محمّد بن طلحه رئیس، قاری و ادیب بود. در نیشابور از ابو طاهربن خزیمه و ابو زکریا جوزقی سماع حدیث کرد.[۲] وی به لحاظ اصل و نسب، ثروت، جوانمردی و سیادت از مشایخ خراسان به شمار می‌رود. عبدالغافر فارسی، دربارهٔ صفات برجسته او در شرح احوال پسرش، ابوالحسن محمّد (م. ۴۸۷ ه.ق)، سخن به میان آورده است.[۳] فرزند دیگرش ابوالقاسم علی (م. ۴۸۷ ه.ق) از دانشمندان و محدثان اسفراین است.

این خانواده به «بیت رئاسة» یا «بیت ریاست» مشهورند.[۴] سوّمین پسر وی ابو طلحه (۴۷۸ ـ ۵۴۶ ه.ق) است که در اسفراین متولی امر قضا بود. سمعانی شرح احوال وی را به طور مفصل نوشته است.[۵] ابو علی اسفراینی در سال ۴۲۷ه ق وفات یافت.

۶۶ ابو بکر محمّد اسفراینی (م. قبل از ۴۲۷ ه.ق)

ابو بکر، محمّد بن ابی سعید بن سختویه اسفراینی، مردی عادل و ثقه بود. سهمی گفته است که: ابو بکر اسفراینی مدتی در گرگان اقامت گزید و در آن جا از بشر اسفراینی نقل حدیث کرد، سپس از گرگان عازم مکّه شد.[۶]

---

۱ ـ *تاریخ جرجان*، ص ۲۵۶.
۲ ـ *سیاق*، ص ۳۰۲ ـ ۳۰۱.
۳ ـ همان، ص ۶۴.
۴ ـ همان، ص ۵۹۰.
۵ ـ عبدالکریم سمعانی، *التحبیر*، ج ۱، ص ۳۵۰.
۶ ـ *تاریخ جرجان*، ص ۴۱۹.

ابو بکر اسفراینی، *صحیح بخاری* را ازابو هیثم در مکه فرا گرفت واز ابو بکر اسماعیلی و ابو احمد بن غطریف و بشر اسفراینی و ابوالحسین بن مظفر؛ که از استادان وی بودند، نقل حدیث کرد. عبدالغافر فارسی، اخبار ابو بکر اسفراینی را از قول ابو صالح مؤذن حافظ نقل کرده است.[۱]

۶۷ حجاج سختوی اسفراینی

حجاج بن محمّد بن ابی سعید سختوی تاجر اسفراینی، از برجستگان علم حدیث و ثقه بود. سختوی، *صحیح بخاری* را نزد ابو هیثم کشمیهنی آموخت. پدرش از مجاوران مکّهٔ مکرّمه بود. سختوی اسفراینی پس از تحصیل دانش حدیث به روایت حدیث پرداخت.[۲]

۶۸ ابو بکر محمّد حدّادی اسفراینی (م. ۴۴۶ ه.ق)

ابوبکر، محمّد بن ابی علی حدّادی اسفراینی حافظ و صوفی بود و در خراسان، عراق و حجاز بسیار، املای حدیث کرد. حدادی اسفراینی در پی تحصیل دانش حدیث از ابن مخلص و ابوالقاسم صیدلانی و از مشایخ خراسان سماع حدیث کرد و در جمادی‌الاخر سال ۴۴۶ه‍ ق در اسفراین در گذشت. عبدالغافر فارسی به نقل از محمّد بن یحیی سختوی، اطلاعات فوق‌الذکر را آورده است.[۳]

۶۹ ابو عقیل شُرَیْح اسفراینی (قرن چهارم ه.ق)

ابو عقیل، شریح بن عقیل اسفراینی، از محدّثان قرن چهارم هجری است. بنا به گفتهٔ سهمی مؤلف *تاریخ جرجان*، اصل ابو عقیل از اسفراین است. وی در گرگان از اسحاق بن ابراهیم حنظلی و ابو مروان حدیث روایت می‌کرد. ابو بکر اسماعیلی و ابو احمد بن عدی از جمله شاگردان ابو عقیل‌اند.

---

۱ ـ *سیاق*، ص ۴۴.
۲ ـ همان، ص ۳۲۵.
۳ ـ همان، ص ۳۶.

ابو بکر اسماعیلی نیز در گرگان به نقل از استاد خود، ابو عقیل اسفراینی، حدیث روایت می‌کرد. ابو عقیل اسفراینی از اسحاق بن ابراهیم حنظلی و او از وکیع و او از شعبه و شعبه از حکم و او از عمارة بن عمیر و او از قول مادرش به نقل از عایشه نقل کرده است که رسول خداﷺ فرمود: انَّ اطیبَ ما أَكَلَ الرجلُ مِنْ كَسْبِهِ و ولده مِنْ كَسْبِهِ.

این حدیث را ابو بکر اسماعیلی به نقل از استاد خود، ابو عقیل اسفراینی در گرگان روایت کرده سهمی نیز در تاریخ خود ثبت نموده است.[1] حاکم نیشابوری از ابو عقیل با عنوان «شریح بن عقیل بن رجاء بیهقی» یاد کرده است.[2]

۷۰ محدّثه بنت ابی العباس فضل بن احمد اسفراینی وزیر

از جمله زنانی که در قرن چهارم به دانش حدیث پرداخته‌اند، دختر ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی وزیر است. منشی کرمانی در *نسائم الاسحار من لطائم الاخبار* و عقیلی در *آثار الوزراء* درج کرده‌اند که ابوالعباس «... دختری داشت محدّثه چنانچه کبار محدّثان، اسناد حدیث بسیار بدو کرده‌اند.»[3]

۷۱ ابوالفضل رافعی اسفراینی (م. ۴۴۵ ه.ق)

ابوالفضل، محمّد بن عیسی رافعی اسفراینی، دانشمند، محدّث، بزرگوار و از خانواده‌ای ثروتمند بود. وی محضر شیوخ بسیاری را درک کرد و احادیث بسیاری برگرفت. تمام ثروتش را در راه رونق دانش حدیث و طالبان و جویندگان این دانش انفاق کرد. رافعی اسفراینی در خراسان و عراق بسیار املای حدیث کرد. وی نزد قاضی ابو عمر هاشمی تلمّذ کرد و *سُنن ابی داود* را از هاشمی آموخت. عبدالغافر فارسی از ابو صالح مؤذن نقل کرده است از پسر رافعی اسفراینی شنیدم که پدرش در سال ۴۴۵ هـ ق درگذشت.[4]

۱ـ *تاریخ جرجان*، ص ۱۸۸، ۱۸۹.
۲ـ *تاریخ نیشابور*، ص ۸۸.
۳ـ ناصرالدین منشی کرمانی، *نسائم الاسحار*، ص ۴۰؛ عقیلی، *آثارالوزراء*، ص ۱۵۰.
۴ـ *سیاق*، ص ۴۹.

۷۲ ابوالقاسم هبّة الله محمّد اسفراینی

ابوالقاسم، هبة الله محمّد بن محمّد بن عیسی اسفراینی، مردی پاکدامن، صالح و دانشمند بود. وی در طلب حدیث بسیار سفر کرد و احادیث بسیاری را به روش «سماع» و «املاء» از استادان و دانشمندان فنّ حدیث کسب کرد. سپس به نقل حدیث و تدریس پرداخت. ابو عمر بن مهدی از شاگردان ابوالقاسم اسفراینی بود. ابو بکر سختوی اسفراینی به نقل از ابو عمر بن مهدی از ابوالقاسم هبّةالله اسفراینی، حدیث روایت کرده است.[1] عبدالغافر فارسی در *المنتخب من السیاق* ذیل رقم ۱۶۱۱ شرح احوال او را به دست داده است.

۷۳ ابوالحسن محمّد اسفراینی (م. ۴۸۷ ه.ق)

ابوالحسن، محمّد بن حسین بن محمّد بن طلحه بن عمر رئیس، فرزند ابوعلی اسفراینی، دانشمند، ادیب، محدّث و از جهت اصالت و فضیلت و شعر از نیکان روزگار بود. پدرش از مشایخ خراسان و رؤسا و پیشگامان شیوخ خراسان از جهت اصالت و ثروت و برجستگی و فراست و سیادت معرّفی شده است. ابوالحسن اسفراینی، نوهٔ دخترِ قاضی ابو عمر بسطامی و خواهرزادهٔ امام موفّق، سیّد مؤیّد، از سلالهٔ ریاست وامامت است. وی در زمینهٔ شعر وادب مشهور بوده است. او دیوان شعری هم دارد. عبدالغافر فارسی در شرح حال ذیل رقم ۱۱۳ نوشته است که : «وی بارها به نیشابور آمد و از او سماع حدیث کرده‌ایم. بر طریق جوانمردان می‌رفت، خوشگذران و بی رنج و زحمت بود. دیوانها و اشعار را حفظ می‌کرد. از الزیادی و ابوالحسن سقاء و ابو سعید صیرفی حدیث نقل می‌کرد. در گرگان نیز از سهمی (م. ۴۲۷ ه.ق) و دیگران سماع حدیث کرد و در سال ۴۸۷ هـ ق از دنیا رفت. از جمله اشعار دلنشین و ملیح او، قصیده‌ای است که برای خواجه نظام الملک توسی ـ وزیر مشهور سلجوقیان ـ سروده است که مطلع آن با این بیت آغاز می‌شود:

لیهن الهوی إنّی خلعت عذاري   و ودعت من بعد المشیب وقاري

خواجه نظام الملک توسی بدو گفت: «اَیُّها الشّیخ بالرّفا و السن [کذا] فقال: «یا مولانا

---

۱ ـ *سیاق*، ص ۷۲۵.

هذه التَّهنيةُ منک أَحَبّ اليّ من شعري.» این مطلب را از بـرادر خـواجـه نـظام المـلک، ابوالقاسم، که حکایت می‌کرد شنیدم.[1]

۷۴ ابوالقاسم اسفراینی ابن امام شاهفور (م. ۴۸۸ ه.ق)

ابوالقاسم، عبدالله بن طاهربن محمّد اسفراینی، «ابن امام شاهفور» و سبط امام ابـو منصور عبدالقاهر بن طاهر بغدادی، ساکن بلخ و امام بلخیان و مُذَکّر و مفتی و از مشایخ آنها بود. پدرش مفسر کبیر ابوالمظفر شاهفور اسفراینی مؤلف تفسیر *تاج التراجـم فـی تفسیرالقرآن للاعاجم* و مادرش دختر ابو منصور بـغدادی است. ابـوالمـظفر اسـفرایـنی مدّتی در بلخ ساکن بود. پس از وی فرزندش ابوالقاسم اسفراینی در آن جا ماندگار شد. مسلماً استادان اولیه ابوالقاسم اسفراینی پدرش و جد مادری‌اش ابو مـنصور بـغدادی، ساکن اسفراین (م. ۴۲۹ در اسفراین)، بوده‌اند. وی علاوه بر پدر و جدش از طبقهٔ دوم محدثین سماع حدیث کرد. ابوالقاسم اسفراینی، *صحیح مسلم* را از ابوالحسین به قرائت پدرش امام سماع کرد و در بلخ به روایت حدیث پرداخت. ابوالحسن نیز از وی روایت کرده است. اسفراینی در شهور سنه ۴۸۸ه.ق درگذشت.[2]

۷۵ ابو سعید شرمقانی (۴۶۲ ـ ۵۳۸ ه.ق)

ابو سعد شرمقانی خطیب، منسوب به «شرمَقان»[3] از نواحی اسفراین خراسان است. عجم این ناحیه را «جرمقان» گویند. ابو سعد شرمقانی، خطیب بلدهٔ شیخ بـود. وی در نیشابور از ابو تراب عبدالباقی بن یوسف مراغی و ابوبکر بن خَلَف شـیرازی و جـدّش احمد بن خالد مشرف و در جرجان از ابوالقاسم ابراهیم بن علی خلالی سماع حدیث

---

۱ ـ همان، ص ۶۴.

۲ ـ *سیاق*، ص ۴۵۲.

۳ ـ شرمقان نام دو ناحیه است: ۱) شرمقان اسفراین که در ناحیه‌ای کوهستانی است و بین آن جـا تـا نـیشابور چهار روز راه است. به گفته یاقوت حموی: «فارسی زبانان ، آن جا را «جرمقان» گویند. این آبادی سپس به چرمران تغییر نام داده وامروز از شرمغان فقط تپه‌ای باقی مانده است. اسفراینی‌ها، این آبادی را «سامران» می‌نامند. ۲) شرمقان نسا که احمد بن محمّد بن حمدون بن بندار ابوالفضل شرمقانی، فقیه و ادیب (م۳۱۶) منسوب به این ناحیه است.

کرد. ابو سعد شرمقانی در ذی القعدهٔ سال ۴۶۲هـ ق در شرمقان به دنیا آمده و در سال ۵۳۸هـ ق رحلت کرده است.[۱]

۷۶ ابوالعباس یعقوب شرمقانی

ابوالعباس، یعقوب بن یوسف بن حسن شرمقانی از محدثان و از تابعین تابعین بعد از صحابه رسول اکرمﷺ است. حاکم نیشابوری در *تاریخ نیشابور* وی را در زمرهٔ دانشمندان و محدثان ذکر کرده است.[۲]

۷۷ ابو علی مهرجانی (۴۷۰ ـ ۵۵۰ هـ.ق)

ابو علی، حسن بن معتز بن فضل بن محمّد بن سعید بن محمّد مهرجانی، اهل اسفراین، شیخی جلیل القدر و از مشاهیر آن شهر بود. ابو علی مهرجانی به نیکوکاری و احسان به فقرا و غُرَبا شهرت داشت وی از ابوالحسن محمّد بن حسین طلحه اسفراینی سماع حدیث کرد.

سمعانی در کتاب تحبیر خود نوشته است: در اسفراین احادیث اندکی از او سماع کردم.[۳]

---

۱ ـ معجم *البلدان*، ج ۳، ص ۳۳۸.

۲ ـ تاریخ نیشابور، ص ۱۴۷.

۳ ـ *التحبیر*، ص ۲۱۶ ـ ۲۱۵.

بازگشت به فهرست

فقها

۷۸ ابو عمران اسحاق اسفراینی (م. ۲۸۴ ه.ق)

ابو عمران، اسحاق بن ابراهیم یزید نیشابوری اسفراینی از پیشوایان بزرگ فقه و حدیث بود. وی در قرن سوم هجری می‌زیست. ابو عمران اسفراینی، فرزندی دانشمند تربیت کرد. فرزند او، ابو عوانهٔ اسفراینی صاحب *مسند* است، که شرح حال وی را در طبقه محدّثین اسفراین به طور مفصل به دست داده‌ایم.[1]

۷۹ ابو یعقوب اسحاق اسفراینی (۲۱۵ ـ ۲۸۵ ه.ق)

ابو یعقوب، اسحاق بن موسی بن عمران اسفراینی، امام، فقیه، حافظ و شیخ خراسان بود. بیهقی به نقل از ابو عبدالله حاکم نیشابوری، ابو یعقوب اسفراینی فقیه را یکی از پیشوایان شافعیه و از کسانی که بسیار در طلب حدیث به بلاد اسلامی کوچیده‌اند، معرفی کرده است. این فقیه اسفراینی ، فقه را نزد ابو ابراهیم مزنی آموخت و *المبسوط* را از ربیع سماع کرد و در خراسان و عراق عرب و عراق عجم و حجاز و مصر و شام املای حدیث نمود. نیز در خراسان، از قتیبة بن سعد، ابراهیم بن یوسف واسحاق بن راهویه و... و در جبال از محمّد بن مقاتل و ابن احمد و در بغداد از منصور بن مزاحم و محمّد بن بکّار سماع حدیث کرد. ابو یعقوب اسفراینی از شعبی حدیث روایت می‌کرد. وی مصنفات بسیاری دارد. بنا به گفتهٔ محمّد بن عبدک اسفراینی، ابو یعقوب اسفراینی به سال ۲۸۵ ه.ق) در اسفراین بدورد حیات گفت. بعضی سال ۲۸۴ه‍ ق را سال درگذشت وی دانسته‌اند. تذکره نویسان، مدت عمر وی را ۷۰ سال نوشته‌اند، در حالی که از ائمه اثبات در حدیث بود. با توجه به مدّت عمر و سال وفات وی، می‌توان سال تولد وی را

---

۱ ـ *تاریخ نیشابور*، ص ۳۹.

حدود سال ۲۱۵ ه.ق تخمین زد.[۱]

۸۰ ابو حفص عمر اسفراینی (م. ۳۴۵ ه.ق)

ابو حفص، عمر بن محمّد بن مسعود اسفراینی، مردی فقیه و صالح بود.[۲] وی فقه را نزد ابو اسحاق مروزی آموخت. در خراسان و عراق سماع حدیث کرد و سپس به نقل حدیث پرداخت. ابن صلاح در *طبقات* به نقل از حاکم نیشابوری، شرح حال او را نوشته است.[۳]

۸۱ ابو جعفر محمّد جوشقانی (م. ۳۵۰ ه.ق)

ابو جعفر، محمّد بن علی جوشقانی اسفراینی منسوب به جوشقان، از قُرای اسفراین و متصل به این شهر، است.[۴] بنا به گفتهٔ سمعانی، جماعتی از علما از جوشقان ظهور کرده‌اند که از آن جمله ابو جعفر محمّد بن علی جوشقانی اسفراینی است. ابو اسحاق ابراهیم بن محمّد اسفراینی (م. ۴۱۸ ه.ق) فقیه، متکلّم و اصولی مشهور از جمله شاگردان ابو جعفر جوشقانی اسفراینی است. عبدالغافر فارسی در منتخب *من السیاق*، وی را ابو جعفر محمّد بن علی جرمقانی[۵] نوشته امّا سمعانی، وی را جوشقانی ثبت کرده است. ابو سعد سمعانی در جوشقان اسفراین در حلقهٔ درس ابو حامد جوشقانی (م. ۵۴۰ ه.ق) امام و فقیه مشهور قرن ششم حضور یافت. اطلاعاتی که وی برای تدوین و تألیف کتابهای *انساب* و تحبیر خود، جمع کرده، مورد استفاده ووثوق است. ابو جعفر

---

۱ ـ صفدی، *الوافی بالوفیات*، ج۸، ص ۴۱۹؛ ابن عساکر، *تاریخ دمشق*، ج۲، ص ۳۹۵؛ *سیر اعلام النبلاء*، ج۱۳، ص ۴۵۶ ـ ۴۵۸؛ معجم *المؤلفین*، ج۲، ص ۲۳۶.

۲ ـ *تاریخ نیشابور*، ص ۱۶۹.

۳ ـ *طبقات الشافعیه*، ج۱، ص ۷۶ به نقل از *طبقات ابن صلاح* ورقه ۷۳ / ذیل عمر بن محمّد بن مسعود.

۴ ـ معجم *البلدان*، ج۲، ص۱۸۴.

۵ ـ جرمَقان از نواحی و آبادیهای اسفراین است، یاقوت حموی آن را «شرمَقان» نوشته است و گفته است که عجم آن را «جرمقان» می‌گویند، امروزه این آبادی به نام چرمران و سارمران تغییر یافته است و در شمال غربی اسفراین واقع است، احمد بن محمّد بن احمد بن خالد ابو سعد شرمقانی خطیب (۴۶۲ ـ ۵۳۸ ه.ق) و ابوالفضل شرمقانی فقیه منسوب بدانجاست.(یاقوت، معجم *البلدان*، ج۳، ص۳۲۸).

جوشقانی در حدود سال ۳۵۰ ه.ق وفات یافت.[۱]

۸۲ ابو علی محمّد اسفراینی مشهور به «ابن سقاء» (م. ۳۷۲ ه.ق)

ابو علی، محمّد بن علی بن حسین اسفراینی حافظ، امام، واعظ و فقیه شافعی معروف به «ابن سقا» از دانشمندان قرن چهارم هجری است. بنا بر شواهد و قراین، وی در نیمهٔ اوّل قرن چهارم هجری در اسفراین به دنیاآمد. بنا به گفتهٔ ابو عبدالله حاکم نیشابوری، ابو علی اسفراینی از حافظان و جویندگان حدیث و از معروفان به کثرتِ تصنیف دانش حدیث نسبت به شیوخ معاصر خویش است. حاکم نیشابوری از او با عنوان «رحّال» یاد کرده است. ابن سقا، محضر صالحین و پیشوایان صوفیهٔ عالَم اسلام را به روزگار خویش درک کرده است. وی در خراسان، عراق، جزیره، شام، واسط، کوفه و بصره به تحصیل علم حدیث پرداخته و در قزوین، گرگان و طبرستان املای حدیث کرده است.[۲]

بنا به گفتهٔ ذهبی، ابن سقّاء، شاگرد ابو عوانهٔ اسفراینی (م. ۳۱۶ ه.ق) بود. ضمن سفرهای علمی به سرزمینهای اسلامی و شهر و دیار مسلمین از ابو عروبهٔ حرّانی و محمّد بن زبان مصری و یحیی بن ساعد وابوالحسن بن جوصاء و علی بن عبدالله بن مبشّر واسطی و طبقات آنها سماع حدیث کرد. وی فقیهی شافعی و واعظی صالح و دیندار بود. حاکم نیشابوری از وی حدیث روایت کرده است. ابن سقاء پدر علی بن محمّد سقاء اسفراینی است. شیخ بیهقی و پسرش و همچنین ابو سعید محمّد بن احمد مروزی کرابیسی از او روایت کرده‌اند و از جمله شاگردان ابن سقاء به شمارند.

تاج‌الدین علی بن احمد، ابن روزبه، ابوالوقت سجزی، ابو اسماعیل انصاری و احمد بن محمّد در بوشنگ و ابو علی محمّد بن حسین بن شاذان در اسفراین در حلقهٔ درس املای حدیثِ ابن سقاء اسفراینی دانش حدیث آموخته‌اند؛ نیز زکریا بن یحیی مقدسی و ابراهیم بن محمّد بن یوسف فریانی و محمّد بن عبدالرحمان قشیری و عبیدالله بن عمر از وی بهرهٔ علمی برگرفته‌اند. محمّد بن معافی صیداوی و طبقه‌اش و حافظ محمّد بن احمد

---

۱ ـ *انساب*، ج ۳، ص ۴۰۹ ـ ۴۱۱.

۲ ـ معجم *البلدان*، ج ۱، ص ۱۷۸.

جاروی از ابن سقاء حدیث روایت کرده‌اند.[۱] ابن سقاء درذی القعدهٔ سال ۳۷۲هـ ق در اسفراین وفات یافته است.[۲]

۸۳ ابوالحسن اسفراینی «ابن سقا» (م. ۴۱۴ هـ.ق)

قاضی ابوالحسن، علی بن محمّد بن علی بن حسین بن شاذان بن سقاء اسفراینی، امام، حافظ، ناقد و از فرزندان ائمهٔ حدیث است. وی کتابهای بزرگان علم حدیث را سماع، املاء وتصنیف می‌کرد. قاضی ابوالحسن اسفراینی از ابوالعباس اصم و ابو عبدالله، محمّد بن یعقوب بن اخرم و علی ین حمشا و محمّد بن عبدالله بن صفار و ابو طیّب محمّد بن عبدالله شعیری و ابوالحسن طرائفی و ابو منصور محمّد بن قاسم عتکی و ابو سهل بن زیاد قطان و جماعتی دیگر از بزرگان حدیث و طبقات آنها در نیشابور و بغداد و ... نقل حدیث کرد.

ابوبکر بیهقی و نوه‌اش حکیم بن احمد اسفراینی و جماعتی دیگر از ابوالحسن ابن سقاء اسفراینی نقل حدیث کرده‌اند. وی به سال ۴۱۴ هـ ق بدرود حیات گفت.[۳]

۸۴ ابوالعباس فضل بن محمّد اسفراینی

ابوالعباس، فضل بن محمّد تعلیقی اسفراینی (مشهور و ثقه) از حاکم سقاء، کتابت حدیث را فراگرفت و سماع حدیث کرد. ابو عبدالله فارسی از او حدیث روایت کرده است. از تاریخ ولادت و وفات وی اطلاعی در دست نیست.[۴]

۸۵ ابو اسحاق اسفراینی (ح ۳۳۷ ـ ۴۱۸ هـ.ق)

رکن الدین ابراهیم بن محمّد بن ابراهیم بن مهران اسفراینی، فقیه و متکلّم اشعری

---

۱ ـ *تذکرة الحفاظ*، ج۳، ص ۱۰۰۳ ـ ۱۰۰۲؛ *شذرات الذّهب*، ج۳، ص ۸۱؛ جلال الدین سیوطی، *طبقات الحفاظ*، ص ۳۹۷.

۲ ـ *سیر اعلام النبلاء*، ج۱۷، ص ۳۰۵ ـ ۳۰۶.

۳ ـ *سیر اعلام النبلاء*، ج۱۶، ص ۳۵۱ ـ ۳۵۰، ج۱۷، ص ۳۰۶، ۳۰۵.

۴ ـ *سیاق*، ص ۶۲۵، ذیل رقم ۱۳۹۸.

است.[۱] از آغاز زندگی و نحوهٔ تحصیلات او اطلاع دقیقی در دست نیست و شرح حال نویسان، زادگاه و سال تولد او را تصریح نکرده‌اند امّا براساس نوشتهٔ ذهبی، که عمر او را بیش از هشتاد سال ذکر کرده، می‌توان حدس زد که وی در حدود سال ۳۳۷هـ.ق در اسفراین به دنیا آمده است.[۲]

وی در اسفراین از ابو جعفر محمّد بن علی جوشقانی اسفراینی (م. ۳۵۰هـ.ق) سماع و روایت حدیث کرده است.[۳]

ابو اسحاق درجوانی (حدود ۳۵۱ هـ.ق) در طلب علم به عراق رفت و در بغداد اقامت گزید. در آن جا تحصیلات علمی را به انجام رساند و از محضر بسیاری از محدّثان و فقیهان و متکلّمان زمان بهره گرفت. وی از ابوبکر اسماعیلی و ابو بکر محمّد بن یزداد بن مسعود و ابو محمّد عبدالخالق بن حسن سقطی و ابو احمد غطریض و محمّد بن محمّد بن ررمونه و ابو بکر شافعی و ابو محمّد دعلج بن احمد سجزی و طبقاتشان سماع حدیث کرد. روزگاری به تصنیف و افاده وتدریس مشغول شد تا این که از علمای متبحّر در علوم و جامع الشرایط امامت و پیشوایی در زبان عربی، فقه، کلام، معرفت قرآن و سنّت نبوی گردید وبه درجهٔ «اجتهاد» رسید.[۴] به گفتهٔ عبدالغافر فارسی: ابو اسحاق پیرایهٔ ملک خاور بود و مشرق زمین به وجود وی آذین داشت.[۵] هر چند از تاریخ بازگشت وی از عراق به زادگاهش بی اطلاعیم امّا همین قدر می‌دانیم که قاضی ابو طیّب طبری، اصول فقه را در اسفراین از او فرا گرفته است. وی پس از مدّتی به اصرار نیشابوریان به نیشابور رفت، و قاضی ابو طیّب طبری در آن جا برای او مدرسه‌ای ساخت که در آن به تدریس و روایت حدیث پرداخت.[۶] به گفتهٔ حاکم نیشابوری، نخستین مدرسه‌ای که بنیاد شد، مدرسهٔ ابو اسحاق اسفراینی بود.[۷] در تاریخ نیشابور آمده که این

---

۱ ـ *وفیات الاعیان*، ج ۱، ص ۲۸.

۲ ـ *العبر*، ج ۲، ص ۲۳۴.

۳ ـ *انساب*، تحقیق معلمی یمانی، ج۳، ص ۴۱۰ ـ ۴۰۹؛ ابن عساکر دمشقی، تبیین *کذب المفتری*، ص ۲۴۴ ـ ۲۴۳.

۴ ـ *سیاق*، ص ۱۵۱.

۵ ـ همان.

۶ ـ *وفیات الاعیان*، ج ۱، ص ۲۸.

۷ ـ *طبقات الشافعیة الکبری*، ج۳، ص ۱۱۳؛ آدام متز، *تاریخ تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری*، ج ۱، ص ۲۱۰.

مدرسه، پیش از نظامیّهٔ نیشابور بنا شد.[1] [امّا به نظر نگارنده قبل از آن ، مـدارسـی در نیشابور بوده و ابن فُندُق ازمدرسهٔ بیهقیّه، که امام ابوالحسن محمّد بن شعیب بیهقی فقیه شافعی (م. ۳۲۴ ه.ق) در نیمه اوّل قرن چهارم در کوی سیّار نیشابور ایجاد کرده، خبر داده است.[2] نیز پیش از مدرسهٔ ابو اسحاق اسفراینی در نیشابور، بنا به گفته عـوفی در جوامع الحکایات و لوامع الروایات، :ابوالعباس فضل بن احمد اسـفرایـنی کـه تـا سـال ۴۰۱هـ ق وزیر سلطان محمود غزنوی بود، در بلخ مدرسه‌ای بنا کرد.[3]]کتابخانه‌ای نیز به نام ابو اسحاق اسفراینی در نیشابور وجود داشته که از ساخته‌های ابو اسحاق اسفراینی بوده است.[4]

بر اساس گفتهٔ حاکم نیشابوری، عامهٔ شیوخ نیشابور، کلام و اصول را از ابو اسحاق اسفراینی آموخته‌اند و مردم عراق و خراسان، دانش او را ستوده‌اند و به علم وی اقـرار کرده‌اند. حاکم نیشابوری، ده جزو از احادیث ابو اسحاق را برگزید و در تاریخش ذکر کرد؛ نیز ابو بکر منجویه، حافظ اصفهانی، هـزار حـدیث را از او نـقل نـمود و بـرای او مجلس املایی در مسجد عقیل نیشابور منعقد ساخت.[5] رجال شناسان از ابـو اسـحاق تجلیل فراوان کرده‌اند و او را «ثقه و ثبت» [مورد اطمینان] دانسته‌اند.[6]

در قرن چهارم هجری، علمای اسلام نیز در زمرهٔ بزرگان صاحب لقب در آمدند. ابو اسحاق اسفراینی، نخستین دانشمندی بود کـه لقب «رکـن الدیـن» یـافت.[7] وی فـقیهی مجتهد و متبحّر در علوم، کوشا در عبادت، پرهیزگار و خـویشتن‌دار بـود. آراء فـقهی و اصولی ابو اسحاق در منابع مختلف شافعی مـورد تـوجّه قـرار گـرفته است.[8] از جـمله نظرات اصولی وی این بود که قرآن با سنّت نسخ می‌شود؛ نیز وی قول به مصیب بودن هر

---

۱ ـ سیدعلی مؤید ثابتی ، *تاریخ نیشابور*، ص ۲۴۳.
۲ ـ ابوالحسن علی بن زید بیهقی (ابن فندق)، *تاریخ بیهق*، ص ۱۵۸؛ *تاریخ ادبیات ایران*، ج ۱، ص ۲۶۵.
۳ ـ نصرالله فلسفی، *چند مقاله تاریخی و ادبی*، ص ۲۰۳.
۴ ـ محمّد بیک پریور، *کتابخانه‌های استان خراسان*، ص ۲۲.
۵ ـ *طبقات الشافعیة الکبری*، ج۳، ص۱۱۲؛ *معجم المطبوعات*، ج ۱، ص۴۳۶، ۴۳۵.
۶ ـ *سیاق*، ص۱۵۲ـ۱۵۱.
۷ ـ *تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری*، ج ۱، ص۲۱۷.
۸ ـ *تهذیب الاسماء واللغات*، ج ۱، ص ۱۷۰ ـ ۱۶۹؛ محمّدبن احمد عبادی، *طبقات الفقهاء الشافعیة*، به کوشش گوستاویتستام، لیدن ۱۹۶۴م، ص ۱۰۴؛ تاج الدین سبکی، همان کتاب، ج۴، ص ۲۶۰ ـ ۲۵۹.

مجتهدی را از امام شافعی نمی‌دانست و آن را رد می‌کرد. دربارهٔ نقش او در کلام اشعری گفته‌اند که ابو اسحاق اسفراینی، باقلانی وابن فورک سه تن بودند، که مذهب اشعری را با تلاش خود استحکام بخشیدند.[1] چنان که وقتی صاحب بن عبّاد چون به ذکر باقلانی و ابن فورک و اسفراینی که معاصر و هم از اصحاب شافعی بودند، رسید، به اصحاب خویش گفت: «باقلانی دریایی غرق کننده واسفراینی آتشی سوزنده و ابن فورک شمشیری است بُرنده.»[2]

ابو اسحاق اسفراینی، در مجلس سلطان محمود غزنوی با علمای کرّامیّه مناظره‌ای داشته، که ابو المظفر اسفراینی (م. ۴۷۱ هـ.ق) آن را بدین شرح ضبط کرده است: عالم کرّامی از ابو اسحاق پرسید: «آیا رواست که بگویند خدای در عرش است وعرش جایگاه اوست؟» وی در این باره تقدیری مخالف با عقاید کرّامیان کرد. سرانجام سلطان محمود غزنوی، خود کرّامیان را براند. چون وزیرش ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی (م. ۴۰۴ هـ.ق) وارد شد، سلطان محمود گفت: «کجا بودی؟ این همشهریِ تو، خدای کرّامیان را به سر ایشان به زد.»[3] نیز ابو اسحاق در جامع نیشابور در مسأله روح شرح کرد که «روح آفریده است.»

نفوذ کلام ابو اسحاق چنان بود که ابوالقاسم ابراهیم بن محمّد نصرآبادی، پیر زمان، اذعان داشته است که من بر دست ابو اسحاق اسفراینی مسلمان شدم و محمّد فرّا (فراز) راگواه گرفته است.[4] همچنین مناظرهٔ وی با قاضی عبدالجبار معتزلی دربارهٔ مشیّت الهی و معصیت بندگان، که قاضی معتزلی را به سکوت واداشت، حاکی از توان اسفراینی در بحث کلامی است.[5]

مناظره صاحب بن عبّاد و ابو اسحاق اسفراینی که منجر به خلاصی ابن فورک از زندان شد نیز اهمیّت دارد و آن به این شرح است که: صاحب بن عبّاد، ابن فورک را به

---

۱ ـ *تهذیب الاسماء واللغات*، ج ۱، ص ۱۷۰ـ۱۶۹.

۲ ـ *طبقات الشافعیة الکبری*، ج ۴، ص ۲۶۲ ـ ۲۶۱.

۳ ـ ابوالمظفر اسفراینی، *التبصیر فی الدین*، به کوشش کمال یوسف الحوت، ص ۱۱۲؛ سعید نفیسی، در پیرامون تاریخ بیهقی، ج ۱، ص ۵۸۶.

۴ ـ بدیع الزمان فروزانفر، ترجمه *رساله قشیریه*، ص ۱۹.

۵ ـ *طبقات الشافعیة الکبری*، ج ۳، ص ۱۱۴.

تعصّب گرفته ودر خانهٔ تاریکی در ری حبس کرده بود تا این که ابو اسحاق اسفراینی، نزد صاحب بن عبّاد آمد و هر روز میان ایشان مباحثات بود. روزی در باغی مباحثه می‌کردند، به بحث «خَلقُ الافعال» که رسیدند، کار بالا گرفت تا این که صاحب بن عبّاد دست دراز کرد واز درختی سیبی کَند و گفت: «این، نَه فعل من است؟» ابو اسحاق گفت: «اگر فعل تواست باز به همان جا باز گردان.» صاحب بن عبّاد خاموش شد و گفت: «مراد خواه» ابو اسحاق گفت: «مراد من، خلاصی ابن فورک است.» صاحب فوری خلاص فرمود.[1]

عبدالغافر فارسی به نقل از ابو صالح مؤذن از قول ابو حازم عبدوی، نوشته است که از امام ابو اسحاق شنیدم که می‌گفت: بعد از بازگشت از اسفراین آرزو دارم در نیشابور بمیرم تا این که نیشابوریان بر من نماز گزارند، سرانجام حدود پنج ماه از این سخن ابو اسحاق نگذشته بود که در روز عاشورای سال ۴۱۸هـ ق که اتّفاقاً بارانی هم بود، چشم از جهان فرو بست. جنازهٔ او را به مقبرهٔ حیره حمل کردند و امام موفّق بر او نماز گزارد و در مشهد ابو بکر توسی (طرسوسی) دفن شد. سه روز بعد پسرش با خلق عظیمی از اسفراینی‌ها آمدند و در میدان حسین نیشابور بر او نماز گزاردند و جنازهٔ ابو اسحاق را به اسفراین آوردند و در آرامگاهش در دروازهٔ شرقی اسفراین (شرق مقبرهٔ شیخ آذری) که به دروازهٔ نیشابور مشهور است، به خاک سپردند. مقبره او تا سدهٔ ششم هجری قمری، زیارتگاه عموم بود و مردم به وی تبرّک می‌جستند و از او استجابت دعوات داشتند. پس از آن بنا به گفتهٔ ابن خلّکان، چهل تن از ائمّهٔ علوم اسلامی درجوار ابو اسحاق اسفراینی دفن شدند که بسیار مورد احترام مردم بودند.[2]

ابو اسحاق، شاگردان نام آوری تربیت کرد از جمله ابو منصور بغدادی (م.۴۲۹هـ.ق)، قاضی ابو طیّب طبری، ابو عبدالله حاکم نیشابوری، ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، ابوالقاسم قشیری.[3] بسیاری از دانشمندان، ابو اسحاق اسفراینی را از مفاخر اسلام دانسته‌اند؛ چنان که ابوالمظفر اسفراینی در فصل سوم کتابِ *التبصیر فی الدین* به معرفی

۱ـ ابن اسفندیار، *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال، ص ۱۲۴؛ معجم المصنفین، ج۴، ص ۳۱۰ـ ۳۰۹.
۲ـ *سیاق*، ص ۱۵۲ـ۱۵۱؛ *انساب*، ج ۱، ص۲۲۵.
۳ـ *وفیات الاعیان*، ج ۳، ص ۳۹۴ـ ۳۹۳.

مفاخر اهل اسلام و بیان فضایل اهل سنّت و جماعت پرداخته، در بارهٔ ابو اسحاق اسفراینی گفته است: «زنان از زادن فرزندی چون امام اسحاق اسفراینی عقیم مانده‌اند.» به روزگار وی چون او دیده نشده است .ابو اسحاق بر دشمنش سختگیر بود و شیطان را از خود دور می‌راند. وی تصانیفی در اصول توحید واصول فقه به طور جداگانه دارد، که در هر کدام از فنون مذکور معجزه کرده است.[1]

آثار

۱ـ *جامع الجلی والخفی* در اصول دین و ردّ بر مخالفین در پنج مجلّد، و آن کتابی است که مانندش در اسلام تصنیف نشده و هیچ کدام از پیشوایان علوم دینی مثل این کتاب ننوشته‌اند و به دلیل این که پژوهشی نیکو و تحقیق و تفحصی محکم برای تألیف این کتاب به عمل آمده، کسی به خود اجازه نداده که به نقض آن بپردازد، و این ناشی از باریک اندیشی و دقّت ابو اسحاق اسفراینی در تألیف آن است. این کتاب مشتمل بر ظرایف و دقایق فقهی است.[2]

۲ـ *المختصر فی الردّ علی أهل الاعتزال والقدر* (در اصول دین)

۳ـ *الوصف والصّفة* (در اصول)

۴ـ *تحقیق الدّعاوی* (ردّیه‌ای بر مقالات ملحدین و مبتدعین)

۵ـ شرح *الاعتقاد* (شرحی بر اعتقاد استاد ابو اسحاق اسفراینی)

۶ـ ترتیب *المذهب* (در اصول)

۷ـ *المختلف فی الاصول* (در اصول فقه)

۸ـ *کتاب المناقضات*

۹ـ شرحی بر *المولدات ابن حدّاد* (در فقه شافعی)

۱۰ـ *المناظره* (بین استاد ابو اسحاق و قاضی عبدالجبّار)

۱۱ـ *نورالعین فی مشهد الحسین*[3] (در باب چگونگی واقعه کربلا و شهادت امام

۱ـ *شذرات الذهب*، ج۳، ص ۲۱۰؛ *سیاق*، ص ۱۵۲.

۲ـ ابوالمظفر اسفراینی، *التبصیر فی الدین*، ص ۱۹۳؛ حاجی خلیفه (کاتب چلبی)، *کشف الظنون*، ج ۱، ص ۵۳۹.

۳ـ ابو اسحاق اسفراینی، *نورالعین فی مشهدالحسین*، به کوشش محمّد حسین همدانی، ص ۲، ۱۳۲.

حسین علیه السلام و اشارت اهل بیت)

این کتاب در ۲۸ رجب سال ۱۲۹۹هـ ق به کوشش حاج محمّد حسین فرزند حاج امان‌الله همدانی در بندر بمبئی هندوستان به زیور چاپ آراسته گردیده است.

۱۲ـ *منازل الأئمّه*[1] (در هفت فصل) فصل اوّل: درحسن اجتماع والدین و صیانت حال پدر و مادر از سفاح و فساد. فصل دوم: در حُسن تربیت و صیانت در فقه وخطابه. فصل سوم: در براعت در علوم.فصل چهارم: جسارت در تنفیذ امور. فصل پنجم: در حُسن معامله. فصل ششم: در تدبیر و نظر در حال و مال. فصل هفتم: در زُهد و پرهیزگاری.

۸۶ ابو عبدالله اسفراینی (زنده تا سال ۴۲۸ هـ.ق)

قاضی ابو عبدالله، مهدی بن علی اسفراینی از فقها و محدّثان قرن پنجم هجری است. سبکی در شرح احوال وی نوشته است: مختصری لطیف در فقه از قاضی ابو عبدالله مهدبن علی اسفراینی دیدم که در آن مسائل فقهی را واضح و روشن ذکر کرده بود. ابو عبدالله اسفراینی در اوّل این کتاب از ابوالقاسم عبدالملک بن بشران این حدیث را نقل کرده است. «اِنَّ الملائکةَ لَتَضَعَ أَجْنِحَتَها لِطٰالبِ ٱلْعِلمِ رضاً بما یَصْنَعُ.» و اسفراینی یادآور شده است که این حدیث را در سال ۴۲۸هـ ق از ابوالقاسم عبدالملک بن بشران در بغداد سماع کردم ونیز در این کتاب از ماوردی وخطیب بغدادی نقل حدیث شده است. اسفراینی حدیث فوق‌الذکر را در خطبهٔ کتابش با شعری از ماوردی که برای جماعتی از اهل بصره سروده، آورده است:

و فی الجَهْلِ قَبْلَ ٱلْموتِ موتٌ لِأَهْلِهِ   فَأَجسادُهُمْ قَبْلَ القبورِ قُبُورُ
و إنّ ٱمْرءاً لم یَحْیَ بِٱلْعِلمِ مَیِّتٌ   فَلَیْسَ لَهُ حتّی النُشُورِ نُشُورُ

و ابو بکر خطیب برای بعضی از اهالی بصره چنین سروده است:

بِفِقْهٍ تَستَطِیلُ عَلیٰ الرّجالِ   وَ تزهُو فی المَحٰافِلِ بالکمالِ
اِذا وقع القیاسُ بِکُلِّ عِلم   فَحٰالُ الفقهِ یَعْلُو کُلَّ حالِ
وَ مَنْ طَلَبَ التَّفَقُّهَ و ٱنتَحاهُ   أناف بِرَأسِهِ تاجُ الجمال...

تاریخ ولادت و وفات وی به طور دقیق مشخص نیست. همین قدر می‌دانیم که قاضی

---

[1] ـ ابو اسحاق اسفراینی، *منازل الأئمّه*، نسخه عکسی، ص ۱ و ۲.

ابو عبدالله مهدی بن علی اسفراینی تا سال ۴۲۸ ه.ق در قید حیات بوده و در بغداد در محضر استادان به تحصیل دانش فقه وحدیث مشغول بوده است.[۱]

۸۷ ابو بکر اسکاف اسفراینی

ابو بکر، محمّد بن عبدالجبار بن علی ابو بکر بن امام ابی القاسم اسکاف اسفراینی، متکلّم سلیم النفس و از جمله دانشمندان وعلمای برجسته اسفراین و از فرزانگان وادی علم و دانش بود. وی مدّتی امام «جامع منیعی» بود. از ابو اسحاق اسفراینی (م. ۴۱۸ ه.ق) و اصحاب اصم سماع حدیث کرد. وی در نیشابور می‌زیست.[۲] ابوالفضل قومسی از وی حدیث روایت کرده است.[۳] ابو بکر اسکاف سرانجام در نیشابور درگذشت و در مقبرهٔ «شاهنبر»[۴] رُخ در نقاب خاک کشید.

۸۸ ابوالقاسم اسفراینی

ابوالقاسم، عبدالملک بن احمد اسفراینی از فقها و محدّثان قرن پنجم هجری است. مردی استوار و عفیف بود. وی از الحاکم سقاء و قاضی و ابو اسحاق اسفراینی سماع حدیث کرد.[۵]

---

۱ ـ *طبقات الشافعیة الکبری*، تحقیق محمود محمّد الطناحی ـ عبدالفتاح محمّد الحلو، ج۵، ص ۳۴۹ ـ ۳۴۸؛ *معجم المؤلفین*، ج۱۳، ص ۳۰ ـ ۲۹.

۲ ـ *سیاق*، ص ۶۷، ۶۶.

۳ ـ *التحبیر*، ج۲، ص ۲۷۰.

۴ ـ *شاهنبر*، محلّه‌ای بوده است در قسمت بالای نیشابور کهن. سمعانی و به پیروی از او ابن اثیر و دیگران در سبب این نامگذاری آورده‌اند که در صدر اسلام، وقتی مسلمانان وارد خراسان شدند، در محلّ مزبور بسیاری از ایشان شهید شدند و به همین دلیل، آن جا را «شهید انبار» گفتند که بعد «شاهنبر» شد. یاقوت حموی، آن را «شاه هنبر» ضبط کرده است. عطار نیز در شرح حال عبدالله منازل ،که به تصریح الحاکم ابو عبدالله نیشابوری در *تاریخ نیشابور*، در مقبرهٔ شاهنبر مدفون است، می‌گوید: «و خاک او در شهید انبار است.» (شفیعی کدکنی، تعلیقات *تاریخ نیشابور*، ص ۲۹۱ به نقل از *انساب*، ص ۳۲۸ب و *اللباب*، ج۲، ص۹ و *معجم البلدان*، ج۳، ص ۳۱۶ و *تذکرة الاولیاء* چاپ نیکلسون، ج ۱، ص۱۰۹)

۵ ـ *سیاق*، ص ۵۱۰.

۸۹ ابو منصور بغدادی اسفراینی (م. ۴۲۹ ه.ق)

ابو منصور[۱]، عبدالقاهر[۲] بن طاهر بن محمّد تمیمی[۳] بغدادی اسفراینی، فقیهی اصولی، شافعی مذهب و عالم در علم کلام وحساب، ادیب و شاعر، نحوی و دانای به علم عروض بود. وی در بغداد چشم به جهان گشود. ازتاریخ ولادت وی اطلاعی در دست نیست. ابو منصور در بغداد نشو ونما کرد. تاج الدین عبدالوهّاب سبکی در شرح حال اونوشته است که: ابو منصور، پیشوایی بزرگوار و بلند پایه بود و نام او به دانشوری تا بلاد دور دست شهرت یافت و بیشترِ اهل خراسان در آن روزگار از دانش وی برخوردار شدند و او خود از عمروبن نجید، و ابو عمرو محمّد بن جعفر بن مطر و ابو بکر اسماعیلی، و ابو بکر بن عدی و دیگران سماع حدیث و کسب علم کرد.[۴]

بنا به گفتهٔ عبدالغافر فارسی، وی همراه پدرش ابو عبدالله طاهربن محمّد بغدادی تاجر، که مردی صاحب مال بود، به نیشابور آمد، و اموالش را بر اهل علم وحدیث انفاق کرد. پسرش ابو منصور نیز مالش را در راه علم انفاق کرد تا حدّی که خود نیازمند شد، و از دانش و معلومات خود نیز مالی نیندوخت. او مردی سخاوتمند و پاکدل وخوش اخلاق بود؛ در چندین علم تصنیف کرد و در فنون مختلف سر آمد معاصران خویش گشت. وی هفده فن را تدریس می‌کرد. او دانش فقه را از امام ابو اسحاق اسفراینی آموخت، و بعد از استاد ابو اسحاق، برایش مجلس املای حدیث در مسجد عقیل نیشابور بر پا ساختند، که سالها در آن جا درس گفت. وی محضر شیوخ و استادان زیادی را درک کرد و شاگردان بسیاری از محضر وی بهره‌مند شدند؛ از جمله ناصر مروزی و

---

۱ ـ شمس الدین سامی در *قاموس اعلام ترکی*، کنیه او را «ابوالمنصور» با حرف تعریف «اَل» ضبط کرده که صحیح نیست. ج ۱، ص۷۶۳؛ نیز نک؛ ابو منصور بغدادی، *الفرق بین الفرق*، ترجمه و تعلیقات محمّد جواد مشکور، ص ۱۳ ـ ۱۰.

۲ ـ در ترجمه *دائرةالمعارف اسلام* به ترکی نام او «عبدالقادر» آمده که احتمالاً غلط چاپی است؛ نیز نک: *دایرةالمعارف اسلام*، به انگلیسی و فرانسه تحت عنوان البغدادی

E= al Baghdadi: Ecyclopedia of Islam

F= alBaghdadi: Ecyclopedia Det, Islam

۳ ـ در کتاب «فوات الوفیات» محمّد بن شاکربن احمد کتبی (م. ۷۶۴ ه.ق) طبع مصر ۱۲۹۹ ه.ق ، ج ۱، ص۲۹۸، نسبت او «تیمی» آمده که ظاهراً تصحیف شده و صحیح همان «تمیمی» است.

۴ ـ *طبقات الشافعیة الکبری*، ج۳، ص ۲۴۲ ـ ۲۳۸.

زین الاسلام قشیری، که دو تن از ائمّهٔ علوم اسلامی زمان بودند.

ابو منصور همچنان در نیشابور می‌زیست تا این که در سال ۴۲۹هـ.ق با فتنهٔ ترکمانان سلجوقی مواجه گشت و ناگزیر به ترک نیشابور شد و به اسفراین هجرت کرد.[۱] سبکی از قول ابوالحسن بن نصر زبیدی فقیه، به روایت ابو عبدالله محمّد بن عبدالله فقیه می‌نویسد: «چون ابو منصور به اسفراین آمد، اسفراینیان از آمدنش بسیار شادمان شدند و مقدمش راگرامی داشتند؛ به حدّی که وصف آن نتوان کرد.»[۲] ظاهراً سبب هجرت او به اسفراین، یکی ارادت بیش از حدّ به استاد فقیدش ابو اسحاق اسفراینی (م.۴۱۸ هـ.ق) و شوق زیارت و مجاورت قبر او بود، و دیگر، دعوت و اصرار شاگرد و دامادش ابوالمظفر شاهپور اسفراینی (م. ۴۷۱ هـ.ق)، صاحب تفسیر *تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم* و مؤلف *التبصیر فی الدین و تمییز الفرقة الناجیة عن الفرق الهالکین*.[۳] ابوالمظفر در التبصیر فی الدین نوشته است که: «اهل سنّت وجماعت در آن روز، کسی جز ابو منصور را، که دارای تصانیفی در تمام دانشها وعلوم خاص و عام باشد، نداشت و ابو منصور در معارف وعلوم بسیاری یگانه روزگار خویش بود.[۴] ابوالمظفّر در کتاب *التبصیر* خود از برگزیده‌های بحث‌های استادش استفاده کرده است. از مصاهرت ابوالمظفر، نسلی مبارک پدید آمد، که به بلخ رفتند و سلسله‌ای از علما و بزرگان آن شهر را تشکیل دادند.[۵]

ابو منصور پس از هجرت به اسفراین در سال ۴۲۹هـ ق مدّتی کوتاه زندگی کرد و در همین سال در این شهر درگذشت.[۶] بنا به گفتهٔ ابن عساکر، «ابو منصور را در کنار قبر استادش ابو اسحاق اسفراینی به خاک سپردند، و قبر آن دو بزرگوار چنان به هم چسبیده که گویی دو ستاره‌اند که از یک جا طلوع کرده‌اند و دو کوکبند، که برجی بلند آن دو را به هم پیوسته است.»[۷] ابن خلّکان می‌نویسد: «ابو منصور در فنون عدیده، خاصّه در علم

---

۱ ـ *سیاق*، ص ۵۴۵.
۲ ـ *طبقات الشافعیة الکبری*، ج۳، ص۲۴۲ ـ ۲۳۸.
۳ ـ محمّد جواد مشکور، ترجمه *الفرق بین الفرق*، مقدمه، همان صفحات.
۴ ـ *التبصیر فی الدین*، به کوشش کمال یوسف الحوت، ص ۱۹۴.
۵ ـ ترجمه *الفرق بین الفرق*، مقدمه، همان صفحات.
۶ ـ *سیاق*، ص ۵۴۶ ـ ۵۴۵؛ *وفیات الاعیان*، ج ۱، ص۲۰۳.
۷ ـ ابن عساکر، *تبیین کذب المفتری*، ص ۲۳۵.

حساب ماهر بود واو را تألیفات سودمندی است، نیز عارف به فرایض و نحو بود. اشعار ذیل از او است:[۱]

یا مَنْ عدا ثم ٱعتدی ثُمّ ٱقْترفْ   ثُمَّ ٱنتهیٰ ثُمّ ارعوی ثُمَّ ٱعترفْ
ابشـــر بـــقولِ اللهِ فـــی تـــنزیله   ان یَنتهوا یَغفِرلَهُمْ مٰا قَدْ سَلَف[۲]

آثار : سبکی این کتابها را به ابو منصور نسبت می‌دهد:

۱) *الملل و النحل.* ۲) *نفی خلق القرآن.* ۳) *کتاب الصفات.* ۴) *کتاب الایمان و اصوله.* ۵) *کتاب المدی عن اصول الهدی.* ۶) *کتاب العماد فی مواریث العباد.* ۷) *کتاب شرح مفتاح ابن القاص.* ۸) *کتاب نقض ما عمله ابو عبدالله الجرجانی فی ترجیح مذهب ابـی حـنیفه.* ۹) *کتاب الوطء التام* (معروف به التقاء الختانین) ۱۰) ابن صلاح می‌گوید که کتابی از او در بارهٔ معنای تصوّف و صوفی دیدم که در آن هزار گفته از اقوال صوفیّه را به ترتیب حروف معجم گرد آورده بود. باری، ابو منصور در همهٔ تـصانیف خـود در حُسـن تـرتیب آنـها بی‌اندازه مبالغه کرده است. علاوه بر اینها، کتابهای ذیل را هم محمّد بن شاکر کتبی به او نسبت داده است.

۱۱) *تأویل متشابه الاخبار.* ۱۲) *تفسیر القرآن.* ۱۳) *فضائح المعتزله.* ۱۴) *الکلام الوعید.* ۱۵) *الفـاخر فـی الاوایـل والاواخـر.* ۱۶) *ابـطال القـول بـالتولد.* ۱۷) *فـضائح الکـرّامـیّه.* ۱۸) *تفضیل الفقیر الصابر علی الغنی الشاکر.* ۱۹) *التحصیل فی اصول الفقه.* ۲۰) *الفرق بین الفرق* (این کتاب با مقدمه وحواشی و تعلیقات و ترجمهٔ نکته‌های اعتقادی شیخ مفید در عقاید امامیّه اثنی عشریّه به خامهٔ و اهتمام استاد فقید محمّد جواد مشکـور بـه چـاپ رسیده است.)

بنا بر گفتهٔ شادروان محمّد جواد مشکور؛[۳] بیشتر کتابهای یاد شده یا از بین رفته و یا به آنها دسترسی نیست. از تألیفات ابو منصور آنچه بنا بر فهرست کتابخانه‌ها باقی مـانده عبارت است از:

۱) *اصول الدین*، که نزد اهل علم به «*تبصیر البغدادیه*» مـعروف است. ایـن کـتاب را

---

۱ ـ ابن خلکان، *وفیات الاعیان*، همان صفحه.

۲ ـ طاش کپری زاده، *مفتاح السعاده*، ج۲، ص ۴۰۹ ـ ۴۰۸ به نقل از سبکی و مصرع بیت دوم را چنین آورده است: «ابشر بقول الله فی آیاته».

۳ ـ ترجمه *الفرق بین الفرق*، مقدمه، ص ۱۲ ـ ۱۰، چاپ چهارم سال ۱۳۶۷، ناشر کتابفروشی اشراقی.

پروفسور ریتر در سال ۱۹۲۸م در استانبول به طبع رسانیده و موضوع آن بحث در اصول وعقاید دین اسلام از نظر کلام است.

۲) *الملل والنحل*، نسخه‌های این کتاب در مکتبهٔ عاشر افندی استانبول و مکتبهٔ اوقاف بغدادی است.

۳) *کتاب تفسیر الحسنی*.

۴) *فضائح القدریه*، خلاصهٔ این کتاب در الفرق بین الفرق در فصل سوم از باب سوم آمده است.

۵) *التکمله فی الحساب*، یک نسخه از آن در کتابخانهٔ «لاله لي» استانبولی است.

۶) *کتاب فی المساحة* .

۷) *تأویل المتشابهات فی الاخبار و الآیات*.

۹۰ ابوالحسن اسفراینی (زنده تا سال ۴۳۱ هـ.ق)

ابوالحسن، علی بن احمد سهیلی اسفراینی، فقیه، متکلّم، جدلی، محدّث و از دانشمندان نیمهٔ اول قرن پنجم هجری قمری است. از آغاز زندگی او اطلاعی به دست نیامد. ابن عساکر در تاریخ دمشق از ابوالحسن اسفراینی یاد کرده و نوشته که وی در مسجد جامع اموی دمشق حدیث می‌گفته است. آثار او عبارتند از:

۱) *ادب الجدل*

۲) *کتاب فی الرد علی المعتزله و بیان عجزهم*[۱]

۹۱ ابو سعد اسفراینی

ابو سعد، اسماعیل بن ابراهیم بن محمّد بن ابراهیم اسفراینی فقیه، پسر رکن الدین امام ابو اسحاق اسفراینی (م. ۴۱۸ هـ.ق) است. وی دانشمندی اصیل، ثقه و از فضلا و عالمانی است که همواره عامل به علم خویش بوده‌اند. ابو سعد اسفراینی در عراق دانش فقه آموخت و در بغداد و نیشابور سماع حدیث کرد.[۲]

---

۱ ـ *تاریخ دمشق*، ج۲، ص ۱۱۱، ۴۲۹، ۴۳۰؛ *طبقات الشافعیه*، ج۳، ص ۲۹۲؛ *معجم المؤلفین*، ج۷، ص۱۷.
۲ ـ *سیاق*، ص ۱۸۳.

۹۲ ابوالحسین اسفراینی

ابوالحسین، محمّد بن محمّد بن یحیی بن عامر فقیه اسفراینی از فقیهان و محدّثان قرن پنجم هجری است.[۱] عبدالغافر فارسی، کنیهٔ وی را «ابوالحسن» نوشته است. ابوالحسن علی بن محمّد بن الحسین بن الحمید مقری بزاز اسفراینی از جمله شاگردان ابوالحسین اسفراینی فقیه به شمار می‌رود و از وی سماع حدیث کرده است.[۲]

۹۳ ابو محمّد اسفراینی

ابو محمّد، عبدالله بن محمّد اسفراینی معروف به «سیاه ابی شیخ»، مردی فقیه، با تقوا و ثقه در حدیث بود. بنا به گفتهٔ عبدالغافر فارسی، ابو محمّد اسفراینی مردی فقیه و دانشمند امّا به لحاظ مالی فقیر بود. وی از هیچ کس چیزی نمی‌پذیرفت و در فقرش بردباری و در مجاهدت مبالغه می‌کرد. ابو محمّد اسفراینی در مجاهدت با نفس بی نظیر بود. پرهیزکاری زیاد از حدّ، وی را از نقل حدیث باز می‌داشت. در بغداد و دیگر بلاد اسلامی سماع حدیث کرد و دانش فقه را در بغداد آموخت. ابو صالح مؤذن از جمله شاگردان ابو محمّد اسفراینی بود و از وی حدیث روایت می‌کرد. ابو محمّد اسفراینی، پایان عمر خود را در بغداد گذراند و همان جا جان به جان آفرین تسلیم کرد.[۳]

۹۴ ابوالقاسم اسکاف اسفراینی (م. ۴۵۲ هـ.ق)

ابوالقاسم، عبدالجبار بن علی بن محمّد بن حسکان اسفراینی، فقیه و متکلّم و معروف به «اسکاف» از افاضل عصر و سران فقها و متکلّمان اشعری است. وی امام دُوَیْرهٔ بیهقی و مردی بسیار بزرگ بود. اسکاف از شاگردان ابو اسحاق اسفراینی واز مبرّزین در فتوا به شمار است. در فقه و زهد و وَرَع در زمان خود مانند نداشت. وی بر طریق فقهای سلف می‌رفت. اسفراینی از اصحاب اصم و ابن یوسف سماع حدیث کرد.[۴]

---

۱ ـ *تاریخ نیشابور*، ص ۱۰۹.
۲ ـ *سیاق*، ص ۵۷۵.
۳ ـ *سیاق*، ص ۴۳۶.
۴ ـ همان، ص ۵۲۲،۶۸؛ *سیراعلام النبلاء*، ج۱۸، ص۱۱۷.

ابوالقاسم اسکاف (= اسکافی) اسفراینی استاد درس علم اصول در مدرسه بیهقیّهٔ نیشابور بود. امام الحرمین جوینی عبدالملک بن عبدالله (م. ۴۷۱ هـ.ق) استادِ غزالی در این مدرسه[۱] نزد اسکاف اسفراینی، اصول می‌آموخت.[۲] بیهقی بزرگ، امام ابوالحسن محمّد بن شعیب بیهقی (م. ۳۲۴ هـ.ق) مدرسهٔ بیهقیهٔ نیشابور را بنا کرد، که آن را مدرسهٔ «کوی سیّار» نیشابور نیز گفته‌اند. ابو سعید ابن ابی ناصر مروزی نیز از اسفراینی حدیث روایت کرده و از جمله شاگردان اوست.[۳]

ابوالقاسم اسکاف یا اسکافی اسفراینی سرانجام در روز دوشنبه، ۲۸ صفر سال ۴۵۲ هـ.ق درگذشت و در مقبرهٔ شاهنبر (نیشابور) دفن شد.[۴]

۹۵ ابوالفتح بانی ارغیانی (۴۱۵ یا ۴۲۶ ـ ۴۹۹ هـ.ق)

ابوالفتح، الحاکم سهل بن احمد بن علی بن احمد بن حسن بانی ارغیانی، مردی فاضل و از پیشوایان و برجستگان فقهای عصر خویش بود. بنا به گفتهٔ سمعانی و ابن اثیر، وی به سال ۴۲۶هـ ق دربان (بام امروز) از آبادیهای ولایت «ارغیان» زاده شد. امّا سبکی سال ولادتش را ۴۱۵هـ ق نوشته است. ارغیانی ابتدا نزد شیوخ مرو فقه آموخت. و در نزد ابو طاهر سنجی / اسفنجی و ابوالقاسم سرخسی تلمّذ کرد. پس از آن به مرو رود رفت و نزد قاضی ابو علی حسین بن محمّد مرو رودی شاگردی نمود و همان جا ماند تا از طریقت وی و از محضر قاضی ابو علی فارغ التحصیل شد. ابوالفتح ارغیانی، دانش اصول را در توس، نزد امام شاهپور اسفراینی آموخت نیز تفسیر *تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم* را نزد اسفراینی، که از تألیفات اوست، فراگرفت.

ارغیانی نزد امام الحرمین ابوالمعالی جوینی به تکمیل معارف در فقه واصول پرداخت. نیز در مجلس اومناظره کرد واو کلامش را پسندید و در اصول امام اسماعیل حکم توسی، شریک و همگام وی شد. سپس به حج رفت و شیوخی را که درعراق و حجاز و جبال (ری واصفهان) درک کرده بود، ملاقات کرد. نیز بعضی از مسموعات خود

---

۱ ـ نورالله کسائی، *مدارس نظامیه*، ص ۹۳.

۲ ـ *تاریخ بیهق*، ص ۱۵۸؛ *تاریخ ادبیات ایران*، ج ۲، ص ۲۲.

۳ ـ *سیاق*، ص ۵۲۲.

۴ ـ همان، ص ۶۷.

را، که در خراسان شنیده بود، از آنها سماع کرد. ارغیانی در بازگشت از حج علاقه به تصوّف یافت؛ پس به اشارهٔ ابوالحسن سمنانی مناظره و بحث و جدل را ترک کرد. خانقاهی نیز برای صوفیه از اموال خالص خود ساخت وخود، جز در هنگام تدریس انزوا گزید. بقیّهٔ اموالش را هم برای قرائت قرآن روزه داری و... باقی گذارد. او در حال هوشیاری و پرهیزگاری و حُسن حال و دوام مشاهده و ذکر دعا و قرائت قرآن روزگار گذراند تا این که در اوّل محرّم سال ۴۹۹هـ ق چشم از جهان فرو بست.

ابوالفتح ارغیانی از ابو عثمان صابونی و ابوالحسین عبدالغافر صحیح *مسلم* را سماع کرد. وی از ابو حفص بن مسرور و ابو سعد گنجرودی و ابو عثمان بحیری و امام ناصر مروزی و طبقاتشان ـ بیشتر به نقل از احمد بیهقی ـ احادیث پراکنده‌ای را سماع کرد. او قرآن را بر ابو عبدالله خبّازی قرائت و از او سماع حدیث کرد واز ابو نصر اسفراینی برادر ابواسحاق اسفراینی، معجم بغوی را فرا گرفت و صحیح *بخاری* را نزد سعید عیّار تحصیل کرد. ابوالفتح ارغیانی، مدّتی مجلس املای حدیث منعقد ساخت؛ نیز در بوسنج از ابوالحسن داودی و در هرات از ابو عمر ملیحی و جماعتی دیگر سماع حدیث کرد.[1]

۹۶ ابوالفتح محمّد حدّاد کوفی اسفراینی (زنده تا سال ۵۱۱ هـ.ق)

ابوالفتح، محمّد بن علی حدّاد کوفی اسفراینی، از جمله دانشمندان جامع الأطراف به شمار می‌رفت. وی در علومِ فقه، اصول، نحو وادبیات صاحب نظر بود. ابوالفتح از محدّثان بزرگ روزگار خویش سماع حدیث کرد. وی *مسندِ ابی عوانهٔ اسفراینی* را از زین الاسلام و صحیح *مسلم* و صحیح *بخاری* و دیگر کتب معتبر حدیث را از خطیب ابوالمکارم فضل بن محمّد بن سعید قرشی هروی و ابو قرّه حاتم بن منصور بن اسماعیل هروی سماع کرد. ابوالفتح اسفراینی عمری پر برکت یافت. او در روز جمعه، ۲۳ ماه رمضان سال ۵۱۱هـ ق از اسفراین به نیشابور رفت.[2] در اواخر عمر به تصوّف روی آورد و از بزرگان این طایفه شد. پدرش علی حدّاد نیز از شیفتگان راه طریقت واز مریدان شیخ

---

۱ ـ *سیاق*، ص ۳۸۴ ـ ۳۸۳؛ *وفیات الأعیان*، ج ۲، ص ۱۵۲؛ معجم *البلدان*، ج ۱، ص ۱۵۳؛ ۳۳۲؛ عبدالحسین زرّین کوب، *فرار از مدرسه*، ص ۱۸۴؛ *مدارس نظامیه*، ص ۱۰۲.

۲ ـ *سیاق*، ص ۸۵، ۷۶.

ابوسعید ابی الخیر بود. پس از فوت شیخ ابو سعید و آگاهی یافتن ابوالفتح از مقام و منزلت معنوی شیخ ابو سعید، ابوالفتح اسفراینی عازم میهنه و زیارت شیخ ابو سعید شد. او با کمک به فرزندان شیخ ابو سعید ارادت خویش را به شیخ و طریقت او ابراز می‌داشت. چون به میهنه رسید و شب را در آن جا ماند به توصیه شیخ که در عالم خواب بدان دست یافته بود، عازم سرخس شد و به خدمت بانوفله که از بزرگان و مریدان شیخ ابو سعید ابی الخیر بود، رسید و به او ارادت یافت. پس از فوت بانو فله به خدمت ابوالقاسم قشیری رسید و از بزرگان طریقت گشت و سرانجام در سلک عارفان حق وفات یافت.[1] محمّد بن منوّر در اسرارالتوحید حکایتی نقل کرده است که بیانگر چگونگی ورود ابوالفتح به جرگهٔ صوفیان است.[2]

---

۱ ـ محمّدبن منوّر، *اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید*، با مقدمهٔ دکتر علی اصغر حلبی، ص ۳۰۱ ـ ۳۰۰.

۲ ـ حکایت: «ابوالفتح محمّد بن علی الحدّاد گفت پدر من سالها خدمت شیخ کرده بود و چون شیخ را وفات رسیده بود او غایب بود، چون باز آمد در خانه نشست و هر سال دونوبت به زیارت شیخ شدی به میهنه، و من به دست وی فرزندان شیخ را چیزها فرستادمی و بر آن مراعات به حضرت شیخ تقرّب کردی. و پدرم پیوسته حکایتهای شیخ بر می‌گفتی و صفت چهره و روی و موی مبارک او می‌کردی. چون پدرم به رحمت خدای تعالی رسید مرا در دل افتاد که به زیارت شیخ ابو سعید روم. چون به کنار میهنه رسیدم توقف کردم تا شب در آمد و به شب در میهنه شدم و غسل بکردم و بر درِ مشهد دوگانه بگزاردم و سر فرو بردم خوابم ببرد. شیخ را به خواب دیدم بدان صفت که پدرم شرح داده بود، مرا گفت گردِ فرزندان ما مگرد. اگر خواهی که راه خدای تعالی در آموزی به نزدیک بانوفله شو به سرخس. من بیدار شدم و حالی پای افزار در پای کردم و به سرخس شدم به نزدیک بانوفله . و او از بزرگان و مریدان شیخ بود و چون شیخ را وفات رسید او را فرموده بود که به سرخس شود به خانقاه پیر ابوالفضل حسن رحمة الله علیه، و او چنان کرد و بر دست او آن جا کارها رفت و مرید بسیار پدید آمد و این طایفه را ازو روشناییها بود و اکنون آن خانقاه را خانقاه بانوفله گویند. و من به خدمت او شدم و مرا در خدمت او بسی روشنایی بود در راه دین. و چون او را وفات رسید پیش ابوالقاسم قشیری شدم و او مرا پرسید که از کجا می‌آیی؟ من حکایت خواب که دیده بودم با او بگفتم او بگریست از کرامات شیخ و گفت مرا بانوفله حادثه افتاده است، که من به سرخس بودم به مهمّی، چون به آن جا رسیدم همهٔ ائمّه و بزرگان متصوفه شهر وولایت به استقبال من آمدند الاّ بانوفله که نیامد و مرا توقع بود که به سلام من آید و نیامد، من از آن برنجیدم. شبی مصطفی را علیه الصلوة والسلام به خواب دیدم که مرا گفت که احمد بانوفله از پس درها باز ایستاده است و تو هنوز به درها می‌شوی، تو را به سلام او باید شدن. من از خواب بیدار شدم و دیگر روز به حکم اشارت مصطفی علیه الصلوة والسلام به زیارت بانوفله شدم. و این محمّد حدّاد از بزرگان این طایفه گشت به اشارت شیخ و ارشاد بانوفله رحمهم الله.».

۹۷ ابو حامد اسفراینی اسکافی (م. ۵۱۹ هـ.ق)

ابو حامد، احمد بن عبدالجبّار بن علی بن حسکان فقیه از دانشمندان و فقیهان قرن پنجم هجری است. پدرش ابوالقاسم اسفراینی اسکافی معروف به ابوالقاسم اسکاف [کفشگر، کفّاش] از سران فقها و متکلّمان روزگار خویش بود، که شرح احوال او پیش از این مذکور آمد. فرزندش ابو حامد، دانش فقه را نزد پدر آموخت و ریزه‌خوار خوان دانش او بود. ابو حامد اسفراینی اسکافی در سال ۵۱۹ هـ.ق از دنیا رفت.[۱]

۹۸ ابو محمّد اسفراینی (۴۷۸ ـ ۵۴۶ هـ.ق)

ابو محمّد، طلحة بن حسین بن محمّد بن طلحه اسفراینی مهرجانی، اهل اسفراین واز خاندان مشهوری است. وی مدّتی در اسفراین، متولّی امر قضا بود. رفتار و کردار وی پسند اسفراینی‌ها آمد. او در جوانی در امور حکمرانی دست داشت، سپس آن امور را کنار نهاد و به علم و دانش اشتغال یافت و کتاب *التنبیه* را حفظ کرد. ابو محمّد اسفراینی از برادر بزرگش ابوالحسن محمّد بن حسین بن طلحه مهرجانی (م. ۴۸۷ هـ.ق) و ابوالفتیان، محمّد بن عبدالکریم رواسی حافظ و دیگران سماع حدیث کرد.

سمعانی گفته است احادیث اندکی از او استماع کردم و از او زمان ولادتش را پرسیدم، گفت: «در غَرّهٔ شوّال سال ۴۷۸هـ ق در اسفراین به دنیا آمدم». ابو محمّد اسفراینی در پنجم ذی الحجهٔ سال ۵۴۶هـ.ق در اسفراین، به طور ناگهانی در دهلیز حمام، در حالی که محبوس شده بود، وفات یافت.[۲]

۹۹ ابو یعقوب توثی اسفراینی (۴۷۹ ـ ۵۴۶هـ. ق)

ابو یعقوب، یوسف بن ابراهیم بن موسی توثی اسفراینی در سال ۴۷۹ هـ.ق در توث (توی امروز) از آبادیهای اسفراین به دنیا آمد. وی دانشمندی صالح و فقیهی برجسته بود. ابو یعقوب از ابو بکر، عبدالغفّار شیروی و ابو علی، نصرالله خشنامی و ابو حامد، احمد بن علی بن محمّد بن عبدوس و جماعتی دیگر از محدّثان سماع حدیث کرد.

---

۱ ـ *سیاق*، ص ۱۴۷.

۲ ـ *التحبیر*، ج ۱، ص ۳۵۰.

ابو سعد سمعانی محدّث و مؤلف *انساب* و *تحبیر* در توث اسفراین در مجلس املای حدیث ابو یعقوب توثی حضور یافت و از او حدیث آموخت. ابو یعقوب مدّتی به مرو رفت و چندی در آن جا اقامت کرد؛ سپس به اسفراین بازگشت و در زادگاه خویش به تدریس پرداخت. حلقهٔ درس خانگی ابو یعقوب توثی همواره محلّ اجتماع دانشمندان و طالبان علم و دانش بود که از اقصی نقاط عالم اسلام در این کانون علمی گرد می‌آمدند. ابو یعقوب توثی تا پایان عمر در توث زندگی کرد و سرانجام در ماه رجب سال ۵۴۶ ه.ق چشم از جهان فرو بست. پیکرش را در کنار مقبرهٔ ابوالقاسم علی توثی در کنار نهر آبی درجنب درخت چنار کهنسال توث به خاک سپردند.[۱]

۱۰۰ ابو نصر محمّد راونیری (م. ۵۲۹ ه.ق)

ابو نصر، محمّد بن عبدالله بن محمّد راونیری ارغیانی، فقیه شافعی، مردی نیکوکار و با سیرتی استوار و اهل راونیر ارغیان بود. وی امامت مسجد عقیل نیشابور را بر عهده داشت. ابو نصر راونیری در نظامیهٔ نیشابور، نزد ابوالمعالی جوینی دانش فقه آموخت. نیز احادیث زیادی از ابو سهل محمّد بن احمد بن عبیدالله حفصی، ابوالحسن علی بن احمد واحدی، ابو بکر احمد بن علی بن خلف شیرازی و جماعت دیگری سماع کرد. سپس مفتی نیشابور شد. سمعانی محضر ابو نصر راونیری را درک کرد و بنا به گفتهٔ خودش راونیری، اجازه نامه‌ای نسبت به آنچه نزد او سماع کرده بود، نوشت. ابو نصر محمّد راونیری در اوایل سال ۵۲۹ ه.ق از جهان رخت بر بست و به حق پیوست.[۲]

۱۰۱ ابوالعباس راونیری (م. ۵۳۴ ه.ق)

ابوالعباس، عمربن عبدالله بن محمّد راونیری ارغیانی، خطیب، فقیه، صالح، استوار، نیکو سیرت و بسیار خیّر بود. وی اهل راونیر، یکی از قریٰ و مرکز ولایت ارغیان بود. او برادر ابو نصر محمّد بن عبدالله بن محمّد راونیری ارغیانی (م. ۵۲۹ ه.ق) و ده سال و

---

۱ ـ *معجم البلدان*، ج ۲، ص ۵۵؛ *التحبیر*، ج ۲، ص ۳۸۵.

۲ ـ *انساب*، ج ۱، ص ۶۷ ـ ۱۷۰؛ *وفیات الاعیان فی انباء ابناء الزمان*، تحقیق محمّد محی‌الدین عبدالحمید، ج ۳، ص ۳۵۸؛ ابن اثیر، *اللباب فی تهذیب الانساب*، ج ۱، ص ۹۳۱؛ همائی، جلال الدین، *غزالی نامه*، ص ۳۱۹.

اندی از او بزرگتر است. ابوالعباس راونیری برای تحصیل به نیشابور آمده بود. او فقه را در نظامیهٔ نیشابور از ابوالمعالی جوینی آموخت. مدّتی در آن جا اقامت کرد، سپس به زادگاهش بازگشت وازاستاد ابوالقاسم قشیری، ابوالحسن علی بن احمد واحدی، ابو حامد احمد بن حسن ازهری، ابو نصر احمدبن محمّد بن محمّد بن مسیب ارغیانی، ابوالقاسم مطهر بن محمّد بحیری و ابو بکر محمّد بن قاسم صفّار سماع حدیث کرد. سمعانی در نیشابور اسباب نزول قرآن را فرا گرفت و همراه با ابوالقاسم دمشقی در محضر ابوالعباس راونیری املای حدیث کرد.

بنا به اظهار سمعانی، ابوالعباس عمر راونیری، اجازه‌نامه‌ای نسبت به آنچه نزد وی سماع و درک کرده بود، برایش نوشت. ابوالعباس راونیری سرانجام در ۲۲ ماه رمضان سال ۵۲۴ هـ.ق وفات یافت.[۱]

۱۰۲ ابوالمعالی عبدالملک راونیری (م. ۵۴۹ یا ۵۵۰ هـ.ق)

ابوالمعالی، عبدالملک راونیری، اهل راونیر ارغیان و از فقهای قرن ششم هجری قمری است. وی پسر ابوالعباس عمر بن عبدالله بن محمّد راونیری فقیه (م. ۵۳۴ هـ.ق) و برادر ابو شجاع راونیری فقیه و از اعضای خاندان راونیری مشهور است، که در عصر خویش به علم حدیث و دانش فقه در نیشابور مشهور بودند. بنا به گفته سمعانی، وی همراه او در مرو سماع حدیث کرد واز صاعد بن سیّار هروی حدیث گفت. وی در اواخر سال ۵۴۹ یا اوایل سال ۵۵۰ هـ.ق بعد از واقعهٔ غُز در نیشابور درگذشت.[۲]

۱۰۳ ابو شجاع محمّد راونیری (ولادت ۴۷۰ هـ.ق ـ...)

ابو شجاع، محمّد بن عمر بن عبدالله بن محمّد ارغیانی، فقیه، حافظ، اهل مناظره، نیکو سیرت، دیندار و پرهیزکار بود. وی در سال ۴۷۰ هـ.ق در روستای راونیر ارغیان زاده شد. راونیری، نخست دانش فقه را نزد امام عمروبن محمّد سرخسی و امام ابراهیم مرو رودی آموخت. مدّتی در مرو اقامت کرد، سپس به نیشابور منتقل شد. وی مفتی

---

۱ ـ *انساب*، ج ۶، ص ۵۲ ـ ۵۳.
۲ ـ همان.

شهر نیشابور بود و بعد از عمویش امامت مسجد عقیل نیشابور را بر عهده داشت و در آن مسجد وعظ می‌کرد. او از ابو بکر شیروی سماع حدیث کرد. سمعانی نوشته است که در اواخر سال ۵۲۹ ه.ق به نیشابور وارد شدم و پدر ابو شجاع راونیری و عمویش ابو نصر محمّد راونیری را درک کردم؛ پسر ابوالعباس عمر راونیری یعنی ابو شجاع محمّد راونیری، که مردی صالح، فقیه و پرهیزکار بود، همراه ما احادیث بسیاری در مرو سماع کرد. ازوی احادیث اندکی در نیشابور سماع کردم، که از ابو سعد علی بن عبدالله بن ابی صادق حیری و ابوبکر عبدالغافر بن محمّد شیروی سماع کرده بود. از تاریخ وفات ابو شجاع اطلاعی به دست نیامد.[۱]

۱۰۴ ابو حامد جوشقانی (م. ۵۴۰ ه.ق)

ابو حامد، محمّد بن عبدالملک جوشقانی، امام و فقیه مشهور نیمه دوم قرن پنجم و نیمه اول قرن ششم هجری است. وی منسوب به جوشقان، روستایی متصل به اسفراین است. ابو حامد جوشقانی، امامی فاضل ومتدین ونیکو سیرت بود وهمواره به عبادت و آنچه به وی مربوط بود، می‌پرداخت. او دانش فقه را نزد ابو حامد غزالی آموخت و از ابو عبدالله محمّد بن ابی نصر حمیدی حافظ در بغداد و از ابو بکر، احمد بن علی بن خلف شیرازی در نیشابور و دیگران سماع حدیث کرد. ابو سعد سمعانی، دانشمند نامی قرن ششم هجری، مؤلف دو اثر ارزندهٔ *انساب* و *تحبیر* در جوشقان اسفراین در حلقهٔ درس ابو حامد جوشقانی حضور یافت.

سمعانی گفته است که به خانهٔ ابو حامد جوشقانی اسفراینی در جوشقان وارد شدم و با ابو حامد دیدار کردم. در این دیدار، دوبیتی را که ابو نصر عبدالرحیم بن ابوالقاسم قشیری برای او سروده بود، برایم خواند:

رب أخ سمته فراقی وکنت مِنْ قبل أَصطفیه
ذاک لأنّی ارتحیت رشداً فلاح اَنْ لاٰ فلاح فیه

ابو سعید سمعانی در سال ۵۳۷ ه.ق نزد ابو حامد جوشقانی املای حدیث کرد. او

---

۱ ـ همان؛ *طبقات الشافعیة الکبری*، ج ۶، ص ۱۶۴.

سال وفات جوشقانی را بعد از سال ۵۴۰ ه‍.ق ضبط کرده است.[۱]

۱۰۵ ابوالمظفر جوشقانی (زنده تا سال ۶۵۳ ه‍.ق)

ابوالمظفر محمود بن علی بن ابی بکر بن احمد بن جوشقانی اسفراینی، محدّث، منجم و شاعر قرن هفتم هجری است. وی مؤلف کتاب *مواقع النجوم* و *مطالع أَهِلَّةِ الاسرار والعلوم* است. این کتاب به انشای محی‌الدین ابو عبدالله محمّد بن علی بن محمّد بن احمد غربی حاتمی طائی در سال ۶۵۳ ه‍.ق تحریر شد و عبدالله بن فضل الله هروی در ماه صفر سال ۷۵۲ ه‍.ق در بغداد آن را منزّه گردانید. نسخهٔ عکسی *مواقع النجوم* جوشقانی در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است.[۲]

۱۰۶ محمّد قاضی بیدوازی (قرن سیزدهم)

محمّد قاضی بیدوازی یا قاضی محمّد بیدوازی، فرزند ارشد ملّامیرزا بن موسی‌الرضا بیدوازی، کاتب بزرگ قرآن است. قاضی بیدوازی در بیدواز به دنیاآمد، ابتدا نزد پدر بزرگوارش در مکتب به فراگرفتن قرآن مشغول شد. مدّتی برای تحصیل در نجف بود. وی در علوم اسلامی استاد مسلّم شد، سپس به خراسان بازگشت و مدّتی در مشهد در حوزه‌های علمیه به تدریس پرداخت. نقل است که روزی محمّد قاضی بیدوازی به شاگردان خود اعلام کرد از فردا برای درس حاضر نخواهم شد، و باید به فکر استاد باشید. طلاب سبب ترک تدریس را از او پرسیدند. استاد بیدوازی در پاسخ گفت: می‌خواهم به زادگاهم باز گردم. می‌گویند: مشهد با این مقام علمی که دارید، به شما نیازمند است و اقامت در آبادی چون بیدواز در شأن شما نیست. او پاسخ داد که چون من با کمک مردم آن ناحیه تحصیل کرده‌ام، سزاوار است در بین آنها باشم. بنابراین به زادگاه خویش بازگشت.

روزی حاکم قوچان، علما و فضلای قوچان را دعوت می‌کند.[۳] مشکلی پیش می‌آید،

---

۱ ـ *انساب*، تحقیق معلمی یمانی، ج۳، ص۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱؛ معجم *البلدان*، ج۲، ص۱۸۴.

۲ ـ ابوحامد جوشقانی اسفراینی، *مواقع النجوم*، میکروفیلم شمارهٔ ۲۷۲۱ و عکس شمارهٔ ۶۰۱۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

۳ ـ در این زمان، بیدواز جزو آبادیهای قوچان بوده است.

که علما از حل آن درمانده می‌شوند. حاکم قوچان دستور می‌دهد قاضی محمّد بیدوازی را بیاورند. ایشان کتابی را که حاوی حل آن مسأله فقهی بوده با آدرس دقیق ذکر می‌کند و حاکم قوچان جایزه‌ای به او می‌دهد.[1]

قاضی محمّد بیدوازی از همدوره‌های مرحوم آخوند خراسانی بوده است.

۱ ـ حکایت مذکور، نقل قولی است از مرحوم پدر حجةالاسلام بابایی، امام جمعهٔ موقت اسفراین.

بازگشت به فهرست

ریاضیدانان و منجّمان

۱۰۷ ابوالمظفر یا ابو حاتم اسفراینی (م. قبل از ۵۱۵ ه.ق)

خواجه ابو حاتم اسفراینی از مشاهیر حکما و معاریف منجّمان و دانشمندان اسفراینی به شمار می‌رود که در نیمهٔ دوم قرن پنجم هجری و اوایل قرن ششم هجری می‌زیسته است. وی از منجمان وریاضیدانان دربار ملکشاه سلجوقی و از معاصران خواجه نظام الملک توسی وحکیم عمر خیام نیشابوری است. خواجه نظام الملک توسی، وزیر سلجوقیان در سال ۴۶۶ یا ۴۶۷ ه.ق به فرمان ملکشاه سلجوقی برای بستن رصد، گروهی از اعیان منجمان وریاضیدانان مشهور را به اصفهان احضار کرد. عمر خیام وابو حاتم اسفراینی را نیز از خراسان بخواست و غرض از جمع ایشان، علاوه بر بستن رصد، آن بود که نوروز ایرانیان را روز رسیدن آفتاب به اوّل نقطهٔ بُرج حمل (فروردین) قرار دهند، در حالی که قبل از آن، نیمهٔ برج حوت بود. بنا بر گفته ابوالفداء در این سال (۴۶۶ ه.ق) سلطان ملکشاه سلجوقی، عمل رصد را انجام داد؛ در حالی که گروهی از دانشمندان و منجمان از جمله عمر خیام وابوالمظفر اسفراینی بر کار رصد نظارت داشتند.

برخی منابع، اسفراینی را با کنیهٔ ابوالمظفر و بعضی با کنیهٔ ابو حاتم آورده‌اند. از آن جایی که یکی از منجمان به نام ابوالمظفر اسفزاری نیز در آن جمع حضور داشته، شرح حال این دو دانشمند با هم خلط شده است. به هر حال، ابوالمظفر یا ابو حاتم اسفراینی از جمله کسانی است که به اصلاح تقویم ایرانی همّت گماشته‌اند. این تقویم، که به انتساب جلال الدین ملکشاه به تقویم جلالی مشهور گردید، تا این زمان از دقیقترین تقویمهای رایج به شمار می‌رود.

ابو حاتم اسفراینی که در کار زیج ملکشاهی با خیام همکاری داشت، خود، اسبابی

اختراع کرد که عیار مسکوکات را مشخص می‌ساخت «ترازوی غش و عیار» خوانده می‌شد. گفته‌اند سبب مرگ او این بود که ترازوی خود را به سلطان سنجر تقدیم کرد و سلطان آن را به خازن خویش که «سعادت» نام داشت سپرد. خازن، که درجواهرات خزانهٔ سلطان تقلّب کرده و در ضرب مسکوکات خیانت بسیار کرده بود و از بازخواست سلطان اندیشه داشت، به تصور آن که آن ترازو سبب کشف خیانت او خواهد گردید و گرفتار خشم سلطان خواهد شد، آن را خُرد کرد و در زیر خاک پنهان ساخت. چون ابو حاتم، آگاه شد و زحمات چندین ساله‌اش را بر باد رفته یافت، دلتنگ وغمگین گردید و از آن اندوه رنجور و بر اثر آن بیمار شد و بدرود حیات گفت.[۱]

۱۰۸ ابوالعلاء بهشتی (م. ۷۴۹ هـ.ق)

علاءالدین محمّد بن احمد بیهقی اسفراینی یا علاءالدین محمّد بن احمد بهنسی یا ابوالعلاء بهشتی معروف به «فخر خراسان» فقیه و ریاضیدان شیعی مذهب قرن هشتم هجری است. زادگاه وی اسفراین است؛ از زمان تولد و وفاتش اطلاعی به دست نیامد. نام او را، احمد بن محمّد و محمّد بن محمّد و لقبش را شمس‌الدین و فخرالدین و حسام‌الدین نیز گفته‌اند. دربارهٔ دوران زندگانی او نیز میان محقّقان اختلاف نظر شدید دیده می‌شود. برخی او را متعلّق به سده‌های ۹ و ۱۰ هجری شمرده‌اند.[۶]

در *وقایع السنین* خاتون آبادی آمده است که ملّابهشتی، شاگرد خواجه نصیرالدین توسی می‌باشد و شرحی بر *تجریدالاعتقاد* وی نوشته و آن را ربیع الاول سنهٔ ۷۴۱ هـ.ق در اسفراین به پایان رسانده است. از این شرح معلوم می‌شود که بهشتی در قرن هشتم هجری می‌زیسته و شیعهٔ امامی بوده است.[۲] در دیباچهٔ این شرح از نظام الملةوالدین امیر

---

۱ ـ ابوالفداء، *المختصر فی اخبارالبشر*، ج۲، ص۱۹۱ ـ ۱۹۲، چاپ بیروت، لبنان؛ مدرس رضوی، ترجمه *میزان الحکم*، تألیف خازنی، ابوالفتح عبدالرحمان، ص ۹۰ ـ ۱۳۲ ـ ۱۳۴، انتشارت بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶ش؛ نورالله کسایی *مدارس نظامیه*، ص ۲۱.

۶ ـ محمّد تقی مدرس رضوی، *احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی*، ص۴۲۹، ۴۳۰؛ غلامرضا ریاضی، *دانشوران خراسان*.

GAL, I/293,470, 11/923; GAL, S, I/ 650, 850, 11/294-295

۲ ـ خاتون آبادی، ص ۳۶۵.

ابوالرضا شیخ محمود بن امیر منصور ناصرالدین اقبوقا بتکچی اسفراینی، که ظاهراً در آن دوران حاکم شهر اسفراین بوده است،[۱] نیز یاد می‌کند. به گفتهٔ دولتشاه سمرقندی: «مولانا معین الدین جوینی[مولانا جوینی اسفراینی] در علم، شاگرد مولانا فخرالدین خالدی اسفراینی است که این مولانا میان علما به «بهشتی» مشهور و شرح *فرائض* را او نوشته است.»[۲]

زنجانی در انتقاداتی که بر صفحات ۶۵ ـ ۶۶ کتاب *آثار الشیعه* کرده، بر شیعه بودن ابوالعلاء بهشتی تصریح نموده و نوشته که شرح موسوم به *تفریدالاعتماد فی شرح تجرید الاعتقاد* تألیف حسام الدین محمّد بن احمد بهشتی اسفراینی از علمای شیعه قرن هشتم هجری است.[۳]

آثار

(۱) *شرح القصیده الطنطرانیه*. این قصیده از احمد بن عبدالرزاق طنطرانی و در ستایش خواجه نظام الملک حسن توسی سروده شده است. نسخه‌های خطی این شرح در برلین و پاریس نگهداری می‌شود.[۴]

(۲) *تفرید الاعتماد فی شرح تجرید الاعتقاد خواجه نصیرالدین توسی*. ابوالعلاء، این شرح را در ۲۲ ربیع الاخر سال ۷۴۱ ه.ق / ۱۳۴۰م در اسفراین به پایان رسانده است.[۵]

(۳) *رسالة فی الحساب والجبر والمقابله*: این رساله، شامل دو مقاله، یکی در حساب و دیگری در جبر و مقابله است. هدف ابوالعلاء از تألیف این رساله، بیشتر، رفع نیاز فقیهان

---

۱ ـ آقا بزرگ تهرانی، *الذریعه*، ج۴، ص ۲۱۴؛ مدرس رضوی، *احوال و آثار خواجه نصیرالدین توسی*، ص ۴۳۰؛ مجلس شورای اسلامی، فهرست خطی، ج۱۹، ص ۵۶۶ ـ ۵۶۷.

۲ ـ دولتشاه سمرقندی، ص ۲۵۷.

۳ ـ عبدالعزیز جواهرالکلام، *دایرة المعارف الاسلامیه*، ش ۱، ص ۱۶.

۴ ـ آلوارت، VI/594؛ دوسلان 1/224؛ عمررضا، کحاله، ج۹، ص۱۲۲؛ حاجی خلیفه، ج۲، ص ۱۲۴۷، ۱۳۴۱.

۵ ـ *احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی*؛ نسخه خطی شمارهٔ ۱۵۱۰۹ آستان قدس رضوی (فقط بخش الهیات) و نسخه شماره ۳۸۳۰ مجلس شورای اسلامی (قسمتی افتاده است) و شماره ۳۹۶۳ مجلس شورای اسلامی (نسخه کامل است). [این کتاب موضوع رسالهٔ کارشناسی ارشد آقای براتعلی حاتمی در دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج می‌باشد. تحقیقات قابل توجهی با راهنمائیهای استاد قراملکی روی این اثر ارزشمند انجام گرفته، امید است پس از تکمیل آن به زیور چاپ آراسته گردد.]

در مسایل مربوط به ارث و غیر آن بوده است. مؤلف در دیباچه گوید: «این رساله، شامل حداقل مطالبی است که فقیه باید از حساب و جبر و مقابله بداند. به همین مناسبت، این رساله، «مالابُدَّ للفقیه فی الحساب والجبر والمقابله» نیز نامیده شده است. برخی به خطا، این دو عنوان را متعلق به دو رسالهٔ مستقل از یکدیگر شمرده‌اند. این اثر، *رسالهٔ بهشتیّه* نیز خوانده شده است. شرح *بهشتی*، که ملک محمّد بن سلطان حسین اصفهانی تألیف کرده است، شرح همین رساله است. شماری از نسخه‌های خطی این رساله در کتابخانه‌های مجلس شورای اسلامی، آستان قدس رضوی، دانشکدهٔ ادبیات و دانشکدهٔ الهیات تهران نگهداری می‌شود.[۱]

(۴) *المآب فی شرح الآداب* یعنی آداب البحث والمناظره محمّد بن اشرف حسین سمرقندی. برخی از نسخه‌های این کتاب در آستان قدس رضوی، برلین، پاریس و لیدن نگهداری می‌شود.[۲]

(۵) *الفوائدالخراسانیّه فی شرح الفوائض السراجیّه* تألیف سراج الدین محمّد بن محمود بن عبدالرشید سجاوندی حنفی (سده ۶هـ.ق)؛ کتابی مشهور در تقسیم ارث که شرحهای بسیار بر آن نوشته شده است.[۳] برخی از نسخه‌های خطی شرح ابوالعلا اسفراینی در ایندیا افیس، اوپسالا، پترزبورگ و قاهره نگهداری می‌شود.[۴]

۱۰۹ ابوعلی اسفراینی

ابو علی، حسین بن احمد اسفراینی، یکی از نیکان اسفراین و اندیشمندان و فضلا و چیره دست‌ترین نویسندگان و نکته سنجان این دیار است. وی دانای به علم نجوم نیز بوده است. ابو منصور ثعالبی نیشابوری، دانشمند قرن چهارم هجری در کتاب *تتمة الیتیمه*، که ذیلی است بر *یتیمة الدهر فی محاسن اهل العصر*، وی اشعار زیر را در شرح

---

۱ ـ مجلس شورای اسلامی / فهرست، ص همانجا؛ الهیات / فهرست، ص ۳۰۰، ۳۰۱؛ دانش پژوه، ص ۲۰۸.

۲ ـ آقا بزرگ تهرانی، ص ۱۲۸/۱۳، بغدادی، اسماعیل پاشا، ص ۱۵۶/۲ و نیز نک: عمررضا کحاله، ص ۱۲۲/۹؛ آلوارت (Ahlwardt)، ص VI/594؛ بلوشه (Blochet)، ص229؛ ورهووه(Voorhoeve)، ص 291؛ فهرست آستان قدس رضوی، ص ۴۸۹.

۳ ـ حاجی خلیفه، ج۲، ص۱۲۴۷، ۱۳۴۱.

۴ ـ نک: GAL,I/470;Gal, S, I/650

حال او آورده است:

یا ایُّها الشیخ الجلیل الذی　　فی غیر مغناه یذلّ العزیز
طالَ مقامی و انتَهَتْ غُربَتی　　و مسّنی الضّر و أَنت العزیز

ای شیخ بزرگوار، انسان عزیز در غربت (غیر از زادگاهش) خوار می‌شود، اقامت من طولانی شد وغربت من به پایان رسید و زیان دیدم، در حالی که تو عزیز و بزرگواری!

و یقول:

قد قُلْتُ لمّا أن کساه الرّدی　　یوم الثلاثا بردة الهالک
یا ملک الموت تسلّمته　　منی فسلّمه إلی مالک[1]

گفتم: وقتی که مرگ، روز سه شنبه، تن پوش نابودی بر او پوشاند، گفتم: ای ملک‌الموت او را از من گرفتی، پس او را به مالک جهان بسپار!

---

۱ ـ ثعالبی، ج۲، ص۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹.

بازگشت به فهرست

کاتبان و خطاطان

۱۱۰ ابو علی اسفراینی

ابو علی اسفراینی طبیب و کاتب دیوان رسایل سامانیان و منشی مخصوص سلطان بزرگ ابو ابراهیم اسماعیل سامانی در اواخر قرن سوم هجری بود. در این زمان، ابو علی اسفراینی نزدیک به هشتاد سال سن داشته است. با توجّه به تاریخ مرگ امیر اسماعیل سامانی (م. ۲۹۵ هـ.ق) که اسفراینی در هشتاد سالگی در خدمت وی و در زمرهٔ دیوانیانش بوده است، زمان ولادت اسفراینی را اوایل قرن سوم هجری می‌توان فرض کرد واواخر قرن سوم هجری را نیز می‌توان زمان فوت وی حدس زد؛ چرا که ابو علی کاتب اسفراینی در این هنگام به همراه کاروانی از بخارا عازم ری شده است و با سیمجور، در حالی که لباسهای ساده‌ای چون بازرگانان متوسط الحال پوشیده بوده‌اند در بیت‌الحکمه و محل طبابت محمد زکریا رازی که در محله «نگارستان» شهر ری قرار داشته حضور به هم رسانیده بوده‌اند. مأخذ سخن ما کتابی است که آقای خسرو معتضد به نام محمّد زکریای رازی پزشک مشهور و کاشف الکل به صورت داستانی نوشته و متأسفانه منابع کتاب به طور دقیق مشخص نشده و زمینهٔ تفحص بیشتر را فراهم نکرده است.[1]

۱۱۱ مصطفی اسفراینی

مصطفی اسفراینی، کاتب والی نیشابور در دورهٔ فرمانروایی امیر اسماعیل سامانی (۲۸۷ ـ ۲۹۵ هـ.ق) و معاصر ابو علی اسفراینی، کاتب و منشی مخصوص امیر اسماعیل سامانی، بوده است.

---

۱ ـ معتضد، خسرو، *محمّد زکریای رازی*، ص ۶۶، ۷۱، ۷۳، ۸۳، ۲۰۷،۱۰۹.

وقتی ابو علی اسفراینی کاتب و ابوالقاسم سیمجور برای مداوای امیر اسماعیل سامانی در طلب محمّد زکریای رازی از بخارا راهی ری شدند، ابوالقاسم سیمجور به اسفراینی اشاره می‌کند و می‌گوید از دانشمندان ری سخن بگو. ابو علی اسفراینی می‌گوید: همین طبیب جوانی که او را «مرده زنده کن» و «کیمیاگر» می‌خوانند [منظور زکریای رازی پزشک نامی ایران است] شخصیّت کمی نیست. شهرت او از نیشابور تا بغداد به همه جا رسیده است. «مصطفی اسفراینی» که کاتب والی نیشابور هست به من نوشته که بیماران از سراسر خراسان عازم ری می‌شوند و او را ملاقات می‌کنند.»[1] از گزارشهای ابو علی اسفراینی به وجود مصطفی اسفراینی در دستگاه دیوانی نیشابور پی می‌بریم، که با ابو علی اسفراینی همشهری خود مکاتبه و مراسله داشته است و نیز معلوم می‌شود که اسفراینی‌ها در دورهٔ سامانیان در عرصه‌های سیاسی، دیوانی و نظامی حضور فعّال داشته‌اند، خاصه حموية بن علی، اهل فریمان اسفراین و از نسل انوشیروان ساسانی، که از طرف مادر اسفراینی و بنا بر گفتهٔ حاکم نیشابوری، اهل فریمان اسفراین است و نیز ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی، که در این دوره متصدی امر پُست برید مرو بوده و در زمان فایق و سبکتکین به مقامات کدخدایی و وزیری رسیده است.

۱۱۲ محمّد بن سیّد اسفراینی خطاط (زنده تا سال ۷۱۱ هـ.ق)

وی از مردم اسفراین بوده و خطی بس خوش داشته است. در سال ۷۱۱ هـ.ق کتاب *بیان الحقایق* رشیدالدین فضل‌الله را تحریر کرده که اصلش در کتابخانهٔ قلیچ علی پاشا در ترکیه و میکروفیلم آن به شماره ۵۶۸ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران محفوظ است.[2]

۱۱۳ پاکان اسفراینی (زنده تا سال ۷۳۱ هـ.ق)

ابو بکر بن علی بن محمّد اسفراینی معروف به «پاکان» از خوشنویسان قرن هشتم هجری است. نسخه‌ای خطی و نفیس از کلیّات عطّار نیشابوری به خط پاکان اسفراینی در

---

۱ ـ *محمّد زکریای رازی*، ص۳۳.

۲ ـ رشیدالدین فضل الله همدانی، *بیان الحقایق*، میکروفیلم شمارهٔ ۵۶۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

کتابخانه سلطنتی سابق تهران نگهداری می‌شود که در ماه شعبان المعظم سال ۷۳۱ ه.ق به پایان آمده است. این کتاب ۳۱۱ برگ دارد، که در هر برگی ۱۰۸ بیت نوشته شده است و بر روی هم بالغ بر ۳۳۵۰۰ بیت می‌شود. این نسخه از این حیث جالب است که هیچ یک از کتابهای مشکوکِ منسوب به عطار نیشابوری در آن نیست. این نسخه بسیار نفیس و تذهیب شده است.[1]

۱۱۴ شریف اسفراینی کاتب (قرن دهم هجری)

محمّد اسفراینی مشهور به «شریف» از خطاطان قرن دهم هجری است. وی خط نستعلیق را در حدّ ممتاز کتابت می‌کرده است. نسخه‌ای از *ترجمهٔ حدیث اربعین* ملّاعبدالرحمان جامی به شمارهٔ (Iük. Fy. 1095) در کتابخانهٔ دانشگاه استانبول با خط نستعلیق ممتاز کاتب «محمّد المشهور بالشریف الاسفراینی» موجود است که جایگاه شریف اسفراینی در بین خطاطان قرن دهم هجری از آن معلوم می‌شود. بدین شرح:

«ترجمه حدیث اربعین ملاعبدالرحمان جامی».

این رساله مشتمل است بر چهل قطعه، که همه بر بحر رمل سروده شده و هر یک ترجمهٔ حدیثی و کلمتی جداگانه است. تاریخ ترجمه، بنا بر آنچه در آخر رساله آمده، سال ۸۶۶ ه.ق است.[2]

۱۱۵ میرزای بیدوازی

میرزای بیدوازی، فرزند ملّاموسی الرضا بیدوازی از علمای قرن سیزدهم و از کاتبان قرآن است. کتابت ۱۹۹ جلد قرآن کریم با خط زیبا و با دست توانای میرزا بیدوازی، او را در زمرهٔ کاتبان بزرگ عالم اسلام در آورده است. وی در بین اهالی بیدواز و اسفراین به «ملّامیرزا» شهرت دارد. ملّامیرزادر روستای بیدواز متولد شد ونزد علمای این آبادی به تحصیل علوم اسلامی مخصوصاً علوم قرآنی پرداخت. ملّامیرزا در روستای بیدواز با

---

۱ ـ بدری اتابادی، *فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ سلطنتی*، ج۲، ص۷۵۹،۸۰۵؛ سدیدالدین محمّد عوفی، *لباب الالباب*، تصحیح سعید نفیسی، ص ۷۴۵.

۲ ـ توفیق هاشم پور سبحانی و حسام الدین آق سو، *فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ استانبول*، ص ۴۸۰.

حداقل امکانات زندگی می‌کرد، امّا آوازهٔ او از حوزهٔ اسفراین، قوچان، شیروان و مشهد فراتر رفت.

ملّامیرزا علاوه بر کتابت قرآن، کار صحافی ، تذهیب، تجلید و شیرازه، تهیهٔ جوهر و مرکب و... را خود انجام می‌داد.

وی تا پایان عمر به تدریس قرآن اشتغال داشت و از این طریق امرار معاش می‌کرد و ضمن تدریس بنا بر سفارش طالبان به کتابت قرآن مشغول بود. قرآنهایی که تاکنون به خط ملّامیرزا دیده شده است، عبارتند از[1] ۱)جلد ۳۴ که در سال ۱۲۵۶ کتابت شده است؛ ۲) جلد ۸۰ که به سال ۱۲۶۸ ه.ق به سفارش شخصی به نام فرج الله تهیه شده است (جیبی) ۳)جلد ۱۲۸ تاریخ کتابت آن جمعه سوم صفر ۱۳۳۱ ه.ق است (قطع خشتی بزرگ)؛ ۴)جلد ۱۳۳ که به سال ۱۲۸۶ ه.ق کتابت شده و در روستای قزاقی در دست خانوادهٔ مرحوم حاج پیر علی ایمانی است (قطع جیبی)؛ ۵)جلد ۱۷۱ که در سال ۱۳۵۰ ه.ق تحریر شده است.

بنا به گفته امام جمعه موقت اسفراین حاج آقای بابایی، کـه از عـلمای بـرخـاسته از همین آبادی است، تاکنون کسی در ایران و دنیای اسلام به اندازهٔ مـرحـوم مـلّامیرزای بیدوازی کتابت قرآن نکرده است. قرآنهای نوشته شدهٔ این عالم بزرگ تاجلد یکصد و هشتاد و یکم آن به دست آمده است. نیز بیاض و شرح صحیفه سجادیه‌ای به خط او در بیدواز در منزل آقای محمّد جعفر هژبری نگهداری می‌شود، که به خط بسیار زیـبایی تحریر شده است. ملاّمیرزا در پایان به جلدی از قرآن، امـضای «ابـن مـوسی الرضـای بیدوازی»، تاریخ کتابت و شمارهٔ قرآنهایی را که تاکنون نوشته، به دست داده است.

وی سرانجام در سن ۱۲۰ سالگی به رحمت خدا پیوست. جنازه‌اش با شتر به مشهد مقدس انتقال یافت و در صحن مطهر علی بن موسی الرضاعليه‌السلام به خاک سپرده شد. از بزرگان بیدواز نقل است: شتری که جنازهٔ بیدوازی را حمل کرده و به مشهد برده بـود، چون بازگشت و به منزل ملّامیرزا رسید، مانند ابر اشک می‌ریخت و دیگر لب به علوفه

---

۱ ـ نیز نک، گزارش میرزای بیدوازی کاتب ۱۹۹ جلد قرآن کریم، روزنامه رسالت دوشنبه ۲۶ مرداد ماه ۱۳۷۷، ص ۴ مصاحبه خبرنگار روزنامه رسالت با نگارنده (غلامرضا فسـنقری) و امـام جـمعه مـوقت اسـفرایـن حجة‌الاسلام بابایی.

نزد تا جان سپرد. این کاتب، ۲ پسر و ۴ دختر داشته است، که پسران او از جمله محمّد قاضی از علمای برجسته نجف‌اند.

۱۱۶ میرزا سنگلاخ (۱۱۸۵ ـ ۱۲۹۴ هـ.ق)

میرزا محمّد علی اردغانی قوچانی اسفراینی معروف به «خامه روان» و متخلّص به «سنگلاخ» از رجال شهیر قرن سیزدهم هجری قمری در ممالک اسلامی است. وی از خطاطان و شاعران بلند پایهٔ این قرن است و در نثر سبک خاصّی دارد. میرزا سنگلاخ در سال ۱۱۸۵ هـ.ق در اردغان اسفراین چشم به جهان گشود. اصل وی از خاندان قرائی قوچان بود. منابع او را میرزا سنگلاخ خراسانی خبوشانی نوشته‌اند زیرا «اُردغان» در آن زمان از آبادیهای خبوشان (= قوچان) محسوب می‌شده و امروز از آبادیهای اسفراین است. خامه روان در لغت فارسی وعربی نیز دست داشت. در فنون خط، مهارتی زایدالوصف داشت. از خطوط، به ویژهٔ نستعلیق، شکسته ونسخ را خوش می‌نوشت، امّا فنّ غالبش قلم نستعلیق بود و درآن صنعت اعجاز می‌کرد و واقعاً استاد بود و وی خطوط را نیز نیکو می‌شناخت.

سنگلاخ مردی درویش مسلک و بی توجه به دنیا و درعین حال بلند پرواز بود. او نزدیک به ۱۱۰ سال از عمر پُر برکتش را در نهایت عزّت نفس و نیکنامی گذرانید ودر تمام عمر طولانی خویش، همسری انتخاب نکرد وغیر از هنر، فرزند نخواست.

خامه روان، نیمی از عمر خود را در گردش و سیاحت گذراند واز فحوای اشعاری که در مدح برخی اشخاص سروده است، بر می‌آید که او آسیای میانه، آسیای صغیر، هندوستان وافغانستان را درنوردیده و محضر بسیاری از استادان و دانشمندان و هنرمندان سرزمینهای فوق‌الذکر را درک کرده و با آنها تماس داشته است. وی ۲۵ سال در عثمانی و مصر گذرانید و کارش پر رونق بود. محمّدعلی پاشا، خدیو مصر برای نوشتن کتیبه‌ای به دور مسجد جامع محمّد علی پاشا در قاهره، او را با احترام پذیرفت و

کمال اکرام در حق وی روا داشت. میرزا، چندی در اسلامبول (=استامبول) توقف کرد؛ در این مدّت، اعیان آن دولت در اکرام و تعظیمش بسیار کوشیدند.

یکـی از خـصوصیّات مـیرزا سـنگلاخ یـادگاری دادنِ نـمونه‌ای از خـط خـود، بـه علاقه‌مندان بوده است. علاوه بر کتیبهٔ مسجد جامع محمّدعلی پاشا در مصر، از جمله آثار ارزشمند میرزا سنگلاخ سنگ نـبشتهٔ مـرمر عـظیمی بـرای تـربت مـطهر حـضرت رسولﷺ است به طول ۲/۷۰ و عرض ۱/۳۰ متر و گویا مدت ۸ سال بر روی آن کار کرده است. سطح این سنگ نبشته تقریباً پوشیده از عبارات مختلف و متن اصلی آن یک «بسم الله الرحمن الرحیم» به قلم یک دانگ کتیبهٔ نستعلیق خـوش و تـمامی خـطوط و نقوش آن برجسته است، که رقم دارد: «راقمه سنگلاخ خامه روان».

چون حمل آن سنگ نبشته برای سنگلاخ بسیار دشوار بود، آن را به محمّد علی پاشا تقدیم و توقع پاداش گزاف داشته، که چون از دریافت آن مأیوس گردیده است عین سنگ را با کشتی از مصر به استانبول انتقال داد و به همان هوس آن را به سلطان عبدالعزیز خان سلطان عثمانی تقدیم داشت و چون از این سوی هم سـودی نـدید، مـتاع خـود را بـه وساطت و اقدام میرزا جعفرخان مشیرالدوله که در آن اوان در استانبول می‌زیست، از راه قفقاز، به ایران بازگردانید و در تبریز، به معرض تماشای اهالی گذاشت، و در صدد بود که با وسایل آن را به مشهد منتقل کند که پس ازمرگ آن را بر گور او نهند، ولی مـدّتها گذشت و به این آرزوی خود نرسید و همچنان سنگ در مزار سید ابراهیم تبریز بر دیوار منصوب بود که میرزا سنگلاخ درگذشت واو را در مـقابل هـمان سـنگ درجـوار مـزار امامزاده سیّد ابراهیم به خاک سپردند. روزنامهٔایران عهد ناصری نوشت: «میرزا سنگلاخ در یکصد و ده سالگی شب جمعه هجدهم محرم وفات نمود. مریض نبود، احوالش بهم خورد، مرده است.»[1]

میرزا سنگلاخ رقمهای مسجع خود را به دنبال خطوط خود می‌نهاده است واز هزار متجاوز ، در کتابی به عنوان *درج جواهر* جمع کرده که به سال ۱۲۷۲هـ.ق در مصر به

۱ـ روزنامهٔ ایران ـ عهد ناصری (۱۲۹۸ـ ۱۲۹۱ هـ.ق) شمارهٔ ۳۱ صفر المظفر ۱۲۹۴؛ محمّد جابانی، سرزمین و مردم قوچان، ج۴، ص ۲۱۹؛ نیز در *المآثر والآثار* و *منتظم ناصری*، تاریخ وفات وی ۱۷ صفر سال ۱۲۹۴ در ۱۱۰ سالگی ضبط کرده‌اند.

چاپ رسیده است[1] و از آن جمله است رقمهای : سنگلاخ رفته به فکر، فرّه گدا، شکر بیز عالی طبع، صدر مقام، رفته بسر، دولت مند، سلمان سان، مؤیّد، نشسته نجم، خامه روان، دبیر کبیر، میرزا سنگلاخیه، ابوالبشر، روشن ضمیر، بی عیال و یال و...

سنگلاخ کنایه‌ای است از وقار این شخصیّت. دوستان میرزا سنگلاخ اشعار بسیاری در مدح و منقبت او سروده‌اند. این اشعار را میرزا جمع آوری و در کتابی به نام مجمع *الاوصاف*[2] تدوین کرده است. این کتاب دو سال پیش از مرگ میرزا در سال ۱۲۹۲هـ.ق در تبریز به چاپ رسیده است. این کتاب علاوه بر اشعار ممدوحان میرزا سنگلاخ، حاوی اشعار بسیار خوب اوست. اهل ادب، اشعار وی را، که در چگونگی زندگی‌اش سروده است، بسیار قوی یافته‌اند و آنها را کمتر از اشعار ناصر خسرو قبادیانی نمی‌دانند.

یکی دیگر از آثار میرزا محمّد علی سنگلاخ خامه روان، *تذکرة الخطاطین*[3] است که در تبریز به چاپ رسیده است از جمله نکات قابل توجّه در این کتاب، که بر معرفت میرزا سنگلاخ به خط و شناخت خطاطان روزگار دلالت دارد، این است که او خطوطِ استادان گذشته را، که بدون نام خطّاط بوده، از روی گردش حروف و مکتب آنان تشخیص داده و این ابهام را برطرف کرده است. نیز امتحان الفضلاء را جزو آثارش باید نام برد[4]، که تذکرهٔ خوشنویسان است و در دو مجلد با خط خوش و چاپ زیبا به سال ۱۲۹۱ هـ.ق در تبریز چاپ و نشر شده است. نمونه‌ای از اشعار او را در این جا می‌آوریم:

سِحْرِ حلال در شناخت احوال

من از جور این کوژ پشت کبود	همی بردرم هر زمان دفتری
چو تاریخ تیمار خواهد نوشت	جهان از دل من کنون مسطری
ز من رنج گردد همه رنجها	منم رنجها را مگر مصدری
بلای مرا دختر روزگار	بزاید مگر هر زمان مادری
حوادث ز من نگسلد زان که هست	یکی را سر اندر دم دیگری
نخورده یکی ساغر غم تمام	دمادم فراز آرَدم ساغری

۱ ـ میرزا سنگلاخ، درج جواهر، چاپ مصر، سال ۱۲۷۲ هـ.ق .
۲ ـ همو، مجمع *الاوصاف*، چاپ تبریز، سال ۱۲۹۲ هـ.ق .
۳ ـ همو، تذکرة الخطاطین، چاپ تبریز، سال ۱۲۹۵هـ.ق.
۴ ـ همو، *امتحان الفضلا*، چاپ تبریز سال، ۱۲۹۱ هـ.ق .

مـــرا چـــرخ صـــد شـــربت زهـــرداد کـــه نـــنهادم انـــدر دهـــان شکـــری
مـــن آن ســـنگلاخم کـــه بگشـــاد روح ز چشـــــم مـــــن آبـــــی ز دل آذری
زمـــانه نـــدارد بـــه از مـــن پســـر نـــهانم چـــه دارد، چـــه بـــد اخـــتری
تـــن ارشـــد ســـپر پـــیش تـــیر بـــلا مـــر او را زبـانی است چون خنجری
اگـــر بـــی عـــرض، جـوهری کس نـدید مـــرا گـــو بـــبین بـــی عـــرض، جـوهری
شگفت این کـه بـا ایـن هـمه زنـده‌ایـم تـــوانـــد چـــنین زیست نـام آوری

معتمدالدوله نشاط اصفهانی در قـصیده‌ای در مـدح مـیرزا سـنگلاخ، دانش و هـنر خطاطی او را چنین می‌ستاید:

علم اندرنقطه‌ای وان نقطه در منقار اوست چون که سربرخط نهد،آن نقطه زیرپاستی
سلسله جنبان خطش در سیه چشم‌مداد دیـد مـجنون را بگـفتا بـهتر از لیـلا سـتی

تصویر میرزا در ابیاتی که درحواشی نقاشی ای از چهرهٔ وی آمده است:

ایـــن فـــلک رفـــعتی کـــه مـــی‌بینی مَـــــــلَکی در لبـــــاس انســـــان است
مـــعدن عـــلم وفـــضل و آداب است مـــنبع عـــقل ونـــقل وایـــقان است
نـــاظمِ ایـــن کـــتاب مـــرغوب است جـــامع ایـــن خـــجسته دیـــوان است
سـال عـمرش بـه یکـصد و انـدی است خُـــــــور تـــابندهٔ خـــراســـان است
عـقل و دیـنی بـه هـم شـده تـرکیب لقـــــبش ســـــنگلاخ دوران است

خواهرزادهٔ میرزا سنگلاخ «قدس اسفراینی مشهدی» متخلّص به «فرهنگ» در مدح خال خود چنین می‌سراید:

مـــؤیّد ســـنگلاخ آن راد، اســـتاد که رشک آرد به خطش نقش ارژنگ
مـــر او را مـــی‌رسد در کشـــور خـــط نگـــین و مســـند و دیـــهیم واورنگ
پســـندیدند اشـــعار مـــن از لطـــف تـــخلّص مـــرحـمت کـردند فـرهنگ

۱۱۷ ملّامحمّد شریف (زنده تا سال ۱۲۹۶ هـ.ق)

ملّامحمّد شریف، از شاگردان مولانا ملّااسماعیل عارف روئینی اسفراینی (م. ۱۲۸۰ هـ.ق) است. ملّامحمّد، حکمت را در خدمت عارف فراگرفت. گهگاهی نیز اشعاری می‌سرود و «شریف» تخلّص می‌کرد. وی در زمرهٔ کاتبان قرن سیزدهم هجری قمری به

شمار است. کتابهای *اسرار العرفان*[۱] *و انوار العرفان*[۲] عارف اسفراینی به خط مـلّامحمّد شریف است. ملّامحمّد در روستای ایرج اسفراین به دنیا آمد و در آن جا نشو و نما کرد. تولیت آستان مقدس امامزاده حسین بن علی بن موسی‌الرضاعلیه‌السلام در فریمان بر عهده او بوده است. این مراتب از احکام صادره از طرف خوانین شادلو ـ که در این زمان حاکم فریمان بوده‌اند ـ معلوم می‌شود.

متن حکم اول : «چون امامزاده واجب التعظیم والتکریم جناب شاهزاده حسین بن علی بن موسی الرضاعلیه‌السلام در فریمان بقعه شریف و مبارکشان برقرار است و عالی جناب آخوند مـلّامحمّد شـریف از جانب رؤسای شریعت مطهرّه متولّی آستان مبارکه مـی‌باشد و دو نـفر ولد دارنـد، مـلّاحبیب الله و ملّافضل‌الله و هر دو طـلاب عـلوم دیـنیّه و روضـه خوان و دعاگوی دولت ابد مدّت قاهره می‌باشند و از جانب امنای هر کدام ماهی دو تومان و مقدار دو خروار غلّه هم مستمرّی در حقّ ایشان بر قرار نموده تا به دعاگویی دولت ابد مدّت مشغول گـردند. بـه تاریخ شهر رمضان المبارک ۱۲۹۱ ه.ق »

متن حکم دوم :

«اهالی صفحات اسفراین را اعلام آن که جناب غلام سهام آخوند ملّامحمّد شریف و ملّاحبیب الله پسر او و ملّاحسن برادر او از جانب این خادم شریعت مطهره چنین بوده باشد که متولی بارگاه مزار ماهرالانوار شاهزاده حسین فرزند امام ثامن علی بن مـوسی الرضاعلیه‌السلام و شغل و عمل ایشان خدمت این آستانه بوده است و هـم چـنین فـرزند وی حبیب‌الله، که از طلاب علوم دینیّه‌اند واز همه جهت استحقاق دارد که صیغهٔ عقد را مثل نکاح و بیع و سایر عقود را جاری کند، به شرط جریان عقد علی قانون شریفه والسلام

---

۱ ـ ملّااسماعیل عارف روئینی اسفراینی، *اسرارالعرفان*، نسخه خطی آقای مجیدی ـ اسفراین.

۲ ـ همان.

علی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدیٰ. حَرَّرَهُ فی شهر رجب ۱۲۹۶ ه.ق .»

آخوند ملّامحمّد شریف از اعزّهٔ صدیقان بوده است و برخی از احفاد او در ایرج، آب بخش و اسفراین زندگی می‌کنند، که از آن جمله می‌توان سیّد سلطان و آقای مجیدی را نام برد.

بازگشت به فهرست

ادیبان و کتابداران

۱۱۸ علّامه زردی (م. ۳۳۸ هـ.ق)

علامه، احمد بن محمّد بن عبدالله زَردی منسوب به زرد یکی از روستاهای اسفراین است.[۱] علامهٔ زردی، مردی ادیب و لغوی بود. وی در این دیار به لحاظ براعت و بلاغت و پیشرفت در معرفت اصول و ادب یگانهٔ عصر خویش به شمار می‌رفت علامه از نظر جسمی مردی ضعیف البنیه و مریض احوال بود. بر ماده الاغ لاغری سوار می‌شد امّا هرگاه لب به سخن می‌گشود، علما ازقدرت سخنوری‌اش متحیّر می‌شدند. علامه زردی از دانشمندانی چون ابو عبدالله محمّد بن مسیّب ارغیانی (م.۳۱۵ هـ.ق) و ابو عوانه اسفراینی (م. ۳۱۶ هـ.ق) و نزدیکان آنها احادیث بسیاری را سماع کرد. وی از ادبا و علمای معروف بود و در مدرسهٔ دارالسنهٔ نیشابور درس می‌گفت و املای حدیث می‌کرد.[۲]

حاکم نیشابوری نقل می‌کند که از استاد زردی در منزلمان شنیدم که می‌گفت ـ «...إِنَّ اللهَ إَذا فَوَّضَ خَلْقَه إلی واحدٍ یَخُصُّهُ لما منهم وَفَّقَهُ لِسِدادِ السیرةِ و أَعانَهُ بِإلهامِهِ، مِنْ حَیْثُ رحمتِهِ تَسَعُ کُلَّ شیءٍ و لِمِثْلِ ذلک*...»[۳] و نیز نقل می‌کند که از علامه زردی شنیدم می‌گفت علم بر دو قسم است: علم مسموع و علم ممنوح؛ می‌گویم این معنا از شعر مولا امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام گرفته شده است:

---

۱ ـ معجم *البلدان*، ج۳، ص۱۳۶؛ *تاریخ نیشابور*، ص ۷۹.

۲ ـ *انساب*، ج۶، ص ۲۸۰ ـ ۲۸۱؛ معجم *الادبا*، ج۴، ص۲۰۹ ـ ۲۱۰.

* ترجمه : «چون خداوند ادارهٔ امور مردم را به فردی واگذارد که او را از میان آنها بدان کار مخصوص گردانیده است، توفیق رفتار صحیح به او عطا می‌فرماید و به الهام خویش او را مددی رساند، زیراکه رحمت خداوند همه چیز را فراگرفته و بر چنین امری نیز احاطه دارد.»

۳ ـ معجم *الادبا*، ج۴، ص ۲۱۰.

فَـإنَّ العَـلمَ عِلمان   فَمَکسُوبٌ و مـطبوعٌ
و لا یَـنفَعُ مکسـوبٌ   إذا لم یکُ مـطبوعُ[۱]

ابوبکر، احمد بن محمّد بن سفیان بن یعقوب بن ابی الزرد زردی، جدِّ اعلای اوست. علاّمهٔ زردی از احمد بن عبید بن ناصح روایت می‌کرد و ابو بکر محمّد بن ابراهیم بن مقری از وی روایت می‌نمود. وی سرانجام در ماه شعبان سال ۳۳۸ه.ق از سرای فانی به سرای جاوید شتافت.[۲]

۱۱۹ ابو یوسف یعقوب اسفراینی (م. ۴۸۸ یا ۴۹۸ ه.ق)

ابو یوسف، یعقوب بن سلیمان بن داود اسفراینی محدّث، فقیه اصولی، ادیب، لغوی و شاعر بود.[۳] از ابتدای زنـدگی وی اطـلاعی در دست نیست. ابـو یـوسف در جست وجوی دانش و سماع حدیث به شام و عراق سفر کرد و ساکن بغداد شد. وی دانش فقه را نزد قاضی ابو طیّب طبری، که از شـاگـردان ابـو اسـحاق اسـفرایـنی بـود، آمـوخت. ابویوسف، مردی فقیه بود و به اصول اشعری، معرفتی نیکو داشت.

ابو یوسف پس از تحصیل علم به روایت حدیث پرداخت چنان که ابو سعید در *ذیل* از او یاد کرده و تفلیسی نیز از او حدیث نقل نموده است. او در زمرهٔ شاگردان ابو یوسف به شمار است. وی ازخط نیکویی بر خوردار بوده است.[۴]

دکتر عبدالحسین زرین کوب در توصیف وضعیّت علمی نظامیّهٔ بغداد نوشته است: «این مدرسه هم کتابخانه‌ای مرتب داشت و هم بیمارستان... تنوّع ذخایر آن (کـتابخانهٔ بغداد) هم موجب می‌شد که کتابدارانش از بین ادیبان نام آور انتخاب شوند. ادبا بدان سبب که غالباً از هر علمی بهره‌هایی حاصل می‌کردند برای کار کتابداری، آمادگی بیشتر نشان می‌دادند. در واقع یک کـتابدار نـظامیّه ـ نـامش ابـو یـوسف [اسـفرایـنی] مـتوفی

---

۱ ـ میرزا محمّد باقر خوانساری اصفهانی، *روضات الجنّات فی احوال العلماء والسادات*، ج ۱، ص ۲۳۱.
۲ ـ *انساب*، ج ۶، ص ۲۸۱.
۳ ـ *تاریخ نیشابور*، مقدمه، ص ۱۳۰؛ *فوات الوفیات*، ج ۴، ص ۳۳۶ ـ ۳۳۵.
۴ ـ جمال الدین اسنوی، *طبقات الشافعیه*، ج ۱، ص ۸۴ـ۸۲؛ تاج الدین سبکی، *طبقات الشـافعیة الکـبری*، ج ۵، ص ۳۵۹؛ اسماعیل پاشا بغدادی، *هدیة العارفین*، ج ۲، ص ۵۴۵.

(۴۹۸ه. ق) خود ادیبِ پُرمایه‌ای به شمار می‌آمد.»[۱]

بنا به گفتهٔ یاقوت حموی، ابو یوسف اسفراینی، مدّتی خازنی دارالکتب نظامیّهٔ بغداد را بر عهده داشت و در این سمت بود تا در سال ۴۹۸ه.ق درگذشت و محمّد بن احمد ابیوردی (م. ۵۰۷ ه.ق) جانشین وی گردید.[۲]

ابو یوسف اسفراینی، آثار ارزنده‌ای را تألیف کرده است:

۱ـ *شرائط الخلافة*.

۲ـ *محاسن الأدب واجتناب الرَّیب یا محاسن الآداب*.

۳ـ *بدائع الأَخبار و روائع الأَشعار*

۴ـ *قلائد الحکم و فرائد الکلم علی بن ابی طالب*.

۵ـ *سیر الخلافة (= سیرالخلفا)*

۶ـ *المستظهری در امانت*[۳].

۷ـ *الفوائد والقوائد* : مجموعه‌ای است از کلمات قصار حضرت علی علیه‌السلام نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ مروی تهران نگهداری می‌شود، که محتملاً از خطوط اواخر قرن ششم هجری است.[۴] اسنوی، تاریخ وفات ابو یوسف اسفراینی را ۲۰ ذی القعده سال ۴۸۸ ه.ق ذکر کرده امّا سبکی سال ۴۹۸ ه.ق را ترجیح داده است.[۵]

۱۲۰ ابوالحسن علی فندورجی اسفراینی (۴۸۹ ـ ۵۴۹ ه.ق)

ابوالحسن، علی بن نصربن محمّد بن عبدالصمد فندورجی در سال ۴۸۹ ه.ق در آبادی فُنْدُورَج (معرب فُنْدُورَه)، که دیهی است از اسفراین در نواحی نیشابور، متولّد شد. وی سپس به اسفراین آمد و در این شهر سکونت کرد. فندورجی، دانشی وافر و معرفتی تمام در علم لغت، ادب، خط وبلاغت داشت و دارای اشعاری ملیح و پسندیده و

۱ـ *فرار از مدرسه*، ص ۵۶.

۲ـ معجم *الادبا*، ج۱۷، ص ۲۳۷ ـ ۲۳۴.

۳ـ معجم *المؤلفین*، ج۱۳، ص ۲۴۹ به نقل از ابن عبدالهادی، *کتاب فی تراجم رجال*، ج ۱، ص ۱۱۲؛ بروکلمان، تاریخ ادب العربی، ج ۱، ص۵۹۴،۳۵۱.

۴ـ ابن یوسف شیرازی، *فهرست کتابخانه سپهسالار*، ج ۲، ص۱۴۷.

۵ـ *طبقات الشافعیه*، ج ۱، ص ۸۴؛ *طبقات الشافعیة الکبری*، ج۵، ص۳۹۵.

نثر نیکو بود و نیز ید طولایی در کتابت رسایل داشت.

در سال ۵۲۸ه.ق وارد بغداد شد. مدّتی در آن جا اقامت کرد و از دانشمندان و فضلای بغداد بهره گرفت. سپس به خراسان بازگشت و کتابهایی در بارهٔ دیوان وزارت تألیف کرد.[۱] به گفتهٔ سمعانی، او کتب را در دیوان وزیر و سلطان انشا می‌کرد.[۲] وی از خواص وزیر طاهر بن فخر الملک [بن نظام الملک وزیر سلطان سلیمان سلجوقی] بود و کاتب دیوان سلطان گردید. ابوالحسن در نیشابور ازعبدالغفار شیروی (= عبدالغفار محمّد بن الحسین[۳] شیروی) و غیره سماع حدیث کرد.[۴]

فُنْدُورجی اسفراینی، اشعار عربی را نیکو می‌سرود. سمعانی، اشعاری را از وی آورده و گفته است که شعرش را در اسفراین و مرو و بلخ از گفتهٔ خود وی نوشته‌ام.[۵]

ابن اثیر، جریان قتل وی را در حوادث سال ۵۴۹ ه.ق ثبت کرده است: «هنگامی که به سال ۵۴۹ غزها به اسفراین حمله و این شهر را خراب کردند و کشته‌های زیادی از اسفراینیان بر جای گذاشتند. از جمله کسانی که به قتل رسید، ابوالحسن نصربن احمد فندورجی بود.»[۶] فندورجی، که شوق دیدار اسفراین و اسفراینی‌ها را داشته [و ظاهراً مدّتی در اسفراین نبوده است] این اشعار را سروده است:

سقى الله فى أرض اسفرايين عُصْبَتِى   فَما تَنْتَهِى ٱلْعُلياءُ اِلاّ إِلَيْهِمُ
و جَرَّبْتُ كُلَّ النّاسِ بَعْدَ فِراقِهِمْ   فَمَازِدتُ اِلاّ فَرطَ ضَنٍّ عَلَيهِمُ[۷]*

۱۲۱ ابوالفتح محمّد اسفراینی «ابن معتمد» (۴۷۴ ـ ۵۳۸ ه.ق)

شیخ محمّد بن فضل بن محمّد بن معتمد، امام شافعی، واعظ، صوفی، متکلم اصولی

---

۱ ـ *معجم الادبا*، ج۱۵، ص۹۸؛ سمعانی، *انساب*، ج ۱۰، ص۲۴۸.
۲ ـ *انساب*، ج ۱۰، ص ۲۴۸.
۳ ـ عبدالکریم سمعانی، *التحبیر*، ج ۱، ص۵۹۶ ـ ۵۹۵.
۴ ـ *انساب*، ج ۱۰، ص۲۴۹.
۵ ـ عزالدین ابن اثیر، *کامل*، ج ۱۱، ص ۱۸۲.
۶ ـ *معجم الادبا*، ج۱۵، ص۹۸، *معجم البلدان*، ج ۱، ص۱۷۷.
۷ ـ همان، ج۱۵، ص۱۰۸ ـ ۹۸.
* ترجمه: (خداوند خاندان و دودمان مرا در اسفراین سیراب فرماید بزرگواری و برتری جز به ایشان ختم نمی‌شود. تمام مردم را بعد از دوری از آنان آزمودم، بمن چیزی نیفزود، مگر محبّت قومم).

ابوالفتح یا ابوالفتوح اسفراینی به سال ۴۷۴ ه.ق در اسفراین زاده شد. وی مردی بسیار دانشمند، فصیح، سخندان، بدیهه‌گوی و خداجوی بود و به مال و منال دنیا هیچ توجهی نمی‌کرد. ابن معتمد از جوانی دنبال تحصیل علم رفت. در نیشابور از ابوالحسن مداینی و در همدان از شیرویه بن شهردار و دیگران سماع حدیث کرد. حافظ ابن عساکر و ابـن سمعانی و دیگران از وی روایت کرده‌اند. ابن عساکر گفته است که وی در فـصاحت و حاضرجوابی در هنگام ایراد خطابه، برترین فردی بود کـه تـاکـنون دیـده‌ام. وی دارای سلامتی درعقیده و سجایای کریمه خصال حمیده و بی توجّه به صاحبان مقامات عالیه بود، و به ارشاد خلق و بذل نفس در یاری دادن حقّ روی می‌آورد و در دین استوار بود. ابن سمعانی و ابن نجّار، وی را به سخندانی و نکته پردازی و شیرین بیانی ستوده‌انـد. ابوالفتح اسفراینی از برجستگان مذهب اشعری در عصر خویش بود. در تصوّف، گامی استوار و سخنی ظریف و دقیق دارد.[1]

ابن معتمد اسفراینی به سال ۵۱۵ یا ۵۱۶ ه.ق به بغداد رفت و در رباط شیخ الشیوخ منزل کرد و در مدرسهٔ نظامیّهٔ بغداد به وعظ پرداخت و آشکارا به طرفداری از شافعیه سخن گفت و مورد تأیید پیروان مذهب شافعی قرار گرفت؛ چنان که المُسْتَرْشدبالله خلیفه عباسی در مجلس وعظ او شرکت می‌کرد و وی را سلام می‌داد.[2] چون ابوالفتح اسفراینی در حمایت مذهب اشعری به ایراد خطبه پرداخت، حنبلیان بر وی شوریدند. پس فتنه‌ها برخاست والمسترشد امر به اخراج ابوالفتح اسفراینی کرد. بنابراین، او تا روی کار آمدن المقتضی، خلیفه عباسی از بغداد خارج شد؛ سپس بازگشت و در بغداد ساکن گشت.[3]

در سال ۵۲۱ ه.ق ابوالفتح اسفراینی در حضور ابن صُـدقهٔ وزیـر بـه طـرفداری از اشاعره وعظ کرد و در نتیجه فتنه‌ها برخاست و خونها ریخته شد. بدین سبب ابوالفتح سنگسار شد و فقها به قتل وی فتوا دادند ولی قرار شد توبه و اسلام خویش را تجدید کند تا از کشتن وی درگذرند. بـالاخره او را بـرای دومـین بـار از بـغداد اخـراج کـردند. بنابراین، ابوالفتح اسفراینی عازم اسفراین شد.[4]

---

۱ ـ *طبقات الشافعیة الکبری*، ج۶، ص ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲.
۲ ـ نورالله کسائی، *مدارس نظامیه*، ص ۱۷۳ به نقل از کاملِ ابن اثیر، ج۸، ص ۳۱۰.
۳ ـ *طبقات الشافعیة الکبری*، ج۶، ص ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲.
۴ ـ ابن جوزی، *مرآة الزمان*، ج۴، ص ۱۸۴، ۱۲۵.

بنا به گفتهٔ قزوینی: «ابوالفتح، مدّتی در بغداد بزیست، سپس تصمیم گرفت به خراسان برگردد. پیروان و دوستان بغدادی‌اش، خواهش و تمنّا کردند که از سفر به خراسان صرف نظر کند واز آنان دوری نجوید. وی در پاسخ گفت: شاید خدای تعالی در این سفر، قبر مرا درجوار مردی صالح قرار دهد. در بین راه خراسان، روزی که به بسطام رسید، پیک اجل سر رسید و درجوار شیخ بایزید بسطامی دفنش کردند.»[۱]

بنا به گفتهٔ سبکی: وی مبتلا به شکم درد شد و به سال ۵۳۸ درگذشت.[۲] ماه فوت او رمضان یا ذی‌الحجه ذکر شده است.[۳]

حکایات و خوابهای زیادی از عرفا و بزرگان در بارهٔ آمدن ابوالفتح اسفراینی به بسطام و کرامات و ارتباط عرفانی و معنوی وی با بایزید بسطامی نقل کرده‌اند. سر دستهٔ عارفان زمان خویش، عیسی بن عیسی بسطامی، می‌گوید: «شبی در خواب بایزید را دیدم، فرمود: شیخ الشیوخ آمد؛ هنوز هیچ نیاسوده بود که بدورد حیات فرمود. من جای قبری داشتم، که در کنار مزار شیخ بایزید بسطامی بود. قبر آیندهٔ خود را به ابوالفتح اسفراینی بخشیدم زیرا او را بدین جایگاه از خود، سزاوارتر دیدم.»[۴]

جماعتی از اهل بسطام حکایت کرده‌اند که متولّی مسجد ابویزید او را درخواب دید، در حالی که به او می‌گفت: فردا برادرم می‌آید و مهمان من است. پس زمان موعود، ابوالفتح اسفراینی آمد و پس از سه روز اقامت در بسطام درگذشت بنا به گفتهٔ سبکی، این خبر به گونهٔ دیگری نیز نقل شده است.[۵]

ابوالفتح اسفراینی، کتابهای زیر را تألیف کرده است:

۱) *بیان التقلب*

۲) *کشف الاسرار در تصوّف*

۳) *بثّ الاسرار*

۴) *کتابٌ فی الاصول*

---

۱ ـ قزوینی، *آثار البلاد*، ص ۷۹.

۲ ـ *طبقات الشافعیة الکبری*، ج ۶، ص ۱۷۲.

۳ ـ ابن جوزی، همانجا؛ عمر رضا کحاله، معجم *المؤلفین*، ج ۱۱ص ۱۲۹.

۴ ـ قزوینی، *آثارالبلاد*، ص ۷۹.

۵ ـ *طبقات الشافعیّة الکبریٰ*، ج ۶، ص ۱۷۱.

۵) *نثار القلب*[۱]

ابن شاکر، ابیاتی از اشعار قاضی ابو یوسف اسفراینی را در *فوات الوفیات* آورده است، که ما به ذکر دو بیت آن اکتفا می‌کنیم:

انَّ الّذی قسم المعیشة بیننا   قد حضنی بالسّعی فی الافآقِ
متشتّتاً لا استَقَرُّ بِبلْدَةٍ   فی کُلِّ یومٍ اُبتلی بفراقِ[۲]

۱۲۲ تاج الدین اسفراینی (م. ۶۸۴ هـ.ق)

علاّمه تاج الدین، محمّد بن محمّد بن احمد اسفراینی یا محمّد بن محمّد بن احمد بن سیف الدین اسفراینی، مشهور به *فاضل اسفراینی* از دانشمندان نحوی و لغوی قرن هفتم هجری قمری است. از زمان تولد و چگونگی تحصیل وی اطلاع دقیقی به دست نیامد. امّا آثار ارزنده‌ای از وی باقی مانده که نسخ خطی چندی از آنها در کتابخانه‌های جهان محفوظ است. فاضل اسفراینی در سال ۶۸۴ هـ.ق در گذشته است.

آثار

۱) *شرح مصباح مطرزی* در نحو، به زبان عربی، که شرح مصباح ناصر مطرزی می‌باشد و «ضوء المصباح»[۳] یا «الضوءُ علی المصباح» نامیده شده است. نسخه‌های خطی این کتاب به شماره‌های ۶۲۸۷ و ۳۸۹۱ و ۴۴۴۸ در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی بخش خطی محفوظ است و در سال ۱۸۵۰ میلادی این کتاب در لکنهو هندوستان به طبع رسیده است.

۲) *فاتحة الاعراب باعراب الفاتحه.*

۳) *لب الألباب فی عللم الاعراب*[۴]، که به دستور شمس‌الدین صاحب دیوان نوشته

---

۱ ـ معجم *المؤلّفین*، ج ۱۱، ص ۱۲۹.

۲ ـ محمّد بن شاکر کتبی، *فوات الوفیات.*

۳ ـ معجم *المطبوعات*، ج ۱، ص ۴۳۶.

۴ ـ معجم *المؤلفین*، ج ۱۱، ص ۱۸۰ به نقل از جلال الدین سیوطی، بغیة الوعاة، ۹۴، اسماعیل پاشا بغدادی، *هدیة العارفین*، ج ۲ ص ۱۳۴؛ بغدادی، *ایضاح المکنون*، ج ۲، ص ۱۵۳؛ حاجی خلیفه، *کشف‌الظنون*، ص ۱۵۴۶، ۱۵۴۵؛ *الذریعه*، ج ۱۸، ص ۲۸۳ و Minga na: Catalogue of a arabic Manuscripts 975, 976, Brocklman, 9, I: 295, 297, S,I:520

شده است.[۱]

۴) *اللباب فی النحو*[۲] مشتمل بر مقدمه و چهار قسم است که مقدمه در تصریف کلمه، قسم اول در اعراب، قسم دوم در معرب، قسم سوم درعوامل و قسم چهارم در مقتضی اِعراب است، که در تاریخ ۲۰ رمضان سال ۸۸۴ ه.ق تحریر شده است.[۳]

۱۲۳ فضل الله اسفراینی

فضل الله بن عثمان بن محمّد اسفراینی از دانشمندان و مؤلّفان اسفراین است. در بارهٔ سال تولد و وفات و چگونگی زندگی و تحصیلات وی اطلاعی بـه دست نـیامد. تـنها مدرک و سند به دست آمده در باره وی نسخه‌ای از شرح ابیات عربی کلیله و دمنه است که در کتابخانهٔ ملّی پاریس نگهداری می‌شود و مؤلفش، فضل الله بن عثمان بن محمّد اسفراینی، آن را به نام ربیب الدولة والدین افتخار خراسان «ابوالحسن عـلی مسـتوفی» مزیّن کرده است.

---

۱ ـ *الذریعه*، ج۱۸، ص ۲۸۳، ش ۱۲۰.

۲ ـ نسخه‌های خطی این کتاب به شماره‌های ۳۹۰۲ و ۱۳۹۲۵ که اولی تحریر سال ۸۳۱ ه.ق و در سال ۱۱۴۵ ه.ق توسط نادرشاه افشار به کتابخانه آستان قدس رضوی وقف شده است.

۳ ـ محمود فاضل *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی مشهد*، ج۲، ص۴۳۶؛ نسخه خطی شمارهٔ ۱۲۸۷ کتابخانهٔ الهیّات و معارف اسلامی مشهد.

بازگشت به فهرست

نویسندگان

۱۲۴ سعدالدین اسفراینی (م. بعد از ۷۸۱ ه.ق)

سعدالدین، محمّد بن عمر بن محمّد بن علی اسفراینی مکّی، مردی فاضل و از علمای قرن هشتم هجری است. سعدالدین اسفراینی، *اخبار مکّه* ابوالولید ازرقی را خلاصه کرده و آن را *زُبدة الأعمال و خلاصة الأفعال* نام نهاده است. اسفراینی در مقدمهٔ این کتاب می‌گوید: «... امّا بعد، این رساله‌ای است مشتمل بر فضیلت مکه، خدایش شریف بداراد، و چگونگی ساختن کعبه... آن را مختصر کردم، از تاریخ مکه و ساختمان آن، کعبه و اهمیّت و عظمت آن، از کتابی که حافظ ابوالولید، محمّد بن عبدالله بن ابی الولید غسّانی ازرقی شافعی مکّی جمع کرده است.

پس از این که از قرائت آن بر شریف ابی الیمن محمّد بن احمد بن قاسم بن عبدالرحمان بن ابی بکری عمری قرشی شافعی مکی حوازی در مسجدالحرام برابر «ناودان» فارغ شدم. در سیزدهم صفر مختوم به خیر و ظفر.»[1]

اسفراینی دربارهٔ این کتاب می‌افزاید: در سال ۷۶۲ ه.ق برای آن که تذکره‌ای برای خودم باشد و وسیلهٔ رغبت طالبان قرار گیرد آن را *زبدة الاعمال وخلاصة الافعال* نام گذاردم و آن را در دو فصل مرتب کردم: اول در فضیلت کعبه، که دارای ۵۴ بخش است و دوم در فضیلت مدینه، که در ۲۵ بخش آمده است.

معجم *المؤلفین* به نقل از کشف *الظنون*، ص ۳۹۰، تاریخ وفات وی ۵۸۱ ه.ق آمده است.[2]

---

۱ ـ ابوالولید ازرقی، *اخبار* مکه، تحقیق رشدی صالح ملحس، ترجمه وتحشیه دکتر محمود مهدوی دامغانی، ص ۱۶ و ۱۵.

۲ ـ هد*یةالعارفین*، ج ۲، ص ۱۰۵.

سعدالدین اسفراینی علاوه بر تلخیص *تاریخ مکّه*، ازرقی، احادیثی را نیز در فضایل حج بر آن افزوده است.[۱]

امّا به نظر می‌رسد ۷۸۱ ه.ق صحیح باشد، زیرا اسفراینی تا سال ۷۶۲ ه.ق مشغول تلخیص، *تاریخ* مکه بوده است.

۱۲۵ عصام الدین اسفراینی (م. ۹۴۳یا ۹۵۱ ه.ق)

عصام الدین، ابراهیم بن محمّد بن عربشاه اسفراینی، ادیب، فاضل، متکلّم، منطقی، اشعری اصول و حنفی فروع بود. وی در اسفراین به دنیا آمد. از تاریخ ولادت او اطلاعی در دست نیست.عصام الدین از شاگردان عبدالرحمان جامی به شمار می‌رود و به «ملّاعصام» معروف است.[۲] ملّاعصام در ادبیات عرب، تفسیر قرآن، فلسفه و منطق دستی توانا داشت. به گفته بدوانی: «ملّاعصام الدین اسفراینی در وادی عربیّت سر آمد بوده، وی بر سورهٔ محمّد ﷺ تفسیری نوشته که حال او از آن معلوم می‌شود.»[۳]

او نبیرهٔ دختری مولانا عصام الدین خوافی، صدر استاد سلطان محمود میرزا، بود. به گفته خواندمیر: «مولانا عصام الدین ابراهیم اسفراینی به لطف طبع وحدّت ذهن و تکمیل علوم محسوس و معقول و مهارت در فنون مفهوم و معقول، سرآمد علمای عالی شأن است و از زمان خاقان منصور به کمال اشتغال نموده به این مرتبه ترقی فرمود و در مدرسهٔ شریفهٔ شاهرخ میرزا مدرس گشته، ابواب افاده بر روی روزگار طلبه بگشود و در ماه رجب سنهٔ ۹۲۶ ه.ق به واسطهٔ حدوث بعضی از امور از دارالسلطنهٔ هرات به بخارا شتافت و در آن ولایت متوطن شد واز وفور انعام و احسان عبیدالله خان بهروز گردید.»[۴]

عصام الدین ابراهیم اسفراینی از بزرگان علمای هرات در زمان سلطان حسین بایقرا بود. وی پس از استیلای ازبکان به بخارا رفت و عبیدالله خان ازبک وی را بسیار گرامی داشت.او در آن جا به تدریس مشغول شد و برای رباعیی که عبیدالله خان سروده بود،

---

۱ ـ معجم *المؤلفین*، ج ۱۱، ص ۹۳.

۲ ـ مدرس تبریزی، *ریحانة الادب*، ج ۴، ص ۱۴۰، ۱۴۱.

۳ ـ عبدالقادر بدوانی، منتخب *التواریخ*، ج ۲، ص ۱۸۷.

۴ ـ خواندمیر حبیب *السیر*، ج ۴، ص ۳۵۸.

۶۵۶ معنا نوشت.[۱]

ملّاعصام در طول مدّت تدریس خود شاگردان بسیاری تربیت کرد و آثار ارزنده‌ای از خود به یادگار گذاشت؛ لذا مورخان و تذکره نویسان او را از علمای خراسان و ماوراءالنهر بر شمرده‌اند؛[۲] از جمله شاگردان وی ابوالفتح حسینی (م. ۹۷۶ هـ.ق) متکلم و فقیه امامی است که در ماوراءالنهر، نزد اسفراینی دانش آموخت.[۳]

از آغاز نسخه خطی حاشیهٔ *تفسیر بیضاوی* ملّاعصام بر می‌آید که وی به سال ۹۴۳ هـ.ق درگذشت.[۴]

آثار بسیار ارزشمندی از عصام‌الدین اسفراینی باقی است که از عمق دانایی حکایت می‌کند؛ این نوشته‌ها عبارتند از:

۱ ـ *منطق* (فارسی)[۵]

۲ ـ *میزان الادب* (در صرف و نحو و بیان و غیرها)

۳ ـ *بیان النسب بین القضایا*

۴ ـ *تقسیم القضیّه*

۵ ـ *الاستعارات البدیعه*

۶ ـ *اطول* شرح تلخیص مفتاح خطیب دمشقی است که در مقابل شرح تفتازانی «اطول» نامیده است.

۷ ـ شرح *شافیه* ابن حاجب در تصریف

۸ ـ شرح *شمایل* ترمذی

۹ ـ *حاشیهٔ تفسیر بیضاوی* (نسخهٔ خطی شماره ۴۳۹۳ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی)

---

۱ ـ نفیسی *تاریخ نظم و نثر در ایران*، ص ۷.

۲ ـ غلامرضا ریاضی، *دانشوران خراسان*، ص ۳۲۳.

۳ ـ احمد بن حسین قمی، *خلاصة التواریخ*، ج ۱ ص ۵۶۱؛ کحاله، ج ۴، ص ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷.

۴ ـ عصام الدین اسفراینی، *حاشیه تفسیر بیضاوی*، نسخه خطی شماره ۴۳۹۳ کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

۵ ـ تعداد بیش از ۱۳ نسخه خطی از آثار عصام الدین اسفراینی در بخش خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به شماره‌های ۸۱۴۴، ۸۱۴۵، ۱۰۳۷ ـ ۶۲۷۰، ۱۳۰۴۵، ۴۰۵۵، ۱۰۶۲، ۳۹۶۹، ۵۷۴۵ ـ ۱۱۸۴، ۳۹۵۱، ۷۰۶۲، ۱۲۷۹۲، محفوظ می‌باشد.

۱۰ـ *حاشیهٔ شرح عقاید* نسفیه تفتازانی
۱۱ـ *حاشیه کبری* سیّد شریف جرجانی
۱۲ـ *حاشیهٔ تحریرالقواعد المنطقیه*
۱۳ـ *حاشیه شرح جامی*
۱۴ـ *تفسیر سورهٔ محمّد* صلی‌الله‌علیه‌وآله
۱۵ـ *حاشیه انوار التنزیل بیضاوی* (نسخه خطی شمارهٔ ۱۹۳۳ کتابخانه مجلس شورای اسلامی و نسخهٔ خطی شمارهٔ ۴۷۴۹ کتابخانهٔ آخوند همدانی.

۱۲۶ ملّاعصام عبدالملک اسفراینی (۹۷۸ـ ۱۰۳۷ ه.ق)

عبدالملک بن جمال‌الدین بن صدرالدین بن عصام الدین عصامی اسفراینی مشهور به «ملاعصام» در سال ۹۷۸ ه.ق در مکه به دنیا آمد. محبّی، ماده تاریخ ولادت وی را «نِعْمَ‌المولودُ ذا» ثبت کرده است. ملّاعصام از پدر و عمویش قاضی علی بن صدرالدین مشهور به حفید وعبدالکریم بن محبّ الدین قطبی و سیّد علاّمه محمّد مشهور به میرپادشاه و شیخ عبدالرئُوف مکّی درس آموخت و امام محمّد علی بن علان و قاضی تاج‌الدین مالکی و عبدالله بن سعید باقشیر و علی بن جمال و خطیب احمد البری مدنی و دیگران از او دانش آموختند. ملّاعصام در تدریس، توفیق زیادی یافت ومشهور شد و در تحقیق و پژوهش به حدّ عالی رسید. بعضی از دانشمندان معاصر وی اعتراف کرده‌اند که روزگار، چونان امام الحرمین عبدالملک اسفراینی ندیده است.

ملّاعصام، در ادبیات عرب و صرف و نحو و شعر و عروض و قافیه به درجهٔ اجتهاد رسید. وی در حدود ۶۰ اثر که برخی از آنها در *هدیة العارفین* آمده است. آقا بزرگ تهرانی، او را در ردیف شعرای اسفراین آورده است؛ نیز دیوان شعری به عربی داشته، که ابیاتی از آن در *خلاصةالاثر* ثبت است. آثار دیگرش عبارتند از:

۱ـ شرح، شرح الشذور ابن هشام در نحو
۲ـ *شرح ارشاد*، در نحو
۳ـ *حاشیه بر شرح القطر للمصنّف*
۴ـ *شرحی بر خزرجیه*

۵ـ *حاشیه بر شرح قواعد شیخ خالد*[1]
۶ـ شرحی بر *منظومهٔ شمنی در اصول حدیث*
۷ـ *منظومهٔ الغاز النحویه و شرح آن*
۸ـ *بلوغ الارب من کلام العرب*
۹ـ شرحی بر *رسالهٔ استعارات سمرقندی کبیر*
۱۰ـ شرحی بر *رسالهٔ استعارات سمرقندی صغیر*
۱۱ـ *شرح ایساغوجی*
۱۲ـ *شرح الکافی در عروض و قوافی*
۱۳ـ *التسهیل در عروض*

ملّاعصام فقط به اقرا و تدریس و تصنیف و تألیف مشغول بود و او را همدم و مونسی نبود، از این رو تألیفاتش از شروح مفید و متون متین به ۶۰ عدد رسید و لقب *خاتمة المحقّقین* یافت. وی در زمرهٔ ارباب فضل و یقین و زهد و صلاح و تقوا به شمار است.

قاضی تاج الدین مالکی، خطاب به ملّاعصام اسفراینی سؤالاتی منظوم سروده و ملّاعصام آن را پاسخی منظوم داده است.

این ابیات از ملّاعصام اسفراینی به عنوان نمونه نقل می‌شود

أهدی لمجلسه الکریم فرائدا تهدی الیه
کالبحر یمطره السَّحاب و ماله فضل علیه

ملّاعصام اسفراینی سرانجام در مدینهٔ منوّره در سال ۱۰۳۷ هـ.ق چشم از جهان فروبست و در بقیع مدفون گشت.[2]

۱۲۷ شیخ حسین عصامی اسفراینی (م. ۱۰۷۴ هـ.ق)

او برادر شیخ شرف الدین یحیی بن عبدالملک العصامی است. شیخ حسین، مردی ادیب بود. وی *مقامات حریری* را از حفظ داشت. ابن معصوم در شرح احوال وی متنی

۱ـ *سلافة العصر*، ص ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴؛ محبّی، *خلاصة الاثر*، ج۳، ص۸۶ ـ ۸۷ ـ ۸۸؛ بغدادی، *هدیة العارفین*، ج ۱، ص۶۲۸؛ *الذریعه*، ۳ق، ج۹، ص۷۸۵؛ *معجم المؤلفین*، ج۶، ص۱۸۱؛ *فهرست الخدیویة*، ص ۱۷۸/۳؛ *فهرست دارالکتب المصریة*، ج۲، ص ۹۹ ـ ۱۳۷؛ *تاریخ الادب العربی*، ج۱۱، ص۳۸۰ ـ ۵۱۳.
۲ـ *سلافة العصر*، ص ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴.

شیوا به زبان عربی به رشتهٔ تحریر درآورده و چند بیت از اشعار شیخ حسین اسفراینی را که برای سیّد محمّد کبریت المدنی سروده، بر آن افزوده است:

جـمعت فـی رحـلة انشأتـها ادبـا   و کـان مـن قـبل فیه ای تشـتیت
وَقَـد اقـرّ لک الراوون حـین بـدت   تـمیس فـی حـلتی درٌّ و یـاقوت
لاٰ تعجبوا ان جلت عنکم غیاهبکم   فـانّها جـذوةٌ مـن نـار کـبریت[1]

بنا به گفتهٔ آقا بزرگ تهرانی، شیخ حسین اسفراینی و برادرش شرف الدین یحیی، بعد از مرگ پدرشان ملّاعصام در مدینه منوره ساکن شدند.[2]

۱۲۸ شیخ شرف الدین یحیی اسفراینی (م. ۱۰۷۴ ه.ق)

شیخ شرف الدین، یحیی بن عبدالملک بن جمال الدین بن صدرالدین بن عصام الدین اسفراینی، ادیب و شاعر قرن یازدهم هجری است. وی د رمکه متولد شد. او دست پروردهٔ پدر بزرگوارش ملّاعصام اسفراینی است. ابن معصوم در *سلافة العصر*، شرح حال او را به نیکوترین وجه با تعبیراتی همچون «أنموذج النجباء من معاشرالادباء» معرفی کرده است. محمّد امین بن فضل‌الله محبّی در *خلاصة الأثر فی اعیان القرن الحادی عشر* او را در زمرهٔ بزرگان و برجستگان قرن یازدهم هجری ذکر کرده و ابیاتی ازاشعارش را شاهد آورده است.

شیخ شرف الدین سرانجام در ربیع الاول سال ۱۰۷۴ ه.ق در مدینه، درگذشت و در جوار پدر بزرگوارش در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.[3]

۱۲۹ عبدالملک بن حسین بن عبدالملک العصامی (م. ۱۱۱۱ ه.ق)

وی از دانشمندان و مورخان قرن یازدهم هجری است، شرح احوال جدّ، پدر و عمویش در این اثر به طور جداگانه آمده است. پر واضح است که وی در خانواده‌ای که مهد علم و دانش بوده، پرورش یافته است. پدرش او را به نام پدر بزرگوار خود، امام

---

۱ ـ همان کتاب، ص ۲۷۶؛ *خلاصةالاثر*، ج ۴، ص ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴.

۲ ـ *الذریعه*، ص ۳ ق ج ۹، ص ۷۲۵ شماره ۴۹۹۸.

۳ ـ *سلافة العصر*، ص ۲۷۵ ـ ۲۷۲؛ *خلاصة الأثر*، ج ۴، ص ۴۷۴ ـ ۴۷۲؛ *الذریعه*، ۳ق ج ۹، ص ۷۲۵، شماره ۴۹۹۸.

الحرمین عبدالملک مشـهور بـه مـلّاعصام (۹۷۸ ـ ۱۰۳۷ ه.ق)، «عـبدالمـلک» نـامید. عبدالملک بن حسین عبدالملک اسفراینی در سال ۱۰۴۹ ه.ق در مدینه متولد شد و همان جا به تحصیل علم و دانش پرداخت. وی در سال ۱۱۱۱ ه.ق درگذشت. آثار باقی مانده از وی عبارتند از:

۱ ـ *سمط النجوم العوالی* (در تاریخ)

۲ ـ *قید الأَوابد* [1]

۱۳۰ محقّق نوغانی

عبدالحسین بن محمّد حسین مشهور به «محقق نوغانی» از علمای بام و صفی آباد اسفراین است. او در حدود سی سال به تدریس علوم عربی پرداخت. نیز در منبر، خطبه‌های نهج البلاغه را به طرز پسندیده‌ای قرائت می‌کرد.[2]

۱۳۱ شیخ محمود حلبی

شیخ محمود حلبی، فرزند غلامرضا از محدثان بام و صفی آباد اسفراین است. وی در بام اسفراین چشم به جهان گشود. از تاریخ وفات و چگونگی زندگی وی اطلاعی به دست نیامد.[3]

۱۳۲ شیخ مرتضی عیدگاهی

شیخ مرتضی شهید عیدگاهی، فرزند شیخ عبدالکریم، از علمای بـام و صـفی آبـاد اسفراین است. وی در سال ۱۳۰۳ ه.ق در بام و صفی آباد تولد یافت.او در علوم دینی ماهر، در منبر یگانه و ممتاز و محل وثوق و اعتماد عموم بود.[4]

---

۱ ـ *سلافة العصر*، ص ۲۷۶؛ *خلاصة‌الاثر*، ج ۴، ص ۴۷۴ ـ ۴۷۲.

۲ ـ غلامرضا ریاضی، *دانشوران خراسان*، ص ۳۲۳.

۳ ـ *دانشوران خراسان*، ص ۳۲۴.

۴ ـ همان.

۱۳۳ شیخ حسین شکرانی
(۱۳۲۷ ه.ق ـ ۱۴۲۱ه.ق)

شیخ حسین شکرانی، فرزند ملارضا در سال ۱۳۲۷ ه.ق در روستای کوران اسفراین زاده شد. وی از دانشمندان و علمای معاصر اسفراین است. شیخ حسین، تحصیلات مقدماتی را در مدرسهٔ فصیحیّهٔ سبزوار در آبان ماه سال ۱۳۳۶ ه.ق آغاز کرد. وی در آن موقع ۹ ساله بود. و پس از سه سال در ادبیات عرب به کمال رسید. در این زمان، اشعار عربی حاج ملّاهادی سبزواری حکیم را از حفظ داشت و به همین دلیل از استادش یک سکّهٔ طلا و چندین مجلد کتب ارزنده جایزه گرفت. استادش آیةالله فقیه سبزواری چون شیخ حسین را دارای هوش سرشار یافت، طی نامه‌ای او را به علمای مشهد و تهران معرفی کرد. شیخ حسین بر این اساس مدّتی در مشهد به تحصیل علوم پرداخت و بنا به اظهارات خودش علاوه بر زبان عربی، تمام کتب سطوح خارج را نزد علمای طراز اول آن زمان از جمله آیةالله سیّد یونس اردبیلی، آیةالله میلانی، آیةالله فقیه سبزواری، حاج میرزاحسن آزاد منجیری و ... فراگرفت. سپس برای ادامهٔ تحصیل به تهران رفت و در مدرسهٔ آقا محمود نزد آیةالله ابوالقاسم کاشانی (در کوچهٔ پامنار تهران) و آیةالله چهل ستونی شاگردی کرد. شیخ حسین پس از آن به تدریس علوم پرداخت و در مدرسهٔ علمیّهٔ حاجی حسین در مشهد و بیشتر مدارس علمیّهٔ آن حوزه به تعلیم و تربیت شاگردان همّت گماشت. وی بر اثر فشار و ستم رژیم پهلوی و به گلوله بستن علمای مشهد به اسفراین بازگشت و در روستای زرق آباد کُنج عزلت گُزید.

نگارنده به اتّفاق آقای احمد شاهد در تاریخ ۱۳۷۷/۸/۲۱ برای گفت و گو با این روحانی دانشمند عازم منزل وی شدیم. با این که بیش از صد سال از سنّ پربرکت وی گذشته بود هنوز این کتابها را از حفظ داشت: اشعار حاج ملّاهادی سبزواری به زبان عربی اعم از منطق وحکمت، دُرّهٔ بحرالعلوم، معلقات سبعه، گلستان سعدی، اشعار

سیوطی و غالب شواهد اشعار عربی. شیخ حسین به سال ۱۳۱۳هش تأهل اختیار کرد که حاصل آن، سه پسر و سه دختر است. دیگر یادگارهای معنوی و آثار قلمی ایشان به شرح ذیل است:

۱ ـ عروس صحرا (تحریر سال ۱۳۹۷هق)؛ آن داستان دختری است از طایفهٔ خودکانلو خراسان از بندار یک حسین آباد اسفراین تا باغ دکتر اسماعیل خان سامی راد از قریهٔ کرک سملقان بجنورد در ۵۳ سال قبل.

۲ ـ کشف امامزادهٔ کوران (نوشته سال ۱۴۱۲ ه.ق / ۱۳۷۰ ه ش)

۳ ـ تذکرهٔ اعلام المتقین فی رجال اسفراین

۴ ـ شناخت تاریخی جامعه شناسی اتکان(ادکان) اسفراین

۵ ـ ترجمه اسرارالعرفان ملّااسماعیل عارف روئینی اسفراینی

۱۳۴ قدرت الله روشنی زعفرانلو
(متولد ۱۳۱۲هش)

استاد قدرت الله روشنی زعفرانلو، از دانشمندان و مترجمان و خراسان شناسان معاصر ایران است. وی به سال ۱۳۱۲ش در روستای پرتان اسفراین چشم به جهان گشود. پدر وی محمّد ابراهیم خان روشنی زعفرانلو در آغاز دورهٔ پهلوی حاکم قوچان و شیروان بود و مادرش بی‌بی قمر روشنی زعفرانلو نام داشت.

روشنی از چهره‌های شاخص محافل علمی و تاریخی ایران است. بزرگ منشی، ایران دوستی، فرهنگ پروری، نوع دوستی و تواضع از خصوصیات اخلاقی بارز این دانشمند فرزانه است. از این رو، استاد روشنی، تکیه‌گاه و راهنمایی ارزشمند برای پژوهشگران اسفراینی است، و محفل او کانون امیدواری و دلگرمی اهل دانش است.

روشنی اصالتاً کُرمانج و از بزرگان ایل زعفرانلوست. او را در زمرهٔ کُردشناسان و

دانشمندان کُرد زبان ایران می‌توان به شمار آورد.

روشنی، تحصیلات ابتدایی را در اسفراین و دورهٔ متوسطه را در مشهد تمام کرد. هوش سرشارش او را به دانشگاه تهران هدایت کرد و در رشتهٔ زبان انگلیسی دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت، سپس در ادارهٔ انتشارات و روابط فرهنگی دانشگاه تهران شروع به کار کرد واز سال ۱۳۴۷ش در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران در پُست معاونت مشغول به کار شد.

روشنی در کنار مشاغل اداری، به ترجمه از زبان انگلیسی کوششی تمام داشت و از این طریق خدمتی شایان به فرهنگ ایران زمین کرد. وی با دو مجلهٔ *راهنمای کتاب* و *آینده* همکاری مستمر داشت و مقالات ارزنده‌ای نیز در آنها به چاپ رساند.

منزل روشنی در تهران، کانون دانشمندان طراز اول ایران از قبیل زریاب خویی، فتح‌الله مجتبایی، ایرج افشار، منوچهر ستوده، محمّد تقی دانش پژوه، تکمیل همایون و بسیاری از اندیشمندان نامی ایران است.

روشنی براساس علاقه‌ای که به زادگاه خویش دارد، اسفراین شناسی و خراسان شناسی را آغاز کرد و دراین راستا کتابها و مقالات پُرباری چاپ و منتشر ساخت.

روشنی زعفرانلو بنا به درخواست خود در مهر ماه سال ۱۳۵۹ بازنشسته شد، و در حال حاضر به اتفاق همسر دانشمند خویش خانم آذرمیدخت اخوّت که از اعضای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و از خانوادهٔ بزرگی است به تحقیق و پژوهش اشتغال دارد. تنها فرزند ذکور وی امیر حسام روشنی زعفرانلو است که در رشتهٔ پزشکی دانشگاه بندر عباس مشغول تحصیل است. نتیجه و حاصل سالها تلاش علمی این بزرگ مرد اسفراینی کتابها، مقالات و ترجمه‌هایی است به شرح زیر:

کتابها و ترجمه‌های چاپ و منتشر شده

ـ سفر نامهٔ فرخ خان امین الدوله مخزن *الوقایع* نوشتهٔ حسین بن عبدالله سرابی، به کوشش قدرت الله روشنی زعفرانلو ـ کریم اصفهانیان، انتشارات اساطیر، چاپ اول ۱۳۶۱ش.

ـ اسناد و مدارک *فرخ خان امین الدوله* در پنج مجلد

ـ سه سفرنامه، هرات، مرو، مشهد، به اهتمام قدرت‌الله روشنی زعفرانلو، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷ش.

ـ *سفرنامه خراسان و کرمان*، افضل الملک، به کوشش قدرت الله روشنی زعفرانلو، انتشارات توس، ۱۳۵۸ش.

ـ سفرنامهٔ خراسان و سیستان، تألیف کلنل چارلز ادوارد ییت، ترجمهٔ قدرت الله روشنی ـ مهرداد رهبری، سال ۱۳۶۵.

ـ *سفرنامه‌های سهام الدوله بجنوردی*، چاپ اول، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ـ ۱۳۷۴ه. ش.

ـ *سفرنامهٔ کنتارینی*، ترجمه قدرت الله روشنی زعفرانلو، انتشارات امیرکبیر

ـ *امیرکبیر و دارالفنون*، نوشته قدرت الله روشنی زعفرانلو، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، سال.

ـ دو *سفرنامهٔ کلات*، انتشارات فرهنگ ایران زمین

ـ راپورت مملکت خراسان، *سیاحت نامه حاجی محمّد میرزای مهندس* در ارض‌اقدس، به کوشش قدرت الله روشنی، دفتر ششم میراث اسلامی ایران.

مقالات

ـ *سمنگان در اسفراین*، در کتاب ناموراه دکتر محمود افشار، جلد ۳ ص ۱۲۸۴.

ـ *دو جای تاریخی در اسفراین*، در مجله آینده سال ۱۰، اسفند ماه ۱۳۶۳.

ـ دشت *خوارزم در اسفراین*، در ناموارهٔ دکتر محمود افشار.

ـ *تپه‌های تاریخی بام و صفی آباد*، در یکی قطره باران، بزرگداشت استاد فقید زریاب خوئی.

ـ *اسفراین ـ بلقیس*، در کتاب «*شهرهای ایران*» به کوشش محمّد یوسف کیانی، جلد دوم، جهاد دانشگاهی تهران، ۱۳۶۶.

ـ *سدّ مهار یا بند مهار در اسفراین*، در کتاب *هفتاد مقاله تاریخی* ج ۱ بزرگداشت استاد فقید دکتر غلامحسین صدیقی، گرد آوری یحیی مهدوی ـ ایرج افشار، سال ۱۳۶۹.

ـ *مقاله اسفراین*، در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی ج نهم.

ـ ترجمه چند مقاله (حرف ب) از دانشنامهٔ جهان اسلام.

ـ طوایف کرد زعفرانلو، چهارمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی، شیراز ۱۳۵۳.

ـ مقاله‌ای برای شرکت در «همایش فرزانگان کرد» سنندج ۱۳۷۵.

ـ بزرگداشت حبیب یغمایی (یغما ۲۳) با همکاری دکتر ایرج افشار،

ـ شبکه ارتباطی راههای خراسان، اوّلین سمینار بین‌المللی جادهٔ ابریشم، شهریور ماه ۱۳۶۹، تهران ـ مشهد.

ـ داستان کوتاه، در مجله وحید دورهٔ چهاردهم، شماره پی در پی ۱۹۳ تیرماه ۱۳۵۵، ص ۲۳۲ ـ ۲۳۵

بازگشت به فهرست

عارفان

۱۳۵ ابوبکر یا ابو عبدالله محمّد اسفراینی «ابن صفّار» (م. ۶۴۶ ه.ق)

ابوبکر[1] یا ابو عبدالله[2] محمّد بن محمّد بن عمر بن صفار اسفراینی صوفی، مشهور به «ابن صفار»، شیخی صالح و اصیل بود. وی در دمشق سکونت گزید و *صحیح مسلم* را از مؤیّد توسی سماع واز اوحدیث روایت کرد. نیز از زینب الشریعة و جماعتی دیگر سماع حدیث کرد.ابن صفار اسفراینی، قاری دارالحدیث علی بن صلاح بود.

اسفراینی با لحنی خوش قرآن تلاوت می‌کرد و بیشتر ساکنان دمشق به فیض می‌رسیدند.

زین العابدین فارقی، شرف فزاری، بهاءالدین ابن مقدسی، جلال الدین نابلسی قاضی و علاءالدین بن شاطبی از شاگردانش بودند و از او حدیث روایت کرده‌اند. وی پدر فقیه مجدالدین عبدالرحمان شافعی [اسفراینی] است. ابن صفار سرانجام در ذی القعدهٔ سال ۶۴۶ ه.ق در شمشاطیه چشم از جهان فرو بست.

۱۳۶ شیخ عمر صفّار اسفراینی

شیخ عمر صفار اسفراینی، امام، اجلِّ زاهد عارف مکاشف، بزرگِ عصر و علاّمهٔ عهد و صاحب کشف و صاحب ولایت و مقتدای خلق بود. وی به شیخ ضیاءالدین حاتمی جوینی مؤلفِ *فرائدالسمْطَیْنِ* ارادت داشته است و از مریدان او بوده است. شیخ عمر صفّار ابتدا در خدمت شیخ حاتمی جوینی کارها کرده و چند بار راه کعبه کوفته و مجاورت حرم نموده است. کرامات زیادی از او پدید آمده که در کتب نوشته شده است.

---

۱ ـ *سیراعلام النبلاء*، تحقیق شعیب ارنووط، ج۲۳، ص ۲۵۸

۲ ـ *وفیات الاعیان*، ج۶، ص ۳۹۳ ـ ۳۹۴.

شیخ حاتمی جوینی به شیخ عمر صفّار عنایات و توجّهات زیادی داشته است. گویند عمر صفّار اسفراینی فردی متموّل و املاک بسیار داشته است، با وجود این از دسترنج خود می‌خورده است. شاید این به خاطر عمل به گفتهٔ حضرت رسولﷺ که فرموده است» «هرگز کسی غذایی بهتر از دسترنجش نخورده است.» باشد.

شیخ عمر صفّار چهار سال و هفت ماه پیش از پیر مرادش شیخ ضیاءالدین حاتمی جوینی درگذشت و در اسفراین مدفون است.[۱]

۱۳۷ استاد ابویعقوب اسفراینی «شیخ جنّی»

شیخ ابویعقوب اسفراینی از عارفان سدهٔ هفتم هجری است و به شیخ جنّی مشهور است. وی از مریدان شیخ ضیاءالدین جوینی به شمار می‌رود.[۲]

۱۳۸ شیخ عمر اسپنجی ارغیانی

شیخ عمر اسپنجی ارغیانی امام اجّل، از عرفای هفتم هجری است. وی از معاصران شیخ عمر صفار اسفراینی و استاد ابویعقوب اسفراینی «شیخ جنّی» است. وی در آبادی «اسپنج» از ولایت ارغیان به دنیا آمد و به آن جا منسوب است. شیخ عمر اسپنجی ارغیانی مردی زاهد و از دنیا بریده بود و به غایت پرهیزگار و نیکوکار و صاحب کرامات بود. وی خرقه از دست حاتمی جوینی گرفت و مدّتها با شیخ حاتمی مصاحبت داشته است وی سرانجام در اسپنج چشم ازجهان فرو بست و در آن جا دفن است.[۳]

۱۳۹ شیخ رضی الدین علی لالا (م. ۶۴۲ ه.ق)

رضی‌الدین، علی بن سعید جوینی اسفراینی مشهور به رضی‌الدین علی لالا اسفراینی، از اقطاب صوفیّه و بزرگان سلسلهٔ کبرویه است. وی از اعاظم اولیاست. او عموزادهٔ حکیم سنایی است. پدرش همراه حکیم سنایی، عزیمت کعبه کرد و در خسرو

۱ـ نجیب مایل هروی، *در شبستان عرفان*، ص ۸۵.

۲ـ همان، ص ۵۹.

۳ـ همان، ص ۸۷.

شیرگیر که از اعمال ولایت جوین است، کدخدا شد. شیخ رضی الدین علی لالا نیز در خسرو شیرگیر ولادت یافت.[1] وی مردی متقی و موحد بود و در مجاهدت و بی‌آلایشی و ترک دنیا از برجستگان روزگار خویش بود. بنا به گفتهٔ ابن کربلایی: علی لالا با پای پیاده بسیار سفر کرده و محضر ۳۱۳ تن از مشایخ بزرگ عصر خویش را درک کرد تا این که به مصاحبت نجم‌الدین کبری نایل آمد. تربیت او را مجدالدین شرف‌الدین بغدادی بر عهده داشت.[2] علی لالا ابوالرضا بابارتن هندی را در هند دیده و محضر او را درک کرده است.[3]

جامی در نفحات الانس نیز گوید: شیخ به صحبت بسیاری از مشایخ رسیده واز دست ۱۲۴ تن ایشان، که مکمل بوده‌اند، خرقه پوشیده و پس از مرگش ۱۱۳ خرقه از آن جمله از او باقی مانده است.[4] قاضی نورالله شوشتری در وصف‌الحال او گوید: «خواجه اهل حال و لالای عترت و آل بود.»:

در بندگی تو آن که یکتاست   لالا علی، علی لالاست.[5]

شیخ احمد ذاکر گورپانی از اقطاب صوفیه سلسلهٔ کبرویه، از شاگردان نام آور رضی‌الدین لالاست. وی شاگردان زیادی داشته، از جمله شیخ عبدالله در ولایت نسا (که دارای کرامات عالیه بوده و در کوهستانی در جانب کریستان می‌نشست). نیز نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی از ارادتمندان رضی الدین علی لالاست.[6] درویش محمّدهاشم در *ولایت نامه* اسلاف و اخلاف این سلسله را بیان کرده است:

شیخ نجم‌الدین کبریٰ بعد از آن   راهنما و پیشوای سالکان
شیخ مجدالدین بغدادی مست   بعد نجم‌الدین شیخت با وی است
هم رضی‌الدین علی لالای مست   بعد مجدالدین شیخ و هادی است
بعد از ایشان شیخ احمد مقتداست   گور پا نیست لقب بدرالدجاست

---

۱ ـ *تذکرةالشعراء*، ص ۱۶۶.
۲ ـ *روضات الجنان*، ج ۲، ص ۵۹۳ ـ ۵۹۴.
۳ ـ *اصول تصوّف*، ص ۲۳۴ ـ ۲۳۶.
۴ ـ دولتشاه سمرقندی، همان جا.
۵ ـ *نفحات الانس*، ص ۴۳۹.
۶ ـ *کاشف الاسرار*، ص ۲۱ ـ ۲۴.

بـعد ایشـان هـادی و مـولاستی عـبدالرحـمان کـاسفرایـنیستی...[۱]

غلام سرور لاهوری، وفات و محل مرگ رضی الدین علی لالا را سال ۶۴۲ هـ.ق در ادکان اسفراین ثبت کرده است.[۲] هر چند منابع در باب محل دفن وی اختلاف کرده‌اند امّا این قول مقرون به صواب می‌نماید زیرا شیخ بیشتر عمر خود را در اسفراین گذرانده و جانشین وی نیز شیخ احمد ذاکر گورپانی بوده است، که اکـنون خـانقاه وی در فـاصله اندکی در غرب ادکان قرار دارد. امین احمد رازی نیز محل دفن وی را اسفراین ثبت کرده است.[۳] شادروان دکتر زرین کوب محل دفن رضی الدین علی لالا را گورپان ذکر کـرده است.[۴] این گفته دور از ذهن است، چون تنها شیخ احمد ذاکر گورپانی در خانقاه گورپان دفن است.

۱۴۰ شیخ احمد ذاکر گورپانی (۶۳۷ ـ ۶۶۹ هـ.ق)

بدرالدجا[۵]، شیخ جمال‌الدین احمد گورپانی از عرفای بزرگ قرن هفتم هـجری و از اقطاب سلسلهٔ کبرویّه است؛ او را سلطان الذاکرین گویند. وی در شوّال سال ۶۳۷ یا ۶۳۹ هـ.ق در *گورپان اسفراین* به دنیا آمد. فضایل و کمالات وی بسیار بوده است. گورپانی از اصحاب شیخ رضی‌الدین علی لالا (م. ۶۴۲ هـ.ق) و شیخِ شیخ نورالدین عبدالرحـمان کسرقی اسفراینی (۶۳ ـ ۷۲۲ هـ.ق) است. شیخ احمد گورپانی، طریق تصوّف را از شیخ علی لالا آموخت و به نوبهٔ خود، به دایرهٔ ارشاد شیخ نجم‌الدین کبریٰ (م. ۶۱۸ هـ.ق) و شیخ مجدالدین بغدادی (م. ۶۱۶ هـ. ق) پیوست.[۶]

از این که وی طیّ چه مراحلی به این درجه از عرفان رسیده، اطلاع دقیقی به دست ما نرسیده است امّا از گفتهٔ نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی، که از مریدان وی و از عارفان پر آوازهٔ قرن هفتم و هشتم هجری بوده و سلسلهٔ نـوریّهٔ ـ اسـفرایـنیّه در بـغداد

۱ ـ محمّد هاشم درویش، *ولایت نامه*، نسخه خطی شماره ۹۳۴۱ کتابخانه آستان قدس رضوی.
۲ ـ غلام سرور لاهوری، *خزینة الاصفیا*، ج۲، ص ۲۶۷ ـ ۲۶۸.
۳ ـ *هفت اقلیم*، ج۲، ص۲۹۶؛ نجیب مایل هروی، در *شبستان عرفان*، ص ۸۵.
۴ ـ *دنباله جستجو در تصوف ایران*، ص ۱۰۴.
۵ ـ ولایت *نامه*، نسخه خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، شماره ۹۳۴۱.
۶ ـ *مقدمهٔ کتاب، ص نه*؛ روضات الجنان، ج۲، ص ۳۰۰.

منسوب به وی است، می‌توان تا حدودی اطلاعاتی پیرامون شخصیّت علمی و عرفانی‌اش به دست آورد. نورالدین عبدالرحمان کسرقی در اثر عرفانی بسیار ارزنده خود *کاشف الاسرار* گفته است: «در مبدأ حالت، این ضعیف به کوی زهد فرو افتاده از شراب مقامات مقرّبان و از ذوق مشارب مریدان و شوق مشتاقان بی خبر بود و در آن وقت در خدمت شیخ احمد گورپانی ـ قدس الله روحه العزیز ـ که این ضعیف مرید خاصّ اوست، جماعتی درویشان بودند که شیخ ایشان را به خلوت می‌نشاندی امّا چون این شیخ مردی اُمّی و نیز کَلُّ اللسان بود، نفس این ضعیف منقاد ارادات او نمی‌شد، از بهر آن که این ضعیف را نظر به ظاهر حال آن بزرگ بود و آن مهابت ولایتی که آن پیر را در باطن حال بود، این ضعیف از قالب طلب می‌کرد امّا چون خداوند را در حقّ این ضعیف کرامتی بود از جمله درویشان عزیز را که معروف است به پور حسن [عزّالدین پورحسن اسفراینی عارف و شاعر قرن هفتم هجری] به سر وقت این ضعیف انداخت. پس آن عزیز، که سعادتش دایم باد، سخنی چند از شیخ و طریقهٔ او را شرح کرد و از شرایط ذکر وخلوتی که ایشان را بود، حکایت گفت تا آن وسیلتی شد که این ضعیف را داعیهٔ ارادت شیخ برخاست و اثر او در دل پدید آمد، و این حال در ولایت اسفراین در دیهی بود که آن راکسرق گویند و بر کنار آن دیه بر شمال قبله خلوتخانه‌ای بود که آن معروف است به خلوتخانهٔ شیخ ابو بکر کتانی ـ قدس الله روحه العزیز ـ پس این ضعیف با آن عزیز در آن جا باز کشید...».[1]

بنا به نوشتهٔ ابن کربلائی در کتاب *روضات الجنان* (تألیف در سال ۹۹۲ ه.ق): خصوصیّت شیخ احمد گورپانی، تصوّف زاهدانه و خاموشی بود و روش *ذکر قوی خفی*[2] *مشروط به*[3] *نفی و اثباتِ* او شهرتی داشت تا حدّی که مِنْ بعد در مکتب علی همدانی

---

۱ ـ کاشف الاسرار، ص ۱۹ ـ ۲۱.

۲ ـ ذکر خفی : آن است که نه در مقام علم و نه شهود، بلکه بی آگاهی نفس باشد. به عبارت دیگر، ذاکر زبان سر و سر را ببندد؛ و گه غیبت بنده با غیبت حق موافق شود: «فاذا تَحَقَّقَتِ الاذکار فنی العبد و ذکره و بقی المذکور بصفاته».

۳ ـ نفی : مقابل اثبات، در فلسفه معادل سلب و مقابل ایجاب است. نزد عارفان نفی صفت بشریت است و به اثبات، اثبات سلطان حقیقت اراده کرده‌اند. زیراکه محو، ذهاب کلی بود ونفی کُلّ، جز بر صفات نیفتد. زیرا در حال بقاء بشریت، فنا در ذات صورت نگیرد. پس باید که نفی صفات مذمومه به اثبات خصال محموده باشد «یعنی نفی دعوی بود اندر دوستی حق تَعٰالی به اثبات سعی.» و گفته‌اند که «مراد از نفی، نفی اختیار

[۷۱۳ ـ ۷۸۶ هـ.ق ۷۱] او را [گورپانی را] مؤسس *ذکر چهار ضربی*[۱] می‌دانستند. در این باب چنین روایت شده است که : «در قریهٔ *جورفان* [=*گورپان*] از اعمال اسفراین درختی است؛ وی در زیر آن درخت حضرت رسول ﷺ را دید که وی را تلقین ذکر چهار ضربی نموده [است]. قبل از آن درویشان خصوصاً عزیزانی که مقیّد به سلسله کبرویّه بوده‌اند، ذکر، حمایل می‌فرموده‌اند.»[۲]

بنا به گفتهٔ جامی در *نفحات الأُنس* : «شیخ پس از مرگ پیر ارشادش [رضی الدین علی لالا (م. ۶۴۲ هـ.ق)] تا سال ارتحال خود به مدّت ۲۷ سال به ارشاد خلایق اشتغال داشت. در نیاز به خدا واستغنا از ما سویٰ بی بدل بود؛ چنان که روزی شیخ سعدالدین حموی، عارف نامی و مرید کامل شیخ کبریٰ به جورفان رسید و کسی را گسیل داشت و شیخ احمد را طلبید که مرا از باطن اشارتی شده تا همچنان که شیخ علی لالا برای تو اجازه نامه نوشته، من هم بنویسم.»[۳]

شیخ چون نیّت عزلت کرده بود پاسخ فرستاد: «من خدای تعالیٰ را بـه اجـازه نـامه نخواهم پرستید.»[۴]

شیخ علاءالدوله سمنانی، این سخن شیخ احمد را بسیار تبجیل فرموده است.[۵] شیخ

بنده باشد به اثبات اختیار حقّ». (سید جعفر سجادی، فرهنگ اصطلاحات و تـعبیرات عـرفانی کـتابخانه طهوری، چاپ سوم، سال ۱۳۷۵ش، ص۴۰۲، ۷۹۶).

۱ ـ ذکر چهار ضربی: طریقهٔ آن این است که :«کلمه طیّبهٔ *لااله‌الاّالله* را منقسم به دو قسم ساخته *لاٰاِلٰهَ* را از جانب راست خود بر می‌آورند و *اِلاّالله* را به جانب چپ، که دل در آن جانب است، فرود می‌آورند، و قاعدهٔ ذکر چهار ضربی گفتن آن است که سالک مربع نشیند و دستها را بر سر زانو بنهد و چشم بر هم نهاده از درون دیده نظر بر میان دو ابروی خود یا در میان حلقه‌های *الله* باید داشت و استحضار صورت شیخ نموده و کلمهٔ *لاٰ* را از بالای ناف بر آورد و کلمه *اِلٰهَ* را به جانب پستان راست فرود آورد و کلمه *اِلاّ* را به سوی بالای سر آورد و کلمه *الله* را به جانب پستان چپ فرود آورد، با رعایت شدّ و مدّ کلمهٔ *الله* را. و معنای کلمه را چنین به خاطر بگذراند که نمی‌خواهم هیچ چیز غیر از خدا، تا آلههٔ باطلهٔ *أَفَرَأَیتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوٰاهُ* منفی گشته، باطن از کدورت آلههٔ صفات نفسِ اَمّاره مُصَفّا گردد و در خلوت *ذکر خفی قوی به شرط نفی واثبات* می‌باید گفت. و در فضیلت ذکر خفی مقتدایان رسایل مشحون به دلایل تألیف نموده‌اند.» (ابن کربلایی، *روضات الجنان*، ج۲، ص ۳۰۰ ـ ۳۰۴).

۲ ـ *روضات الجنان*، ج ۲، ص ۳۰۰.

۳ ـ *نفحات الانس*، ص ۴۳۸ ـ ۴۳۹.

۴ ـ همان، ص ۴۳۹.

۵ ـ *اصول تصوف*، ص ۲۳۹.

تألیف کتابی نکرده و دفتری جمع نیاورده ولی کلمات عالی از وی منقول است؛ گوید، «مراقبه، کسی را روا بود که یک هفته نخورده باشد، چون آوازهٔ پایی بشنود در خاطرش نیاید که این کس از برای من طعام می‌آورد.» این عبارت شیخ را غلام سرور لاهوری در *خزینة الاصفیاء* چنین نقل کرده است که: وقتی شیخ احمد یکی از مریدان را دید که مراقبه کرده بود، کفش بیرون کرد و چند کفش محکم در پس گردن او بزد، مرید گفت: «مراقبه کرده‌ام، شیخ چرا رنجش می‌فرمایند؟» فرمود که: «مراقبه، کسی را روا باشد که یک هفته طعام نخورده باشد، چون آواز پایی بشنود در خاطرش نیاید که این کس برای من طعام می‌آورد.»[۱]

در نسب شیخ احمد ذاکر در بعضی تذکره‌ها جوزقانی و جوزجانی و جورفانی یاد شده است؛ ضبط جوزقانی و جوزجانی ناشی از اشتباه کاتبان نسخ خطی و عدم شناخت این مکان جغرافیایی است؛ چنان که برخی از نویسندگان که در باب عرفان و تصوّف قلم زده‌اند، جورفان را جوزقان کرده‌اند به گمان این که منظور، جوزقانِ مشهد است؛ چنان که احمد مجاهد در *آثار غزالی*[۲] و عبدالرفیع حقیقت[۳] مرتکب این خطا شده‌اند، در حالی که در کتب معتبر مثل *روضات الجنان* ابن کربلایی، به وضوح جورفانی ضبط شده است[۴] که معرّب گورپانی است و گورپان از آبادیهای جنوبی اسفراین است. خانقاه و غار عبادتگاه شیخ احمد ذاکر در گورپان مشهور است. استخری نیز به خطا جوزقانی ضبط کرده و نوشته است که جوزقان از آبادیهای مشهد است.[۵]

قدیمی‌ترین سندی که گواه مسلم صدق گفتار ماست، قصیده‌ای عرفانی است از ابوالمیامن نجم‌الدین محمّد بن محمّد ادکانی اسفراینی (م. ۷۷۸ ه.ق) به نام «حلیةالاولیاء» که زادگاه و جایگاه خانقاه شیخ احمد ذاکر گورپانی به «فارسی» در آن درج

---

۱ ـ *خزینة الاصفیا*، ج ۲، ص ۲۷۶؛ اصول تصوف، ص ۲۳۸؛ ماه طلعت عنقا، تذکره طلعت مجموعهٔ نغمه‌های پراکنده، ص ۱۶۶، ۱۶۷.

۲ ـ احمد مجاهد، *آثار غزالی*، جدول سلسله‌ها.

۳ ـ علاءالدوله سمنانی، *خمخانه وحدت*، ص ۲۱، وی به غلط شیخ احمد ذاکر گورپانی را جوزقانی همدانی ثبت کرده است و تاریخ وفات وی را نیز اشتباه نوشته است.

۴ ـ *روضات الجنان*، ج ۲، ص ۳۰۰.

۵ ـ *اصول تصوف*، ص ۲۳۸.

شده و سلسله انتساب خرقه و تلقین شیخ به نظم آمده است:

این چنین گوید فقیر بی نوا ابن شرف بوالمیامن کُنیت و نامش محمّد یاد دار
بر شمارم نام پیران طریقت یک به یک تا ز من چون من نمانم این بماند یادگار
شیخ‌من‌بی‌شبهه‌رکن‌الدین‌علاءالدوله‌است شیخ او دان نوردین حق به بغدادش قرار
شیخ او شیخ احمدونسبت ورا با«گورپان» شیخ او دردل رضی‌الدین علی لالا نگار
شیخ او دان شیخ مجدالدین بغدادی و باز شیخ‌اوخوان شیخ‌نجم‌الدین‌بوداوازکبار...[1]

نسبت سلسله عرفانی شیخ احمد ذاکر گورپانی به حضرت ختمی مرتبت محمّد مصطفی ﷺ ختم می‌شود.

در تذکره اقطاب اویسی نیز وصفی زیبا از مقام و منزلت عرفانی و روحانی شیخ احمد ذاکر آمده است. در این اشعار به خطا جورفانی یا گورپانی به صورت «جوزجانی» آمده است:

بشارت داد حق بر جوزجانی[گورپانی] که ای واقف به اسرار نهانی
تو چون احمد، دلیل راه مایی دل اهل ولا را رهنمایی
چو بینی کشتی جانی به گرداب پی آزادی‌اش چون نوح بشتاب
تو را دست و زبان و گوش ماییم تو را در ساغر جان، جوش ماییم
تو چون نایی تهی از پای تا سر تو را گه باده‌ایم و گاه ساغر
تو باشی کاروان سالار مقبل درای حضرت حق در قوافل
به حقجویان نشانِ بی نشانی سراج روشن این کاروانی[2]

علاءالدوله سمنانی در *خُمخانهٔ وحدت*، سلسله اقطاب طریقهٔ ذهبیه کبرویه را به نظم بیان در آورده است و به شیخ احمد ذاکر نیز اشارتی دارد:

از پی او [علی لالا] شیخ احمد رهنماست هادی عشاق کوی مرتضاست
جوقانش [جورفانش] بود جای لامکان شد مکان آن ولی کامران[3]

نیز در تذکرهٔ اقطاب اویسی به صراحت به جانشینی احمد گورپانی پس از فوت

۱ـ *نجم الدین محمّد بن محمّد ادکانی*، نسخه خطی شماره ۴۷۹۵ کتابخانه ایاصوفیا ترکیه؛ میکروفیلم شمارهٔ ۱۲۹ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

۲ـ *تذکرهٔ اقطاب اویسی*، ج۳،ص۳۰۷.

۳ـ *خمخانهٔ وحدت*، ص ۲۴ ـ ۲۵.

رضی‌الدین علی لالا پیر مراد و شیخ گورپانی اشاره شده است:

چـــــو لالا را ســـر آمـــد زنـــدگانی اشارت شد زحق برجوزجانی[جورفانی][1]

و پس از این که شیخ جمال الدین احمد گورپانی درگذشت، شیخ نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی عارف بزرگ جهان اسلام (۶۳۹ ـ ۷۱۷هـ. ق)، که سلسلهٔ «نوریّهٔ اسفراینیهٔ» در بغداد به نام او توسط شاگردانش ادامه یافت، جانشین وخلیفه گورپانی شد طریقت کبرویه به وی منتهی گردید:

شیخ نورالدین که بود از اسفران از پـی احـمد عَـلَم زد درجـهان
عبدِ رحـمان، نـام آن نـام آور است در طریقت، عبد مولا حیدر است[2]

در وصیّت امیر سیّد علی همدانی، در رساله‌ای منسوب به وی، سلسله انتساب خرقه و تلقین شیخ احمد ذاکر گورپانی بدین شرح آمده است:

«... الشیخ الذاکر احمد الجورفانی [گورپانی] و هو صحب الشیخ الکامل السایر رضی الدین علی لالا و هُوَ صحب الشیخ الشهید مجدالدین البغدادی و هو صحب الشیخ الامام العلامه سلطان المحدثین قطب المحققین مهبط الانوار الغیبیة معدن الاسرار القدسیّه نجم الحلق والدین المعروف بالکبریٰ و هُو صحب الشیخ عماراً البدلیسی وهو صحب الشیخ ابا نجیب عبدالقاهر السهروردی وهو صحب احمد الغزالی و هو صحب ابا بکر النَّساج و هو صحب اباالقاسم الکرکانی و هو صحب ابا عثمان المغربی وهو صحب ابا علی الکاتب وهو صحب ابا علی الرودباری وهو صحب ابالقاسم الجنید وهو صحب سریاالسقطی وهو صحب المعروف الکرخی وهو صحب الامام علی‌الرضا وهو صحب اباه الامام موسی الکاظم و هو صحب اباه الامام جعفر الصادق وهو صحب اباه الامام محمّداً الباقر وهو صحب اباه الامام علیّاً زین العابدین و هو صحب اباه الامام الحسین الشهید وهو صحب الامام الوصی صاحب الآیات الجلی باب مدینة العلم ومخزن الاسرار النبی اسدالله الغالب المرتضیٰ علی بن ابی طالب کرّم الله وجهه وهو صحب سیّد المرسلین و امام المتقین سلطان بارگاه نبوّت خورشید فَلک رسالة مهتر کاینات خلاصة موجودات حبیب حضرت اِلهٰ محمّد رسول الله علیه افضل الصلوات و علی جمیع الأَنبیاء

---

۱ ـ *تذکرهٔ اقطاب اویسی*، ج۳، ص ۲۸۹.

۲ ـ *اصول تصوف*، ص ۵۶۳؛ محمّد معصوم شیرازی، طرائق الحقائق، ج۳، ص ۷۰.

والمرسلین والحمد للهِ ربّ العالمینَ.»[۱]

از جمله القابی که منابع برای شیخ احمد ذاکر گورپانی ذکر کرده‌اند، بدرالدّجاست:

بعد از ایشان [علی لالا] شیخ‌احمد مقتداست کوز ربانیش لقب بدرالدجاست[۲]

شیخ احمد گورپانی تتبّع اشعار شیخ مصلح‌الدین سعدی بسیار کرده و از آن جمله ترجیع‌بندی است که بند اوّلش این است:

من مستم و رند و لاُبالی وین شیوه مراست لایزالی
با مشغلهٔ جهان چه کار است می‌خواهم و یار و جای خالی
خمخانهٔ کوی یارِ یکدل هرگز نگذارم آن حوالی
خشت سرِ خُم کنیم بالش خاک در آن صنم نهالی
از عشق بتان خلاصه وصل است باقی است وساوس خیالی
بر خیزم و دست یار گیرم بی یار چرا قرار گیرم[۳]

در مورد سال وفات شیخ احمد ذاکر گورپانی منابع اختلاف کرده‌اند؛ بعضی سال ۶۶۹ ه‍.ق را ذکر کرده‌اند و برخی روز شنبه سلخ ربیع‌الاخر سنه ۶۶۷ ه‍.ق را نوشته‌اند امّا قول متواتر همان سال ۶۶۹ ه‍.ق است. غلام سرور لاهوری، تاریخ وفات شیخ احمد ذاکر را به نظم کشیده و مادّه تاریخ سال فوت وی را بدین شرح بیان کرده است:

حسن دوران جمال دین احمد ذات او بود ماهتاب جمال
سال ترحیل آن جمال جهان کن رقم قطب آفتاب جمال[۶۶۹ه‍.ق][۴]

شیخ گورپانی، معاصر ابقاخان بن هلاکوخان مغول بود و در ایام سلطنت وی وفات

---

۱ ـ امیر سیّد علی همدانی، *رساله*، میکروفیلم شماره ۳۷۱ دانشگاه تهران. (از مجموعهٔ سه رساله از امیر سیّد علی همدانی که در این میکروفیلم محفوظ است، در رسالهٔ اول (به عربی) پس از بیان برخی آداب نظیر عزلت و صحبت... این وصیت نامه آمده است.) نیز نک: *اصول تصوف*، ص ۱۴۰ ـ ۱۴۱. بعضی از قلم افتادگی‌ها یا کم دقّتی‌ها از این وصیّت‌نامه در این کتاب مشاهده می‌شود. محققین مُدَقِّق را به میکروفیلم یا نسخه خطی این رسالات ارجاع می‌دهیم.

۲ ـ درویش، محمّد هاشم، *ولایت نامه*، نسخه خطی، شماره ۹۳۴۱، کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی.

۳ ـ *هفت اقلیم*، ج ۲، ص ۴۵۶.

۴ ـ *نفحات الانس*، ص ۴۲۸؛ *خزینة الاصفیا*، ج ۲، ص ۲۷۶.

یافت و در مقبرۀ گورپان اسفراین به خاک سپرده شد[1] خانقاه شیخ احمد ذاکر، که آرامگاه وی نیز در آن جا قرار دارد، در گورپان اسفراین پابرجاست.[2]

در شمال شرقی گورپان در کمر کوهی در فاصلۀ ۷۰۰ متری خانقاه شیخ احمد ذاکر، غاری است مشهور به عبادتگاه شیخ احمد ذاکر و به احتمال قوی، درختی که ابن کربلایی از آن یاد کرده ورسول خداﷺ در زیر آن، ذکر چهار ضربی را به گورپانی تلقین فرمود، در کنار این غار بوده است.

۱۴۱ شیخ پورحسن اسفراینی (قرن هفتم هجری)

قدوة المحققین شیخ عزّالدین اسفراینی، متخلّص به پورحسن در اشعار فارسی و حسن اوغلی در اشعار ترکی، از عارفان، شاعران و بزرگان اسفراین در قرن هفتم هجری است.[3] وی در نیمۀ اوّل قرن هفتم هجری در اسفراین به دنیا آمد.[4] او مرید شیخ جمال الدین احمد ذاکر گورپانی بود. هر چند ذکر او داخل سلسلۀ اولیاست امّا در شاعری نیز کامل بوده واشعار فارسی وترکی نیکو می‌سروده است.[5] از آغاز زندگی و زمان تولد او اطلاع دقیقی به دست نیامد؛ همین قدر می‌دانیم که نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی (۶۳۷ ـ ۷۱۷ ه.ق) در *کاشف الاسرار* نوشته است که پورحسن به عنوان نمایندۀ شیخ احمد ذاکر گورپانی، اجازۀ تلقین و ارشاد داشته و وی [کسرقی] به دست پورحسن در ولایت اسفراین در خانقاه ابو بکر کتانی در شمال روستای کسرق اسفراین تلقین یافته؛[6] و این زمان قبل از رفتن شیخ نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی به بغداد یعنی سال ۶۷۵ بوده است. با توجه به زمان لازم برای رسیدن پورحسن به این درجه عرفانی می‌توان حدس زد که وی تقریباً در حدود چهل سالگی بوده است وتخمیناً

---

۱ ـ *روضات الجنان*، ج۲، ص۳۰۴؛ *تذکرۀ اقطاب اویسی*، ج۳، ص۳۱۴؛ علاءالدوله، سمنانی، *العروه*، ص ۵۷۴ ـ ۵۷۵.

۲ ـ دکتر محمّد حسین پاپلی یزدی، *فرهنگ آبادیها و مکانهای مذهبی کشور*، ص ۴۹۸.

۳ ـ آذربیگدلی، *تذکره آتشکده*، ص ۲۵۵؛ *هفت اقلیم*، ج۲، ص۳۰۰؛ *الذریعه*، ۱ق، ج۹، ص ۱۵۹.

۴ ـ *دانشوران خراسان*، ص ۲۸۲.

۵ ـ *تذکرةالشعراء*، ص ۱۶۵ ـ ۱۶۶.

۶ ـ*کاشف الاسرار*، ص ۲۰.

باید تولد پورحسن در نیمهٔاول قرن هفتم هجری و وفاتش در نیمهٔ دوم همان قرن بوده باشد.

در نسخهٔ خطی منتخب *الاشعار*، دانشکدهٔ الهیات تهران چنین آمده است: «او را در انواع علوم و اقسام کمالات، حظّی و بهره‌یی حاصل بوده، با وجود مراتب فضیلت و دانش اشعار عربی و فارسی بسیار دارد و در عنایت لطافت ونهایت که شرح مقامات و تذکار کراماتش ضرور بیان و اظهار نخواهد بود. در حدیقهٔ دانش خویش جز پنج تمنّا و نهال آرزوی مستعدان حوزه استفاده نمی‌شناسد و صحایف آمال اهل هنر جز به عین عنایت واجابت نمی‌خواهد. صیت فضیلت و آوازهٔ عیش به اطراف و اکناف بلاد و امصار رسیده وخردمندان کامل و هنروران با فراست و مستعدان با کیاست قرار گرفته، از آن جناب فضایل مآب استفاده علوم عقلی ونقلی کردندی. با وجود مراتب دانش وکمال خاطر عاطرش گاهی به رسم تضمین مضامین غریبه مبادرت کردی.»[۱]

در شرح حال پورحسن آورده‌اند که روزی شیخ سعدالدین حمویه از جوین به گورپان اسفراین رسید. قاصدی برای شیخ احمد ذاکر فرستاد که نزد او آید واجازه دریافت دارد. شیخ احمد درجواب قاصد سعدالدین گفت برو به سعدالدین حمویه از قول من بگو که من خداوند متعال را به اجازه و دستور شیخ سعدالدین حمویه عبادت نمی‌کنم و بین من بنده و خالقم کسی را شریک نمی‌پذیرم. در این اثنا، پورحسن، که یکی از نقبای شیخ احمد بود، بدون اجازهٔ شیخ به نزد سعدالدین حمویه رفت و او نیز او را التفات نکرد و شیخ پورحسن به مغاره‌ای (غاری) که عبادتگاه شیخ احمد ذاکر گورپانی بود و در کمر کوهی در پانصد متری شمال شرقی گورپان قرار داشت، رفت و او شیخ احمد را مشغول ذکر چهار ضربی (که از ابداعات اوست) دید. در این حال، پور حسن نزد استاد حاضر شد و شیخ احمد، او را توجه نکرد و چون اذکار شیخ به پایان رسید،یکی از نعلین‌های خود را برداشت و چند بار بر پشت گردن شیخ پورحسن نواخت و او را از مدرس و عبادتگاه خود بیرون راند و بر جای او شیخ نورالدین عبدالرحمان کسرقی را جایگزین کرد. پورحسن، گورپان را ترک کرد و به آزادوار رفت و از طرف شیخ سعدالدین حمویه به ارشاد پرداخت ولی طولی نکشید که درگذشت و آزادواریها بنا بر اشارت سعدالدین

---

۱ ـ نسخه خطی منتخب *الاشعار*، شماره ۲۴۳ب دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی تهران.

حمویه و پسرش صدرالدین ابراهیم حمویه، که غازان خان ایلخان مغول و سپاهش به دست او تلقین اسلام و احکام یافتند. برای او مقبره‌ای ساختند که اکنون پابرجاست.

این آرامگاه متعلق به نیمهٔ دوم قرن هفتم هجری یعنی دورهٔ ایلخانان مغول است. پورحسن در سلک شیعیانی است که یک قرن بعد، نهضت سربداران را پی افکندند و حکومت شیعی سربداران را در این ناحیه دوام بخشیدند. بعضی آرامگاه حسن اوغلی را متعلق به سیّد حسن غزنوی دانسته‌اند[1]؛ حال این که ابوالحسن علی بن زید بیهقی در *اللباب فی تهذیب الانساب*، مقبرهٔ سیّد حسن غزنوی را در سرخس دانسته است مانند خلیل الله خلیلی افغانی در رساله‌ای در شرح احوال و آثار سنائی، مقبرهٔ سیّد حسن غزنوی را در شهر غزنه، متصل به سرک عمومی می‌داند و متذکر می‌شود که در عهد حکومت امیر حبیب الله خان، گنبد مقبره او را مرمت کرده‌اند. وی مرگ او را د رجوین دانسته و آورده است که جسد او را به غزنه منتقل کرده و به خاک سپرده‌اند. با این تفصیل می‌توان مقبرهٔ آزادوار را، که متعلق به اواخر دورهٔ ایلخانان مغول است، مربوط به شیخ حسن اسفراینی یا پورحسن اسفراینی دانست.

از پورحسن اشعاری نغز به یادگار مانده است. دیوان پورحسن در آذربایجان و روم شهرتی عظیم داشته و این غزل از اوست:

شوخ و بی رحم فتاده است نگارم چه کنم / بُرد اندیشهٔ او صبر وقرارم چه کنم
سرزنش می‌کُنَدَم خلق که زاری تا کی / منِ دلسوخته چون عاشق زارم چه کنم
ماهرویم چو به دیدار نیامد روزی / شب تاریک، ستاره نشمارم چه کنم
یار، دل بُرد و نپرداخت به دلداری من / او زمن فارغ و من بی دل و یارم چه کنم
غم معشوق در افکند ز پایم، چه دوا / گشت از عشق، پریشان، سروکارم چه کنم
چون‌خدادردوجهان روی‌نکودارد[2]دوست / من که «پورحسنم» دوست ندارم چه کنم
رفتی و پیامی نفرستی که کجایی / باز آی که بی طاقتم از درد جدایی
آن جا که تویی، دسترسم نیست که آیم / وان جا که من سوخته هستم، تو نیایی
با تو نتوان بود که بدخو و ملولی / نیکو بتوان گفت که بی مهروفایی

---

۱ ـ *تذکرةالشعرا*، ص ۸۳.
۲ ـ همان، ص ۱۶۶.

سروی تو ولی ساکن هرباغ نباشی — ماهی تو ولی روی به هر کس ننمایی
در پرده همی باش که گر روی کنی فاش — مانند پری، هوش ز مردم بربایی
جانانه و دلدار بجز از تو نخواهم — هر چند که غارتگر جان و دل مایی
«پورحسن» آزاد شده است از همه عالم — الاّ ز تو کز بند تواَش نیست رهایی[1]

۱۴۲ نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی (۶۳۹ـ۷۱۷ هـ.ق)

شیخ نورالدین، ابو محمّد عبدالرحمان بن محمّد بن محمّد کسرقی اسفراینی از نامداران اقطاب صوفیّه قرن هفتم و هشتم هجری و از مشایخ طریقت کبرویّه و مؤسس شعبهٔ نوریّهٔ اسفراینیّه است.[2] مهمترین منبع آگاهی ما در بارهٔ کسرقی اسفراینی گفته‌های علاءالدوله سمنانی جانشین وخلیفه کسرقی است. بنا به گفته سمنانی، نورالدین عبدالرحمان در خانقاه شیخ ابو بکر کتانی در روستای کسرق از آبادیهای اسفراین در ۴ ماه شوال سال ۶۳۹ زاده شد. از همین روی احتمالاً پدرش نیز از صوفیه بوده است. کسرقی از کودکی نزد والدین خود با آداب و اعمال خانقاهی آشنا شد و نخستین تعلیمات را در این راه از والدین خود فراگرفت. سپس به خلوتخانهٔ شیخ ابو بکر کتانی که شیخ احمد گورپانی در آن جا به ارشاد و تعلیم مشغول بود، حاضر می‌شد و در آن جا با درویشی به نام پورحسن که مرید و نماینده شیخ احمد گورپانی بود آشنا شد. شیخ پورحسن از طریقت شیخ احمد ذاکر و از شرایط ذکر و خلوت وی سخن می‌گفت، و اندک اندک اشتیاق و ارادت نسبت به شیخ احمد در دل کسرقی پدید آورد. کسرقی نخستین تعلیم ذکر را از پورحسن گرفت و سپس چون داعیهٔ ارادت به گورپانی در او قوّت گرفت، یک چند به خدمت شیخ قیام کرد و قواعد طریقت را از او به طور کامل آموخت.

شیخ احمد ذاکر گورپانی خود از مشایخ طریقت کبرویه بود و سلسلهٔ خرقه او ـ با یک واسطه، یا به قولی با دو واسطه، به شیخ نجم‌الدین کبری (م ـ ۶۱۸ هـ.ق) می‌پیوندد. چون شیخ احمد ذاکر گورپانی به سال ۶۶۹ هـ.ق وفات یافت، شیخ نورالدین عبدالرحمان

---

۱ ـ محمّد بن بدر جاجرمی، *مونس الأَحرار*، صص ۴۳۲/۲ ـ ۴۳۳ ـ ۴۳۴ به نقل از نسخه خطی دقائق الاشعار بادلیان، باب هفتم ۷/۲ـ۶۳

۲ ـ صفی الدین احمد قشاشی، *سمط المجید*، ص ۱۵۵.

کسرقی اسفراینی جانشین وخلیفه او شد. کسرقی پس از مرگ پدر و مادر به نیّت زیارت شیخ عبدالله، یکی دیگر از مشایخ کبروی، عازم ولایت نسا شد. شیخ عبدالله نسایی نیز ابتدا مرید رشیدالدین طوسی بود، سپس به اشارت او مرید رضی الدین علی لالا شد و از او خرقهٔ تبرک گرفت. بنابراین نورالدین کسرقی اسفراینی از دو تن از مریدان شیخ رضی الدین علی لالا تعلیم گرفته و مبادی طریقت را آموخته بود. به علاوه چنان که خود در کاشف الاسرار گفته است: «ارادت به خاندان شیخ ابو سعید ابوالخیر داشت.» و از زُهد به عشق به پیوست. مدّتی در ولایت جوین در دیه «نشکرد» مقیم بود و محضر پیران آن دیر را نیز درک کرد. چنان که خود در «رسالهٔ پاسخ به چند پرسش» اشاره کرده در اسفراین در مجالس سماع شرکت نمود و با مشایخ دیگری هم ملاقات کرده است. کسرقی در اوایل کار و در اوقاتی که در زادگاه خود زندگی می‌کرد، در مراتب و مقامات سلوک به جایی رسیده بود که دوستان ومصاحبان از او خواسته بودند تا کتابی در آداب صوفیه بنویسد، ولی این امر هنگامی تحقق یافت که وی به قصد سفر حج از خراسان به عراق آمد و در سال ۶۷۵ ه.ق در بغداد اقامت گزید و رسالهٔ «فی کیفیة التسلیک والاجلاس فی الخلوة» (در چگونگی آداب سلوک وخلوت نشینی) را تألیف کرد.[1]

از تاریخ پایان دوران شاگردی او به طور دقیق بی اطّلاعیم، ولی از مقدّمهٔ *رسالهٔ خلوت نشینی* وی بر می‌آید که او پیش از ورود به بغداد به ارشاد صوفیان مشغول شد. یعنی قبل از شعبان ۶۷۵ ه.ق که در آن تاریخ در «رباط درجه» بغداد خلوت نشینی می‌کرد. او گذشته از سفری به مکه (قبل از سال ۶۸۶ ه.ق) مقیم مدینه شد و در خانقاههای گوناگون این شهر ارشاد می‌کرد.

پیش از سال ۶۸۹ه.ق در «رباط سکینه» جمال الدین دستجرانی (رئیس اوقاف عراق) با او صحبت داشت، یعنی مرید او شد و در سال ۶۸۹ه.ق در «شونیزیه» زیر نظر او خلوت نشینی کرد. بعد در قسمت شرقی شهر خانقاهی ساخت که شاید همان خانقاهی باشد که سلطان محمّد خدابنده (اولجایتو) بنا بر وصیتنامه اسفراینی در سال

---

۱ ـ *تذکرة المشایخ*، مکتوبات، مصنفات فارسی، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، ۱۳۶۹ش، ص ۳۱۶؛ *خزینة الاصفیا*، ج ۲، ص ۲۸۱؛ *خمخانه وحدت*، ص ۶۵،*کاشف الاسرار اسفراینی*، ص ۶، ۲۰، ۲۱، ۲۶، ۵۴، ۸۶، ۱۱۱، ۱۱۲؛ *اصول تصوف*، ص ۵۶۳.

۷۰۹هـ.ق به او «تملیک فرمود مطلقاً». در این سال علاءالدوله سمنانی در شونیزیه از کسرقی اسفراینی در قواعد سلوک تعلیم گرفت. در سال ۷۱۲هـ.ق علاءالدوله دوباره در بغداد با مرشد خود دیدار کرد. خانقاه اسفراینی در نیمه دوم قرن هشتم هجری در بغداد معروف بود و نورالدین عبدالرحمان اسفراینی «ثانی» نبیرهٔ شیخ نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی در آن جا به گفتهٔ جامی خلیفه جدّ بزرگوارش و شیخ الاسلام بغداد بود. اسفراینی مانند شیخ نجم الدین کبریٰ و دیگر پیروانش تربیت روحانی را بر پایه هشت شرط بخصوص ذکر وخلوت گذاشت، و در هنر تعبیر «واقعات خلوت» یعنی تفسیر رؤیاها و دیگر پدیده‌های فوق‌العاده شهرت یافت هر چند حلقهٔ عرفانی کسرقی اسفراینی به سلسله کبرویه پیوسته، لیکن نبوغ و نفوذ فوق‌العاده‌اش بر مریدان، که بعضی از آنان از مشایخ روزگار خود شدند، سبب شد دنبالهٔ راه او به نامهای خاص طریقتی خوانده شود. چنان که به گفتهٔ قشاشی در کتاب *السمط المجید*، امین الدین عبدالسلام خُنجی، شاگرد نورالدین کسرقی اسفراینی، راه استاد خود را ادامه داد و مؤسس شعبهٔ «نوریه ـ اسفراینیّه» شد.

اسفراینی علاوه بر سمنانی، خُنجی و جبرئیل خرّم آبادی، شاگردان زیاد دیگری داشته است و به گفتهٔ سیف هروی مؤلف *هراتنامه*: «شهاب بغدادی از مریدان وارادتمندان اسفراینی است و اشعاری در مدح کسرقی اسفراینی سروده است.». بنابراین، اقامت کسرقی اسفراینی در بغداد برای قوّت یافتن سلسله کبرویه، عاملی مهمّ بود ولی مخفی نماند که فعالیّت کسرقی اسفراینی در بغداد محدود به ارشاد صوفیانه به معنای اخصّ نبود بلکه تبلیغ اسلام بود وحتّی جنبهٔ سیاسی هم داشت. صاحب فرمانان غیر مسلمان آن زمان مانند ارغون خان مغول (۶۸۳ـ ۶۹۰هـ.ق) مخالف او بودند. (چنان که علاءالدوله سمنانی خود گوید که از دیرباز عزم دیدار اسفراینی را داشته است، امّا ارغون خان ازعزیمت وی به بغداد ممانعت می‌کرد و او را به سلطانیه که خیمه‌گاه تابستانی و عمارت الجایتو بود، فرستاد. سمنانی لاجرم مکتوبی به شیخ نوشت وتوسط اخی شرف‌الدین به بغداد فرستاد و عذر تقصیر ملازمت باز نمود.) در حالی که روابط او با وزرا و سلاطین مسلمان بسیار خوب بود و بعضی از آنها از جمله وزیر سعدالدین ساوجی (م. ۷۱۱هـ.ق) مرید او شدند. گویا این جنبهٔ تبلیغی بیانگر تأثیر افکار شیعه بوده

باشد، زیرا اسفراینی در حدود سال ۷۰۴هـ.ق به الجایتو سلطان محمّد خدابنده (۷۰۳ـ ۷۱۷هـ.ق) می‌نویسد که: «سیمرغ سلطنت باید بر شاخ مبارک شجرهٔ ولایت قرار گیرد.» هم در آن جا ولایت را «اصل اسلام و ایمان» می‌داند و به طور اشاره می‌گوید که: سلطنت بعد از نود سال دورهٔ کفر با خدا مناجات کرده، گفت: «الهی من بنده را اوّل با انبیا صحبت فرمودی، نور عدل مرا با نور نبوّت امتزاج دادی...» ما می‌دانیم که «سلطان» اولجایتو تقریباً پنج سال بعد مذهب شیعه اثنی عشری را پذیرفت لیکن خود اسفراینی با وجود این تأثیر هیچ وقت مذهب شیعه را ترجیح نداد و صاحبان ولایت برای او بطور کلی مشایخ طریقت بودند. و شرط ولایت یا شیخوخت به نظر او دو است. یکی «طریقت» از راه تلقین ذکر مشایخ اقدام مسلسل باشد به نبی اکرم و نه از راه خود مختاری، دوم آن که مرید از طریقت به حقیقت یا به اصطلاح کاشف الاسرار به مرحله پنجم و درجه هشتم طریقت رسیده باشد، یعنی «السیرُ فی الله» یا «الطریقُ فی اللهِ»[1].

کسرقی اسفراینی مانند شیعه نبوّت و ولایت را دو نور متحد الاصل می‌داند و این دوگانگی متحد الاصل هم پایه عالم الهی است وهم پایه عالم مخلوق. این است سر تأویل کاشف الاسرار از حدیث هفتاد هزار حجاب نورانی و ظلمانی.

عرفان کسرقی اسفراینی بیشتر شهودی است تا وجودی. این مطلب از تفسیر او بر قول مشهور «لیس فی الوجود غیرالله» بر می‌آید و از نظر مجدالدین بغدادی پیروی می‌کند و می‌گوید: عارف هر چه می‌بیند تجلّی حقّ است.

به گفته ابن کربلایی: نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی نسبت به اولیای مرشدین زمان همچون خورشید در میان ستارگان بود.[2]

کثیری از اولیا واهل سلوک وارشاد از اومنشعب می‌شوند. در تذکرهٔ اقطاب اویسی ابیات ذیل در وصف اسفراینی آمده است:

خطاب آمد به نورالدین ز رحمان تــرا دادیم ما منشور و فرمان
بر آمد وجه حق از اسفراین به واجب شُست او خود نقش ممکن
به عشقش پای تا سر سوخت هر دل از او سرِّ فنا آموخت هر دل

۱ـ *کاشف الاسرار*، ص ۱۲ـ ۱۱.
۲ـ *روضات الجنان*، ج ۲، ص ۵۹۱.

به کویش حق پرستان جمع بودند   همه پروانهٔ آن شمع بودند
چو بست آن نازنین، طومار هستی   نوازد در قدم از شور مستی
ز شرق عشق سر زد آفتابی   مه رخشنده یا مالک رقابی[1]

کسرقی اسفراینی دربارهٔ سیاست ملکداری و مناسبت قدرت دینی با قدرت حکومتی عقاید خاص داشت و رابطه قدرت دینی و دنیایی را چون رابطه ملکوت و ملک می‌دانست و عارف را قطب ملکوت و سلطان را قطب ملک می‌شمرد و همان گونه که اعضای بدن پیرو دل هستند، مردمان جامعه نیز در صلاح و فساد پیرو پادشاهند، زیرا «النّاسُ عَلیٰ دینِ مُلُوکِهِمْ».

به نظر می‌رسد گروش الجایتو در سال ۷۰۹ه.ق به تشیع اثنا عشری تا حدود زیادی تحت افکار کسرقی اسفراینی بوده است. توجّه خاص اولجایتو به صوفیه چنان که اسفراینی در وصیت نامه خود که در ۷۰۹ ه.ق نوشته، خالی از این تأثیر و تأثر نیست. کسرقی اسفراینی یادآور شده است که سلطان اسلام خانه‌ای بزرگ اقامت او بخشیده، و هم چنین ملکیّت یک آسیاب و دو کشتی بر رودهای دجله و فرات و چند قریه گله گوسفند را به او واگذار کرده بوده است که وی بخش عمدهٔ عواید این ثروت را برای ساختن خانقاه غربی اختصاص داده بود.

«یکی از ژرف بینی‌های اسفراینی در تعلیم، این است که وی «الف پنهان» بسم الله را اشاره‌ای بر الفِ اسلام می‌دید، که در دلهای مؤمنانی که به احدیت رسیده‌اند، پنهان است» که آن ماری شیمل، استاد دانشگاه کمبریج بدان اشاره کرده است.[2]

اسفراینی از پیران سخنسرای فارسی زبان در قلمرو زبان وادب عربی (بغداد) در سدهٔ هفتم هجری بوده واشعاری در مایه‌های عرفان اسلامی سروده است امّا در کمتر تذکره‌ای می‌توان نام و نشان سخنوری او را دید. این سه بیت غزل از اوست که در کُنج خلوتخانه‌ای با دلی افگار، روی به دیوار کرده، این می‌گفت و می‌گریست:[3]

---

۱ ـ *تذکرهٔ اقطاب اویسی*، ج۳، ص ۳۱۹؛ *نفحات الانس*، ص ۴۴۰، ۴۴۱.
۲ ـ آن ماری شیمل، *خوشنویسی و فرهنگ اسلامی*، ص ۱۴۱؛*کاشف الاسرار*، ص ۷۷.
۳ ـ همان، ص ۱۵۱؛*کاشف الاسرار*، ۷۹ـ۷۲.

دریغا روز بُرنایی که با یار آشنا بودم
هوس بازی ندانستم ز دست غم رها بودم
مرا از محفل مستان به‌صد خواری برون کردند
نه از بُخلی معاذالله مگر من ناسزا بودم
مسلمانان به مستوری میازارید مستان را
بترسید از قضای بد که من هم پارسا بودم[۱]

نیز از اوست:

ای دوست به مرگ خود بسی خرسندم　　صد تحفه دهم اگر کنون بکشندم
چون بکشندم جداجدا بنهندم　　بوی تو به من رسد به هم پیوندم[۲]

از نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی، آثار بسیار ارزنده‌ای به جای مانده که در دو مجموعه محفوظ است. مجموعهٔ اول، تحت عنوان کتاب المکتوبات است و مجموعهٔ دوم *رسائل النور فی شمائل اهل السرور* نام دارد و ۱۵۰ نوشته اسفراینی را در بر می‌گیرد. نوشته‌های وی به دو زبان عربی و فارسی است.[۳]

۱) مکتوب به *غازان خان* (نثر فارسی)، متن نامه در *تذکرهٔ اقطاب اویسی* درج است.[۴]

۲) مکتوب به *خلیفه و جانشین خود، علاءالدوله سمنانی* متن نامه در کتاب *اصول تصوف* استخری درج است.[۵]

۳) جواب *امین الاسلام خُنجی*

۴) *کاشف الاسرار* (فارسی) در واقع، شاهکاری ادبی ـ عرفانی است.

۵) *پاسخ به چند پرسش (شش پاسخ)*: شماره‌های ۱ و ۲ و ۴ (فارسی) و شماره‌های ۳ و ۵ و ۶ (عربی) به ضمیمهٔ *کاشف الاسرار* چاپ و منتشر شده است [*کاشف الاسرار* نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی به اهتمام هرمان لندلت، انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل کانادا شعبهٔ تهران، ۱۳۵۸ش چاپ و منتشر شده

---

۱ ـ *کاشف الاسرار*، ص ۳۴.
۲ ـ همان، ص ۵۱.
۳ ـ همان، مقدمه ص یک.
۴ ـ *تذکرهٔ اقطاب اویسی*، ج ۴، ص ۱۳ ـ ۹.
۵ ـ *اصول تصوف*، ص ۲۴۴ ـ ۲۴۲.

است.]

۶) *فی کیفیة التسلیک و الاجلاس فی الخلوة*، *رساله در روش سلوک وخلوت نشینی*، که به انضمام کاشف الاسرار چاپ شده است.[۱]

۷) *منورالقلوب*، نسخه‌ای خطی از آن در کتابخانهٔ راجه محمود آباد ـ لکنهو، هندوستان، به شماره ۹۴۴/۲۱ و منتخب منوّر القلوب به شمارهٔ ۹۴۴/۲۶ در همان کتابخانه محفوظ است.[۲] نیز نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ دانشگاه استانبول به شماره ۱۰۷۹ نگهداری می‌شود.[۳]

در مورد تاریخ وفات اسفراینی، منابع اختلاف کرده‌اند. ابن کربلائی عمر وی را ۸۳ سال و تاریخ درگذشت وی را ۷۲۲ق ذکر کرده.[۴] استخری، عمر اسفراینی را ۷۸ سال و وفاتش را شب چهارشنبه سال ۷۱۷ه.ق در بغداد آورده است.[۵] عبدالرحمان جامی، تاریخ رحلت وی را بعد از سال ۶۶۹ ه.ق نوشته[۶] و غلام سرور لاهوری در *خزینة الأصفیا* سال ۶۹۵ ه.ق ضبط کرده و مادّه تاریخ وفات اسفراینی را به نظم آورده است».[۷]

نور دین احمدی شیخ عظیم — مقتدا و مرشد روی زمین
نور دین نورانی آمد مولدش [۶۳۷] — رحلت او عبد رحمان نور دین
هم خرد گفتا به سال رحلتش — هادی مهدی منوّر نور دین[۶۹۵]

۱۴۳ شرف الدین ادکانی

شرف الدین محمّد بن احمد ادکانی اسفراینی از محدثان و عارفان و از اولیای خدا در قرن هفتم و هشتم هجری و از خلفای احمد جاجرمی است.[۸] شیخ شرف الدین، معاصر شیخ احمد ذاکر گورپانی و شیخ عزالدین پورحسن اسفراینی است. جایگاههای آموزش

۱ـ *کاشف الاسرار*، مقدمه ص ۸ـ ۱.
۲ـ مایل هروی، در *شبستان عرفان*، ص ۲۶۶.
۳ـ توفیق هاشم پور سبحانی، *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه* دانشگاه استانبول، ص ۴۷۳.
۴ـ *روضات الجنان*، ص ۲۶۶.
۵ـ *اصول تصوف*، ص۲۴۴.
۶ـ *نفحات‌الانس*، ص۴۴۱.
۷ـ *خزینةالأصفیاء*، ج ۲، ص ۲۸۱.
۸ـ *تذکرهٔ اقطاب اویسی*، ج۴، ص۳۴؛ احمد مجاهد، آثار غزالی، جدول عرفا.

عرفانی او، خانقاه گوریان، خانقاه ادکان و خانقاه ابو بکر کتانی در کسرق و خلوتخانهٔ نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی بوده است و طبعاً این سه جایگاه آموزشی با یکدیگر در ارتباط بوده‌اند و اهل الله در این مراکز به تعلیم و تربیت اشتغال داشته‌اند.

در *تذکرهٔ اقطاب اویسی* در شرح احوال شرف‌الدین محمود مزدقانی آمده است: «...دی رفیق از جناب سیادت پرسیدند که اجازت حضرت قطب الاقطاب غوث الحق والدین سلطان الکاملین شیخ محمّد ادکانی اسفراینی قدس سرّه چه بود؟ فرمودند که: روزی در اسفران [اسفراین] رفتم، چون در میان بازار رسیدم، صاحب جمالی دیدم، در حال او نظر کردم، بی هوش شدم. تمام مردم به نظارهٔ من آمدند. یک درویش در آن مجلس از آن حضرت شیخ حاضر بود. در خدمت رفته، تقدیر کرد که قلندر برادر حسن [عزالدین حسن اوغلی یا پورحسن] به سیری نظر افتاد. ناگاه در خاطر مبارک شیخ شد که آن فقیر را بیارید. چون به هوش آمدم، به گوش من آمده، گفتند: شیخ محمّد ادکانی تو را طلب می‌کند، دلشاد شده، در خدمت شریف رفتم. چون به خدمت مشرف شدم، شب در واقعه دیدم که حضرت رسالت پناه ﷺ حاضر آمده، گفت: یا ولدی! خدمت شیخ محمّد ادکانی غنیمت شمر. چون بیدار شدم بعد از نماز بامداد، شیخ، ما را طلب کرد و در خلوت بُرد وگفت: امشب سَرور کاینات از پدری شما التماس کردند باید که بیعت ما را قبول کنی. بعدِ آن از ایشان بیعت کردم. چندگاه در خدمت شریف ایشان بودم و خرقهٔ مبارک از ایشان گرفتم. چنان عنان خدمت گرفتم به ملایکها تفاخر آمد.»[۱]

در کتاب *شبستان عرفان* مسطور است که : «شیخ شرف الدین را پرسیدند از حال ابدال و مشایخ طریقت، گفت: این جوانمردانِ دیگر باشند. هر یکی از ایشان را چندانی مراتب باشد که نزدیک ذوالجلال از آنِ هفت و هفتاد را نباشد، که عجب واقعه‌ای است حال این جوانمردان، که هیچ کس را به غیر ایشان چشم به سرِّ حال ایشان نیفتاده است و ایشان را چنان که ایشانند ندانسته:

از کمال حال ایشان بی خبر باشد فلک   وز سکوت نطق ایشان بی اثر باشد ملک[۲]

زمانی که پسر شرف الدین ادکانی ابوالمیامن محمّد (۶۹۵ ـ ۷۷۸هـ.ق) از خدمت

---

۱ ـ *تذکرهٔ اقطاب اویسی*، ج ۴، ص ۱۴۵ .
۲ ـ *شبستان عرفان*، ص ۱۵۸.

علاء الدوله سمنانی به اسفراین بازگشت (تقریباً اواسط نیمه اول قرن هشتم) شیخ شرف الدین ادکانی وفات یافت. با این که بنا بر اظهار شرف الدین ادکانی، پسر وی شیخ ابوالمیامن به جایگاهی بالاتر از مقام پدر رسیده بود. امّا اصحاب وی برای مسألهٔ جانشینی وی با پسرش مخالفت کردند و یکی از اصحاب شیخ شرف الدین را خلیفه وی قرار دادند. مزار شیخ شرف الدین محمّد بن احمد ادکانی در شهر اسفراین واقع است.[۱]

وی در زمرهٔ سی و چهار تن از اولیای خداست که امیر سیّد علی همدانی به ملازمت ایشان مشرف گشته است.[۲]

۱۴۴ محمّد تقی اسفراینی

محمّد تقی بن محمّد قاسم اسفراینی از عرفا و شعرای فرهیختهٔ اسفراین است. وی در اسفراین چشم به جهان گشود، و در ادب و عرفان به شکوفایی رسید. از محمّد تقی اسفراینی، کتابی بسیار ارزنده به نام *مقامات العارفین* به یادگار مانده است که نسخه خطی آن در کتابخانهٔ سپهسالار به شماره ۷۴۵۵ و در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی مشهد مقدس به شماره ۹۱۲۷ نگهداری می‌شود.

محمّد تقی اسفراینی را به دلیل سکونت در مشهد محمّد تقی مشهدی اسفراینی نیز گفته‌اند. وی سرانجام در مشهد درگذشت.

محمّد تقی اسفراینی از عاشقان اهل بیت عصمت و طهارت بود و اشعاری که از وی باقیمانده، گویای این مدعاست:

محمد، صیقل مرآت بینش — نظر سیمای چشم آفرینش
شفاعت سنج جُرم آبادِ هستی — قناعت گنجِ مُلکِ تنگدستی
به خلقت ز انبیا پیشی گرفته — ز سبقت باخدا خویشی گرفته

در مدح امام علی علیه السلام گوید:

شیر خدا شاه ولایت علی — صیقلی شرک خفیّ و جلیّ
ظلّ نبی مهر مُعلاّ جناب — سایه نشین علمش آفتاب

---

۱ ـ *از محمد صلی الله علیه و آله تا محمد*، ۱۸۳؛ *هفت اقلیم*، ج ۲، ص ۲۹۶.

۲ ـ *روضات الجنان*، ج ۱، ص ۱۰۹.

سـایهٔ سـرو چـمن اصـطفیٰ　رفـته قـدم بـر قـدم مـصطفی
صـبح سـعادت ز رُخش بـهره‌گیر　سـایه کـه دیـدست بـدینسان مـنیر

و در وصف پیامبرﷺ می‌گوید:

هـر کـه نـه رو آورد بـه راه مـحمد　کـی بـودش راه در پـناه مـحمد
کـوکبهٔ حسـن آفـتاب شکسـته است　شـعشعه طـلعت چـو مـاه مـحمد
بـا گـنه هـمچو کـوه چشـم شـفاعت　مـا شـدیم از عـفو کـوه کـاه مـحمد[۱]

۱۴۵　ابوالمیامن نجم‌الدین محمّد ادکانی (۶۹۵ـ۷۷۸هـ.ق)

ابوالمیامن، نجم‌الدین محمّد بن محمّد بن احمد ادکانی از عرفا و اقطاب صوفیهٔ قرن هشتم هجری است. وی از مریدان شیخ شیوخ الاسلام رکن الدین احمد بن محمّد بیابانکی معروف به علاءالدولهٔ سمنانی و او مرید نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی است. ابوالمیامن در حدود سال ۶۹۵هـ.ق در روستای ادکان / اوکان / اتکان اسفراین به دنیا آمد. وی ابتدا از پدر بزرگوارش دانش آموخت. سپس به خدمت علاءالدولهٔ سمنانی رسید و در خانقاه سکاکیهٔ سمنان همراه با مریدانی چون اخی محمّد دهستانی وابوالبرکات تقی‌الدین علی دوستی و شیخ عبدالله غرجستانی مراحل سیر و سلوک را به کمال رسانید. امیر سیدعلی همدانی، که از شاگردان و مریدان نجم‌الدین ادکانی است، نقل می‌کند شیخ محمّد ادکانی که شیخ حدیث بود در اثنای درس حدیث به من گفت که چون خدمت علاءالدوله، سلوک را به کمال رسانیدم، به من اجازه داده، امر فرمودند که به وطن معاودت کنم. امتثالاً لامره العالی به وطن رفتم و پدر من شیخ شرف‌الدین محمّد بن احمد اسفراینی وفات یافت. پس بعضی از اصحاب و مریدان او گفتند که: یکی از اصحاب را خلیفه می‌سازیم و بعضی گفتند از شیخ شنیده‌ام که می‌فرمود: «الحمدلله از دنیا نرفتم تا فرزند خود را در مقام خود دیدم بلکه مقام او را اعلیٰ از مقامم شناختم.» آن گاه بعضی اوّل گفتند، مراد بزرگان این طایفه از فرزند، فرزند معنوی است، پس اتّفاق کرده، مردی را خلیفهٔ پدر من ساختند و چون به آن تصریح که از

۱ـ محمّد تقی مشهدی اسفراینی، *مقامات العارفین*، نسخه خطی شماره ۹۱۲۷ آستان قدس رضوی، نسخه خطی کتابخانهٔ سپهسالار، شمارهٔ ۷۴۵۵.

پدر در شأن خود شنیدم، این مخالفت از اصحاب او دیدم، به غایت آزرده گردیدم و از ایشان جدایی گزیدم؛ پس «جای نماز» خود را بر دوش انداختم و عزیمت صوفی آباد خدمت شیخ علاءالدوله را با خود مصمّم ساختم و چون به خدمت شیخ رسیدم، لطف بسیار در بارهٔ من فرمود واز کیفیّت مصاحبت من با اصحاب پدر پرسید. صورت خلاف از اصحاب پدر در استخلاف به عرض رسانیدم. پس شیخ تبسّم کرده، گفت که ا صحاب پدر با تو همان کردند که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله با علی بن ابی طالب علیه السلام.

ابوالمیامن ادکانی، پس از طی مراحل عرفانی، خرقه از دست مرادش پوشید. وی صاحب کشف و کرامت و ریاضت و زهد و تقوا بوده است. ادکانی از مریدان محمّد بن جمّال قدس سره بوده واز وی خرقه گرفته است. ادکانی، یگانه روزگار خویش بوده است. او را در زمرهٔ علماو محدثان و عارفان بی نظیر قرن هشتم بر شمرده‌اند.»[۱]

در رساله‌ای از امیر سیّد علی همدانی، مرید نجم‌الدین احمد ادکانی اسفراینی، سلسلهٔ انتساب خرقه و تلقین ادکانی چنین است: «... ابی المیامن نجم‌الحق والدین محمّد بن احمد الادکانی الاسفراینی متع الله المسلمین ببرکات انفاسه الشریفه وهو صحب شیخ شیوخ الاسلام العالم الربانی رکن‌الدین احمد بن محمّد البیابانکی المعروف بعلاء، الدوله السمنانی وهو صحب الشیخ العارف نورالدین عبدالرحمان الاسفراینی و هو صحب الشیخ الذاکر احمد الجورفانی [معرّب گورپانی] و هو صحب الشیخ الکامل السایر رضی‌الدین علی لالا و هو صحب الشیخ الشهید مجدالدین البغدادی وهوصحب الشیخ الامام العلامه سلطان المحدثین قطب المحققین مهبط الانوار الغیبیة معدن الاسرار القدسیه نجم الحق والدین المعروف بالکبری و هو صحب الشیخ عماراً البدلیسی و هو صحب الشیخ ابا نجیب عبدالقاهر السهروردی و هو صحب احمد الغزالی و هو صحب ابا بکر النساج وهو صحب ابا القاسم الکرکانی و هو صحب ابا عثمان المغربی و هو صحب ابا علی الکاتب و هو صحب ابا علی الرودباری وهو صحب اباالقاسم الجنید وهو صحب سر یا السقطی وهوصحب المعروف الکرخی و هو صحب الامام علی الرضا و هو صحب اباه الامام موسی الکاظم و هو صحب اباه الامام جعفرالصادق و هو صحب اباه الامام

۱ـ *روضات الجنان*، ج ۲، ص ۲۵۳، ۵۷۶؛ *خزینة الاصفیاء*، ج ۲، ص ۲۹۰؛ *از محمد صلی الله علیه و آله تا محمد قدس سره* ۱۸۳؛ *تذکرهٔ اقطاب اویسی*، ج ۴، ص ۳۳؛ *اصول تصوّف*، ص ۱۴۱، ۲۴۷، ۲۸۶.

محمداً الباقر و هو صحب اباه الامام علياً زین العابدین و هو صحب اباه الامام الحسین الشهید و هو صحب الامام الوصی صاحب الایات الجلی باب مدینة العلم و مخزن اسرار النبی اسدالله الغالب المرتضی علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و هو صحب سیّد المرسلین و امام المتقین سلطان بارگاه نبوت خورشید فلک رسالة مهتر کاینات خلاصه مرجودات حبیب حضرت اله محمّد رسول الله علیه افضل الصلوات و علی جمیع الانبیاء والمرسلین والحمدلله رب العالمین.»[1]

در این وصیّت نامه، نام شیخ محمّد بن احمد ادکانی آمده، که صحیح آن محمّد بن محمّد ادکانی به نظر می‌رسد، و محمّد بن احمد ادکانی نام پدر وی می‌باشد و به احتمال زیاد در متن اصلی، محمّد بن محمّد بن احمد ادکانی بوده است؛ چنان که در نامهٔ ذیل، صحّت گفتار ما به اثبات می‌رسد. سیّد علی همدانی در رسالهٔ *فتوّت نامه*، سلسلهٔ خرقهٔ خود را چنین آورده است:

«لَبِستُ الخرقةَ المبارکةَ مِنْ یَدِ شیخی و إمامی و قُدْوَتِي و عمادی، و مَن علیه فی طریق الفتوة اعتمادي... *ابوالمیامن محمّد بن محمّد ادکانی* مَتَّعَ الله المسلمین ببرکات انفاسه الشریفه، و هو صحب شیخ العارفین، شمس‌الحق بن محمّد بن جمال، و هو صحب السالک نورالدین سالار، و هو صحب الشیخ رضی‌الدین علی لالا، و هو صحب الشیخ نجم‌الدین أحمدالکبری، و هو صحب الشیخ اسمعیل القصری، و هو صحب محمّد المانکیل و هو صحب داودبن محمّد المعروف بخادم الفقراء وهو صحب الشیخ اباالقاسم رمضان و هو صحب الشیخ ابا یعقوب الطبری، و هو صحب الشیخ ابا عبدالله بن عثمان، و هو صحب الشیخ ابا یعقوب النهرجوری ، و هو صحب الشیخ أبا یعقوب السوسی، و هو صحب الشیخ عبدالواحد بن زید، و هو صحب الشیخ کمیل بن زیاد، و هو صحب أمیرالمؤمنین علی بن أبی طالب ، و هو صحب رسول الله محمّدالمصطفی صلی‌ا...علیه وآله و تبعه أجمعین.»[2]

ابوالمیامن نجم‌الدین محمّد بن محمّد بن احمد ادکانی، رساله‌ای در عرفان به نام *حلیةالأولیاء* در سال ۷۵۴هـ.ق در هرات نوشته است. اصل این رساله در کتابخانهٔ أیا

۱ ـ *اصول تصوف*، ص ۱۴۰، ۱۴۱، به نقل از مجموعة فیلم شماره ۳۷۱ دانشگاه تهران.
۲ ـ *روضات الجنان*، ج ۲، ص ۲۵۳.

صوفیا در کشور ترکیه به شمارهٔ ۴۷۹۵ و میکروفیلم این کتاب به شماره ۱۲۹ در کتابخانهٔ دانشگاه تهران موجود است. در حاشیهٔ این رسالهٔ عرفانی، قصیده‌ای آمده که در آن سلسلهٔ عرفانی ابوالمیامنِ نجم‌الدین محمّد ادکانی را معیّن ساخته است. به علاوه، در این قصیده، نام و کنیهٔ شیخ و پیروان طریقت وی تاحضرت ختمی مرتبت محمّد مصطفی ﷺ به ترتیب به نظم آمده است:[1]

این چنین گوید فقیر بی نوا ابن شرف
بوالمیامن کنیت و نامش محمّد یاد دار
بر شمارم نام پیران طریقت یک به یک
تا زمن چون من نمانم، این بماند یادگار
شیخ من بی شبهه رکن‌الدین علاءالدوله است
شیخ او دان نورِ دینِ حق به بغدادش قرار
شیخ او شیخ احمد و نسبت ورا با گورپان
شیخ او در دل رضی الدین علی لالا نگار
شیخ او دان شیخ مجدالدین بغدادی و باز
شیخ او خوان شیخ نجم‌الدین، بوَد او از کبار
شیخ او عمّار بدلیسی و آنگه شیخ او
بو نجیب سهروردی، آن وحید روزگار
شیخ او شیخ احمد غزّالی، آن عام فحل
شیخ او بو بکر نساج است اندر دین مشار
شیخ او بی شک ابوالقاسم که او بُد قطبِ وقت
نسبت او پس به او کن افتخار
شیخ او دان تو ابو عثمان و آنگه مغربی
شیخ او دان بو علیِّ کاتب آن صاحب وقار
شیخ اویس و بو علیِ رودباری را گُزین
شیخ او دان در طریقت، آن جنید نامدار

---

۱ ـ *حلیة الأولیاء*، میکروفیلم شماره ۱۲۹ دانشگاه تهران.

شـــیخ او سـرّی بـود، آن سَـرورِ مـردانِ راه
شـیخ او مـعروف کـرخـی، صـدرِ مـیدانِ کـار
شیخ او داود طـایی، شـیخ او بـی شک حـبیب
نسـبت او بـا عـجم گـر در عـرب بـودش قـرار
شـیخ او مَـر تـابعین را پـیشوا نـامش حسـن
بـصریّ او را وطـن، مشـهور انـدر هـر دیـار
شـیخ او پـیغمبر آخـر زمـان، مـقصودِ حـقّ
از زمـان و از مکـان و رفـعت ایـن نـه حـصار
مَـفَخر اولاد آدم، صـدر و بـدر هـر دو کـون
نـام پـاک او، مـحمّد، رحـمتِ پـروردگار[1]

نجم‌الدین محمّد ادکانی، عاقبت در سنّ ۸۳ سالگی در سال ۷۷۸هـ.ق وفات یافت و در حصاری از اَعمال اسفراین مدفون شد. غلام سَرور لاهوری در *خزینةالاصفیاء* مادّه تاریخ فوت وی را به نظم آورده است»

مـقتدای جـهان ولی‌الله
شـیخ اکـبر شـریف نـجم‌الدین
سـالِ تـاریخِ رحـلتِ آن شـاه
گفت سَرور، شریف نجم‌الدین(۷۷۸هـ.ق)[2]

۱۴۶ صدرالدین محمّد رواسی (م.۸۷۱هـ.ق)

شیخ صدرالدین محمّد رواسی از عرفاء و اقطاب صوفیهٔ قرن نهم هجری است. منشأ و مولد وی اسفراین است. مـولانا رواسـی، خـلیفهٔ مـولانا رکـن‌الدیـن مـحمّد خـوافـی (م.۸۳۴هـ.ق)[3] و به قولی از خلفای شیخ زین‌الدین ابو بکر خوافی است.[4] رواسـی بـه فضایل صوری و معنوی و کمالات ظاهری آراسته بـود و در مکـارم اخـلاق ازفـضلای

۱ ـ *حلیة الاولیاء*، میکروفیلم شماره ۱۲۹، دانشگاه تهران.
۲ ـ *خزینةالأصفیاء*، ج ۲، ص ۲۹۰.
۳ ـ *طرائق الحقایق*، ج ۳، ص ۶۴ـ۶۵.
۴ ـ حبیب *السیر*، ج ۴، ص ۱۰۳.

زمان، گوی سبقت می‌ربود. در اوایل حال به سفر حج رفت و چندین سال در مدینهٔ منوّره روزگار گذرانید و در بلاد مصر و شام اربعینات بر آورد و چون ازعربستان بازگشت در اسفراین، که منشأ و مولدش بود، ساکن شد و به ارشاد مشغول گردید. صدرالدین محمّد رواسی در زمان سلطان ابو سعید گورکان از اسفراین به دارالسلطنهٔ هرات رفت و در آن جا رحل اقامت افکند و آن پادشاه صاحب تأیید، آن جناب را مورد ملاطفت و احسان قرار داد.[1]

امیر علیشیر نوایی (۸۴۱ ـ ۹۰۶هـ.ق) *تذکرهٔ مجالس النفائس*، که یکی از منابع مهم تاریخ ادبی ایران در قرن نهم هجری است، در شرح حال صدرالدین محمّد رواسی می‌نویسد: «... شیخ، بسیار زیبا جمال و ارجمند و در ادای معارف و حقایق، دلپسند بود، و فقیر به مجلس شریف او رسیدم، درس «فصوص» می‌گفت و پادشاه «بدخشان» به ملازمت شیخ می‌رسید و مردم دیگر را هم دعوت می‌کرد. گاهی به نظم نیز می‌پرداخت. این مطلع ازوست:

زهی از عارضت چشم مرا نور   همیشه از جمالت چشم بد دور[2]

در همین کتاب افزون بر این آمده است که: «. به موجب اِنَّ الذین آمنوا و عمِلواالصالحات سَیَجعَلُ لَهُم الرحمن وُدّاً، حضرت حق ـ سبحانه و تعالی ـ محبّت این شیخِ پُر نور و صفا را در دل همه کس انداخته و شیخ را محبوب القول والابصار ساخته و از این است که دلهای مردمان بی اختیار شیخ را دوست می‌دارد.»[3]

شیخ صدرالدین محمّد رواسی از صاحبان و معاصران شیخ آذری اسفراینی (م.۸۶۶هـ.ق) شاعر و عارف شیعی است. صدرالدین رواسی به اتّفاق آذری اسفراینی در مشهد مقدّس به ملاقات میرزا اُلُغ بیگ (۸۰۷ـ۸۵۳هـ.ق) رفتند و در جلسه‌ای با امیر میرزا الغ بیگ سؤال و جوابها و صحبتهایی داشته‌اند که در شرح احوال شیخ آذری در باب تیزهوشی شیخ بدان پرداخته‌ایم.[4]

سلسله انتساب خرقه و تلقین شیخ صدرالدین محمّد رواسی اسفراینی، بنا به گفتهٔ

---

۱ ـ حبیب *السیر*، ج۴، ص ۱۰۳.

۲ ـ نوائی، *تذکرهٔ مجالس النفائس*، ص ۲۸.

۳ ـ همان کتاب، به اهتمام حکیم شاه محمّد قزوینی، ص ۲۰۲.

۴ ـ *طرائق الحقائق*، ج۳، ص۵۹.

ابن کربلایی چنین است: «شیخ صدرالدین محمّد رواسی، مرید شیخ زین الدین خوافی است واو مرید شیخ نورالدین عبدالرحمان بن محمّد بن عبدالرحمان عبدالسلام قرشی بحیری مصری و او مرید شیخ جمال الدین یوسف‌گورانی اعجمی و او مرید شیخ حسن شمشیری و او مرید شیخ محمود اصفهانی واو مرید شیخ نورالدین عبدالصمد نطنزی است واو مرید شیخ نجیب‌الدین علی بزغش شیرازی و او مرید شهاب‌الدین ابو حفص سهروردی است و سلسله «سهروردیّه» منسوب به وی است.»[۱]

شیخ عارف کامل عزّالدین محمود کاشی از مریدان صدرالدین محمّد رواسی است. وی در وقتی که رواسی در مکّه بوده، به خدمت شیخ رسیده است. شیخ رواسی بنا بر حالات، کمالات و مراتب عرفانیی که از محمود کاشی دریافت کرده بوده، چون از مکّهٔ معظمه به تبریز باز گشته در غرّهٔ جمادی الاولی سال ۸۴۸ه.ق اجازه نامه‌ای برای محمود کاشی نوشته است. عین نامهٔ صدرالدین محمّد رواسی اسفراینی بدین شرح است:

بسم الله الرحمان الرَّحیم

*امّا بعد حمدالله تعالی والصلوة علی نبیّه محمّد و آله واصحابه، چون سعادت ازلیّه، بال عنایت گشوده، بنده را به سایهٔ مرحمت، که مایهٔ دولت وصول به درگاه اقبال و قبول است، مسعود فرماید، هر آینه شاهباز روح پر فتوح او مایل طیران در هوای فضای طلب حقیقت گردد، از کامگاه غرور، که دنیای پر عناست، عازم حظایر قدس و مساکن انس گردد و در بحر ژرف درد طلب غرق هوای جانان شده از سر، قدم سازد و چون بیند که به خود راه به پایان نتواند بُرد و بی بدرقه این طریق عمیق نتوان سپرد که مَنْ لا شیخَ لَهُ فَشیخُهُ شیطان شوق به جمال قافله سالاران طریقت و راه نمایان به حقیقت، که اولیای کبار و رهروان نامدارند، بر دل بی غل او غالب گردد تا به وسیلهٔ این طلب بدین مقصود أعلیٰ و مطلب أنسی واصل شود. بیان این حال و ترجمان این مقال، حال با کمال قدوة السائرین و اسوة السالکین، العابر عن برازخ المنزلین، الزائر للحرمین، أَخی عمادالملّة والدین زَیَّدَ توفیقه فی اکتساب أسباب الترقیّات الی مدارج معارج العرفان و ذری مقامات الکشف و العیان است که مدّتی مدید و عهدی بعید در این کوی، خاک راه این طایفه بوده، چون این ضعیف به وسیلهٔ عزیمت حرم محترم به بلدهٔ تبریز رسید و آثار انوار تعب

---

۱ ـ *روضات الجنان*، ج ۱، ص ۱۶۳.

طلب و نعطش به زلال فیوض عوالم غیبیّه و مواطن لاریبیّه از مشارالیه دریافت، او را در معنای نهان از او، به جذبات روحیّه و تصرفات خفیّه در قید می‌آورد و به رموز سریّه، او را صید می‌نمود تا او از روی بی قراری در قدم دقت درویشان می‌افتاد و التماس قبول می‌نمود، بعد از استخارهٔ حقیقیه، او را قبول کرده، به توبه و تلقین ذکر و مقراض طریقت رسانید و اسبوعی به عزلت نشانید تا از حضرت فیاض بی علّت بعضی فیوضی که بر سالکان این طریق عمیق و واصلان به رحیق سلسبیل تحقیق وارد می‌شود، بر وی فایض و وارد گشت و چون دلش به ذکر او ذاکر شد و به نور و ناز نفی و اثبات منوّر گشت، او را اجازت کرده شد که هر کجا که باشد، حلقهٔ ذکر بگرداند و اقامت وظیفهٔ أوراد معیّنه در اوقات نماید واگر طالب صادقی باشد که خواهد که از وی توبه و تلقین بگیرد، از طریقی، که تلقین و توبه یافته، او را بدین شرف برساند. وصیّت او آن که در همهٔ اوقات واحوال قانون ورع و تقوا و متابعت شریعت رعایت نماید و جهد کند تا از وی ضرری به بندگان خداوند تعالی نرسد واز دنیا به قدر کفاف تصرف نماید و از رعونت و سمعت و ریا و میل خفی، که در نفس می‌باشد، به هواها و شهوات، که حجب ظلمانیّه است، مجتنب و محترز باشد واین ضعیف را به دعای خیر یاد آورد، توفیق وصول به درجات اولیا و کبرای طریق رفیق باد.

حرّره الفقیر الی الله صدرالدّین محمّد الرواسی فی غرّة جمادی الأولی ببلدة تبریز، سنة ثمانٍ و اربعین و ثما نمائة.»[1] [۸۴۸هـ.ق]

۱۴۷ رشیدالدین محمّد بیدوازی (م. ۸۷۷هـ.ق)

رشیدالدین محمّد بیدوازی از اقطاب صوفیه و شاعران شیعی مذهب قرن نهم هجری است.[2] نام وی «محمّد» فرزند شیخ علی بیدوازی عبداللهی ملقب به «رشیدالدین» و متخلّص به «رشید» است.[3] رشید بیدوازی ازمشایخ طریقهٔ ذهبیّه است. وی در معرفت، مقامی بس بلند داشت؛ بر وجهی که صاحبان خرقه و ارشاد به انتساب با

۱ـ *روضات الجنان*، ج ۱، ص ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲.

۲ـ *تاریخ ادبیات ایران*. ج ۴، ص ۴۵۷.

۳ـ رشیدالدین بیدوازی، عشق و محبت، نسخه خطی شماره ۴۲۱۶ کتابخانه ملی ملک تهران.

وی افتخار دارند. رشیدالدین محمّد بیدوازی، شاگرد و مرید امیر عبدالله برزش آبادی بوده و خرقه و تلقین از وی بر گرفته و آداب طریقت را از وی آموخته است. بیدوازی پس از ارتحال مرشد خود، جانشین وی شد. بنا به گفتهٔ استخری: «خود به دستیاری استعداد ازلی و عنایت لم یزلی به مسند ارشاد عاشقان به سر منزل تمکین استقامت مستقر شد.»[۱] رشیدالدین محمّد بیدوازی بیست و دومین قطب از اقطاب سلسله‌ای بود، که شیخ محمّد هاشم درویش در منظومهٔ *ولایت نامه* به معرفی آنان پرداخته است:

بعد از عبدالله آن میر سعید — شمس اوج معرفت، شیخ رشید

در میان عارفان شهبازی است — موطنش را دان که بید آوازی است

بعد از ایشان شیخ شاه ذولباب — اسفرایینی است آن عالی جناب[۲]

چنان که از اشعار فوق الذکر بر می‌آید، زادگاه و موطن رشیدالدین محمّد آبادی «بیدآواز» یا «بیدواز» در شمال شرقی اسفراین است.

شیخ رشیدالدین پس از طیّ مراتب کمال و تکمیل در خدمت مرشد و روحانی خود، امیر عبدالله برزش آبادی، مورد توجّه وی قرار گرفت. به دامادی شیخ خود در آمد. همسر شیخ رشیدالدین محمّد بیدوازی، دختر امیر عبدالله برزش آبادی و نوهٔ دختری شیخ خواجه اسحاق ختلانی است، که پیر مراد امیر عبدالله برزش آبادی بود. سال تولّد و مدت ارشاد شیخ رشیدالدین معلوم نیست؛ همین قدر مسلّم است که وی در نیمهٔ دوم قرن نهم هجری به ارشاد و سلسله‌داری مشغول بوده است. این مراتب از مثنویی ۵۸ بیتی، که رشید سروده و در آن به وصف احوال مریدان خود پرداخته است، معلوم می‌شود. تاریخ نظم این ابیات را شیخ در صدر این مثنوی آورده است:

شد میسّر به عون خیر معین — اربعینی به خمسه و سبعین

بعد هشتصد ز هجرت نبوی — با تو گویم که شد آن شنوی[۳]

و چون مریدان خود را بر می‌شمارد، معلوم می‌شود دست کم مدتی نزدیک به بیست سال از ابتدای زمان ارشاد او می‌گذشته است؛ زیرا جلال‌الدین محمّد مجدالاشراف در

۱ـ *اصول تصوف*، ص ۳۳۶، ۳۳۷، ۵۶۴، برزش آبادی، *رساله کمالیه*، ص ۵، ۹۱.

۲ ـ محمّد هاشم درویش، *ولایت نامه*، نسخه خطی شماره ۹۳۴۱ کتابخانه آستان قدس رضوی.

۳ـ برزش آبادی، همان جا.

تحفة الوجود می‌فرماید: «مدت لازم برای وصول سالک الی الله به کمال واقعی بیست و یک سال است.[1]

رشیدالدین تا سال ۸۵۵ در خانقاه اوکان / ادکان / اتکان به ارشاد مشغول بوده امّا بر اثر جنگها و نزاعهایی که بین فرزندان شاهرخ تیموری به مدت پنج سال در سالهای ۸۵۰ ـ ۸۵۵ در منطقهٔ میاندشت و کوه خروس (= دیک فعلی) و ادکان در جنوب غربی اسفراین به وقوع پیوست، عرصه بر مشایخ ناحیه نیز تنگ شد و شیخ رشیدالدین و دیگر دراویش به خانقاه بیدواز رفته، در آن جا به ارشاد مشغول شدند.[2]

بیدوازی پس از حدود پنجاه تا شصت سال عمر و تربیت شاگردانی چون شیخ شاه علی اسفراینی و شیخ محمّد خبوشانی (قوچانی) در سال ۸۷۷ه.ق به مرگ ناگهانی درگذشت و در ده خود «بیدواز»[3] در خانقاه خویش مدفون گشت. شیخ شاه علی، داماد و خلیفهٔ وی این اشعار را در رثای او و تاریخ فوتش سروده است:

اقتضای فلک مگر ستم است / باز استاد این شدش تعلیم

قطب الاقطاب شیخ رشیدالدین / مظهر نور حق و نور جسیم

ناگهان عازم جنان گردید / کرد رحلت به امر حیّ قدیم

تا برفت از فنا به سوی بقا / گشت تاریخ او (بهشت نعیم)[= ۸۷۷ه]

آثار و تألیفات:

(۱) *ریاض الافیاض*: اولین تألیف عرفانی وی به سال ۸۴۶ه.ق است. اصل این کتاب در کتابخانهٔ دانشگاه نظام حیدرآباد هندوستان نگهداری می‌شود و نسخهٔ عکسی آن در کتابخانهٔ شخصی دانشمند محترم عزیزالله عطاردی خبوشانی موجود است.[4]

---

۱ ـ *اصول تصوف*، ۳۳۷.

۲ ـ *حبیب‌السیر*، ج۴، ص ۴۵، ۴۶، ۷۲، ۷۳؛ *تذکرة الشعراء*، ۳۰۹، ۳۱۰.

۳ ـ بیدواز از آبادیهای اسفراین و در ۳۴کیلومتری شمال شرقی آن واقع است. دکتر احسان علی استخری به غلط آن را به بیدآباد سنگان بخش رشتخوار شهرستان تربت حیدریّه ارتباط داده است. اصل این آبادی بیدآواز بوده و به مرور ایام بیدواز شده است. توجیه‌های دیگری نیز دربارهٔ نام این آبادی کرده‌اند که به کلی اشتباه است (نسخه خطی عشق و محبت / رشیدالدین محمّد بیدوازی نسخ کهن ۸۷۴ه) شماره ۴۲۱۶ ملک.

۴ ـ نک: غلامرضا فسنقری، نظری گذرا بر زندگی و آثار شیخ رشیدالدین محمد بیدوازی، *ماهنامه بینالود*، شماره ۳، ص ۴۴ و ۴۵.

(۲) *المصباح* (= مصباح رشیدی): مثنوی بسیار خوبی است به بحر رمل مسدس در شرح مسائل عرفانی که آن را چنان که خود گفته در شرح سه اصل محبت ، فنا و نیاز ترتیب داده است:

شد ترتّب بر سه اصل این گنج راز   در محبت، در فنا و در نیاز

و آن را به سال ۸۵۲ هجری به پایان برده و در این باره گفته است:

چون گذشت از هجرت خیرالانام   هشتصدوپنجاه و دو، این شد تمام[۱]

این کتاب با این بیت به پایان رسیده است:

به طفیلش جهان گرفته وجود   او محمّد شریعتش محمود[۲]

از این منظومه، نسخه‌ای خطی در موزهٔ بریتانیا (British Museum) تحت عنوان «المصباح»[۳] تألیف رشیدالدین محمّد الاسفراینی موجود است که نگارنده برای تهیه عکس آن چندبار با لندن مکاتبه و مخارجی صرف کردم ولی متأسفانه موفق به دریافت آن نشدم. نسخه‌ای نیز در هندوستان نگهداری می‌شود، که میکروفیلم آن در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۵۲۲۷ محفوظ است.

از بررسی آثار منثور و منظوم این قطب، چنان بر می‌آید که او شاعری نسبتاً توانا و پیرو سبک عراقی متداول زمان بوده و توجّه خاصی به غزلیات مولوی، سعدی و حافظ داشته است. غزلیات شورانگیز او، در بر دارندهٔ حالات درونی و شرح سلوکش می‌باشد.[۴]

۳ـ *عشق و محبّت:* این کتاب به نظم و نثر مسجع و مشتمل بر غزلیات شیرین و حال انگیزی است که شیخ به مقتضای ظهور حالات معنوی و طی مقامات معنوی سروده و به پیرویِ *گلستان* در یک مقدمه و هفت اشاره است. مقدمه در سبب نگارش و اشاره‌ها: ۱ـ بدایت محبّت ۲ـ حکایت محبّت ۳ـ اشاره سوم در نسخه دیده نشد ۴ـ عنایت محبوب ۵ ـ ولایت محبوب ۶ ـ حمایت محبوب ۷ ـ هدایت محبوب (نسخ کهن جمال الدین

---

۱ ـ بیدوازی، مصباح میکروفیلم شمارهٔ ۵۲۲۷ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران؛ همو، همان کتاب نسخه خطی احمد شاهد (کهن‌ترین نسخه)؛ صفا، ۴۵۷/۴.

۲ ـ همان.

3-Rieu,Vol. 11,P.641.

۴ ـ اسدالله خاوری، ذهبیه، *تصوّف علمی*، ج ۱، ص ۴۲۹.

عبدالله محمّد شاه فی یوم الخمیس ۱۶ شهر صفر سنه ۸۷۴هـ.ق)[۱]

غزلیات : غزلیات شیخ را آقا میرزا اردبیلی (وحیدالاولیاء) در مذیل رسالهٔ کمالیهٔ امیر عبدالله برزش آبادی، پیر مراد شیخ بیدوازی به ترتیب هجای قافیه، منظم ساخته وبه خط زیبای خود مرقوم داشته است، که ۲۳۹ بیت و ۳۲ غزل است، مطلع اولین غزل این مجموعه چنین است:

الا یـــا اَیّــهاالسّــاقی، بــده جــام مُــصَفّا را

خَمُش کن عقل نادان و بنشان این عـلا لارا[۲]

به مخموران دوشینه شـراب نـاب در پـیمان

ره درد و طلب بگشا، دگر بـر بـند درهـا را[۳]

مثنویات: نیز مثنویی ۵۸ بیتی از این قطب به جای مانده که بعد از غزلیات نوشته شده است. محتوای آن، وصف الحال شش تن از مریدان شیخ به نامهای شیخ کمال الدین محمود، تاج الدین علی، شیخ علی رؤُفی، شیخ شمس الدین محمّد شاکر، شیخ زاده محمّد رواس و درویش احمد است.[۴]

۱۴۸ شیخ شاه علی بیدوازی اسفراینی (۸۳۰ـ۹۰۸ هـ.ق)

وی از عرفای بزرگ و بیست و سومین قطب از اقطاب سلسلهٔ رضویهٔ ذهبیّه است. شیخ شاه علی در سال ۸۳۰ در اسفراین زاده شد. درجوانی به وادی تصوف افتاد وخرقه طریقت و تلقین ذکر و آداب سلوک راه معرفت را از شیخ رشیدالدین محمّد بیدوازی کسب کرد وپس از این که به مراتب اعلای معرفت رسید، دختر شیخ رشیدالدین محمّد بیدوازی را به زنی گرفت و پس از ارتحال شیخ بیدوازی به جایش بر مسند ارشاد نشست.[۵] حضرت محمّد هاشم درویش در کتاب *ولایت نامه* می‌فرماید:

۱ـ عشق و محبّت، [نسخه عکسی این کتاب در کتابخانهٔ نگارنده موجود است].

۲ـ مقایسه غزلیات رشیدالدین محمّد بیدوازی را با غزلیات شیخ بهایی به استادان فن واگذار می‌کنیم: (شیخ بهایی) الا یا ایهاالساقی أَدِرکاساً وناولها = الا یا ایها الساقی بده جام مُصَفّا را (بیدوازی) و (قس علی هذا)

۳ـ امیر عبدالله برزش آبادی، *رسالهٔ کمالیّه*، ص ۷۱،۹۱.

۴ـ همان، ص ۹۱ـ۹۴.

۵ـ *اصول تصوف*، ص ۳۴۳، ۳۴۴.

بعد از ایشان شیخ شاه ذولباب | اسفراینی است آن عالیجناب[۱]

مولانا عبدالحیّ گاورودی از مریدان شیخ شاه علی بیدوازی [اسفراینی] است و شیخ شاه علی، مرید شیخ رشیدالدین محمّد بیدوازی و او مرید حضرت میر سیّد عبدالله برزش آبادی مشهدی است. این مراتب در *رسالهٔ کمالیّهٔ* امیر عبدالله برزش آبادی صریحاً مشهود است.[۲] در کتاب *اصول تصوف* مسطور است که:

از پی عبدالله مجذوب فرد | شد رشیدالدین، طبیب اهل درد

او ز بیدآواز آمد جلوه‌گر | در دل عشاقِ حق شد مستقر

بعد ایشان شه علی از اسفران | جلوه کرده در دل صاحبدلان

شیخ شاه علی از ائمهٔ ولایت و معرفت است و در جلالت شأن و رفعت قدر، نظیری ندارد. در تربیت مریدان و ایصال طالبان ومستعدان آیتی بود چنان که شیخ محمّد خبوشانی [قوچانی] مقتدای اعظم از برکات انفاس و فیوضات تربیت او به مقامی نایل شد. ابن کربلائی دربارهٔ شیخ محمّد خبوشانی نوشته است: «پس از چند سال کشش و کوشش و سر کردن به خیال پایگاه جانان، شیخ را واقعه مشعر بر توجه به جانب آستان شیخ شاه علی اسفراینی رخ داد و هم در آن واقعه به دیدار جمال شیخ شاه نایل آمد . پس از افاقه از آن واقعه، پای از سر ساخته، شتابان به جانب اسفراین راهی شد و به شرف صحبت و ملازمت شیخ شاه رسیده به اخذ خرقه وکسب تلقین و ذکر و آداب سلوک از حضرت او توفیق یافت. شیخ پس از نیل به مراتب اعلای کمال و وصال و اکمال به دامادی شیخ شاه افتخار یافت و بعد از رحلت او به خلافتش مستقر گردید.»[۳] چنان که حضرت محمّد قاسم درویش شیرازی می‌فرماید:

از پی او مقتدای اعظم است | ازخبوشان، نور بخش اعظم است

نام نامی‌اش محمّد در ولا | دُرد نوش شاه شاهان مرتضا[۴]

از شیخ شاه علی اسفراینی کتاب و رساله‌ای به دست نیامده و اگر تألیف داشته، از دستبرد روزگار در امان نمانده است. تذکره‌های احوال و آثار بزرگان و شعرا و علما کمتر

---

۱ ـ *ولایت نامه.*

۲ ـ *روضات الجنان*، ج ۲، ص ۸۰.

۳ ـ *اصول تصوف*، ص ۵۶۴ ـ ۵۶۵.

۴ ـ ذهبیه *تصوف علمی*، ج ۱، ص ۲۵۶.

به شرح احوال وی پرداخته‌اند. شاید هم علّت آن خمول بی اندازهٔ مشایخ قرن نهم و دهم هجری باشد چرا که در ولایت ونواحی ایران نزاع میان شیعه و سنّی برخاسته بود و به واسطهٔ کثرت نفوس اهل سنّت غلبه داشتند. لاجرم مشایخ مذکور به رسوم تقیّه قیام کرده و حتی در زمان ارشاد و سلسله داری در گوشه‌گیری و انزوا اصرار بلیغ داشته‌اند.[۱]

دوران ارشاد وی از سال ۸۷۷هـ.ق ، که سال مرگ شیخ رشیدالدین محمّد بیدوازی است، آغاز و همزمان با انقلابهای مذهبی ایران بوده است. اواخر عمر شیخ شاه علی اسفراینی مصادف بوده است[۲] با نضج گرفتن سلسله صفوی، که در سال ۹۰۵ به وسیلهٔ شاه اسماعیل صفوی تأسیس شد سر انجام شیخ شاه علی[۳] به سال ۹۰۸هـ.ق به معبود خویش پیوست و در محل قلعه نو خواجه‌ها مدفون گشت. مرحوم بهاءالدین جعفری در *رسالهٔ جغرافیای* خود، که دربارهٔ اسفراین به رشته تحریر در آورده است و در کتابخانه دانشکدهٔ ادبیات مشهد نگهداری می‌شود، ظاهراً براساس سنگ مزار وی، که در آن زمان (۱۳۵۴هـ‌ش) موجود بوده، تاریخ ولادت وی را ۸۳۰هـ.ق و تاریخ وفات او ۹۰۸هـ.ق ضبط کرده است.اکنون اثری از سنگ مزار وی نیست و جز خرابه‌ای از آرامگاه او باقی نمانده است. بعضی منابع، او را شیخ شاه علی اسفراینی و برخی دیگر، او را بیدوازی نوشته‌اند چون مدتی در خانقاه بیدواز در خدمت شیخ خود، رشیدالدین محمّد بیدوازی بوده که در واقع دوران تحصیلات، انتباه، جذبه و سیر و سلوک این قطب ذهبی بوده است.[۴]

---

۱ ـ *اصول تصوف*، ص ۳۴۴.

۲ ـ ذهبیه *تصوف علمی*، ج ۱، ص ۲۵۶.

۳ ـ اطلاق صفت (شاه) در اسامی طریقتی و یا القاب متعارف هر عصر و زمانی یکی از اثرات نفوذ تصوف هندی در تصوف شیعی ایرانی می‌باشد. سلسله ذهبیه کمتر از دیگران تحت تأثیر تصوف هندی قرار گرفتند و یا به هیچ وجه این نفوذ را پذیرا نشدند و به همین جهت در این سلسله اسامی که در آغاز تا پایان آنها کلمه شاه آمده است، بیش از تعداد انگشتان یک دست نمی‌باشد...(خاوری، ج ۱، ص ۲۵۶) و لفظ (شاه) در اول اسم (شاه علی بیدوازی، اسفراینی) از این جمله است.

۴ ـ جعفر سلطان القرائی، حواشی و تعلیقات *روضات الجنان* ابن کربلائی، ج ۲، ص ۵۸۱، به نقل از *نسائم المحبة من شمائم الفتوه* (در این کتاب «بیدوازی» ضبط شده است و در کتاب تحفهٔ عباسی خط مرحوم وحیدالاولیا چاپ شیراز، ص ۸۴، «بیداواز» نوشته شده است.)

۱۴۹ سیّد لطف الله (م. ۹۰۲ هـ.ق)

شیخ سیّد لطف‌الله از اقطاب و بزرگان راه طریقت است. بنا بر آنچه بر سنگ مزار وی حک شده، سیّد از مریدان سیّد نعمت الله ولی بوده است. وی در نیمهٔ دوم قرن نهم هجری می‌زیسته و در خانقاه بکر آباد به ارشاد مریدان مشغول بوده است. او سرانجام در سال ۹۰۲ هـ.ق چشم از جهان فرو بسته است.

پس از مرگ شیخ لطف الله، شاگرد وی، درویش علی سوزا، فرزند بابا محمّد جهانی، جانشین و متولّی مزار او می‌شود. آرامگاه و خانقاه شیخ لطف الله در روستای بکرآباد بعد از آبادی دهنه اجاق واقع در ۳۴ کیلومتری شمال شرقی اسفراین واقع است.

متن لوح مزار

هو

خط اوّل : تمام شد این لوح

خط دوم : مزار سیّد لطف الله مرید

خط سوم : سید نعمت الله ولی بجدیّت الفقیر الحقیر

خط چهارم : درویش علی سوزا فرزند بابا محمّد جهانی

خط پنجم : متولی این مزار درویش والاتبار

خط ششم : ... فی ذی... سنه ۹۰۲ ه.ق

۱۵۰ درویش ملک اردینی (م. ۹۷۳ه.ق)

درویش ملک اردینی از عارفان و سالکان قرن دهم هجری است. وی به روستای اردین در شرق قریهٔ دستجرد از توابع بام وصفی آباد اسفراین منسوب است. درویش ملک در این روستا زاده شد و مانند پدرش خواجه درویش حسن اردینی در وادی عرفان گام نهاد. خانقاهی نیز در این روستا به نام درویش حسن وجود داشته که امروزجز بقایا و تلی خاک از آن، چیزی باقی نمانده است. درویش ملک سرانجام در سال ۹۷۳ ه.ق در این آبادی در گذشت و در خانقاه خویش در روستای اردین مدفون شد. تنهااثر قابل استناد سنگ مزار درویش ملک است که عبارت «خواجه درویش ملک بن خواجه درویش حسن اردینی متوفّی ۹۷۳ه.ق » بر آن کنده کاری شده است. بنا بر اقوالی که سینه به سینه نقل شده و معمرین اردینی هنوز از آن سخن می‌گویند، درویش ملک، عارف وارسته‌ای بوده است و پس از مرگش مردم «اردین» مدتها عزاداری می‌کرده‌اند.

۱۵۱ درویش حسن اردینی اسفراینی

خواجه درویش حسن اردینی از سالکان و صوفیان قرن هشتم و نهم هجری و از معاصران شیخ سیّد لطف الله بکر آبادی از مریدان سیّد نعمت الله ولی است. در گذشته، در روستای اردین خانقاهی وجود داشته که به نام خانقاه درویش حسن مشهور بوده و آثار و بقایای این خانقاه یا خلوتخانهٔ شیخ حسن اردینی در اردین اسفراین معلوم است. به احتمال زیاد، مولانا شیخ محمّد راونیری از عارفان ولایت جهان ارغیان و مولانا سیّد لطف الله بکرآبادی و شیخ شاه علی بیدوازی از طریق این خانقاه با یکدیگر در ارتباط بوده‌اند. سنگی که در تصویر مشاهده می‌شود و در گذشته موجود بوده ولی امروز تنها تصویر آن باقی مانده تنها اثر به یادگار مانده از خانقاه اردین است، که در واقع، شناسامهٔ این خانقاه و مزار دو درویش والاتبار یعنی درویش حسن و درویش ملک فرزند اوست که به سال ۹۷۳ه.ق وفات یافته و این مراتب بر این سنگ، که به زحمت قابل خواندن است، نقر شده است.

۱۵۲ باباقدرت

وی از سادات و دراویش قرن دهم هجری است. درویش حسین بن سید محمد مشهور به «بابا قدرت» از معماران بسیار ارزشمند این خطه نیز بوده است.

شهرت دارد که پس از کشف مقبرهٔ احمد بن موسی علیه‌السلام در کوران به وسیلهٔ درویش محمود و درویش احمد در زمان پادشاهی شاه تهماسب صفوی (۹۳۰ه. ق) ساختمان آرامگاه احمد بن موسی علیه‌السلام توسط درویش حسین، که در آن زمان به «معمار حسین» مشهور بوده، ساخته شده است. از تاریخهایی که بر دربها و منبر مسجد آرامگاه احمد بن موسی علیه‌السلام حک شده (۹۵۲ه. ق) معلوم می‌شود که درویش حسین در نیمهٔ دوم قرن دهم هجری می‌زیسته و می‌بایست در آن تاریخ حدود ۴۰ تا ۴۵ سال از عمر وی گذشته باشد.

۱۵۳ آقا محمّد بیدوازی، بیدآوازی (قرن دوازدهم)

آقا محمّد بیدوازی، از دراویش قرن دوازدهم هجری و از مریدان و تربیت یافتگان سیّد قطب‌الدین محمّد نیریزی شیرازی (م. ۱۸شعبان سال ۱۱۷۳ه.ق) است. نام وی در *تذکرهٔ مناقب* و کتاب *شرح حال سیّد قطب‌الدین* تألیف مولانا راز شیرازی به تفصیل ثبت است.[۱]

۱ـ *اصول تصوّف*، ص ۴۶۰.

بازگشت به فهرست

سفیران

۱۵۴ نورالدین عبدالرحمان اسفراینی (۷۲۲ ـ ۷۹۷ه‍.ق)

شیخ نورالدین عبدالرحمان بن افضل الدین محمّد بن عبدالرحمان بن محمّد اسفراینی، صوفی حنفی و دانای به علوم فقه و تصوف از بزرگان علما و فقها و مشایخ معروف قرن هشتم هجری و متولد سال ۷۲۲ه‍.ق[1] است. وی به کثرت زُهد و تقوا و کمال معرفت وصف شده[2] و پیر خرقهٔ شیخ‌الاسلام زین الدین خوافی است.[3] نورالدین عبدالرحمان اسفراینی، نوهٔ نورالدین عبدالرحمان کسرقی است و در وادی عرفان به نورالدین عبدالرحمان ثانی شهرت دارد و در تاریخ به نورالدین عبدالرحمان، سفیر سلطان احمد جلایر، شهرت یافته است.

وی به روزگار خاندان آل جلایر، که بر عراق تسلط یافتند و بغداد را تختگاه خود قرار دادند، می‌زیست. در سال ۷۹۵ه‍ آذربایجان و عراق جزو قلمرو سلطان احمد جلایر بود. امیر تیمور به کار فتح بلاد عراق، آذربایجان، فارس و لرستان پرداخت. چون سلطان احمد جلایر تا آن تاریخ از امیر تیمور اظهار اطاعت و انقیاد نکرده بود، امیر تیمور در صدد بر آمد تا نواحی آل جلایر را ضمیمهٔ ممالک مفتوحهٔ خود سازد. از این رو، در ۲۶ ماه رجب سال ۷۹۵ از اصفهان به سوی همدان شتافت و در ۱۳ شعبان از همدان حرکت کرد و در اوایل ماه رمضان به دشت قولاغی روی نهاد. پس از شکست ترکمانان، روز دهم رمضان از آن جا بازگشت و در آق بلاق / آق بلاغ توقف کرد و بقیهٔ ماه رمضان را در آن جا گذرانید در همین اوقات، خبر نزدیک شدنِ امیر تیمور به بغداد رسید و سلطان

---

۱ ـ ابن عماد حنبلی، *شذرات الذهب*، ج ۶، ص ۳۴۹.

۲ ـ جلالی نائینی، ص ۴۹ تا ۵۳.

۳ ـ *طرائق الحقایق*، ص ۶۵.

احمد جلایر را به وحشت انداخت، سلطان احمد از طرفی میل نداشت تسلیم مطلق تیمور شود و از سوی دیگر، بیم هجوم او به بغداد، ارکان دولت جلایری را متزلزل گردانیده بود بنابراین، برای چاره جویی، موضوع را با سران حکومت خود در میان نهاد و راه تدبیر جُست. هر یک در این باره رای زدند و عاقبت، سلطان احمد پس از مشاورهٔ لازم، از شیخ نورالدین عبدالرحمان اسفراینی، که شاگردان و مریدان بسیار داشت و در سراسر ممالک اسلامی آوازهٔ فضل و دانش او پیچیده بود، خواست به عنوان سفیر و رسول به نزد امیر تیمور برود؛ شاید او را از هجوم به بغداد و اضمحلال خاندان جلایر باز دارد.

یکی از علل مهمّی که سبب گردید انجام این مهمّ بر عهدهٔ نورالدین عبدالرحمان محوّل شود، این بود که امیر تیمور با تمام بیدادگری و سفاکی و خشونت، نسبت به دانشمندان و علمای بزرگ و معروف به ویژه مشایخ صوفیه غالباً جانب احترام نگاه می‌داشت؛ چنان که وقتی شاه نعمت الله ولی و دیگر مشایخ صوفیهٔ معاصر خود را ملاقات کرد، با احترام تمام با آنها رفتار کرد به علاوه، سلوک و رفتارش با علما و دانشمندانی مانند ابن عربشاه، شمس‌الدین جُزُری، میر سیّد شریف جرجانی، ابن خلدون و غیر ایشان دوستانه بود. البته این احترامی که تیمور نسبت به بعضی از ارباب علم و دانش رعایت می‌کرد، کلیّت نداشت زیرا کسی که در حملات خود، بسیاری از شهرها (از جمله اسفراین را که در کتاب *تاریخ اسفراین* مفصّل بدان پرداخته‌ایم) و نیز آبادانیها و مدارس و مراکز تمدّن را زیر و رو کرد، و قهراً در این ویرانیها و کشتارها مردان دانشمند وارباب فضل ادب زیادی از بین می‌رفتند، نمی‌تواند حامی و مشوّق اهل دانش و ادب و عرفان به شمار آید. صرفاً دلجویی وی بدین خاطر بود که دانشمندان و هنرمندان را در سمرقند پایتخت خود، گرد آورد و خود را مشوّق علم وادب و حامی اسلام و مسلمانان وانمود سازد. این نکته هم ناگفته نماند که با توجّه به احوال تیمور، خصال زشت و زیبا و خوب و بد در نهاد او متمرکز بود و می‌توان او را جامع اضداد به شمار آورد. سلطان احمد جلایر از نورالدین عبدالرحمان اسفراینی درخواست کرد تا با عجلهٔ تمام، خود را به اردوی امیر تیمور برساند و به هر طریق ممکن تیمور را از آمدن به بغداد و ویران کردن آن و انقراض سلسله آل جلایر باز دارد. سلطان احمد توسط شیخ

اسفراینی پیغام فرستاد وابراز انقیاد و اطاعت کرد. امّا ملزم به سکه زدن و خطبه خواندن به نام او نشد.

شیخ نورالدین اسفراینی بی درنگ از بغداد به سوی اردوی تیموری، که در آن وقت در آق بلاق خیمه زده بود، حرکت کرد. روز یکشنبه، غرهٔ شوال در آق بلاق، مراسم عید فطر در اردوی گورکانی برگزار شد. بعد از دو روز، شیخ نورالدین اسفراینی بـه عـنوان «سفیر آل جلایر» به آن جا رسید و امیر تـیمور بـا تـعظیم و احـترام، آن مـرد بـزرگ را پذیرفت. اکثر منابع این واقعه را ثبت کرده‌اند. شرف الدیـن عـلی یـزدی، مـورخ دورهٔ تیموریان در *ظفرنامه* در این باره می‌نویسد: «و روز یکشنبه غرّه همایون فال شوال بعد از ادای فطر و دیگر صدقات از انواع احسان وافضال به اقامهٔ نماز عید قیام نمود و بعد از دو روز شیخ الاسلام اعظم شیخ نورالدین عبدالرحمان اسفراینی علیه الرحمة والرضوان، که از اکابر مشایخ روزگار بود، از طرف بغداد از پیش سلطان احمد جلایر به رسم رسالت به پایهٔ سریر خلافت مصیر آمد. حضرت صاحبقران چنانچه دأب آن مؤید گیتی ستان بود، که در تعظیم اهل علم و صلاح هیچ دقیقه فرو نگذاشتی، مقدم آن بزرگِ دین را به اعزاز تلقی فرمود و شیخ مشارالیه، پیغام سلطان احمد را به عرض رسانید، مشتمل بر آن که کمر مطاوعت و خدمتکاری بر میان بسته‌ام امّا از دهشت شکوه آن حضرت، قوّت احراز سعادت بساط بوس ندارم واگر به بغداد می‌فرمایند، مرا حـدّ مـقاومت نـیست وقـصد محاربه و معارضه در خاطر نه و تقوزها و پیشکش‌ها، که با شیخ فرستاده بود، از جانوران مرکن و پارس شکار افکن و اسبان نامی با زینهای زر به محل عرض رسیده لیکن چون نقد اخلاص به التزام سکه و خطبه، که متوقع بود، رواج نیافته بود تُحَف و هدایا، ملحوظ نظر التفات و قبول نگشت و شیخ نورالدین را به جهت علم و تقوا، اعزاز فرموده خلعت خاص ارزانی داشت و اسب و زر داده، باز گردانید. حضرت صـاحبقران چـون رسـول سلطان احمد جلایر باز گردانید، عزم بغداد کرد...» و روز جمعه سیزدهم شوال سنهٔ ۷۹۵ به جانب بغداد حرکت کرد.[1]

عبدالرزاق سمرقندی در *مـطلع السـعدین* هـمین مـضمون را بـا عـبارتی بـرگرفته از

---

۱ ـ محمدرضا جلالی نائینی، *سفارت نورالدین عبدالرحمان اسفراینی* نشریهٔ وزارت امور خارجه ایران، شمارهٔ ۱۰، دورهٔ دوم ص ۴۹ تا ۵۳.

ظفرنامه نقل کرده است که : جناب شیخ‌الاسلام نورالدین اسفراینی را به سبب علم وتقوا با احترام باز گردانید ، امّا چون امیر تیمور متوقع بود که در سکّه و خطبه ، نام وی ذکر شود ، لذا امیرزاده پیر محمّد را برای تسخیر بغداد روانه کرد . وسرانجام شیخ نورالدین اسفراینی سیزدهم شوال عازم دارالسلطنه بغداد شد .

خواند میر در حبیب *السیر* ومیر خواند در *روضة الصفا* ضمن شرح این سفارت تأیید کرده‌اند که اگر سلطان احمد بر رئوس منابر خطبه به نام تیمور می‌خواند ، عراق بر وی مسلم بود . امّا چون این رسم به جای نیاورد ، امیر تیمور هدایا و تحف وی را که همراه با شیخ نورالدین اسفراینی فرستاده بود، باز گرداند و با وجود این، حضرت جناب شیخ نورالدین اسفراینی ارشاد مآب را خلعت خاص و زر و اسب و جامه انعام و رخصت ارزانی داشت. بدین ترتیب می‌بینیم که امیر تیمور به بهانهٔ این که سلطان احمد ملزم به ضرب سکه و خواندن خطبه با نام و لقب تیمور نگردیده، ازقبول هدایای او خودداری کرد. ولی در عین حال به خاطر مقام شامخ علمی و تقوایی نورالدین عبدالرحمان اسفراینی در حقّ وی که در جایگاه سفیر امیر بغداد به سفارت آمده بود ، نهایت تکریم و احترام به جا آورد ؛ به علاوه او را با اعطای خلعت و زر و اسب باز گردانید ؛ هر چند شیخ اسفراینی نتوانست از هجوم تیمور به بغداد جلوگیری کند و از این حیث مأموریت سیاسی این عالم بزرگ با شکست مواجه شد امّا از این نظر که او ضمن مذاکرات خود با امیر گورکان موفق شد از شدّت خشم و غضب وی بکاهد تا شهر دارالسلام[1] از ویرانی و قتل عام مصون بماند، حایز اهمیت است.

شایان ذکر است که نباید شیخ نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی (۶۳۹ـ ۷۱۷هـ.ق) را، که پیر خرقهٔ شیخ علاءالدوله سمنانی است، با نورالدین عبدالرحمان اسفراینی مذکور (۷۲۲ـ ۷۹۷هـ.ق) خلط کرد؛ شیخ اسفراینی، نوهٔ شیخ کسرقی است.[2]

خانقاهی که در آن نورالدین عبدالرحمان اسفراینی در بغداد به تربیت شاگردان و ارشاد مریدان مشغول بود، همان خانقاهی است که توسط سلطان محمّد خدابنده

---

۱ ـ دارالسلام، یکی از القاب بغداد است.

۲ ـ جلالی نائینی، همانجا، تاریخ فوت شیخ نورالدین عبدالرحمان کسرقی که وی درج کرده است صحیح نیست. (نک: شرح حال کسرقی اسفراینی در صفحات قبل)

اولجایتو در سال ۷۰۹ه.ق به نام «خانقاه اسفراینی» برای نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی ساخته شد. اسفراینی در بغداد به نام «نورالدین عبدالرحمان ثانی» مشهور بود و به گفتهٔ جامی بعدها وی خلیفهٔ جدّبزرگوار خویش و شیخ الاسلام بغداد شد.[1] و بنا به گفته قشاشی، امین الدین عبدالسلام خُنجی، شاگرد نورالدین عبدالرحمان کسرقی اسفراینی، راه استاد خود را ادامه داد و مؤسس شعبهٔ «نوریهٔ اسفراینیّه» در بغداد گشت، و احتمالاً نورالدین عبدالرحمان اسفراینی در محضر خنجی و دیگر شاگردان جدّش، طی طریق و سیر و سلوک کرده و سپس جانشین وادامه دهندهٔ راه جدّش در بغداد شده است، زیرا با توجه به سال تولد اسفراینی و سال وفات کسرقی، وی محضر جدّش را درک نکرده است.[2]

در کتاب *شذرات الذهب* مکتوب است که نورالدین اسفراینی از عمربن علی قزوینی سماع حدیث و اسفراینی از قزوینی و او از محمّد بن عراک واسطی واو از صغانی روایت حدیث کرده است.[3] پس از نورالدین اسفراینی، فرزند وی به نام کمال الدین اسفراینی، که در زمرهٔ عرفا و سفراست. خط مشی عرفانی و سیاسی پدرش را پی گرفت.[4]

۱۵۵ شیخ کمال الدین اسفراینی سفیر تکودار بن هلاکوخان

شیخ کمال الدین عبدالرحمان اسفراینی از معاصران و مقربان ایلخان تکودار، پسر هلاکوخان مغول بود. وی یکی از شخصیتهای دینی و بسیار متنفذی بود که نفوذ کلام او باعث اسلام آوردن تکودار شد. شیخ کمال الدین عبدالرحمان اسفراینی تکودار، پسر هلاکوخان را به اسلام دعوت کرد واو را به نام «احمد» خواند. صاحب‌دیوان به عرض شاه رسانید که اکنون که سلطان قصد اعتلای دین اسلام دارد، باید با سلاطین مصر طرح دوستی ریزد و دشمنی دیر ساله را فراموش کند تا تیغها در غلاف رَود و بازرگانان آمد و شد گیرند. چون این سخن از سر مصلحت محض بود، حکم شد تا شیخ کمال الدین

---

۱ ـ عبدالرحمان جامی، *نفحات الانس*.

۲ ـ صفی الدین احمد بن محمّد بن عبدالنبی انصاری مدنی دجانی مشهور به قشاشی، *السمط المجید*، ص۱۵۵، الطبعة الاولی، مطبعة مجلس دائرةالمعارف النظامیه هند ـ حیدرآباد دکن سنه ۱۳۲۷هجری.

۳ ـ سیف هروی، ۶۱۴، ۶۱۵؛ *کاشف الاسرار*، ص ۱۴ ـ ۱۱.

۴ ـ *شذرات الذهب*، ج۶، ص۳۴۹؛ *تعلیقات سفرنامه ابن بطوطه*، ج۲، ص ۵۳۵/۱.

عبدالرحمان [اسفراینی] به سفارت رَود و خبر اسلام سلطان احمد به پادشاه مصر، سیف الدین قلاوون دهد؛ پس اقضی القضات قطب الدین شیرازی و اتابک پهلوان را با مکتوبی روانهٔ درگاه ساخت. متن نامه‌ای که ایلخان مغول به سیف‌الدین قلاوون، سلطان مصر نوشت و همراه شیخ فرستاد و جواب آن در تاریخ وصاف آمده است.[۱] این متن با اندک اختلافی در آثار مورخان عرب (نویری در نهایةالأَرب و ابی الفضائل در النهج السدید نیز نقل شده است).[۲]

ابن بطوطه در شرح سفر خود، از حضور شیخ عبدالرحمان اسفراینی [کمال الدین عبدالرحمان اسفراینی سفیر] نزد سلطان هند سخن به میان آورده و اشاره کرده است که «باری دیگر مردی خراسانی به نام شیخ عبدالرحمان اسفراینی، نزد سلطان هند آمد. پدر کاین شیخ ساکن بغداد بود. سلطان پنجاه هزار دینار نقره و چندین اسب و غلام و جامه به او بخشید.[۳]

به احتمال قریب به یقین پدر اسفراینی، عبدالرحمان محمّد اسفراینی و نام خود وی افضل الدین محمّد بن عبدالرحمان بن محمّد اسفراینی است؛ چنان که فرزندش شیخ نورالدین عبدالرحمان بن فضل الدین محمّد بن عبدالرحمان بن محمّد اسفراینی (۷۲۲ـ ۷۹۷هـ.ق) از بزرگان و فقها و مشایخ معروف و بنام زمان، همان رویّه و شغل پدر را دنبال کرده و به عنوان سفیر سلطان احمد جلایر به سفارت و رسالت نزد امیر تیمور رفت تا او را از هجوم به بغداد و اضمحلال خاندان جلایر باز دارد.[۴]

---

۱ ـ ابن بطوطه، *سفرنامه*، ترجمه دکتر محمّد علی موحد، ج ۱، ص ۵۳۵.

۲ ـ *تاریخ وصاف*، ص ۷۲ ـ ۷۰.

۳ ـ ابن بطوطه، *سفرنامه*، ج ۱، ص ۲۶۱.

۴ ـ *شذرات الذهب*، جزء ششم، ص ۳۴۹.

بازگشت به فهرست

شاعران

۱۵۶ ابو نصر پیشوا

ابو نصر مهلّبی پیشوا از شاعران قرن چهارم هجری بوده و به زبان عربی، نیکو شعر می‌سروده است. بنا به گفتهٔ ثعالبی در *تتمة الیتیمه*، ابو نصر مهلّبی پیشوا در اسفراین زاده شد و در عراق نشو و نما کرد. وی همنشین و همصحبت اعراب بادیه شد. پیشوا، دانش، فصاحت و بلاغت را چون اعراب بدوی فرا گرفت. وی برای شیخ امام موفق کارهای دبیری می‌کرد. چون به سن پیری رسید، به بیماریهای گوناگون مبتلا شد و بدان سبب از دنیا رفت:

أَقُولُ لِأصحابی و قد قال بعضهم — أری نفسه فی لجّة الموت تغرق
عزیزٌ علیکم أنْ یموتَ فتیً له — لسان بحدّ الهند و انّی ینطق
لئن غبت عن مغناك یا بن محمدٍ — بموتٍ فکم جیب علیَّ یشقّقُ
و کم من شریرٍ زیّنته ید العلیٰ — بریحان فضلی فی الاقالیم یخرق
و لَمْ أرَمن دنیای بعد لذاذةً — و لم یتمتّع بی الغزال المطوّق
و ما سرنی دست العلی و أنا الذی — با نجم فضلی سنّة الشمس تشرق[۱]

۱۵۷ ابوالقاسم اسفراینی

ابوالقاسم اسفراینی از شاعران قرن چهارم هجری است. ثعالبی اشعاری را از وی در بارهٔ غلامی صیدلانی آورده است:

قد صاد بالخطّ مهجتی عنج — عذار خدّیه صولجانیّ

۱ ـ ثعالبی، *تتمة الیتیمة*، ج ۲، ص ۱۰۸.

ما خلت کی أتّقی مخایله اَنْ یَحْسنَ الصید لانی[1]

۱۵۸ ابوالقاسم محمّد بن فضل اسفراینی (شاعر قرن پنجم)

ابوالقاسم، محمّد بن فضل بن احمد اسفراینی، شاعر دورهٔ غزنویان و پسر ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی وزیر سلطان محمود غزنوی است. بنا به گفتهٔ عتبی، معاصر ابوالقاسم اسفراینی: «در وقت وزارت او پسرش ابوالقاسم محمّد بن فضل در فضایل به درجهٔ کمال رسیده بود و در بلاغت و براعت، یگانهٔ روزگار شده و در میان اکفا و اقران بر سر آمده و ذکر او در اقطار خراسان منتشر گشته و نظم و نثر او شایع و مستفیض شده.»[2]

بنا به گفته سدیدالدین محمّد عوفی : «در عهد سلطان یمین الدوله محمود [غزنوی] جملگی فضلا خواستند که دو بیت فارسی ابو عبدالله محمّد بن صالح نوایحی، شاعر مشهور سامانیان را به تازی ترجمه کنند، کسی را میسّر نشد، تا آن گاه که خواجه ابوالقاسم، پسر وزیر ابوالعباس اسفراینی، آن را به تازی ترجمه کرد، چندان که همهٔ فضلا بپسندیدند و آن دو بیت محمّد بن صالح این است:

سیم دندانک و بس دانک و خندانک و شوخ
که جهان آنک بر ما لب او زندان کرد
لب او بینی گویی که کسی زیر عقیق
به میان دو گل اندر شکری پنهان کرد

و ترجمهٔ این ابیات که ابوالقاسم اسفراینی به عربی ترجمه کرده، این است:

فضی ثغر لبیب ضاحک حرم من عشق مبسمه اصبحت مسجونا
بِسکرٍ قَدْ رأیتَ الیوم مبسمة تحت العقیق بذاك الورد مکنونا[3]

ابوالقاسم محمّد بن فضل در ایام جوانی به سرای ابدی شتافت، عتبی پایان عمر وی را با این جمله وصف کرده است: «حرقت [سوزش] حرفت ادب درو رسید و در نضرت جوانی و حسرت امانی و عنوان زندگانی فرو شده»[4]

---

۱ ـ ثعالبی، *تتمة الیتیمة*، ج۲، ص۱۰۸.
۲ ـ عتبی، *تاریخ یمینی*، ص ۳۴۰.
۳ ـ عوفی، *لباب الالباب*، تصحیح سعید نفیسی، ص ۲۵۹، ۲۶۰.
۴ ـ *تاریخ یمینی*، ص ۳۴۲.

مؤملی کاتب اشعاری در رثای وی سروده است:

یـا عـینُ جـودی بِـدَم سـاجم	علی الفتی الحُرّ أبـی القـاسم
قـد کـاد اَنْ یـهدِمَنی فَـقْدُهُ	لولا التَّسـلّی بِأَبـی القـاسم[۱]

ظاهراً از وی فرزندی باقی مانده که در علم حدیث در زمرهٔ حافظان به شمار است، چنان که یاقوت نوشته است که ابوالقاسم اسماعیل بن محمّد بن فضل حافظ و ابو عبدالله محمّد بن علی بن علی بن محمّد اسفراینی از ابو طاهر عبدالرحمان بن احمد بن علک ساوی (م. ۴۸۴ ـ ۴۸۵ه.ق) حدیث روایت کرده‌اند.[۲]

ابوالقاسم محمّد بن فضل بن احمد اسفراینی، قصیده‌ای در مدح پدرش سروده، که عتبی فقط پنج بیت از آن را آورده است:

لَـقَدْ أَربـیٰ ابـوالعبّاس جـوداً	عـلیٰ جـودالرَّبـیع لِـمُعْتَضیهِ
فَـفی إِحـدیٰ یـدیْهِ مَـماتُ قـومٍ	و فـی أخـریٰ الحـیوةُ لِـمُرْتجیهِ
لَقَدْ خَضَعَتْ لک الدُّنیا و دانَتْ	فَـهَلْ مَـرْقیً سـواه فَـتَرتَقیهِ
و أَقـبلَ نـحوَک الاقـبالُ حـتّیٰ	غَـدا بـصراً و أَنتَ النّـور فـیهِ
فَـنَوْرِزْ ألف نـوروزٍ سـعیداً	رفـیع الجَـدِّ فـی عـیشٍ رفـیهِ[۳]

۱۵۹ ابوالحسن علی بن فضل اسفراینی

ابوالحسن، علی بن فضل بن احمد اسفراینی، پسر ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی وزیر است. نام وی علی، کنیه‌اش ابوالحسن و شهرتش «حجّاج» بود. علی بن

---

۱ ـ یا عینُ... ای چشم، با خون ریزان خود جود کن بر جوان آزاده ابوالقاسم ـ نزدیک بود که مرگ او مرا نابود کند، اگر تسلّیٰ من با ابوالقاسم [رسول اکرم ﷺ] نمی‌بود.

۲ ـ معجم *البلدان*، ج۳، ص ۱۷۹، ۱۸۰.

۳ ـ ترجمه ابیات:

لَقَدْ أَرْبی... ابوالعباس در بخشش کردن به کسی که طلب جود کند بر باران آغازِ بهار مزیّت دارد.

ففی إِحدی... در یکی از دستهایش مرگ گروهی (به وسیله شمشیر) و در دست دیگر زندگی است (به وسیله بخشش) برای کسی که بدو امیدوار باشد.

لَقَدْ خَضَعَت... دنیا برای تو خاضع و نزدیک و پست شد، پس آیا جز این مقامی هست که تو بدان بالا روی؟

و أَقْبِلْ... و اِقبال و نیکبختی به سوی تو آمده تا آن جا که به منزلهٔ حدقهٔ چشم شد و تو نور آن هستی.

فَنَوْرِز... پس به هزاران نوروز با شادکامی برسی، در حالی که بخت عالی با زندگی مرفه داشته باشی. ـ *تاریخ یمینی*، ص ۳۴۰، ۳۴۱.

فضل اسفراینی در زمرهٔ شاعران و دانشمندان قرن چهارم و پنجم هجری قمری به شمار است. وی پس از مرگ برادرش ابوالقاسم محمّد بن فضل، وارث اعمار وی شد.

عتبی ابیاتی ازاشعار حسن بن علی بن عباس جریح معروف به «ابن رومی» را در شرح حال حجّاج و در وصف وی آورده است:

تَسمُو الرِّجالُ بِآباءٍ و آوِنةٍ　　　تَسمُوالرِّجال بِأَبْناءٍ و تَزدْانُ

كَمْ مِنْ أَبٍ قَدْ علابابنٍ ذُری شرفٍ　　　كَما عَلاٰ برسول اللهِ عدنان[1]

منشی کرمانی و عقیلی در شرح حال ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی وزیر نوشته‌اند که: «اسفراینی را پسری آمد، حجّاج نام کرد. فاضل و ادیب شد. دیوان اشعار عربی او مشهور است و بر کمال و متانت فضلش دالّ است.»[2] شعرای زمان، ابوالحسن علی بن فضل اسفراینی را به شجاعت و فضل و کاردانی و مخصوصاً به سخاوت بسیار ستوده‌اند و از آن جمله فرخی سیستانی در مدح وی قصاید بسیار سروده است. فرخی علاوه بر پنج قصیدهٔ بلند، یکی از ترجیع بندهای[3] خود را نیز در هفت بند به مدح او اختصاص داده است:

قصیده‌های ۱۵ (ص ۲۶)، ۸۱ (ص ۱۶۶)، ۱۶۰ (ص ۳۱۴)، ۱۶۱ (ص ۳۱۵)، ۱۸۶ (ص ۳۵۷) و ترجیع بند، ۲۱۷ (ص ۴۲۷)[4] از دیوان فرخی سیستانی در مدح علی بن فضل اسفراینی است.

برای نمونه، بند اول از ترجیع بند فرخی سیستانی را، که در مدح و کفایت اوست، می‌آوریم:

ماه فروردین جهان را از درِ دیدار کرد

ابر فروردین زمین را پر بُت فرخار کرد

---

۱ ـ تَسمُوالرجالُ... مردان به وسیلهٔ پدران و زمانها به مقام بلند می‌رسند و همچنین مردان با پسران بلند پایه و آراسته می‌شوند. چه بسا پدری که به وسیلهٔ پسر به قلّه‌های شرف بالا رفته، چنان که قبیلهٔ عدنان با رسول خدا صلی الله علیه و آله سربلند شدند. ـ *تاریخ یمینی*، ص ۳۴۲.

۲ ـ *نسائم‌الأسحار و لطائم الاخبار*، ص ۴۰؛ *آثارالوزراء*، ص ۱۵۰.

۳ ـ دکتر غلامحسین یوسفی، *فرخی سیستانی*، ص ۱۱۸ به نقل از دیوان فرخی، به اهتمام محمّد دبیر سیاقی، چاپ تهران ۱۳۳۵ش، ص ۲۶.

۴ ـ فرخی سیستانی، *دیوان اشعار*، به کوشش محمّد دبیر سیاقی، چاپ سوم، ۱۳۶۳ش، ص ۴۲۷.

بـــاد گـــویی نـافه‌های تـبّتستان بـر دریـد
بـــاغ گـــویی کـــاروان شـوشتر آوار کـرد
گـلبن سرخ آستین صد ره پـر یـاقوت کـرد
گـــلبن زرد آســتین کـرته پـر دیـنار کـرد
ایـــن بـهار خـرّم شـادی فـزای مشکبوی
خـــاک را بـــزاز کـرد و بـاد را عـطّار کـرد
تـا ز چشـم نـرگس تـازه، بـنفشه دور شـد
غـنچۀ گُـل بـا شکـوفه‌ی ارغـوان دیـدار کـرد
چشم نیلوفر چو چشم ماندگان در خواب شد
تـــانم نـیسان، دو چشـم لاله را بـیدار کـرد
زند واف زند خوان چون عاشق هـجر آزمـای
دوش بـر گـلبن هـمی تـا روز نـاله زار کـرد
از نـوای مـرغ گـویی جـواجـۀ سیّد بـه بـاغ
مطربی پـنجاه را چـون خسروی بـر کـار کـرد
خـواجـۀ *حـجّاج* از جـمع بـزرگان جـهان
ایـزد او را بـرگزید و بـر جـهان سـالار کـرد.
جاودانه خـواجـۀ هـر خـواجـه‌ای حـجاج بـاد
برترین مـهتر بـه کـهتر، کـهترش مـحتاج بـاد[1]

و در جای دیگر آمده است:

ابوالحسن علی فـضل احـمد آن کـه زخـلق
مُقَدّم است به فضل و مُقَدّم است به جاه[2]

***

در دلم هـیچ کسـی دست نـیابد بـه بـدی
تـــا درو مـــدحت فـرزند وزیـر الوزراست

---

۱ ـ *دیوان اشعار*، ص۴۲۷.
۲ ـ همان، ص ۳۵۷.

خـــواجـــۀ حـــجّاج عـــلی بـــن الفـضل
آن کــه از بــار خـدایـان جـهان بـی هـمتاست
روز و شب، درگــه او خــانۀ اهــل هـنر است
سال و مَه، مجلس او، مسکن و جای ادباست
بــه ســخا مـردۀ صـد سـاله هـمی زنـده کـند
این سخا معجز عیساست همانا، نه سخاست
هــمچو بــر شــاخ درخــتان، اثــر بــاد بــهار
اثـــر نـــعمت او بــر هــمه گـیتی پــیداست
هــمچون او مــا هـمه از نـعمت او بـهره‌وریم
پس چو نیکو نگری، نعمت او، نعمت ماست[۱]

چنان که اشاره شد، عتبی و دیگران همواره در بارۀ فضل و ادب و کمال قابل توجّه خانوادۀ ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی و فرزندان او، خاصّه ابوالحسن، علی بن فضل «حجّاج» لب به تحسین و تمجید گشوده‌اند. واین خود دلیلی روشن بر واهی بودن ادّعاهای عتبی مبنی بر «بی بضاعت بودن یا کم بضاعت بودن ابوالعباس اسفراینی در امر صناعت دبیری» است که در شرح حال این سرو سایه فکن و بزرگمرد عصر سامانی و مشوق حکیم ابوالقاسم فردوسی مفصل بدان خواهیم پرداخت.

فرّخی سیستانی، حلم و بردباری حجّاج را مکرّر تحسین کرده است. در خلال مدح وی، نکته‌ای از زود خشمی ارباب قدرت را در آن روزگار می‌توان دریافت، در حالی که این وزیرزادۀ دانا بر تیزی و تندی، لباسی از حلم و بردباری پوشیده است:

زود تــیز و زود تــند آزار بــاشد هــر شــهی
خواجه باری زود تیز و تند و زود آزار نیست[۲]

***

---

۱ ـ *دیوان اشعار*، ص ۲۶.

۲ ـ یوسفی، ص ۱۱۹ به نقل از *دیوان فرّخی سیستانی*، ص ۴۳۰.

بسا کسا که گنه کرد و هیچ عذر نداشت

دل کریمش از آن کس نجُست عذر گناه[۱]

فرّخی، دربارهٔ خواجه ابوالحسن اسفراینی گفته است: «خواجه ابوالحسن حجّاج چون آتشی تیز بر تیغ کوه است و دیگران چون شمعی بر باد خن.»[۲] و در باب گشاده دستی و سخاوت وی گوید: «اثر نعمت حجّاج چون اثر باد بهار بر شاخ درختان بر همهٔ گیتی پیداست.»[۳] و دربارهٔ درگاه فضل بن علی اسفراینی نیز داد سخن داده است. وی کاخ ابوالحسن حجّاج راچون «روزگار جوانان امیدوار» می‌پندارد.[۴] وقتی فرخی سخن به مدح او می‌کشاند و می‌گوید: «مهتران بسیار دیدم، کس چنین مهتر نبود.» می‌توان احساس کرد که مدیحش از گرمی و علاقه خالی نیست:

سخن چون بود اندر ستایش هر کس   چو در ستایش او راه یافت گشت چو جان

هر آینه که سخن در ستایش مردم   چنان نیاید کاندر ستایش رحمان[۵]

فرّخی سیستانی در مدح وزیرزاده حجّاج، قصاید و اشعار بسیار گفته است. معلوم می‌شود که اسفراینی، این شاعر گرانمایه را نیک می‌نواخته و خوی وخصلت پسندیده‌اش نیز شاعر را شیفته خود ساخته است.

مدایح فرخی در بارهٔ حجّاج از بهترین اشعار اوست و قصیدهٔ معروف *پیچان درختی نام او ناروِن* از این جمله است.[۶] در این قصیده شیوا، فرخی در مقدمه، درخت نارون را وصف کرده و هر جزیی از آن را به چیزی مانند ساخته است.[۷]

از کثرت شعرهای فرخی در ستایش اسفراینی پیداست که وی علاقهٔ وافری به این وزیرزاده داشته است. زیرا فرخی در قصاید خود شور و حرارت و شوق زایدالوصفی در ستایش ممدوح در شعر و گفتار خود آشکار کرده است.

۱ـ یوسفی، ص ۱۱۹، به نقل از *دیوان* فرّخی سیستانی، ص ۳۵۸، نیز: رک ص ۳۱۶.

۲ـ همان، ص۴۹۶، به نقل از *دیوان فرخی*، ص۳۱۶.

۳ـ همان، به نقل از *دیوان فرخی*، ص ۲۷.

۴ـ همان، ص۴۹۷ به نقل از *دیوان فرخی*، ص۱۶۷.

۵ـ همان، ص ۱۱۹، به نقل از *دیوان* فرخی، ص ۴۳۰.

۶ـ همان، به نقل از *دیوان* فرخی سیستانی، ص ۳۱۵ـ۳۱۷.

۷ـ همان، ص ۴۷۷ به نقل از *دیوان فرخی*، ص ۳۱۶.

ابوالحسن علی بن فضل بن احمد اسفراینی پس از پدرش چندی عامل جوزجان و نیز حاکم نسا بود؛ گویا در یکی از این دو جا، فرخی سیستانی به نزد او رفته و از محبتهایش برخوردار شده است:

درین دو مَه که من این جا مقیمم از کف او   بـه کـام دل بـرسیدند زایـری پـنجاه
یکـی مـنم کـه چـون آمـدم مَثل بـر او   کـه کُـرد بی بـنه آیـد هـزیمت از بـنگاه
کـنون چـنان شـدم از بـرّ او کـجا تـن مـن   بـه نـاز پـوشد تَـوزّی و صـد رهٔ دیـباه
بـه صُـرّه زر بـه هـم کـردم و بـه دره درم   هـمی روم کـه کـنم خـلق را ازیـن آگـاه[۱]

و شاید در همین سفر بوده که در روز نخست، حجّاج جامه‌ای گرانبها به او بخشیده است.[۲]

مؤلف حبیب *السیر* نیز در بارهٔ حجاج گفته است: «...ابوالعباس پسری داشت حجّاج نام، که در کسب فضایل نفسانی سر آمد افاضل آن زمان بود و اشعار عربی و فارسی و غزل در غایت بلاغت نظم می‌نمود.»[۳]

توجه علی بن فضل به شاعران و ادیبان از این جا پیداست که «با بدیع الزمان همدانی مکاتبه داشته و یکی از مراسلات بدیع‌الزمان به او در مجموعهٔ رسایل وی باقی است.»[۴] و در اشعار فرخی نیز مذکور آمد که:

«روز و شب، درگه او، خانهٔ اهل هنرست.»[۵] ثعالبی در کتاب *تتمة الیتیمه* در ضمن معرّفی ابوالقاسم عمر بن عبدالعزیز السرخسی ملقب بالجکرزی نوشته است: «و قال للشیخ حجاج بن الشیخ ابی العباس الاسفراینی و قد خرَّ سقف دهلیزه بنسا فتطیر من ذلک:

أتاک السعد مشدود النطاق   یبشرنا بعزک فهو باقٍ
و شید عند بابک للمعالي   رواقاً رایقاً عالی المراقِ

---

۱ ـ یوسفی، ص ۱۱۸ به نقل از *دیوان* فرخی، ص ۳۵۸.
۲ ـ همان، به نقل از *دیوان* فرخی ، ص ۳۱۷.
۳ ـ همان؛ به نقل از دهخدا *لغت نامه*، ص ۴۱۱.
۴ ـ نصرالله فلسفی، «یک وزیر ایران دوست» مجلهٔ *مهر*، سال چهارم، ص ۱۱۹؛ همو، چند *مقاله تاریخی و ادبی*، ص ۲۰۹.
۵ ـ فرخی سیستانی، *دیوان*، اشعار ص ۲۶.

و أحکم صنع هیکله فأضحی — رواق الطین قالب ذاالرواق
فلمّا تم واستعلی مشیداً — علی حسن التئام و اتساق
تولی السعد نفض رواق طین — کذاک یهد قالب کل طاق[۱]

۱۶۰ عزّالدین رافعی اسفراینی

عزّالدین رافعی از رؤسای اسفراین و از شعرای قرن چهارم و پنجم هجری است، وی از معاریف بزرگ خراسان به شمار می‌آمده است. رافعی اسفراینی در جوانی به هر هنر آراسته و در هر فنّ ماهر بوده است. در شیوهٔ سیاقت و دقایق محاسبت از معاصران خویش برجسته‌تر بوده است. با این همه فضایل، طبعی چون آب زُلال داشته و اشعاری چون باد شمال می‌سروده است، از اوست:

سودای تو آب زندگانی ببرد — تا دیدن تو زیب جوانی ببرد
بی خدمتت ای جان جهان نزدیک است — تا جان سبک روح گرانی ببرد

نیز شعری از او را امین احمد رازی در *هفت اقلیم* خود آورده، که مطلعش این است:

همچو بر باد درختان اثر باد بهار — ثمر نعمت او بر همه گیتی پیداست[۲]

۱۶۱ افضل اسفراینی

افضل اسفراینی از شاعران قرن ششم و هفتم هجری است. وی در سرودن رباعیات ممتاز بوده است. جمال خلیل شروانی در کتاب *نزهةالمجالس* وی را در زمرهٔ رباعی سرایان برگزیده آورده است. این رباعی از اوست:

تاجان و دلم بوی تو را یافته‌اند — روی از دو جهان به جمله برتافته‌اند
دانی چه کنم دست بدارم ز غمت — کاین غم نه به پای چو منی بافته‌اند[۳]

شروانی، این رباعی را به گونه دیگری نیز آورده است:

تا جان و دلم، بوی غمت یافته‌اند — در هجر به صبر، موی بشکافته‌اند

---

۱ ـ *تتمة الیتیمة*، ج ۲، ص ۴۴.

۲ ـ *هفت اقلیم*، ج ۲، ص ۳۰۰، ۳۰۱.

۳ ـ بافته نبودن به پای کسی (= شایسته و سزاوار نبودن او آن کار را).

تـا چـند کـنم صـبر بـه اومـید تـهی   نه صبر به پـای چـو مـنی بـافته‌انـد[1]

۱۶۲ شهاب اسفراینی

شهاب اسفراینی از شاعران قرن ششم و هفتم هجری و معاصر افضل اسفراینی است. جمال خلیل شروانی، این رباعی وی را در ردیف رباعیّات برگزیده درج کرده است:

شب کیست که نام زلفت آشفته نهد؟   یا لعـل، کـه قـیمت لبت سُـفته نـهد؟
یا ماه که باشد که به هـر مـاه دو بـار   آن طاق دو ابروی تو را جفته نـهد؟[2]

۱۶۳ فرید اَحْوَل اسفراینی اصفهانی

ملک الشعرا، خواجه فریدالدین اسفراینی معروف به «اَحْوَل» از شاعران معروف قرن هفتم هجری است. برخی منابع، وی را به سبب زاده شدن در اسفراین، اسفراینی و نیز خراسانی گفته‌اند. وی آن جا در آغاز کار از خراسان به هندوستان رفته و چندی مدّاح عین الملک فخرالدین حسین بن ابوبکر اشعری بوده و قصیده‌ای در آن جا سروده است. پس از بازگشت از هندوستان، به مدتی طولانی در اصفهان اقامت گزیده و به همین سبب او را اصفهانی نیز گفته‌اند،

فرید احول، بیشتر عمر خود را در اصفهان و سپس در شیراز در دربار اتابکان فارس گذرانیده و قسمتی از پایان عمر او مصادف با زمان سعدی بوده است. وی مدّاح خاص اتابک عضدالدین سعدبن زنگی (۵۹۱ـ ۶۲۳هـ. ق)، و پسرش فخرالدین ابو بکر (۶۲۳ـ ۶۵۸ هـ. ق)، پسر دیگرش محمّد بن سعد (۶۵۸ ـ ۶۶۰هـ. ق) و آبش خاتون (۶۶۲ـ ۶۸۶هـ. ق) ملکهٔ معروف این خاندان بوده است. بدین ترتیب معلوم می‌شود که فرید احول اسفراینی تا جلوس آبش خاتون در سال ۶۶۲هـ.ق زنده بوده است،؛ چنان که با امامی هروی شاعر معروف همین زمان نیز معاصر بوده و معارضه می‌کرده است. او قصیده‌ای در ستایش شمس‌الدین محمّد صاحبدیوان جوینی، وزیر معروف مغولان، که

۱ ـ شروانی، جمال خلیل، *نزهةالمجالس*، ص ۶۰، ۲۴۸، ۶۲۸.
۲ ـ همان، ص ۷۹ـ۲۹۶.

در شب شنبه ۱۶ شعبان ۶۷۷ کشته شده، سروده است. فریدالدین اسفراینی، فرید تخلّص می‌کرده است:

فریدا فخر اگر آری به قرآن و حدیث آور

که لاف شاعری پیشت خرافات است و کذّابی

بعضی تصور کرده‌اند که فرید احول پس از خروج از خراسان به هندوستان رفته و به خدمت ناصرالدین قباجه از سلاطین ممالیک غوری، که تا سال ۶۲۴هجری در ناحیهٔ سند فرمانروایی داشت رسیده است. علّت این تصوّر، وجود قصیده‌ای است در دیوان فرید احول در مدح عین الملک حسین بن ابو بکر اشعری، وزیر ناصرالدین قباجه به مطلع ذیل:

گفتم بدان نگار که خورشید انوری گفتا ز وی نکوترم ار نیک بنگری

این قصیده را عوفی در لباب الالباب ذیل احوال کسانی آورده که در شاعری، اختصاص به دربار ناصرالدین قباجه داشته‌اند ولی اشکال در آن است که گفته‌اند فرید پیشهٔ شاعری نداشته و بنا به تصریح خود او، وی «سپهدار» بوده است:

گفتم نه شاعرم که سپهدار بوده‌ام گفتا که با سری چه به از فضل بر سری

و چنان که عوفی نیز تصریح کرده، پیش از ورود به خدمت ناصرالدین قباجه، نزد سلطان جلال الدین، منقبتی بزرگ داشته و ممدوح بعضی از شاعران بوده است. تشخیص درستی یا نادرستی سوابقی که برای فرید احول بر شمرده‌اند، مستلزم اطلاعات بیشتری است و قبول این که فرید از خراسان به هندوستان رفته، آسان نیست.[۱]

بعد از ترک خراسان ظاهراً اولین محلّ توجّه فرید اصفهان بود. او در آن جا به ملازمت آل صاعد (صاعدیه) که ریاست حنفیان را داشتند، در آمد و آنان را مدح گفت. به همین سبب است که تذکره نویسان «ظهور» او را در شاعری در زمان خاندان صاعدیه دانسته‌اند. فرید پس از این که شهرت و مهارت پیدا کرد، یکی از معروفترین قصاید خود را در صفت ستارگان و شب در اصفهان سرود.

در زمانی که او در دربار اتابکان فارس بود، میان وی و شعرای عراق و فارس در آن زمان، رقابت افتاد، هر کدام قصیده‌ای نزد صدرالشریعهٔ بخاری فرستادند. سعدبن ابی

۱ـ *لباب‌الالباب*، ص ۴۰۸.

بکر بن سعد زنگی، امیر رکن الدین میرآب را، که از ادبای معروف زمان بود، به امتحان ایشان گماشت و در این امتحان برتری فریدالدین ثابت شد. او از شیراز به اصفهان رفت و تا آخر عمر در اصفهان مقیم بود و در اواخر قرن هفتم در اصفهان رحلت کرد؛ بعضی هم مرگ وی را در بخارا نوشته‌اند.

فریدالدین احول به سبک عراقی، قصایدی نیکو می‌سروده ولی بیش از دیگران به صنایع لفظی و محسنات کلام دلبستگی داشته است و به همین جهت، اشعارش به سبک قطران تبریزی، رشید وطواط و عبدالواسع جبلی نزدیکتر می‌نماید. او همچنین در عروض و قافیه و صنایع شعری مهارت تام داشته است. دیوان اشعار وی شامل سه هزار و پانصد بیت است.[1] بسیاری از اشعار فرید توسط بدرالدین جاجرمی در *مونس الاحرار* ثبت و ضبط شده است.

چند بیتی از یکی از قصاید او را در این جا نقل می‌کنیم:

چیست آن آب اندر آتش غرقه و آتش اندر آب
نیست ز آتش آب را، وز آب آتش را حجاب

آتشی کآبش دهی از آب گردد تیزتر
منجمد آبی کز آن آتش نمی‌گردد مذاب

هر چه در عالم ز خاک و باد و آب و آتش است
هست او را غالب، آب و آتش از باد و تراب

جوهر او از زمرد،پیکرش افعی نمای
ز یورش از زرّ سرخ و گوهرش از سیم ناب

آن زمرّد اوست کز نقره برون آرد عقیق
آن سراب است او که ریزد از دنِ گردن شراب

آسمان گون است اختر، آسمان را گوهرش
اخترش شعری شعار و گوهرش اختر نقاب

اخترش بر اوج آتش چون شهاب اختر نمای
گوهرش از موج آب اندر تموّج چون حباب

---

۱ ـ *تاریخ نظم و نثر در ایران*، ص ۱۶۶.

زابـــتدا بــا هــندویان چــو فـحم در آتش شــده ست
کــاصلش از هـــندست و هـــندو را بـــود آتش مآب

عـاشقی بـر دوش تـرکی چـون نگـارش دیـد و گـفت
ایــــنت مــقبل هــندویی از نــیکبختی کــامیاب

چـون سـداب است و صـدابش داده سکـاکت[1] از آنک
قــاطع نسـل است از سـبزی و تـیزی چـون سـداب

مــــار را مــانَد مُــنقّط، پشت و روی از بـــهر آنک
هــمچو مـار آیـد بـرون از پـوست یـعنی از قـراب[2]

در مـــیان مــیغ و نـامش فـرق حـرفی بـیش نـیست
زان چـــو مـیغ آبسـتن بـرق است و لولوی خـوشاب

در شــبیخون چـون شـهاب است از پـی آن میشوند
دشـــمنان از وی گـــریزان هــمچو دیـوان از شـهاب

آمــــده‌ست از آســـمان در شأنش انــزلنا الحـــدید
رحـــمت است آری، گـــروهی را و قـــومی را عـذاب

بــا ســـر کـــوهست و تـاب مـهر، نـامش مشـترک
زان ســـبب از کـــوه گـــیرد مـــهر عـــالم را بـــتاب

گـــر چـه هـر شـامی مـلوکش زیـر بـالین مـی‌نهند
نــصرت او دست و کـــلک صـــاحب مـالک رقـاب

ورچـــه هـــر بـــامی بـــرو گـــیرد جـهان را آفـتاب
آن زمـــان گـــیرد جـــهان را کـــز ســـر یـاری دهـد

صـــاحب اعـــظم نـــظام‌الدیـــن کـه او را از شـرف
صـــاحب دســـتور اعـــظم مـی‌کند گـردون خـطاب

---

۱ ـ سکاک: آهنگر.

۲ ـ قراب = غلاف

آصـــف ثـــانی کـــه بـــلقیس ســـریر مـلک راست
آصـــف بـــن بـــرخـــیا مـــن عـنده عـلم‌الکـتاب[1]

۱۶۴ سراجی اسفراینی

سراجی اسفراینی از شاعران دربار خوارزمشاهیان است.[2] سدیدالدین محمّد عوفی در *لباب‌الالباب* در شرح حال شرف‌الدین پنجدهی از شعرای آل سلجوق نوشته است که:«سراجی اسفراینی که از افاضل خراسان بود، وقتی میر شمس بازی را هـجو کـرده بود...

شرف‌الدین پنجدهی نیز .. دو بیت... درجواب سراجی فرستاد.»[3]

«وقتی، سعدالدین مسعود دولتیار مرثیه‌ای گفت صدر سعید را که صاحبقران و وارث اعمار جملهٔ صدور بود. جماعتی از ظُرَفا او را گفتند این شعرِ سراجی [اسفراینی] است. شمس اَعْرَج بخاری، که از لطیفان بخاری بود، گفت:

مســـعود نـــحسن پـــیکر مُـغْزاده شـعر گـفت
روزی کـــه صـــدر هـزار دل از درد بـود داغ
گفتا که شمعِ شعرِ من است این کـه بـرفروخت
روشن شدم که شعر سراجی ست چون چـراغ[4]

این رباعی، بیانگر جایگاه بلند سراجی و شـهرت وی در بـین شـاعران و بـزرگان و صدرنشینان دولت خوارزمشاهیان است.

۱۶۵ آذری اسفراینی (۷۸۴ ـ ۸۶۶هـ.ق)

فخرالدین حمزة بن علی ملک بن حسن اسفراینی، شاعر، عارف و مورّخ پارسیگوی شیعی در آذر ماه سال ۷۸۴هـ.ق در اسفراین زاده شد. وی از آغاز جوانی به سرودن شعر

---

۱ ـ محمّد بن بدر جاجرمی، *مونس الاحرار فی دقائق الاشعار*، ج۲، ص۴۲۶ ـ ۴۲۷.
۲ ـ *تاریخ نظم و نثر در ایران*، ص ۹۴ و ۹۵.
۳ ـ *لباب‌الالباب*، تصحیح سعید نفیسی، ص ۴۹۸ ـ ۴۹۹؛ هاشمی سندیلوی، *تذکرهٔ مخزن الغرائب*، ج۲، ص ۵۵۲.
۴ ـ *لباب‌الالباب*، ص۵۱۶.

پرداخت. چون ولادتش در ماه آذر بود، «آذری» تخلّص می‌کرد.[۱] نام پدر وی را اسماعیل پاشا بغدادی، علی بن مالک[۲] و رضاقلی خان هدایت، عبدالملک[۳] ذکر کرده است.

در کتاب منتخب *جواهرالأسرار*، که در سال ۸۴۰ هجری از *جواهرالأسرار* شیخ آذری برگزیده شده و ضمیمهٔ *اشعةاللمعات* جامی به چاپ رسیده. نام پدر این شاعر، علی ملک آمده است.[۴]

او از امیران سربداران بیهق بود. از این رو، نسبت او را بیهقی نیز گفته‌اند. پدرش علی ملک بن حسن توسی بیهقی در زمان حکومت سربداران، صاحب اختیار اسفراین بود. نسبت آذری از سوی دیگر به معین‌الدعوه احمد بن محمّد زمچی هاشمی مروزی می‌رسد.[۵] لقب او در برخی تذکره‌ها، نورالدین و در بعضی دیگر فخرالدّین وجلال‌الدین آمده است.[۶] بنا به گفتهٔ گوپاموی هندی: «آذری نوربخش بزم سخن آفرین و صاحب طبع دلپسند بود... دراوایل در دولت سلطان شاهرخ تیموری اعتباری تمام داشت و رأیت ملک الشعرایی می‌افراشت و قصیده‌ای در مدح سلطان شاهرخ تیموری سروده که مطلعش این است:

چیست آن آبی که تخم فتنه بر می‌افکند　　　خسرو گردون ز سهم او سپر می‌افکند[۷]

شفیق هندی نیز معترف است که : «آذری در بدایت حال در سر کار شاهرخ مرتبهٔ

---

۱ ـ *نتایج الافکار*، ص ۳۰؛ محمّد عبدالجبارخان صوفی، ج ۱، ص ۱۵۸؛ *تذکرة الشعراء*، ص ۴۴۸، ۴۴۹؛ *تاریخ فرشته*، ج ۱، ص ۳۲۶؛ *شام غریبان*، ص ۷؛ *تاریخ ادبیات ایران*، ج ۴، ص ۳۲۳.

۲ ـ *هدیة العارفین*، ج ۵، ص ۳۳۷.

۳ ـ *انجمن‌آرای ناصری*، ص ۴۹؛ *طرائق الحقائق*، ج ۳، ص ۵۷.

۴ ـ منتخب جواهرالأسرار، ضمیمه *اشعة اللمعات* جامی، ص ۲۴۲؛ *فهرست خطی کتابخانه مجلس*، ج ۳، ص ۵۱۳ ـ ۵۱۶؛ امین احمد رازی، ج ۲، ص ۲۹۶.

۵ ـ *هفت اقلیم*، ج ۲ ص ۲۹۶؛ *تذکرهٔ ریاض الشعراء* نسخه خطی شماره ۴۳۰۴ ملک؛ مجموعهٔ صد کلمه، نسخه خطی شماره ۷۱۳۶ آستان قدس رضوی؛ *تاریخ ادبیات ایران*، ج ۴، ص ۳۲۴؛ *طرائق الحقائق*، ج ۹، ص ۵۷؛ *ریحانةالادب*، ج ۱، ص ۱۷ ـ ۱۹؛ محمّد علی علی دوست، ص ۲۸۳.

۶ ـ منتخب *الأشعار*، نسخه خطی شمارهٔ ۲۴۳ کتابخانه دانشکدهٔ الهیات مشهد؛ *مجالس‌المؤمنین*، ج ۲، ص ۱۲۵؛ *شام غریبان*، همان صفحه؛ *تاریخ ادبیات ایران*، همان صفحه.

۷ ـ *نتایج الافکار*، ص ۳۱، ۳۲؛ *شام غریبان*، ص ۸، ۹، ۱۰؛ *خزانهٔ عامره*، ص ۲۱؛ *تذکرهٔ مخزن الغرائب*، ص ۳۱۶؛ *حبیب السیر*، ج ۴، ص ۶۱؛ *مجالس النفائس*، ص ۱۰، ۱۸۵، ۱۸۶؛ *مواد التواریخ*، ص ۲۵۴؛ *تذکرهٔ منتخب اللطائف*، ص ۳۷، ۳۸.

بلند یافت و به منصب ملک الشعرایی سرافراز گردید.»

آذری در سنّ ۱۶ سالگی در سال ۸۰۰ه‍.ق در قراباغ همراه دایی خود، که قصّه خوان امیر تیمور گورکان بود، به خدمت امیر تیمور راه یافت. او با میرزا اُلُغ بیگ در ایّام طفولیّت، به نشاط کودکی بازی می‌کرد و سمر وحکایات، چنان که رسم اطفال است، برای وی می‌گفت. در سال ۸۵۳ هجری نیز، که اُلُغ بیگ خراسان را گشود و در اسفراین فرود آمد، آذری به خدمت وی رسید. شیخ آذری، زمان امیر عبداللطیف، فرزند اُلُغ بیگ را نیز درک کرد هنگامی که امیر عبداللطیف به حکومت عراق می‌رفت، در اسفراین به خانهٔ شیخ آذری فرود آمد و شیخ؛ او را نصایحی چند فرمود وامیر، کیسه‌ای زر پیش پای شیخ نهاد، که او از گرفتن آن امتناع ورزید.[1]

طبع بلند و مقام شیخ آذری سبب شد تا دولت و ارباب مُلک، طالب صحبت او گردند و همواره به خدمت شریفش التجا آورند؛ چنان که در سال ۸۵۵ هجری، سلطان محمّد بایسنقر میرزا به وقت عزیمت عراق به زیارت شیخ به اسفراین آمد و شیخ، او را به قانون عدل وانصاف نصیحت کرد و شاهزاده را اعتقادی عظیم به شیخ دست داد و فرمود بدرهٔ زر پیش شیخ نهادند. شیخ مال قبول نکرد و فرمود:

زر که ستانی و بر افشانی‌اش هم به از آن نیست که نستانی‌اش[2]

مولانا مجاهد هندی، که یکی از طالبان علم و دانش آن روزگار بود، در آن مجلس حاضر بود، یک مشت زر از آن مال برداشت وگفت: ای شیخ! این مال را تو به‌زور بر خود حرام کردی، و خدا بر من حلال کرده است. مجاهد، زر را بی مجاهده بیرون برد و سلطان زمان از آن حالت، خندان و شادان شد. دولتشاه سمرقندی بدین مناسبت این ابیات را از او آورده است:

ای برون از عقل ما عشق تو را رایی دگر

گفت وگوی ما همه جایی و تو جایی دگر

گوهر ذات تو را غواصِ فکرت در نیافت

زان که هست این تخم حیرت، دُرّ دریایی دگر

---

۱ ـ *حبیب‌السیر*، ج ۹، ص ۲۰؛ *تذکرة الشعراء*، ص ۲۷۳.

۲ ـ *تذکرة الشعراء*، ص ۳۰۲.

صــــد هــزاران گــنج اِلاّ الله داری در وجــود

اژدهــای لاست بــر هــر گـنج والایـی دگـر...

آذری را از وصــال خــویش بــر خــوردار دار

در دو دارش نیست چون غیر تو دارایـی دگـر

آذری تقریباً در چهل سالگی (۸۲۵هـ.ق)) در شاهراه عرفان گام نهاد. این بیت کـه خود سروده، نقطه عطفی است در بازگشت او به خویشتن خویش:

آذری! عـمر بـه بـازیچه و غـفلت بگـذشت

آنچه باقی است مشو غافل و فرصت دریاب

سپس وی به حلقهٔ مریدان شیخ محیی‌الدین توسی غزالی (م.۸۳۰هـ.ق) در آمد و ۵ سال در خدمت او به تحصیل علوم حدیث و تفسیر پرداخت. هنگامی که شیخ غزالی به سفر حج می‌رفت، با او همسفر شد.

چون شیخ محیی‌الدین در سال ۸۳۰ در حلب درگذشت، آذری از مریدان شاه نعمت الله ولی شد و از آن شیخ کامل، اجازهٔ ارشاد و خرقه گرفت و دو نوبت پیاده حج گزارد، و یک سال مجاور کعبه ماند. در مدّتی که آذری در مکه، مجاور خانهٔ خدا بود، کتاب *سعی الصفا* را دربارهٔ تـاریخ کـعبه و آداب مـناسک حـج نـوشت،[۱] و پس از بـازگشت، عـازم هندوستان شد. در کتاب *شام غریبان* (تذکرهٔ شعرای فارسی که از ایـران بـه هـند آمـده بوده‌اند) مسطور است که؛ سـلطان مـحمّد جَـوَنا (=جَـوَنَه) والی گـلبرکه دهـلی، نـبیرهٔ خضرخان، پنجاه هزار دینار درصحبت اول به آذری عطا کرد و او نپذیرفت به سبب آن که به شکرانهٔ آن زر بنا به رسم آن دیار، تعظیم وتکریم می‌خواستند، و این بیت را سرود:

من تَرکِ هند و جـیفهٔ چـیپال گـفته‌ام باد بروت جَوَنه به یک جو نمی‌خرم[۲]

سپس قصد دکن کرد و به سلطان احمد شاه بهمنی پیوست و نبوغ ادبی خویش را با شرکت در «مدیحهٔ صلات» با سرودن قصاید غرّا به معرض نمایش گـذاشت و نـزد او

۱ـ همان، ص ۳۰۱؛ *شام غریبان*، ص ۷.

۲ـ *تاریخ فرشته*، ج۱، ص۳۲۶، *شام غریبان*، همان صفحه؛ امین احمد رازی، ج۲، ص۲۹۷؛ *مجالس المؤمنین*، ج۲، ص۱۲۶، *تذکرة الشعراء*، ص ۳۰۱؛ *تذکرهٔ مجالس النفائس*، ص ۱۰.

خدمت و احترام و اعتبار بسیار یافت و «ملک الشعرای، دربار او شد.[1] محمّد قاسم فرشته در تاریخ خود می‌نویسد که: شیخ حسب الحکم سلطان احمد، سرودن منظومه‌ای را به نام *بهمن نامه* در تاریخ شاهان این خاندان آغاز کرده بود و هنگامی که شرح وقایع این کتاب به زمان احمد شاه رسید، آن را بر شاه عرضه کرد و رخصت خواست که به زادگاه خود، اسفراین خراسان باز گردد. احمد شاه به سبب ارادتی که به شیخ آذری اسفراینی داشت، کوشید او را از رفتن منصرف کند، و چنان که تذکره نویسان نیز نوشته‌اند به او گفت: مرا از فوت سیّد محمّد گیسو دراز، کُلفَتی عظیم روی نموده و وصال تو دافع (یا رافع) مواد غم و الم است. مپسند که به فراق تو نیز مبتلا گردم (یا گرفتار شوم). شیخ چون این قسم التفات از پادشاه دید، ماندن در هندوستان را ترجیح داد، به مصداق این بیت:

چشم مسافر چو بر جمال تو افتد　　　عزم رحیلش بدل شود به اقامت

شیخ آذری فرزندان خویش را از ولایت (اسفراین) طلب کرد. اتّفاقاً د رآن ایام، قصر دارالاماره شهر «بیلد» به اتمام رسیده بود. او این دو بیت را به این مناسبت گفت:

حبّذا قصر مشیّد که ز فرط عظمت　　　آسمان سُدّه‌ای از پایهٔ این درگاه است

آسمان هم نتوان گفت که ترک ادب است　　　قصر سلطان جهان، احمد بهمن شاه است

و ملّا شرف‌الدین مازندرانی، که از مریدان شاه نعمت الله ولی بود و به خوشنویسی مشهور و معروف زمان، آن را به خط جلی نوشت و سنگ تراشان تلنکی، که درتقلید سحرآفرینند در سنگهای بزرگ و کنده، بالای دروازه نشاندند، چنانچه روزی چشم شاه بر آن افتاده از شاهزاده علاءالدین پرسید که این شعر از کیست؟ عرض نمود، از نتایج طبع شیخ آذری است.[2] شاهزاده فرصت یافت و به عرض شاه رسانید که شیخ به

---

۱ ـ محمّد قاسم فرشته، تاریخ همان صفحه؛ *شام غریبان*، همان صفحه؛ *تذکرةالافکار*، ص ۳۰، ۳۱، ۳۲؛ *تذکرةالشعرا*، ص ۳۰۱.

۲ ـ در *طبقات اکبری* آمده که چون احمد شاه بهمنی شهر «بیدر» ـ را بنا نهاد و جهت دارالاماره قصری عالی طرح انداخت و بعد از تمام شعرایی که در آن سفر همراه بودند بواسطهٔ کتابت آن عمارت اشعار آبدار گفتند و شیخ آذری در آن وقت در هند به سر می‌برد بیتی چند بگفت که دو بیت فوق الذکر از آن جمله است. امین احمد رازی هفت اقلیم، ج۲، ص ۲۹۷ و از مؤلف تاریخ بهمنی نقل می‌کند که سلطان به صلهٔ آن ابیات دوازده هزار بسته قماش به شیخ عنایت فرمود. العهدة علی الراوی.

مقتضای «حُبُّ الوطن من الایمان»، ارادهٔ ولایت دارد که حضرت اگر رخصت فرمایند، نیمهٔ ثواب حج اکبر که کرده‌ام پیشکش می‌کنم، شاه از این معنا بیش از پیش شکفته گردید و در ساعت به احضار شیخ فرمان داد و به خزانه‌چی حکم کرد که چهل هزار تنکه سفید، که هر تنکه یک تولهٔ نقره باشد، جهت شیخ حاضر سازد. چون چشم شیخ بر آن مال افتاد، گفت: «لا یَحمِلُ عطایاکم الاّ مَطایاکُم». شاه خندید و گفت : بیست هزار تنکهٔ دیگر به جهت خرج راه و وجه کرایهٔ حمل آن حاضر گردانند. چون وقت کار رسیده بود، در همان مجلس خلعت خاصّه و پنج غلام هندی به شیخ آذری عنایت کرده، اجازه بازگشت به ولایت اسفراین را به شیخ آذری ارزانی داشت.[1]

شیخ آذری این دو بیت مشهور غضایری رازی را که در حق ممدوح خود سلطان محمود غزنوی گفته بود، بر زبان آورد:

صواب کرد که پیدا نکرد هر دو جهان یگانه داور دادار بی نظیر و همال
وگرنه هر دو جهان را کف تو بخشیدی امید بنده نماندی به ایزد متعال

سر انجام شیخ آذری به وساطت شاهزاده علاءالدین و با تعهّد اتمام *بهمن نامه* اجازهٔ بازگشت گرفت و عازم خراسان شد. او تا وقتی که زنده بود، برخی اوقات عزیز را به گفتن *بهمن نامه* صرف می‌کرد و قسمتهایی از آن را به دارالخلافهٔ دکن به هندوستان می‌فرستاد، آذری با دکن همواره در ارتباط بود، در سال ۸۵۵هـ.ق شیخ آذری، مقتدای سلطان علاءالدین پسر سلطان احمد بهمنی بود و در ایّام شاهزادگی با او الفت بسیار داشت و برای وی از اسفراین عریضهٔ طولانی مشتمل بر انواع سخنان مؤثّر ارسال می‌داشت و سلطان ازمطالعه آنها متأثّر گشته، از شراب خوردن توبهٔ نصوح فرمود.

آذری تحقیقاً در حدود سال ۸۳۶ هجری از هندوستان به ایران بازگشت و به اسفراین آمد و پای قناعت در دامن همّت کشید واز سیاحت عالم مُلک به تماشای عالم ملکوت، سر به جیب تفکّر فرو برد و سی سال بر سجادهٔ طاعت نشست. این بیت بیانگر درد دوری او از زادگاه خویش است:

به نیم ساعت هجر «آذری» نمی‌ارزد هزار سال گرش درجهان بقا بخشند

آذری، عارفی مجرّد، عالی همّت و کم التفات به دنیا و همواره طالب صحبت و

---

۱ ـ *شام غریبان*، ص ۸، محمد معصوم شیرازی، ج۳، ص ۵۸.

همنشینی اهل الله بود. وی در فضیلت و علوم ظاهر و باطن آراسته و در طریقت و مجاهدت، صادق و استوار بود. هنگامی که از هند به اسفراین رسید، بقعه‌ها و رباطهای بسیار ساخت واملاک بسیاری بر آنها وقف کرد تا پارسایان و نیازمندان و زایران و طالبان علم از آن بهره‌مند شوند. او سرانجام در ۸۲ سالگی در گذشت و در مدرسه‌ای در شارستان اسفراین، نزدیک دروازهٔ شمالی، که خود ساخته بود، مدفون شد. بنا به گفتهٔ محمّد معصوم شیرازی: «شیخ املاک خود را در حال حیات وقف نمود. بر بقعهٔای که ساخته و در آن جا مدفون است والیوم بر سر روضهٔ شیخ، رونق درس و روشنایی و فرش مرتب و زوار را بدان لنگر التجاست و سلاطین و حکّام، احسان بسیار دربارهٔ مجاوران می‌نمایند و از تکالیف مسلّم دارند.» به گفته مرحوم نفیسی، آذری همهٔ دارایی خود را وقف قبر خویش کرد و از وقفیات وی طلاب در آن جا درس می‌خواندند. خواجه احمد مستوفی در تاریخ فوت آذری، این قطعه را سروده و ماده تاریخ فوتش را «خسرو» نوشته است:

دریغا آذری شیخ زمانه — که مصباح حیاتش گشته بی ضو
چراغ دل به مفتاح حیاتش — به انواع حقایق داشت پرتو
چو او ثانیّ خسرو بود در شعر — ازآن‌تاریخ فوتش گشت«خسرو»[۸۶۶ق]

امیر علیشیر نوایی تاریخ وفات آذری را«خروس» ضبط کرده است:

فصیح زمان، توسی آن شاعری — که بودش ز بکر معانی عروس
چو طوطی[1] برفت این عجب طرفه‌ای — که‌تاریخ شدفوت او را«خروس»[۸۶۶ق][2]

در کتاب شام غریبان چنین مسطور است: «از بزرگی منقول است که فرمود که حضرت [محمّدﷺ] را در خواب دیدم که با اصحاب به جایی می‌روند و خواستم تا از سبب توجّه استفسار نمایم. حضرت خود متوجّه شده فرمودند به زیارت آذری می‌روم برای صلهٔ بیتی که در مرثیهٔ فرزندم گفت. بیت این است:

---

۱ ـ طوطی = مولانا طوطی ترشیزی و آذری طوسی اسفراینی در تاریخ ۸۶۶فوت کرداند و ماده تاریخ فوت هر دو «خروس» ثبت شده است. [نوائی، ص ۱۰].

۲ ـ *شام غریبان*، ص ۸؛ *تذکرة الشعراء*، ص ۳۴۰؛ محمّد معصوم شیرازی، ج۳، ص۵۸ و ۵۹؛ *هفت اقلیم*، ج۲، ص۲۹۸، *مجالس النفائس* ص ۱۰، ۳۱؛ سعید نفیسی، *تاریخ نظم و نثر*، ج۳، ص۷۸۶، ج۱، ص۳۰۱؛ محمدعلی علی دوست، ص ۲۸۴؛ *تاریخ ادبیات ایران*، ج۴، ص۳۲۶.

سوراخ می‌شود دل ما چون گل حسین   هـر جـا کـه ذکـر واقـعهٔ کـربلا رود[۱]

این مرثیه، ترکیب‌بندی[۲] است در ۹ خانه در رثای امام حسین‌علیه‌السلام تأثیر پذیری بنا به گفتهٔ هاشمی سندیلوی: «عمارت عالی بر قبر شـیخ آذری سـاختند و اسـفرایـنیان هـر پنجشنبه به زیارت مرقدش می‌روند.»[۳] بر تربت شیخ آذری این ابیات نوشته بودند که اکنون اثری از آن نیست:

مـصاحبان هـمه‌جان را بـنورپاک کشـیدند

چواشک ما همه سردر نقاب‌خاک کشـیدند

بسی درخت از این باغ و بـوستان بـدر آمـد

ز سرکشی همه را در زمین چو تاک کشیدند

اگر چه یوسف یعقوب بـود احسـن خـوبان

چو دور حسن تو آمد خط سـواک کشـیدند

ز شـــــهرهای حـــیات و بـــنای کـــوژ...

ندانمش کـه چـه در ورطـهٔ هـلاک کشـیدند

عـــــزیز بـــود «آذری» بـــعالم عـــلوی

چه اوفتاد که او را در ایـن مـغاک کشـیدند[۴]

محتشم کاشانی از آذری اسفراینی در سرودن ترکیب بند مشـهورش قـابل بـررسی است.

همان طور که اشاره شد، مقبرهٔ شیخ آذری در قسمت شمالی شارستان شهر اسفراین کهن واقع است و موقوفاتی دارد. در گذشته در جلو مقبره باغی عظیم که بیش از چهل درخت کهنسال از گذشته ایام باقی بود و مردم اقصی نقاط اسـفرایـن بـه زیـارت شـیخ می‌آمدند و به وی توسل می‌جستند. بنا به گفته مرحوم غلامرضا برزگر (۱۲۸۴ ـ ۱۳۷۷)

---

۱ ـ *شام غریبان*، ص۹؛ علی دوست، محمدعلی، ص۲۸۷ ـ ۲۸۳؛ آذری، دیوان اشعار، نسخه خطی شمارهٔ ۵۳۹۸ کتابخانهٔ ملی ملک تهران؛ رازی، امین احمد، ج۲، ص۲۹۸.

۲ ـ ترکیب بند آذری در رثای سیدالشهداء در نه بند سروده شده است گویا اشاره به قرنی است که آذری در آن قرن می‌زیسته است زیرا بعضی از شاعران به مناسبتهای مختلف چنین موضوعهایی را رعایت کرده‌اند.

۳ ـ تذکرهٔ مخزن الغرایب، ص۳۱۶.

۴ ـ برزگر، غلامرضا، *مجلهٔ ارمغان*، سال سیزدهم، شمارهٔ ۷۹، ص۴۷۱.

از بزرگان و نویسندگان و معمرّان اسفراین، تا سال ۱۳۰۷ از محل عایدات موقوفات شیخ آذری، ساختمان آرامگاه وی را مرمت می‌کردند. حتی در سال ۱۳۱۰ مکاتباتی توسط ادارهٔ فرهنگ سابق مبنی بر تعمیرات اساسی انجام شد و نقشه‌ای نیز تهیه گردید؛ امّا سودی نبخشید. نگارنده در مقاله‌ای به تاریخ ۱۳۶۸/۷/۲۴ در روزنامهٔ خراسان[1] اشاره به موقوفات وی، از ادارهٔ کل میراث فرهنگی خراسان و ادارهٔ اوقاف اسفراین، مرمت مقبرهٔ او را تقاضا کردم امّا متأسفانه تعمیرات انجام نشد و بر اثر کم توجهی، سارقان به امید یافتن اشیای عتیقه، مقبرهٔ این مداح اهل بیت را شکافتند و ویران ساختند.

معاصران و شاگردان شیخ آذری

از جمله معاصران شیخ آذری، علی شهاب ترشیزی است، که مردی صاحب فضل بود و به روزگار خود، یکی از مستعدان خراسان به شمار می‌رفت. میان او و آذری مشاعره و مناظره افتاد و آذری این ابیات را به وی نوشت:

سر دفتر ارباب هنر، خواجه علی است
ای آن که تو را لطف طبیعت ازلی است
تو خواه مرا پسند و خواهی مپسند
داند همه کس که «حمزه» استاد علی است

نام شیخ آذری «حمزه» بوده و مولانا خواجه علی شهاب ترشیزی این رباعی را در جواب شیخ آذری می‌گوید:

ای «حمزه» بدان که عرش حق، جای علی است
بر کتف رسولﷺ از شرف پای علی است
استاد علی است حمزه در جنگ ولی
صد حمزه به عِلم و فضل لالای علی است

مولانا معین‌الدین جوینی، ابو اسحاق شیرازی، بابا سودایی ابیوردی، بساطی سمرقندی، امیر شاهی سبزواری، خواجه فخرالدین اوحد مستوفی، مولانا یحیی سیبک، مولانا سلیمی تونی، خواجه صاین الدین ترکه اصفهانی، فاضل حسین خوارزمی

۱ ـ فسنقری، غلامرضا، *روزنامه خراسان*، ۱۳۶۸/۷/۲۴، ص۳ و ۷.

و محمّد حافظی بخارایی، شرف‌الدین علی یزدی و ... از معاصران شیخ آذری بوده‌اند. شیخ صدرالدین محمّد رواسی اسفراینی عارف (م. ۸۷۱هـ.ق) از معاصران و مصاحبان شیخ آذری است. امیر نظام‌الدین شیخ احمد سهیلی جغتایی معروف به شیخ سهیلی از شاگردان آذری بوده است. تخلّص «سهیل» را آذری اسفراینی به او داده است.[۱]

طالب جاجرمی از شاگردان شیخ آذری است. از دیگر شاگردان آذری، خاتون عفت عفتی اسفراینی است که تذکره نویسان گاهی او را «عشقی» نوشته‌اند؛ شاید «عشقی» تخلّص این شاعرهٔ اسفراینی بوده است.[۲]

بنا به گفتهٔ فخری هروی مؤلف *جواهر العجائب*: «عفت کنیز ملّاآذری بود واز فیض صحبت ملا، نغمه به آهنگ می‌سرود.» بعضی دیگر نیز گفته‌اند: «از فیض صحبت ملّادر سخن سرایی طرز دلربایی آموخت.»[۳] در تذکرهٔ کاظم، نسخه خطی شماره ۹۰۱ که در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود، ثبت است که: «عفتی اسفرائینیّه، کنیز ملّا آذری است. مضامین رنگین به سلک نظم می‌کشید. دیوان او به غارت رفته که اثری از او پیدا نشد.»[۴] کاتبی اسفراینی نیز از معاصران شیخ آذری و از جمله کسانی است که در انجمن شعر در جمع معاصران آذری اشعار نغز می‌سروده است.[۵]

فرازهایی از اندیشهٔ شیعی آذری

آذری پس از سفر هند و سیاحت عالم به تماشای عالم ملکوت سر به حبیب تفکّر فرو برد و سی سال بر سجدهٔ طاعت نشست و بجز با علمای دین با دیگری حشر و نشر نکرد و دست از مدیحه سرایی برداشت و تنها در مدح پیامبر اسلام ﷺ و بیان مناقب اهل بیت پرداخت و به ادای طاعات و عبادات مشغول شد. این غزل از اوست:

به مجلسی که در او گنج کبریا بخشند   هزار افسر شاهی به یک گدا بخشند

---

۱ ـ *تذکرة الشعراء*، ص ۲۵۶، ۲۹۵، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲۸؛ سعید نفیسی *نظم و نثر*، ص ۳۰۷، ۲۹۴،۳۰۱، ۲۹۳؛ مرقوم پنجم *سلّم السموات*، ص ۷۲.

۲ ـ جنگ خطی شماره ۳۸۷۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ص ۵۰.

۳ ـ فخری هروی، ص ۲۴؛ همان *روضة السلاطین*، ص ۳۰۲.

۴ ـ کاظم، تذکره، نسخه خطی شمارهٔ ۹۰۱ مجلس شورای اسلامی، ص ۵۸۲.

۵ ـ دستنوشته خطی کاتب اسفراینی محفوظ در کتابخانه آقای احمد شاهد، اسفراین.

دلا به میکده‌ها روز و شب گدایی کن — بوَد که دُرد کشان جرعه‌ای به ما بخشند
شدیم پیر به عصیان و چشم آن داریم — که جرم ما به جوانان پارسا بخشند
غلام همّت آن عارفان با کَرَمم — که یک صواب نبینند و صد خطا بخشند
به کوی میکده از مفلسی چه غم دارم — که ساقیان، همه، جام جهان نما بخشند
به نیم ساعت، هجر «آذری» نمی‌ارزد — هزار سال گرش در جهان بقا بخشند[1]

و آن جناب را قصاید غرّا در نعت و منقبت بسیار است که این قصیده ۶۳ بیتی برگی از آن گُل و جزیی از آن کُل است:

منّت خدای را که مطیع پیمبرم — فرمانبر قضایِ خداوند اکبرم
ز آنها نیم که حُسن فروشم به مال وزر — تقواست زینت من‌وزُهد است زیورم
توحید بحر باشد و تن همچو کشتی است — جان،ناخدای کشتی‌وعقل است لنگرم
تا من عزیز مصر وجود خود آمدم — آید ز روم، باج ولایت ز قیصرم
آفاق را به تیغ توکّل گرفته‌ام — نی راغب سپاه ونه محتاج لشکرم
تا من ببسته‌ام کمر فقر بر میان — از تاج فقر، طعنه زن تخت سنجرم...
از خسروان روی زمین ننگ آیدم — تا من گدای حضرت ساقی کوثرم
شاهان به بندگیّ من اقرار می‌کنند — تامن کمینه چاکر اولاد حیدرم
شاه نجف، امیر ولایت، علی که هست — برسر زفخر خاک ره او چو افسرم...
ساقی کوثری تو و من آذری تو — برسان به آب کوثر و برهان ز آذرم[2]

شیخ آذری در اشعار خود به تشیع خود تصریح کرده است. قاضی نورالله شوشتری در شرح احوال شیخ آذری می‌نگارد، علت این که جامی، نام شیخ آذری را در *نفحات الانس* نیاورده و در *بهارستان* با این جملهٔ زننده او را معرفی کرده است که: «از شعرای خراسان، آذری اسفراینی است و در اشعار او طامات بسیار است.» محبّت و ارادت آذری به خانوادهٔ نبوی است و در آخر کلام خود، این قطعه را از قاضی میر حسین شافعی یزدی نقل می‌کند:

آن امام به حق ولیّ خدا — اسدالله غالبش نامی

---

۱ ـ شیرازی، ج۳، ص۵۹.
۲ ـ رازی، امین احمد، ج۲، ص ۳۰۰ ـ ۲۹۹؛ شوشتری، قاضی نورالله، ج۲، ص۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸.

دو کس او را به جـان بـیازردند | یکــی از ابـلهی، یک از خـامی
هر دو را نام عبد رحـمان است | آن یکی ابن ملجم، این جامی[۱]

در باب تیزهوشی آذری

آذری از مشاهیر شعرای زمان خود بوده و به تیز فهمی و با هوشی اشـتهار داشـته است؛ چنان که وقتی به اتفاق شیخ صدرالدین محمّد رواسی در مشهد مقدس به دیدن اُلُغ بیگ میرزای تیموری (۸۰۷ـ ۸۵۳هـ.ق) رفت، میرزا اول از شیخ صدرالدین رواسی پرسید که: شما رواسِ به سین یا رواث به ثایید؟ او گفت رواص به صادم. میرزا فرمود که شما آن هم نبوده‌اید، چه که رواص در کلام عرب نیامده است، بعد از آن از شیخ آذری پرسید که : آذری چه نوع تخلّص شماست؟ شیخ گفت: فقیر در ماه آذر متولّد شده، بنا بر این «آذری»تخلّص کرده، میرزا فرمود: شما شاعر پیشه نبوده‌اید، آن آذر بـه بـضم ذال است نه به فتح [یعنی آذُر]. شیخ بدیهه گفت که ذال ماه آذر، سالها در مقام ذلّ و خواری گذرانید [یعنی در ایّام ساسانیان و دوران آتش پرستی] و پشتش دو تاگشته نزدیک بدان شده بود که ذکرش واقع شود؛ امّا در مقام شعور و ادراک آمده قائم‌گشت و پشتش راست شد. میرزا ازطبع بلندش خوشوقت شده، با او صحبت نـیکو مـی‌داشت و انـعام وافـر فرمود و مشتاق مصاحبت وی گشت.[۲]

نظری بر شعر و شاعری شیخ آذری

آذری که گاه در پایان اشعارش به جای تخلّص نام خـود «حـمزه» رامـی‌آورد، مـیان همعهدان خود از جمله شاعران، بزرگ شمرده می‌شد و محلّ اعتقاد و احترام معاصران خویش، خاصّه شاهان و شاهزادگان تیموری و بـهمنی هـندوستان بـود. وی در حُسـن عقیده و حدّت ذهن وهدایت و ارشاد مشهور و زبانزد همگنان بود؛ چنان که شفیق وی را «آذر بت تراش سخن و آباد ساز میکدهٔ این فن»[۳] معرفی کرده است. به نظر استاد صفا هر چند که او را نمی‌توان در پایهٔ شاعران استاد قرن هشتم، که خود تربیت یافتهٔ آنهاست،

۱ـ اسماعیل امیر خیزی، «آذری طوسی»، ماهنامه وحید، شماره هفتم، ص ۴۹۰.
۲ ـ محمّد معصوم شیرازی، ج۳، ص ۵۹.
۳ـ *شام غریبان*، ص ۷.

گذارد ولی هنر او و همعصرانش، اگر به درجهٔ استادی می‌رسیدند، آن بود که بتوانند از عهدهٔ جوابگویی استادان متقدّم برآیند واین آذری چنین بود؛ چنان که چون در شاعری نام بر آورد، سخن شناسان دیگر با او از در معارضه در آمدند، از جمله خواجه عبدالقادر عودی مراغه‌ای او را «در چند قصیدهٔ خواجه سلمان ساوجی» امتحان کرد و او جواب بر وجهی گفت که پسندیدهٔ اکابر بود. مشاعرهٔوی با شیخ علی شهاب ترشیزی، که ذکر آن گذشت، از آن جمله است. آذری در غزلهای خود نیز گرم جوابگویی غزلهای استادان قرن هفتم و هشتم مانند سعدی، امیر خسرو دهلوی و حافظ بود. بعضی او را «ثانی» امیر خسرو دهلوی دانسته‌اند، چنان که خواجه احمد مستوفی در مادّه تاریخ فوت آذری که ذکر آن بیامد، بدین مطلب معترف و مقرّ است. غث و سمین ابیات او، سبکش در بیان، نحوهٔ خلق مضامین، نوع مضامین که در اشعار خود به کار برده، اهتمام به ایراد صنایع لفظی بر رسم اهل زمان، همگی تابع همان اختصاصاتی است که در شعر گویندگان اواخر قرن هشتم هجری مهمّ دیده می‌شود.[1] غزلیاتش معمولاً، حتی اگر ظاهر عاشقانه داشته باشد، مشتمل بر اندیشه‌های عرفانی وگاه متضمن طامات است،[2] اگر چه جامی آن را در شعر او با قید «بسیار» وصف می‌کند.

در قصیده‌های آذری هم ایراد معانی حِکْمی و عرفانی و توجه به نعت و منقبت اهل بیت علیهم‌السلام بسیار دیده می‌شود. آذری، شاعری است که اعتقادات مذهبی یعنی «تشیّع اثنیٰ عشری» هم بر آثارش سایه افکنده و این همان نکته‌ای است که جامی را برافروخته است.

به نظر نگارنده، هر چند استادان مسلّم دربارهٔ آذری به داوری نشسته‌اند و فضل و ادب آنها بر ما پوشیده نیست؛ امّا به ابعاد ادبی ومذهبی وعرفانی و بحثهای فلسفی و کلامی آذری و وسعت دانش وی توجهی تام و تمام مبذول نداشته‌اند. شاید این نکته ناشی از عدم انتشار و تصحیح و چاپ نسخه منقحی از آثار آذری باشد، که امید است ان‌شاءالله این مهم با عنایت اهل تحقیق و پژوهش صورت گیرد.

---

۱ ـ *تاریخ ادبیات ایران*، ج۴، ص ۳۲۹؛ محمدعلی علی دوست، ص ۲۸۳؛ اسماعیل امیر خیزی، «آذری طوسی»، *ماهنامه وحید ، شماره هفتم*، ص ۴۸۷.

۲ ـ *تاریخ ادبیات ایران*، ج۴، ص ۳۲۹.

بررسی آثار شیخ آذری

از آذری آثار ارزنده‌ای به یادگار مانده است:

(۱) *بهمن‌نامه* : منظومه‌ای است حماسی تاریخی، بـه تـقلید *شـاهنامهٔ* فـردوسی و *اسکندرنامهٔ* نظامی به بحر متقارب در تاریخ سلاطین بهمنی دکن هندوستان. این منظومه تا زمانی که آذری در دکن بود، به دوران سلطنت احمد شاه (۸۲۰ ـ ۸۳۸هـ.ق / ۱۴۱۷ ـ ۱۴۳۵م) رسیده بود و آذری تعهّد کرد که در بازگشت به خراسان آن را به اتمام رساند و ظاهراً تا دوران شاهی علاءالدین همایون شاه (۸۶۲ ـ ۸۶۵هـ.ق / ۱۴۵۸ ـ ۱۴۶۱م) بـه نظم آن ادامه داد و آنچه می‌سرود از اسفراین به دکن می‌فرستاد.[۱]

به گفتهٔ فرشته، پس از آذری، نظیری و سـامعی و شـاعران دیگـر، ایـن کـتاب را تـا انقراض سلسله بهمنی رسانیدند. و از این روست که به گفتهٔ فـرشته، نـظم ایـن کـتاب، یکدست و یکسان نیست. فرشته، نام این کتاب را در شمار منابع تاریخ خود یاد کـرده است. برخی ازابیاتی که به بحر متقارب مثمّن مقصور در بخش مربوط به شاهان سلسلهٔ بهمنی (مقالهٔ سوم) در کتاب او دیده می‌شود، از *بهمن‌نامه* نقل شده است. از این کتاب، تاکنون نسخه‌ای در فهرستها نشان داده نشده است. کتابی که در ذیل فهرست موزه بریتانا یاد شده، *بهمن‌نامهٔ* دیگری است[۲] زیرا نسخهٔ بریتانیا در ربیع الاول ۸۰۰هـ.ق / نوامبر ۱۳۹۷م استنساخ شده درحالی که *بهمن‌نامهٔ* آذری توسی اسفراینی بعد از ۸۳۰هـ.ق / ۱۴۲۷م در دوران سلطنت احمد شاه بهمنی سروده شده است.[۳] مگر این که *بهمن‌نامه* آذری را بعدها به این نسخه افزوده باشند. ولی بـخش دیگـری از هـمین نسـخهٔ مـوزهٔ بریتانیا، منظومه‌ای است به نام *کوش‌نامه* از همان سرایندهٔ *بهمن‌نامه*، که آن نیز به محمّد شاه سلجوقی تقدیم گشته و نام سرایندهٔ آن هم در نسخه «حکیم آذری» قید شده است.[۴]

(۲) *جواهرالأسرار*: کتابی است در ۴ باب: الف ـ اسرار کلام الله، ب ـ اسرار احادیث نبوی، ج ـ اسرار کلام اولیا، د ـ اسرار کلام شعرا. باب اول، در بارهٔ حروف مقطعهٔ آغاز

---

۱ ـ فتح‌الله مجتبائی، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱، ص ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، به نقل از فرشته *تاریخ*، ج ۱، ص ۳۳۷.

۲ ـ همان؛ به نقل از : ریو، III,201.

۳ ـ *تاریخ ادبیات ایران*، ج ۴، ص ۳۲۵ ـ ۳۲۸.

۴ ـ *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، به نقل از ریو، III,201.

برخی از سوره‌های قرآن حکیم است. باب دوم، شرح و تفسیرعرفانی بعضی از احادیث نبوی است. باب سوم، در شرح برخی از گفتارهای عارفان است. باب چهارم، دربارهٔ معانی بعضی از مشکلات اشعار شاعران است. فصولی نیز در باب معمّا و لغز و دیگر مسایل ادبی همانند دارد. آذری در مقدمهٔ این کتاب می‌گوید در سال ۸۳۰هـ.ق / ۱۴۲۷م، که در سوریه بود، کتابی به نام *مفتاح الاسرار* تألیف کرد، چون به دکن آمد، در سال ۷۴۰هـ.ق به درخواست دوستان، همان کتاب را تلخیص و به صورتی تازه دوباره تصنیف کرد.[۱] گزیده‌ای از این کتاب به نام منتخب *جواهرالأسرار* به پیوست *اشعة اللمعات* جامی و برخی رساله‌های عرفانی دیگر در سال ۱۳۰۳ هـ.ق / ۱۸۸۶م در تهران به چاپ رسیده است.

(۳) *مرآت* : بنا به گفتهٔ میر غلامعلی آزاد بلگرامی، شاعر، مورخ و عارف مشهور هندوستان (۱۱۱۶ ـ ۱۲۰۰هـ.ق / ۱۷۰۴ ـ ۱۷۸۶م) مثنوی *مرآت*، مشتمل بر چهار کتاب است و هر کتاب نام خاصی دارد:

۱ ـ الطامة الکبری ۲ ـ عجائب الدنیا ۳ ـ عجائب الأعلیٰ ۴ ـ سعی الصفا

در این کتاب گوید:

خوانده باشی که زمرهٔ تقلید / به صناعت کنند مروارید

از صدف دُر توان تراشیدن / کی بود چون گهر گهِ دیدن

ماه نخشب مشابه ماه است / لیک ازو تا به ماه بس راه است

تیغ چو بین اگر چه تیغ نماست / حرب پیدا کند دروغ از راست

همچو اَلْف است الف به‌شکل و شمار / اَلِف آید یکی و اَلْف هزار

---

۱ ـ آذری اسفراینی طوسی، *جواهر الاسرار*، نسخه خطی شمارهٔ ۱۵۰۲ کتابخانه ملی ملک؛ همو، *مفتاح الاسرار*، نسخه خطی شماره ۲۴۲۳ دانشگاه تهران؛ ریو،1.43.

نـــی خـــالی بـــه شکـــل نـیشکر است
دانـــد امّـــا مـــذاق کـــان دگـــر است
کـــی بـــه یـاقوت مـی‌شود هـمسنگ
آبگـــــینه اگـــر بـــود خـــوش رنگ
گـــوهر کـــان ز بـــحر ســـیّد مـاست
از فشـــــار مُسَـــــیْلَمه پـــیداست[1]

کتاب اول (الطامّة الکبریٰ) در مراتب عالَم علوی و سفلی و آرای عالمان واهل توحید در تحقیق ایجاد عالم، مراتب موجودات، حکمت وجود آدمی، مناسبت آفاق با انفس و مطالب دیگری از این دست است. شیخ آذری، کتاب نخست *مرآت* را چنین معرفی کرده است:

در کـتاب نـخست از *مـرآت* — گفتم آن جا مراتب حـضرات

کتاب دوم *غـرائب الدنـیا* / عـجائب الدنـیا / عـجائب الغـرائب: مـنظومه‌ای است از متفرّعات بحر حفیف در ذکر عجایب بلاد و نواحی از چشمه‌ها و عمارات وحیوانات و طیور و جز اینها، که در نظم آن از کتابهای *عجائب المخلوقات* و *غرائب المـوجودات* و *ربیع الابرار* زمخشری استفاده کرده است. از اشعاری که در کـتاب مـرقوم پـنجم *سـلم السموات* آمده معلوم می‌شود که نام صحیح این کتاب *عجایب و غرایب* است. آغاز این کتاب چنین است:

ابتدا مـی‌کنم بـه بسـم الله — کوست بر کُلّ کاینات گواه
آفـریننده وجـود و عـدم — شرف انـدوز طـینت آدم[2]

آذری به زبانی ساده، مطالب خویش را به نظم در آورده است چنان که در نمونهٔ زیر از کتاب عجائب الغرائب آمده است:

---

۱ ـ *خزانهٔ عامره*، ص ۲۴؛ *شام غریبان*، ص ۱۰؛ Ethe, P. I, 709.

۲ ـ *عجائب‌الغرائب*، نسخه خطی شماره ۱۱۳۴ مجلس شورای اسلامی؛ همو، نسخه خطی کـتابخانهٔ سـلطنتی (نفیس) شماره ۴۵۹؛ *فهرست خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی*، ج۳، ص ۵۱۳، ۵۱۶؛ مـرقوم پـنجم *سلّم السموات*، ص ۹۵ ـ ۹۴؛ *عجائب الغرائب* آذری، نسخه خطی شماره ۴۸۵۳ کتابخانه ملی ملک تهران؛ آذری *عجائب الدنیا*، نسخه خطی مجلس شورای اسلامی شـماره ۱۱۳۴ [در حـدود ۲۴۰۰ بـیت]؛ نسـخه آصفیه، ۴۵ مثنوی؛ *الذریعه*، ج ۱۹، ص ۲۴۵.

هست در فـاریاب چشـمهٔ آب | عـلفی هست انـدر آن گـرداب
هر که در آب چشمه می‌خسبد | آن علف، محکم اندرو چسـبد
خـویشتن را بـه زور نـتوانـد | که از آن چشمه هـیچ بـرهاند[1]

کتاب سوم *عجائب الأعلی* : در عجایب عالَم علوی و آسمان است. این کتاب یا این باب، برابر است با کتاب قزوینی (فی العلویات).

کتاب چهارم : *سعی الصفا*؛ این کتاب را آذری در تاریخ مکه و آداب مناسک حج به احتمال زیاد در سال ۸۳۱ یا ۸۳۲ هجری، که در مکه مجاور خانهٔ خدا بوده، به رشـته تحریر در آورده است.

(۴) *طغرای همایون*: اسماعیل پاشا بغدادی، این اثر آذری را «طغرای غرّای همایون» نوشته است.[2]

(۵) *دیوان اشعار* : این دیوان مشتمل است بر قصاید و غزلیّات و ترجیع بند و ترکیب بند و چند مثنوی و... قصاید آذری، بیشتر در مدح و منقبت اهل بیت علیهم‌السلام رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه اثنا عشری است. غزلیات او رنگ عرفانی دارد. افزون بر مثنوی *آذر* که تحت تأثیر مثنوی *سوز و گداز* میرزا محمّد صادق تفرشی سروده شده، یک *مغنی نامه* و یک *ساقی نامه* نیز در دیوان او مندرج است. آذری ترکیب بندی در رثای امام حسین علیه‌السلام دارد کـه چنین است:

ای دل حـسـیات مـاه مـحرم حـرام شـد
آری حسـاب عـمر دریـن مـه تـمام شـد
بـاز از فـراق آل نـبی، آب چشـم مـا
چـون خـاک کـربلا ز بـلا تـیره فـام شـد
مـا خـود مـدام غـرقهٔ طـوفان مـحنتیم
خـاصه کـنون کـه نـوبت طـوفان عـام شـد
بـخت یـزید نـعرهٔ هَـلْ مِـنْ مـزید زد
وز نکـبت یـزید بـدین نکـته نـام شـد

---

۱ ـ *فهرست خطی کتابخانه مجلس*، ج۳، ص ۵۱۳ ـ ۵۱۶.
۲ ـ *هدیة العارفین*، ج۴، ص۸۶.

بـدبخت را وسـیلهٔ بـی دولتـی بس است
چون روز کوفیان به صـد حـیله شـام شـد

آن بی بصر نگر که متاعی چـه بـد خـرید
عـیش ابـد فـروخت عـذاب ابـد خـرید

آری بـلا عـلامت اهـل قـبول شـد
ویـن حکـم مـهر یـرلیغ آل رسـول شـد

گـویا بـلا عـلامت هـر نـاقبول شـد
درّیست کـان عـطیهٔ صـاحب قبول شـد

هـرگز بـه مـنزلی نـرسد گـمرهی کـه او
دنـبال هـر زیـاده سـری بـوالفـضول شـد

هر گمرهی که بـر پـی خـصم عـلی بـرفت
در وادی هـلاک بـه دنـبال غـول شـد

هـر کـو ز اهـل بـیت نـبی عـبرتی گـرفت
از کـار و بـار دهـر بکـلّی مـلول شـد

زشتی به هر که روی نـهد ازجـمال اوست
آری بـلای مـرد بـه قـدر کـمال اوست

روزی که چتر روح به صـحرای تـن زدنـد
کـوس بـلا بـه نـام حسـین و حسـن زدنـد

بـی قـیمتی و بـد گـهری کـردهانـد فـاش
آنـها کـه سـنگ بـر کـهر بـوالحسـن زدنـد

هرگز بَر از مـعیشت شـیرین کـجا خـورند
آنـها کـه تـیشه بـر جگـر کـوهکن زدنـد

هـر دم بـه آسـمان بـرسد دود یأس مـن
زان آتش فـراق کـه در یـاسمن زدنـد

بیخ حیات خـویش زدنـد آن کـه از حسـد
سروی چنان بلند بـه ظـلم از چـمن زدنـد

چون روز حشر خلق جهان سر برآورند
آل رسول شور ز محشر بر آورند

این حکم اگر نه بر نهج شرع ما رود
آدم و آل در سر این ماجرا رود

ور خلق را خدای بگیرد به اولیا
بیم است کین معامله با انبیا رود

زین قصه دوستان نبیّ را خجالتست
با دشمنان آل نبی تا چها رود

سوراخ می‌شود دل ما چون گل حسین
هر جا که ذکر واقعهٔ کربلا رود

چون بر زمین ز مقتل او داستان نهند
بر آسمان نماز ملایک قضا رود

ای دل بسوز ازغم و دود از جهان برآر
وی دیده آب ازغم لب‌تشنگان ببار

ای آبروی هر دو جهان خاک پای تو
وای گشته آب خاک نشین درعزای تو

تا بر لب مبارک تو بسته گشته آب
هر دم فرو رود به زمین از حیای تو

آوازهٔ جهان شده ابر سیه گلیم
در برّ و بحر گریه کنان از هوای تو

با خونبهای تو چه کند خصم بدگهر
ای گشته خون بهای تو هم خون بهای تو

تا تشنه لب به خاک شدی آب زندگی
ماتم گرفت در ظلمات از برای تو

چون گلبن بلای حسین از فلک شکفت
رو جانب فلک به مناجات کرد وگفت

یارب حسین تو نمک جان چشیده است
جز تلخی از حلاوت دوران ندیده است

یارب تو آگهی که چها بر سر حسین
از دست روزگار مخالف رسیده است

هجران مادر و پدر و فرقت حسن
صبر عیال و زهر برادر چشیده است

یارب طناب عمر حسین ار بریده شد
او هم طمع ز جان و جوابی بریده است

بس نیست بی کسی و یتیمی که روزگار
چندان هزار تیغ به خونم کشیده است

آن گاه رو سوی مدینه سلام کرد
وز آب دیده سوی پیمبر پیام کرد

یا مصطفی حسین تو در دام ابتلاست
یا مصطفی حسین تو در کام اژدهاست

یا مصطفی حسین تو نه اهل بیت توست
بر اهل بیت این همه ظلم و ستم چراست

یا مرتضی رواست که فرزند تو حسین
در کربلا فتاده به صد محنت و بلاست

یا فاطمه حسین تو را روز آخر است
آخر بیا ببین که جگر گوشه‌ات کجاست

یا ثمرة الفؤاد دل بوالحسن حسین
جان برادرت شده در معرض فناست

گرما به رغم بخت بدی در زمان تو
کردی همه فدای تو جانها به جان تو

آن دم چرا زمین و زمان سرنگون نشد
خاک سیاه بر سر گردون دون نشد

در خون چو گشت فرق جگر گوشهٔ رسول
جـان عـدوی او زد و عـالم بـرون نشـد
او روشنی چشـم جـهانی بُـد و چـه سـود
کـان روشـنی نـصیب سـیاه انـدرون نشـد
آن دم کـه آب بـر لب او بسـته شـد چـرا
همچون فرات چشمهٔ خـور نـیلگون نشـد
آه از دمی کـه زد بـه جـفا شـمر خـاکسـار
بـر بـوسه جـای سـیّد مـا تـیغ آبـدار
ای آرزوی دیـدهٔ خـونبار یـا حسـین
نـام تـو مـرهم دل افگـار یـا حسـین
درعاصیان خود به چشم شفاعت نگاه کن
ای نـور چشـم احـمد مـختار یـا حسـین
تـو افـتخار فـخر نسـا هسـتی و بس
ای افـتخار حـیدر کـرّار یـا حسـین
مـا تشـنگان هـالک آب شـفاعتیم
در کـربلای نـفس گـرفتار یـا حسـین
وقت است اگر کنی نظری از کـمال لطـف
در کـار «آذری» گـنهکار یـا حسـین
گـر شـد حسـین دولت آلش مـخلّد است
عـالم هـمه مسـخّر آل مـحمّد است[1]

(۶) *لیلی و مجنون* : این مثنوی به طور مجزا از دیوان شیخ آذری جمع آوری گردیده واصل آن در کتابخانهٔ ارمغان محفوظ است. مثنوی لیلی و مجنون آذری بر وزن لیلی و مجنون نظامی گنجوی و به تقلید از آن در بغداد منظوم شده است:

ایـن نـامه چـو زد درِ تـمامی　　　بـردم بَـرِ شـیخ خـود، نـظامی

---

۱ ـ آذری *دیوان اشعار*، نسخه خطی شماره ۵۹۳۸ کتابخانه ملک؛ مجموعهٔ صد کلمه، نسخهٔ خطی شماره ۷۱۳۶ کتابخانه مرکزی، آستان قدس رضوی؛ فهرست خطی فارسی، ج۴، ص ۲۸۵۷، ۳۱۱۶، ۳۱۱۷، ۳۲۲۵.

آن گشــــته بــــه مــثنوی یگــانه	گـــــردیده در آســــمان فســـانه
آن مــرشد عــاشقان بـه هـر فـن	چون رشته روان به چشم سـوزن
آن تـــاج تـــبارک فـــلک نـــه	مــرهم بــه جـراحت نـمک نـه
آن پــــخته ز مـــثنوی مــــزعفر	شـیرین کـان کـام شـهد و شکّـر
آن جـــلوه طـــراز ســـرو آزاد	مشـــاطهٔ نـو عـروس شـمشاد
آن در بر شعر، چُست و چـالاک	آن مـــعدن و کـــان فــهم وادراک
آن شــــربت مــعرفت چشـیده	نـــیک و بـــد روزگـــار دیــده...

۱۶۶ خاتون عفت عفتی اسفراینی (شاعره قرن نهم هجری)

شاعره خاتون عفت از شاعران قرن نهم هجری بوده و زادگاهش اسفراین است. او در شعر «عفتی» تخلّص می‌کرده است. بعضی تخلّص وی را «عشقی» نوشته‌اند. از تـاریخ تولد و وفات وی اطلاعی به دست نیامد. بنا بر گزارش تذکره نویسان، این بانو، بسـیار پارسا و مصداق واقعی نام خویش بوده است. عفتی از زنان و حقجویانی است کـه در پاکنهادی و پارسایی و به جای آوردن احکام آیین آسمانی و پرستش پروردگار یکتا، بی اندازه پیشی جسته‌اند. در تذکرهٔ مجمع محمود، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملّی ملک آمـده است: «عفتی از حق شناسان اسفراین از توابع خراسان است. در درست ذاتـی و پـاک اعتقادی او چندان شنیده دارم که نزدیک است به عصمتش قایل گـردم. ظـاهراً بـعد از نوافل و فرایض به نظم ابیات توجّهی داشت.»[1] در کتاب *جواهرالعجائب* آمده است که: «عفتی کنیز ملّاآذری [آذری شاعر و عارف شیعی قرن نهم هجری (م ـ ۸۴۴هـ.ق)] بود واز فیض صحبت ملّانغمه به آهنگ می‌سرود.»[2]

آقا بزرگ تهرانی در *الذریعه* وی را در زمرهٔ مصنفین شیعه بر شمرده است.[3] چنان که ذکر شد، بعضی از ارباب تذکره، عفتی را «عشقی» نوشته‌اند. در تذکرهٔ روز روشن مذکور است که : «عشقی اسفراینی از تلامذهٔ ملّاآذری است.»[4] و در جای دیگر در همین منبع

---

۱ ـ علی اکبر مشیر سلیمی، *زنان سخنور*، ج ۱، ص ۳۳۸.
۲ ـ *جواهر العجائب*، ص ۳۴.
۳ ـ *الذریعه*، ص ۳ ق ۷۳۱/۹ ـ ۷۳۲.
۴ ـ *تذکره روز روشن*، ص ۵۴۷.

آمده است که: «عفتی اسفراینیّه، کنیز ملّاآذری است. مضامین رنگین به سلک نظم می‌کشید. دیوان او به غارت رفت که اثری از او پیدا نگردید.»[1] این بیت از اوست:

قامت سرو که در آب نمودار شده   کرده دعوی به قد یار و نگونسار شده[2]

عفت علاوه بر شعر و شاعری در وادی عرفان نیز متأثر از شیخ خود، آذری بوده است واو را می‌توان در زمرهٔ زنان عارف قرن نهم بر شمرد. این بیت، دلیلی براین مدعاست:

مست‌بودم به‌می غفلت وساقی دیشب   دوسه جامم عطاکرده وهوشیارشدم[3]

در کتاب *حدیقة السلاطین* به نقل از *حدیقه عشرت*، صفحه ۳۵ آمده است که: «فیض صحبت ملّا[آذری] او را در سخن سرایی، طرز دلربایی آموخت».[4] بنا به گفتهٔ اعتمادالسلطنه: «تذکره نویسان در بارهٔ زهد و صلاح و حُسن عقیدت و خلوص و پاکنهادی و مواظبت او در فرایض و نوافل زیاده از حد مبالغه کرده‌اند.»[5] امّا بعید نیست که تعلیمات ارشادی شیخ آذری به عنوان حکیمی دانشمند و با تقوا او را زاهده‌ای ساخته باشد، آن طور که ذکر شد. به علاوه در ادبیات نیز بهرهٔ لازم را از آذری برگرفته وطبع شاعری وی پرورش یافته ودیوان شعری را ساخته و پرداخته است.

نگارنده با تفحص زیاد و بررسی بسیاری از جُنگهای خطی، ابیات زیرا را که تعلّق به این شاعرهٔ اسفراینی است، در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به دست آورده است.

شد آفتاب ز حُسن تو از حجاب سفید
به رنگ گُل شده از نور آفتاب سفید
ز شرم عکس جمال تو چهرهٔ خورشید
چو عکس ماه نماید به روی آب سفید
فتاد چشم مرا تابه نرگست درخواب
شده‌ست دیده چونرگس مرابه خواب‌سفید

---

۱ ـ *تذکره روز روشن*، ص ۵۵۵.

۲ ـ کاظم، *تذکره*، نسخه خطی شماره ۹۰۱ مجلس شورای اسلامی، ص ۵۸۲.

۳ ـ نسخه خطی مجموعهٔ اشعار ۲۳۲۹ مجلس شورای اسلامی، ص ۶۲۸.

۴ ـ *روضة السلاطین و جواهرالعجائب*، ص ۳۰۲.

۵ ـ اعتماد السلطنه *خیرات حسان*، ج۲، ص۱۸۵ ـ ۱۸۶؛ کشاورز صدر، از رابعه تا پروین، ص ۱۷۲.

ز پـرتو رخت ار پـاره پـاره شـد چـه عـجب
دلم کــه کــرده کــتان را بــه مـاهتاب سـفید
بــه دل از آن نــفتد نــور عــیش عشــقی را
کـه کس نکـرده سـیه خـانهٔ خـراب سـفید[1]

۱۶۷ امیر همایون اسفراینی (م. ۹۰۲هـ.ق)

وی از قــصیده گـویان و غـزلسرایـان قـرن نـهم هجری است. امیر همایون در اسفراین زاده شد. او از بزرگ زادگان و سادات اسفراین خراسـان است. دوران تربیت او در خراسان سپری شـد. در اوایـل جوانی به تبریز رفت و به مجلس سلطان یعقوب آق قویونلو (۸۸۳ ـ ۸۹۶هـ. ق) راه یـافت و بـا یکـی از ملازمان سلطان یعقوب به نام شیخ ولی بیگ، طرح محبت و دوستی ریخت که ایـن دوسـتی تـا پـایان عمرش باقی بود. سلطان یعقوب نیز امیر همایون را بــا دیــده احــترام مــی‌نگریست. پـادشاه او را «خسروکوچک» می‌خواند.[2] در نسخهٔ خطی *سفینهٔ خوشگوی هندی* مذکور است کـه: «همای سایهٔ عالَم سخنوری، امیر همایون اسفراینی بوده، معاصر مولانا جامی است... شاعر بلند تلاش و نازک خیال بوده.»[3]

امین احمد رازی، امیر همایون را از جمله شاعران بـر شـمرده و گـفته است: «امـیر همایون از نیکو طبعان آن شهر و مکان بوده، در شـعر، او از شـعرای گـذشته واز نـثر،

۱ ـ جنگ خطی شمارهٔ ۳۸۷۱ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، اشعار عشقی اسفراینی، ص ۵۰.

۲ ـ سام میرزا، ص ۴۷، ۴۸، ۴۹؛ آذر بیگدلی، ص ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷؛ حسین مکی، *گلزار ادب*، ص ۲۷؛ ماه طلعت عنقا، ص ۲۳۷، ۲۴۳.

۳ ـ سفینهٔ خوشگو، ص ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱؛ نسخه خطی شماره ۲۷۲۴ مدرسه عـالی سـپهسالار (مـدرسه عـالی شهید مطهری).

نسرین را باز پس گذاشته...»[۱] گویند زمانی که او را تعلّق خاطر به جوانیِ شیخ ولی بیگ پیدا شد، کار وی به جنون کشید و او را در زنجیر کردند. بعد از چند روزی که به خود آمد، این مطلع را سرود و به خدمت سلطان یعقوب فرستاد:

به زنجیرم فکند از بی قراری دلستان من   دلِ زنجیر شد سوراخ سوراخ از فغان من

اگر چه به سبب جنون که بدو نسبت داده بودند مدّتی به فرمان آن پادشاه برای معالجه در بند بود؛ چون بهبود یافت از مقربان سلطان گردید. وامیر همایون در ستایش او قصیده‌ها و در مرگ او رثایی سوزناک و زیبا سرود و در همین مدت نیز قاضی عیسی را که از حامیان او بود، ستایش می‌کرد. پس از مرگ سلطان یعقوب و کشته شدن قاضی عیسی، وی ناچار از تبریز به قریهٔ ارمک از توابع کاشان که شیخ ولی بیگ در آن جا بود، رفت و در کنف حمایت شیخ او قرار گرفت؛ ولی پس از چندی به سال ۹۰۲هـ.ق بدرود حیات گفت و در قریهٔ ارمک مدفون شد.[۲] بنا به وصیّت امیر همایون بعد از وفاتش این دو بیت را بر سنگ مزار وی نقش کردند:

میا بر سر مرا روزی که میرم در وفای تو   که ترسم زنده گردم بازافتم در بلای تو
من و خیال غزالی و چشم گریانی   گرفته کوه صفت، گوشهٔ بیابانی[۳]

دیوان[۴] اشعار امیر همایون در حدود دو هزار بیت است. اشعار وی ساده و روان و

---

۱ ـ *هفت اقلیم*، ج۲، ص ۲۰۱.

۲ ـ *آتشکدهٔ آذر*، ص ۲۵۷؛ *تذکرهٔ میخانه*، ص ۱۱۲، ۱۱۳.

۳ ـ *تاریخ ادبیات ایران*، ج۴، ص۴۷۴؛ *نظم و نثر*، ص ۳۱۲.

۴ ـ فهرست نسخه‌های خطی امیر همایون اسفراینی در کتابخانه‌های جهان بشرح ذیل است:

نسخه کتابخانه سلطنتی شمارهٔ ۱۱۰۸۰/۴ همراه دیوان مانی و شماره ۶۵۳/۸ همراه دیوان شاهی سبزواری (قدیمیترین نسخه)؛

نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی شماره ۲۶۵۸/۲ با دیباچه‌ای در سرگذشت امیر همایون و شماره ۳۹۵

نسخه کتابخانه ملی ایران شماره ۲۹۰/۳؛

نسخه کتابخانه ملک تهران شماره ۵۹۳۷، نسخه موزهٔ بریتانیا شماره or878؛

نسخه مصر ـ قاهره دارالکتب ۱۵ مجامیع فارسی طلعت ؛

نسخه کتابخانه عارف حکمت مدینه ـ عربستان شماره ۱۵۶؛

نسخه کتابخانه فرخ، مشهد شماره ۲۷۹/۲ ؛

نسخه کتابخانه سپهسالار تهران شماره ۲۹۰ ضمیمه مجموعه اشعار خطی؛

نسخه کتابخانه آقای احمد شاهد اسفراین (کاغذ سمرقندی ـ قرن نهم)؛

نسخه کتابخانه دانشگاه استانبول IUK. FY. 100 قرن ۱۲.

متضمن طرزی بسیار نو است. قصاید او مقرون به سادگی تمام و متضمن بسیاری از کلمات و ترکیبات متداول در زمان شاعر است، که او آنها را در شعر گنجانیده است. در قصیده و غزل او، این نکته قابل توجّه است که شیوه‌های آمادهٔ شعری را که شاعران آغاز قرن نهم استفاده می‌کردند، وی کمتر به کار برده است و خود، ترکیبات و طرز بیانی تازه دارد، که بیشتر از زبان فارسی رایج در عهد او گرفته شده است و تشبیهات واستعارات او هم غالباً مبتنی است بر زبان عهد او و نحوهٔ‌زندگی دوران او و این خاصیّت، او را به شاعران قرن دهم و یازدهم هجری بسیار نزدیک می‌کند. به همین سبب بود که امیر همایون اسفراینی، آن همه در نزد شاعران و سخن شناسان دو قرن مذکور شهرت و مقبولیّت داشت، چنان که از گفتار تقی الدین کاشی آشکار است که گفته: «اشعار او را شعرا و فضلا مسلّم می‌دارند و در فصاحت وبلاغتش بی نظیر می‌دانند و غزلیاتش با وجود حالت عاشقی از متانت فکری و خیالات خالی نیست و بعد از دیوان امیر شاهی سبزواری، پاکیزه‌تر از دیوان وی در میان مردم شهرت نکرده است.»[۱]

امیر همایون اسفراینی در اشعارش «همایون» تخلّص می‌کرده است. در تذکرهٔ *مجالس النفائس* نیز به این مطلب بر می‌خوریم که: «امیر همایون از ولایت اسفراین بوده و طبع خوب داشته و ابیات او مشهور است.» و نیز در جای دیگر از همین کتاب آمده است: «طبع نظم او نیکوست، و خُلق حمیده دارد و خلق پسندیده»[۲] و این مطلع از اوست:

افتاده‌ام به کویش از آب دیده در گل   دستی نهاده بر سر، دستی نهاده بر دل

این ابیات از اوست:

چنان در عاشقی خو کرده دل با جور بیدادش
که ناید سالها از راحت و آسودگی یادش
برو این باغ را بر دیگران ده عرضه‌ای ساقی
که من ببریده‌ام شاخ امید از سرو شمشادش

---

۱ ـ *تاریخ ادبیات ایران*، ج۴ ص ۳۷۵؛ *مجمع الفصحا*، ج۲، ص ۵۵.
۲ ـ *مجالس النفائس*، ص ۱۳۹، ۳۰۳.

کسی بر یاد شیرین بگذرد از بیستون روزی
که ناید ناله و زاری به گوش جان ز فرهادش
چو شد در ساحری شاگرد چشمت غمزه دانستم
که در اوّل نظر شاگرد خواهد گشت استادش
«همایون» رفت وی از شهر هستی گوییا بیرون
که می‌آمد ز صحرای عدم، دوشینه فریادش[1]
تا که بر صفحهٔ هستی بود از تو رقمی
بی خیال خط سبز تو نباشیم دمی
ای که در راه تمنّای تو شد خاک سرم
رنجه فرما به سر خاک من آخر قدمی
دود آهِ من سودا زده ابری است سیاه
که بجز گریه نمی‌آید ازین ابر نمی
دور از آن موی میان در بدنِ سوخته‌ام
دلم از ضعف چو نالی است میان قلمی
در ره عشق «همایون» به لب آمد جانم
کاش کین قاعده را از تو نیاموختمی

۱۶۸ قوسی اسفراینی

مولانا قوسی از شاعران و نیکو طبعان اسفراین است. بنا به گفتهٔ امیر علیشیر نوایی، «قوسی اسفراینی، جوانی خوش طبع و قابل است، و لیکن بسی لوند و خودپسند، و بسیار تیز و تند، در کار خیر کُند و پر تلوّن و گوناگون و جگر یاران او از تلون او پرخون، و درجسم اگر چه ضخامتی تمام داشت، امّا هیچ قوّتی نداشت و هرگز کاری نکرد که شرمندگی از آن نکشد، و آخر میل سپاهیگری نمود، و لیکن غیر تباهی و روسیاهی از آن حاصل ننمود. این مطلع از اوست:

---

۱ ـ مجموعهٔ خطی شماره ۵۲۴۹ کتابخانه ملک که در اوایل قرن دهم هجری نوشته شده است.

چو بر من وقت جانبازی لباس خویشتن پوشد

کسی خواهم که روز مرگ بر تابوت من پوشد

وی دعوی بهادری نیز می‌کرده است.[۱] از مطالب نوایی بر می‌آید نویسنده‌ای که این شرح را بر احوال مولانا قوسی اسفراینی نوشته است، مورد اذیّت قوسی قرار گرفته و دل خوشی از قوسی اسفراینی نداشته است. ازسیاق کلام نوایی، فهمیده می‌شود که قوسی، شاعری حاضر جواب و بدیهه سرا بوده است. از لحاظ جسمی نیز مردی تنومند و پهلوان بوده و رقیبان از او به امان آمده بوده‌اند.

۱۶۹ سیّد مسلمی اسفراینی

سیّد مسلمی از شاعران اسفراین در قرن دهم هجری و جوانی خوش طبع بوده است، وی در اسفراین از دنیا رفت و قبر او در اسفراین است. این مطلع از اوست:

خال او نقد دلم از دیدهٔ روشن کشید

همچو دزدی کو متاع خانه از روزن کشید[۲]

۱۷۰ عبدالوهاب اسفراینی

مولانا عبدالوهاب اسفراینی، مردی خوش طبع و صاحب کمال و پُر حال و بسیار شُوخ طبع بوده است. نوایی او را مردی شیرین گفتار و نیکو کردار معرفی کرده است، عبدالوهاب اسفراینی مدتی قاضی اسفراین، زادگاه خویش، بود. مدتی نیز در سبزوار، صاحب منصب امر قضا بود. سپس به استرآباد رفت و چندین وقت نیز قاضی استرآباد بود. اشعار بسیار نغز می‌سروده و به شعر خود، مشهور بوده است. وی در جواب *دریای ابرار* امیر خسرو دهلوی اشعاری سروده است.این مطلع از اوست:

---

۱ ـ *تذکرهٔ مجالس النفائس*، ص ۷۳ (به کوشش علی اصغر حکمت) و همان کتاب ص۲۴۸ به کوشش قزوینی؛ *الذریعه*، ۳ق، ج۹، ص۸۹۲.

۲ ـ همان، ص ۲۱۹ (به کوشش قزوینی)

این کهن اوراق گردون کش ز انجم زیور است
کهنه تاریخ بسی شاهان انجم لشکر است

مولانا عبدالوهاب اسفراینی در استرآباد از دنیا رفت و در همان جا مدفون شد.

۱۷۱ مولانا دوست محمّد حالی اسفراینی (م. ۹۳۷ یا ۹۳۹ هـ.ق)

مولانا دوست محمّد حالی اسفراینی از شاعران اوایل قرن دهم هجری خراسان است. وی در اسفراین زاده شد[۱] امّا تاریخ ولادتش بر ما معلوم نیست. مولانا دوست محمّد در شعر «حالی» تخلّص می‌کرد. تخلّص وی را گاهی به خطا «خانی» و «جانی» نیز ضبط کرده‌اند.[۲] سام میرزا صفوی در وصف حالی گوید: «او به صفای ذهنی سلیم و ذکای طبع مستقیم، از سایر شعرای زمان خود امتیاز داشت. به فقر و مسکنت او، دیگری کم بود. هرگز از کسی طمعی نمی‌کرد و اگر کسی چیزی بَرِ او بُردی، قبول نمی‌کرد و می‌گفت: رزّاق کریم و بخشندهٔ لازم التعظیم والتکریم از خزانه اکرام عامِ خود به من آن قدر لطف کرده که مرا کافی است. در شعر خصوصاً قصیده، او را رتبهٔ عالی بود. چنان که او را مولانا دوست محمّد *قصیده خوان* می‌گفتند.»[۳] بنا به گفتهٔ مرحوم سعید نفیسی: «حالی مردی آراسته و قانع به شمار می‌رفته، تا جایی که چیزی از کسی نمی‌پذیرفت و مورد توجّه سلطان حسین بایقرا بوده واز مداحانِ میر غیاث الدین محمد، معروف به میر محمّد یوسف، بوده و در هرات می‌زیست و در آن جا در سال ۹۳۷ یا ۹۳۹ هـ.ق درگذشت. وی از قصیده سرایان زبر دست این دوره به شمار است. برخی حالی را اسفراینی و بعضی او را سبزواری نوشته‌اند.»[۴]

این چند بیت از یکی از قصیده‌های اوست در تتبع استادان :

خوش است می ز کف یار، خاصه فصل بهار
که گشت سنبل و گل همچو زلف و عارض یار

---

۱ ـ *تذکرهٔ آتشکده*، ص ۲۵۴ نیز نک : *قاموس اعلام ترکی* و *ریحانة الادب* مدرس تبریزی.

۲ ـ *تاریخ نظم و نثر در ایران*، ص ۵۵۸.

۳ ـ *تذکره تحفهٔ سامی*، ص ۲۰۶ ـ ۲۰۷. (تصحیح و مقدمهٔ رکن الدین همایونفرّخ)

۴ ـ *تاریخ نظم و نثر در ایران*، ص۵۵۸؛ *الذریعه*، ۱ ق، ج۹، ص ۱۹۰؛ *دانشوران خراسان*، ص ۴۸۴.

بگیر باده و رخسار شاهد گل بین
کـه مـی‌دهد خـبر از شاهدان گُل رخسار
بـه طرف جـوی نشـین و خـرام آب نگـر
کـه مـی‌بَرَد حـرکاتش ز اهـل هـوش، قـرار
بـبین کـه سـبزهٔ نـورسته را چگـونه ز لطـف
دهـد غـذا و چـو طـفلان بـپرورد بـه کـنار
بـه سـبزه بـین طـرف جـو کـه کـرد صـیقل مـوج
ز روی آیـنهٔ آب، بـر طـرف، ز نگـار
ز بس که ریخت شکوفه چـو کـهکشان شـد جـوی
ولی کـواکب آن ثـابت است وایـن سـیّار
ز عکس چـرخ کـه بـر جـو فـتاده شـاهد بـاغ
کشـید هـمچو بـتان، خـط نـیل بـر رخسـار

این دو بیت در شکایت بخت هم از آن قصیده است:

تو آن نـهال سـعادت بـر نکـو ثـمری   که هر که آمد در سایهٔ تـو یـافته بـار
به غیر مـن کـه بـجز بـار دل نـیافته‌ام   گناه بخت من است آزموده‌ام صدبار
درون لاله نگـر ژاله را ز روی قـیاس   چو کعبتین که شد سوده نقش او در طاس

این دو بیت نیز در مدح سیّد اجلّ، امیر غیاث الدین محمد، مشهور به امیر یوسف از اوست:

رسم اگر بودی نهادن نقطه در ما بین قاف   قاف قربت را به جای نقطه بودی فرقدان
گر صدای خوان انـعامت نـبودی واسـطه   دست را هرگز نبودی آشـنایی بـا دهـان[1]

از جمله ممدوحان حالی اسفراینی، خواجه حبیب الله ساوجی است:

ای حـریم حـرمتت را عـرش، فـرش آسـمان
وی ز رفـعت آسـتانت، هشـتمِ هـفت آسـمان
خـواجـهٔ اعـظم حـبیب الله آن کـز جـود و عـدل
سـاخت بـاطل، داسـتان حـاتم و نـوشیروان

---

۱ ـ *تذکرهٔ تحفه سامی*، ص ۲۰۷.

نیست وصفش را دوات وخامه کافی، زانکه هست
این زبان بی دهان و آن دهان بی زبان
هست دریا را زکشتی کاسه‌ای چو بین بکف
دارد آهنگ گدایی زان کف گوهر فشان
ای به شوکت چون سکندر، آبروی بحر و بر
وی به حکمت چون سلیمان، جان انس و انس جان
کو نظام الملک تا بیند نظام ملک را
بر زمان اختیار آصف عالی مکان
روز هیجا کز برای گرمی بازار حرب
بر فروزی آتش کین و غضب از هر کران
طایران ترکش از هر سو چو شاهین اجل
بهر صید مرغ جان بیرون برند از آشیان
بسته گردد بر فلک، راه دعا، مظلوم را
بس که گرد تیر بر گردون رود همچون دخان
روح مقتولان همه عزم مکان خود کنند
جانب عِلوی و سفلی کاروان در کاروان
چون به تأیید ظفر بر دشمنان غالب شوی
چون شه مردان بر اعدا در مصاف نهروان
آورند از هر طرف پیش تو با قد دو تا
چون کمان، گردنکشان را، طوق بر گردن کشان[۱]

هاشمی سندیلوی در *مخزن الغرائب*، با اندک اشارتی به مولانا دوست محمد، این ابیات وی را به دست داده است:

تا ز رویت آتش رخسارهٔ گل در گرفت
سوخت چندانی که بلبل رنگ خاکستر گرفت

۱ ـ *تذکرهٔ آتشکده*، ص ۲۵۴، ۲۵۵.

وقت گـل آمـد و اسـباب طـرب نـیست مـرا
بـاره نـایاب و ز کس روی طـلب نـیست مـرا[۱]

۱۷۲ مولانا خوشی

مولانا خوشی از شاعران اسفراین خراسان و منسوب به قریهٔ خوش اسفراین است. هاشمی سندیلوی، تنها یک رباعی از سروده‌های او را به دست داده است:

نـقد جـان صـرف آن دلسـتان خـواهـیم کـرد
خدمتی کز دست مـا آیـد بـجان خـواهـیم کـرد
خوبرویان خواه دل خواهـند از مـا، خـواه جـان
هر چه خواهد خاطر ایشان چنان خواهیم کرد[۲]

۱۷۳ یمانی اسفراینی

محمّد باقر یمانی از شاعران قرن نهم هجری، اصلش از اسفرایـن است. در نسـخهٔ خطی *بستان العشاق*، این چند بیت از یمانی اسفراینی درج است. وی از شعرای مشهور و قصیده سراست:

زین سرکشی که در نگه چشم مست توست
دست تـمام لاله رُخـان در شکست تـوست
بـرگ گـلی کـه در چـمن خُـلد بشکُـفد
آن هم خجل ز لعل لب می پرست توست[۳]

۱۷۴ مایلی اسفراینی

مایلی از شاعران اسفراین در قرن نهم هجری است. امیر علیشیر نوایی در شرح حال

---

۱ ـ *تذکرهٔ مخزن الغرائب*، ج ۲، ص ۱۶۱.
۲ ـ همان، ج ۲، ص ۱۰۱.
۳ ـ علیرضا شهره، (میرزا قاجار) *بستان العشاق*، ازفصول تذکرهٔ *بساتین الخاقانیه* که در سال ۱۲۴۸ ه.ق تألیف شده است، نسخه خطی شماره ۴۴۵۵ آستان قدس رضوی؛ علی اکبر گلشن آزادی، *صد سال شعر خراسان*، ص ۱۳۳ ـ ۱۳۴.

او نوشته است:

«مولانا مایلی از ولایت اسفراین است،... طبعش نیکوست. این مطلع ازوست:

هست در سینه ز پیکان ستمکارهٔ من

جان ز دل تنگ و ز جان این دل خونخوارهٔ من»[1]

در تذکرهٔ *مجالس النفائس*، ترجمه حکیم شاه محمّد قزوینی دربارهٔ مایلی آمده است: «و حال [اکنون] در دیار روم است، و گرفتار به مرض آن ارض و بوم است، یعنی دانهٔ فرنگی (= داء الأفرنج) که مایهٔ سوداست و دلتنگی. و می‌گویند با آل علی محبّتی ندارد، گر راست بود، آدم خوبی نیست. و می‌گویند یکباری قصیده‌ای ازقصاید شعرای متقدّمین به نام سلطان بایزید خان اعطاءالله ما یرید فی کلّ آنٍ، کرده و آن قصیده را وزرای عظام او چون تُرکان‌اند، نادانسته بر او عرض فرموده‌اند، و آن پادشاه عالَم پناه چون دانا بود برو مخفی نمانده، لاجرم دانسته که این قصیدهٔ شعرای قدیم است، لیکن به مقتضای حلم و کرم عمیم خود عمل کرده، و مبلغ پنج هزار آقچهٔ عثمانی بر بالای دیوان آن شاعر قدیم صاحب قصیده نهاده، و پیش مولانا مایلی فرستاده که این قصیده را بتمامه لفظاً و معناً دزدیده‌ای، می‌باید که من بعد این چنین کاری نسبت به پادشاه روی زمین از تو صادر نگردد. زنهار دیگر چنین شعر مگو، و راه شاعری چنین مپو.»[2]

نگارنده بر حسب تکلیف، نقاط ضعف و قوّت هر یک از مشاهیر این خطه را بر این دفتر ثبت کرده است و در مورد صحّت و سُقم مطالب فوق‌الذکر یادآوری می‌کند، منبع دیگری که آن را تأیید یا ردّ کرده باشد یافت نشد.

۱۷۵ قاضی احمد فگاری اسفراینی (م. ۹۷۵ یا ۹۸۹هـ.ق)

قاضی احمد فگاری اسفراینی از شاعران قرن دهم هجری است. وی در موزونی طبع و خوش بیانی و خوش صحبتی و خوش خُلقی و بزم افروزی و حاضر جوابی، ممدوح ارباب زمان است. وی در آخر عمر در مشهد مقدس عزلت گزیده، به اندک وظیفه‌ای که از حضور سلطان محمّد صفوی معین گشت، قناعت ورزید.

---

۱ ـ *مجالس النفائس*، ترجمه علی اصغر حکمت، ص ۷۳؛ *الذریعه*، ص ۳ق ج۹، ص۹۵۶.

۲ ـ *مجالس النفائس*، همان کتاب، ترجمه حکیم شاه محمّد قزوینی، ص ۲۴۸.

فگاری در عهد شاه تهماسب صفوی درحدود قزوین، قاضی بود؛ از این جهت بعضی او را قزوینی گفته‌اند.[۱]

امین احمد رازی در *هفت اقلیم*، قاضی احمد فگاری را در زمرهٔ رجال اسفراین یاد کرده، می‌نویسد:

«قاضی احمد فگاری، بسیار خوش کلام و نیکو صحبت بوده واز ممر شوخی طبیعت و شکفتگی قریحه، بعضی بر خباثت حمل می‌کنند، همواره باعث انبساط خاطر و موجب گرمی مجالس گردیدی و در شاعری درد دل گویی‌اش زیاده، بر معنی پردازی بوده، آنچه صورت تحریر می‌پذیرد از خرمن طبعش دانه و ازدنِ اندیشه، پیمانه‌ای است.[۲]

سر انجام فگاری در سنهٔ ۹۷۵ یا ۹۸۹ به خنجر مرگ دلفگار گردید. این ابیات از اوست:

از پیش گریه را اثری بود در دلش   چندان گریستم که در آن هم اثر نماند

***

ای فدایت جان من اکنون غم من می‌خوری
کز غم عشق تو کار من ز غمخواری گذشت

***

غم من کنون که پرسی، نفسی بساز با من
که فراق دیدگان را غم دل دراز باشد
به حریم بزم وصلی که فرشته ره ندارد
کند آرزو «فگاری» که ز اهل راز باشد

***

شاید که شود ساخته کار شب هجران   ای گریه مدد کار دعاهای سَحَر باش
آمد ز سفر روشنی چشم «فگاری»   ای مدعی از رشک، مهیای سفر باش[۳]

---

۱ ـ محمّد مظفر حسین صبا، *تذکرهٔ روز روشن*، ص ۵۶۱.
۲ ـ *هفت اقلیم*، ج۲، ص ۳۰۱، ۳۰۲.
۳ ـ *تذکرهٔ روز روشن*، ص ۶۳۷ ـ ۶۳۸؛ رازی، همان جا.

***

آن خانه که دولت ارجمندش سازد / چون خانهٔ دیده، دلپسندش سازد
دل بد نکنی که گشت مقدار تو پست / افکند زمانه تا بلندش سازد[1]
آنم که کسان ز ناکسان دانندم / وز درگه خود چون مگسان رانندم
گر ز آن که کسان به هیچ نستانندم / ای کاش که ناکسان کسی دانندم

***

دردی که ز دوست می‌دهد یاد / صدبار به از دواست ما را

بهاءالدین کریمی سمرقندیِ شاعر، در حق قاضی فگاری اسفراینی مدحی گفت و چون حق اونشناخت، این قطعه فرستاد:

زهی چو آتش پنبه، نشانهٔ دیدار / ترا تپش نه و انگشت نه، مگر که فروغ
دروغ گوید هر کو تو را ثنا گوید / منت بگفتم و نشناختم دریغ دروغ[2]

۱۷۶ مولانا غباری اسفراینی (قرن نهم)

مولانا غباری اسفراینی از شعرا، خطاطان و موسیقیدانان قرن نهم هجری است. امیر نظام‌الدین علیشیر نوایی در تذکرهٔ *مجالس النفائس*، وی را در زمرهٔ شعرای قرن نهم هجری بر شمرده و وصف الحال غباری اسفراینی را بدین شرح آورده است: «مولانا غباری، مولد او اسفراین است. یاری بی آزار است و از همه چیز گذشته و هرگز از اوغباری بر دل ننشسته است. اکثر اوقات در سرکار استرآباد و جوین می‌باشد و مردی فقیر است. این مطلع از اوست:

شب که می‌افتم به پهلوی سگ آن دلفروز
خواب در چشمم نمی‌آید ز شادی تا به روز

دی چو پیش آمد به ره آن دلبر رعنا مرا
من ز شرم او را ندیدم او ز استغنا مرا

و خط غبار را خوب می‌نوشت، و بدان مناسبت «غباری» تخلّص می‌کرد و در

---

۱ ـ *لباب الالباب*، حواشی قزوینی، ص ۵۰۶، ۵۰۵.
۲ ـ همان.

موسیقی، مهارت تمام داشت، در آخر عمر خود دیوانه شد، و با وجود جنون در شدّ غزال نقشی بست و شهرت گرفت. این بیت میان خانهٔ [او] بود:

بی خبر بودم زدی سنگ جفا ناگه مرا   از برای دیدن خود، ساختی آگه مرا[۱]

امین احمد رازی در *هفت اقلیم*، اندک اشارتی به غباری دارد که: «مولانا غباری به لطف طبع موصوف بوده، این رباعی از وی می‌آید».

تا خط به رُخ خوب تو محرم شده است
بی تاب شده است زلف و درهم شده است
گر شهره به خط گشت بست نیست عجب
یاقوت به خط، شهرهٔ عالم شده است[۲]

مولانا غباری اسفراینی ساکن استرآباد بود.[۳] از تاریخ ولادت و وفات او اطلاعی به دست نیامد.

۱۷۷ عاقلی حکیم

مولانا عاقلی حکیم اسفراینی، شاعر قرن نهم و دهم هجری است. مولد و موطن وی اسفراین است. عاقلی حکیم، مدتها با سلاطین ازبکیّه بوده و صاحب حالات و کمالات شده است.[۴] شرح احوال اندکی از وی در ذیل شرح حال حسن بیگ صلایی، فرزند حکیم عاقلی اسفراینی در کتاب *کاروان هند* آمده واستاد احمد گلچین معانی، او را در زمرهٔ شاعران ایرانی که به هندوستان رفته و شعر سروده‌اند، معرفی کرده امّا متأسفانه اشعار عاقلی از قلم افتاده است.

اشعار حکیم عاقلی اسفراینی در کتاب *عرفات*، صفحات ۸ ـ ۴۸۷، نسخهٔ خطی هندوستان درج است. حکیم عاقلی مدتی در مرغاب می‌زیسته، فرزندش حسن بیگ در آن جا به سال ۹۵۵ه‍.ق زاده شده است. حکیم عاقلی سپس به اسفراین بازگشت، و در آن جا در گذشت. از تاریخ تولد و وفات وی اطلاعی به دست نیامد.

---

۱ ـ *تذکرهٔ مجالس النفائس*، ص ۷۷، ۲۵۳.
۲ ـ *هفت اقلیم*، ج ۲، ص ۴۴۵.
۳ ـ *الذریعه*، ۳ق، ج ۹، ص ۷۸۵.
۴ ـ *کاروان هند*، پانوشته ج ۱، ص ۷۳۹ ـ ۷۳۶، به نقل از *عرفات* (برگ ۴۰۶ ـ ۴۰۷)

۱۷۸ صلایی اسفراینی (زنده تا ۱۰۲۵ ه.ق)

حسن بیگ اسفراینی از شاعران قرن یازدهم هجری بود و در اشعارش «صلایی» تخلّص می‌کرد، پدرش مولانا عاقلی حکیم است، که زادگاه و محلّ نشو و نمای وی اسفراین بوده است. پدر صلایی، مدتی در مرغاب بوده وحسن بیگ در سال ۹۵۵ه.ق در آن جا زاده شده امّا نشو و نمای وی در اسفراین بوده است. بنا به گفتهٔ مرحوم سعید نفیسی، حسن بیگ در زمان اکبرشاه به هندوستان رفته و غزل و رباعی می‌سروده است.[۱]

در کتاب *کاروان هند* به نقد از تقی اوحدی آمده است که : «صلایی خراسانی، مولد و منشأ وی اسفراین است و نام وی «حسن بیگ» و از جمله کهنه شاعران عرصه خوان وجود است. مایدهٔ حالش پخته و گوهر مقالش سخته، در سنه هزار و بیست و چهار(۱۰۲۴ه.ق) وی را در گجرات دیده بودم... چند دیوانی از اشعار خود مکرر نوشته، همه به خط استادان و مذهّب و مقطع به عرصه آورده، همه اشعارش قریب به هفت هزار بیت باشد،... اشعار وسط مایل به اعلی بسیار دارد و استعارات تازه مبهم در سخنش وافی است، گاه گاهی هم پیک الفاظش در سیاحت معانی بالا روی می‌کند، والحق مدّاحی خاندان طیّبین بسیار کرده، چون دیگر شعرا حریص، طامع، گداپیشه نیست و به قناعت و تجارت معیشت می‌کند.»

چنان که تقی اوحدی مذکور داشته، صلایی در زمان حیات، نسخه‌های عدیده‌ای از دیوان خود با خط تذهیب خوب فراهم آورده است. از آن جمله نسخه ای است به خط نستعلیق عبدالرحیم بن شیخ نجم‌الدین، مورخ نهم ذیحجه ۱۰۱۷ه.ق که اکنون در دانشگاه پنجاب جزو کتب پروفسور حافظ محمود شیرانی محفوظ ودر فهرست دکتر محمّد بشیر حسین (ج ۱، ص۱۱۵) معرفی شده است و بدین بیت آغاز می‌گردد:

ای منتهی به ذات تو نابود و بود ما وی مشتق از سرادق جودت، وجود ما

صلایی در یک مثنوی و بعضی قصاید، احوال خود را به نظم در آورده و گفته است که به سال ۹۵۵ هجری در مرغاب ولادت یافته ولی نشو و نمای وی در اسفراین خراسان بوده است. در سال ۹۸۱ه.ق به هندوستان رفته و همه جای هند را به قدم سیاحت پیموده واز راه تجارت، مالی فراوان اندوخته است. در سال ۹۹۹ هجری به مکه رفته و

۱ـ *تاریخ نظم و نثر در ایران*، ص ۶۸۵؛ *الذریعه*، ۳ق، ج ۹، ص۶۱۷.

دو سال در آن مکان شریف اقامت گزیده و باز به هند بـازگشته است. در سـال ۱۰۱۱ هجری در شهر کنبایت، بهادر بن مظفر گجراتی، که همچون پـدرخـود از آشـوبگران و فتنه‌انگیزان عهد اکبری بود، ثروت او را به غارت برده، و وی با کمال افلاس و تهیدستی از آن شهر کوچ کرده و در گجرات ساکن شده و بدین سبب، در اشعار خود از هندوستان و مردم آن بد گفته است و این بدگوییها ، حافظ محمود شیرانی را بر انگیخته است تـا مقاله‌ای در بارهٔ او در اورفیتل کالج میگزین (عدد مسلسل ۴۰، سال ۱۹۳۵م.) بنویسد و به دستاویز آن ایرانیان را به باد دشنام و ناسزا بگیرد. از اوست:

افـــروخته از مـــی طـــراوت، رخســـار
آمــد صــنمی کــز دل و جــان بــرد قـرار

ســــررشتهٔ ایـــمان ز کـــف مـا بـربود
کـــافر بـچه‌ای صـف شکـن اسـتغفار

تـفتیدهٔ آه مـاست هـر جـا تـا بـی است
نم خیز سرشک ماست هر جا آبـی است

بدرودی خون ماست، هر جا نـیشی است
اخراجی چشم ماست هر جا خوابی است

***

مـا بـر سر میدان جـنون خـانه گـرفتیم   تـرک خـود و آمـیزش بـیگانه گـرفتیم
آن شعله که مـوسی ز دل طـور نـظر کـرد   دریـــوزه کـنان از پـر پـروانـه گـرفتیم

***

مـا سـلسلهٔ درد بـه ایـوب رسـاندیم   اندوه و غم و هجر به یعقوب رساندیم

***

افسوس کـه گـل رفت و ایـاغی[1] نگـرفتیم   بـــا هـــمنفسی گـوشهٔ بـاغی نگـرفتیم
افســوس کــه در بـادیهٔ هـجر تـو آخـر   مُـردیم و ز دیـدار، سـراغـی نگـرفتیم

***

موسی به طور مصر بـه اعـدا گـذاشـتیم   وی مـاجرا بـه وعـدهٔ فـردا گـذاشـتیم

---

۱ ـ ایاغ: کاسه، پیاله.

چون در زدیم گام تمنّا به قاف عشق　　اوّل قدم به منزل عنقا گذاشتیم

***

مطلوب شد سکندر و جم در سبوی ماست

آب حیات، تشنه لب آرزوی ماست

ابیات ذیل را پروفسور حافظ محمود شیرانی از دیوان صلایی در مقاله خود آورده است:

تو زود خشمی و بی تابی ای که من دارم　　ز چشم لطف تو خواهد فگند زود مرا

زهر چشمی گه به کار دلفگار خود کند　　بر ندارد چشم ازو، تا زهر کار خود کند

عطای هند و لقایش به یکدگر هشتم　　خدا نصیب کند سیر کشور ایران

***

نخواهم این که به هند افکند ز پا اجلم　　که نیست در گِل این بوم و بر گل بهبود

***

ای آنکه ز فقر و فاقه رنجی داری　　پیوسته در ابروان شکنجی داری

در هستی ذات خویش نیکو بنگر　　کاندر ته این طلسم، گنجی داری[1]

۱۷۹　حکیم پرتوی اسفراینی (م. حدود ۹۳۰ هـ.ق)

وی از جمله شاعران اوایل حکومت شاه تهماسب صفوی و زادگاه وی اسفراین خراسان است.[2]

در کتاب *طرائق الحقایق* تألیف محمّد معصوم شیرازی، ذیل نام پرتوی آمده است که: «پرتوی از شعرای عشاق است و علاّمه دوانی در حقّ وی فرموده: «مارَأَیْتُ‌اتم مسکنه منه و عندی من السالکین. درجوار سعدی شیرازی مدفون [است]، ساقی نام و غزلیّات خوب دارد.»[3]

از جمله آثار به جای مانده و به دست آمدهٔ حکیم پرتوی *ساقی نامهٔ* اوست که از آن ،

---

۱ ـ *تذکرهٔ میخانه*، ج ۱، ص ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹.

۲ ـ *تذکرهٔ میخانه*، چاپ اول، ۱۳۴۰ش، ص ۱۲۴.

۳ ـ *طرائق الحقایق*، ج ۳، ص ۱۳۲.

ابیات ذیل را می‌آوریم:

چو گل خیمه زن زین چمن در کنار | که پامال شد سبزه در رهگذار
ز میخانه کن کسب آب و هوا | مینداز خود را ز نشو و نما
مکن دامن آلوده و دل سیاه | چو لاله درین دامگه بزمگاه
فروغی نباشد در این کهنه باغ | که زاغش بوَد گوهر شبچراغ
نه پند است در عالمِ پُر غریو | فرشته ز شیطان، پری، هم ز دیو

***

بده ساقی آن بادهٔ لاله گون | که آرد بجوش از دل سنگ، خون
چو گل یکدم از کف منه جام مُلْ | که فصل بهار آمد و وقت گل
که نایی زنی در ریاض بقا | نه گل برگ دارد نه بلبل نوا
مزن حرف خارج درین دایره | همه سامعه باش یا باصره
غنیمت شمر صحبت دوستان | که گل پنج روز است در بوستان
مَهِلْ کاسه را بی می دردناک | که خواهد شدن کاسه‌ات پُر ز خاک
به صحبت ضروری است پاس ادب | سخن تا نپرسند مگشای لب

***

غنیمت شمر پنج روز حیات | که دنیا نبخشد بقا و ثبات
چو جام می و نی تهی شد زیاد | دف از چنگ و عودت ز قانون فتاد
شد افسرده صحبت، حرارت نماند | فنا گشت صحبت چو حالت نماند[1]

۱۸۰ بقایی اسفراینی شاعر قرن دهم هجری (۱۰۱۵هـ.ق)

مولانا بقایی از قصیده‌سرایان و غزلسرایان نامی قرن دهم و یازدهم هجری است. زادگاه وی قریهٔ بهرآباد (= بحر آباد) اسفراین خراسان است.[2] وی از جمله شاعران دورهٔ صفوی است که به دیار هند سفر کرده‌اند. از تاریخ ولادت و آغاز کار وی اطلاع چندانی در دست نیست امّا تذکره نویسان هندوستان، شرح احوال و بعضی از اشعار برگزیدهٔ او

---

۱ ـ حکیم پرتوی اسفراینی، *ساقی نامه*، نسخه خطی احمد شاهد.
۲ ـ احمد گلچین معانی، *کاروان هند*، چاپ اول ۱۳۶۹، انتشارات آستان قدس رضوی، ج ۱، ص ۱۶۸ ـ ۱۶۹.

را ثبت کرده‌اند.

ملّاعبدالباقی نهاوندی در کتاب *مآثر رحیمی*، بقایی اسفراینی را چنین معرفی کرده است:

«مولانا بقایی از آدمیزادگان قریهٔ بهر آباد اسفرایین خراسان است و از تازه گویان و نوآمدگان این زمان [اوایل نیمهٔ دوم قرن دهم تا نیمه اول قرن یازدهم هجری] است و به طرز و روش مولانا عوفی شعر می‌گوید وابیاتِ عالیه در قصیده وغزل از بحر ذخّارِ طبیعت به کنار می‌آورده، طبعی متعالی و سلیقهٔ عالی داشته، در عنفوان ریعانِ نشو و نما از وطن مألوف بر آمده، به مشهد مقدّس آمد. چون یک چندی در آن جا به سر برد و با شعرای آن جا شاعریها کرده، طبیعتش ممدوح طلب شده، و آوازهٔ رعایت و تقرّب مولانا نظیری نشاپوری [نیشابوری] در خدمتِ این صیرفی جواهرِ معنی، تسخیر ولایت خراسان و عراق نموده بود، و بسیاری آن تمنّا در سر بود، از مشهد مقدّس عازمِ هند گردید، و خود را به دربار این سپهسالار رسانید، و در سلکِ ملازمان انتظام یافت، و چون جواهر معنی و انوار سخنرانی از چهرهٔ او لامع بود، به خدمت کتابخانهٔ عالی مأمور گشت، و در آن زمان، کتابخانه در قصبهٔ سرنج بوده و کامی سبزواری و غنی همدانی و دیگر موزونان به آن خدمت مأمور بودند، و در آن قصبه، مدّت هفت سال به رسمِ بندگی ایشان، خدمتِ کتابخانه نمود، واشعار آبدار در آن ولا ازو سر زده، ترقّی تمام کرد و چند بیت غزل او به عراق و خراسان نیز رسید و مستعدّان پسندیدند و بعضی مستعدان را در عراق این اعتقاد بود که چون به خدمت مولانا غیرتی شیرازی، که به طریق سیر به ولایت هند آمده رسیده و مدتی درخدمت مولانا می‌بود و بلکه منظور و مطلوب مولانا غیرتی بوده، آن ابیات که به عراق آمده بود، شعر مولانا غیرتی خواهد بود که به نام او گفته والحق این سخن مکابره [از سرِ عناد] بوده و صاحبِ طبعِ عالی بوده واشعار خوب از او سر زده، آن سخنان را خوش طبعان مذکور ساخته‌اند و در برابر اشعار و قصاید مداحانه، که به مدح ایشان انشا نموده بود، رعایتها یافت، و می‌گویند که مدّت ده سال به بندگی عالی سرافراز بود. آخرالامر به سببی که بر راقم ظاهر نیست[1]، از این سعادت محروم شد. و در وسعت‌آباد هندوستان اوقات به سپاهیگری می‌گذرانید، و همیشه نادم و

۱ ـ ملّا عبدالباقی نهاوندی، *مآثر رحیمی*، چاپ سربی، کلکته، سنه ۱۹۳۱ میلادی، ج۳، ص ۸۸۷ ـ ۸۸۹.

پشیمان بود که چرا بقیهٔ عمر در آستان عالی صرف ننمود، و می‌گویند که در شمس‌آباد هندوستان به تاریخ هزار و پانزدهٔ هجری کشته شده و در آن جا مدفون گشت ودر ایّامی که از ملازمت ایشان محروم شد، در ملازمت میرزا طاهر موسوی [موسوی مهندس] می‌بود و شاعری او ازین اشعار که درین مسوّده ثبت می‌شود، برخوانندگان ظاهر و باهر خواهد گردید.»[1]

«قصیده»

نوروز نسیم است که در نافه گشایی
هیچش نبود از خمِ زلف تو رهایی
بر من بخرام و بفشان دامنِ زلفی
تا سر بنهم در همه عالم به صبایی
هم طبع غمِ خویشی هر چند که جانی
بیرون نروی از درِ هر دل که در آیی
از عکسِ تو رنگی به رخِ جام درآمد
ورنه ز کجا باده و این لعل قبایی
انشا کند افسانهٔ من بلب و گردد
ماتمکدهٔ گوشِ گل از نغمه سرایی
انداخت مرا در به در و کوچه به کوچه
آوازهٔ این پرده نشینان سرایی
از بس که ترا بر در هر دل طلبیدم
بدنام شدم در همه عالم، به گدایی
بی دوست به جان آمده‌ام ای شبِ هجران
می‌خواهم اگر عمرِ منی، هم بسرایی

۱ ـ همان، ج۳، ص۸۸۹ تا ۸۹۷ نیز رک:، *طبقات اکبری* (ج۲، ص ۵۱۱) و لازم به ذکر است که در *شام غریبان* لچهمی نراین شفیق (ص ۳۵) بقائی تفرشی ضبط شده و مؤلف وی را با امیر ابوالبقای بقایی ساکن تفرش اشتباه‌کرده است. برای شناسایی وی بنگرید به *تاریخ تذکره‌های فارسی* ذیل عنوان ابوالبقا (گلچین معانی، *کاروان هند*، ج۱، ص ۱۷۰ ـ ۱۶۹)

باور اگرت نیست که جان صیقلِ جان است
آیینهٔ ما باش و ببین زنگ زدایی...
دانم که دلم نیست ندانم که ز خوبان
آن کس که دلم برد کدام است و کجایی
ای باد بگو کز شکن زلف که دوری
کامروز سراسیمه‌تر از خاطر مایی
در شرع محبّت به یقین کافر عشق است
جانی که غمی را نپرستد به خدایی
از نالهٔ شبگیرِ اسیران، حذر، اُولٰی
هر چند که کم کار کند تیرِ هوایی...
در باختنِ جان خود ار بر سر دستی
در رفتن ازین غمکده گر بر سر پایی
زخم دلم از صبر نه به شد، نه ز مرهم
ای صبر!چه چیزی که نه دردی، نه دوایی
ثابت کنمت کز اثرِ عشق چه خیزد
گر این غزل از من بپذیری به گوایی...

«ترکیب بند»

هر چند که ساده گشتم از رنگ / آیینه برون نیامد از زنگ
یاربّ که دگر چه یادش آمد / کز من بگریخت دل به فرسنگ...
در مجلسِ ما کباب، بی بوی / در محفلِ ما شراب، بی رنگ
نقّاش خیال عارضِ توست / در سینه، هزار نقش ارژنگ
بازآ، بازآ، که در بر آمد / پیراهنِ زندگانی‌ام تنگ
پیمانِ وفا توراست در دل / کِم عمر چو آبگینه بر سنگ
رو از همه سو به سوی یاریم
ما قبله نمای کوی یاریم

رفـتم چـو صـبا رهـی بـه بـویی		کـــان را طـــرفی نـبود و سـویی
کس حـــال نســیم را چـه دانـد		کـــز گـــل نشـینده است بـویی
دانـــم کـه بـه دستِ کس نـیفتد		چـون زخـمِ حـریف خـنده رویـی
مشـــتاقِ شــهادتم کـدام است		تـــیغی کـــه بـر او نَـهَم گـلویی
نی دل ز من است و نی مـن از دل		روزی کـــه نــمی‌روم بـه کـویی
دارم بـــه طـــفیلِ چشـمِ گـریان		هـــر گـــوشهٔ رخ، کـنارِ جـویی
آوازهٔ مـــاتم و غـــمی نـــیست		دل رفته مگر به جُست و جـویی...
گــفتا کـه دریـن سـخن مـیاویز		کـین نـیست کـمند هـر گـلویی

گر عشق بـه دلبـران نـبازم
این دیدهٔ باز را چـه سـازم

امـروز کـرشمه بـی اثـر بـود		مـن دیگـر و یـار مـن دگـر بـود
غـم گـفتم و در غـم اوفـتادم		گـویی کـه سـتاره در گـذر بـود
از شوقِ غمش که خواهد آمـد		ویـــرانـــهٔ مـا تـمام در بـود
دیـوانـهٔ دل شَـوَم کـه در عشـق		تـا پـند هـمی گـذشت کـر بـود
ابروی تو دیـد و مـنزوی گشت		چشمم که همیشه در سفر بـود
تهمت چه کشم کـه او رهـم زد		این فـتنه مـرا بـه زیـرِ سـر بـود
دیـــدی کـه فـتاد بـر زبـانها		افسـانهٔ مـا کـه دردِ سـر بـود
بر بوی تو هر طـرف کـه دیـدم		صـد بـاغ و بـهار در نـظر بـود

امـروز نـه دیـده اشک ریـز است
این چشم، همیشه، سیل خیز است...

ای طـبع تـو در زمـانه دسـتور		وی از نمکِ تـو بـخت مـن شـور
نـــزدیک تـو آمـدم بـه فـریاد		از دستِ جـفای بـختِ کـم زور
یک بـــار نگشت گـــردِ مـرهم		بـــر گِـــردِجراحتِ مـن از دور
وین نظم که آب جوی طبع است		خونی است که می‌چکد ز ناسور
آورد فـــلک چـــو گـــوسفندم		تـا کـرد بـه روز مـاتم و سـور
گــــر بشکـــافند ســینه‌ام را		بـــینند هـــمه نشـــانِ سـاطور

این است اگر وفا کـه غـم داشت — هـمراه مـن است تـا لب گـور
لطـفت بکَـرَم سـتاره گـردد — ورنـه مـن ازیـن چـراغ بـی نـور
افسـردهام آن چـنان کـه دل را — صـد مـرتبه شسـتهام بـه کـافور
تـا بـاشد بـر زبـانِ مـردم — مـوسی و عـصا و آتشِ طـور
جـولانگهِ دشـمنت مـبادا — جـز سـینهٔ مـار و دیـدهٔ مـور
حکـمت را کـوه بـر کـمر بـاد
در کاسه به جای خون، جگر بـاد...[1]

۱۸۱ شمس الدین محمّد بیدوازی (م. ۱۲۶۷هـ.ق)

ملّاشمس الدین محمّد بیدوازی، فرزند ملّاجلال‌الدین بیدوازی از شاعران و مداحان اهل بیت در نیمهٔ اول قرن سیزدهم هجری در روستای بیدواز از آبادیهای شمال شرقی اسفراین چشم به جهان گشود. وی در زادگاه خویش، نشو و نما کرد. در کودکی در بیدواز نزد بزرگان وعلمای آن جا به تحصیل علم و دانش پرداخت. سپس در طلب علم عـازم نجف اشرف شد و درحوزهٔ علمیهٔ نجف، مدت ۱۶ سال خوشه چین خوان علمی علمای شیعه بود. سپس به اسفراین بازگشت و در روستای بیدواز به تدریس پرداخت.

ملّاشمس در علوم قرآن وحدیث و ادعیه و قصص انبیا و زبان عربی و علوم اسلامی اطلاعات ارزنده‌ای را تحصیل کرد؛ چنان که از دیوان و کتب دیگر وی بر می‌آید، درعلم نجوم، موسیقی و جفر نیز دستی توانا داشت.

او در اشعار خود، «نسیان» تخلّص می‌کرده است. دیوان اشعار وی، سراسر حکایات تاریخی، قصص انبیا و بعضی حکایات مربوط به خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام و مدح و بیان منقبت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام است. بـخش پـایانی دیـوان وی بـه مرثیه‌ها، مصیبت‌نامه‌ها و نوحه‌ها در بـارهٔ واقـعهٔ جـانگداز کـربلا اخـتصاص دارد. وی همواره به خاندان وحی توسل جسته است و ارادت خاصی به مولا علی علیه‌السلام دارد. در این ابیات هم به این ارادت و هم به ماده تاریخ خرابی بجنورد اشاره کرده است:

---
۱ ـ *مآثر رحیمی*، ج۳، ص۸۹۷ ـ ۹۰۱.

مـــــجو نســـــیان ز ســـــفله، یک درم زر
طـــلب کـــن هـــر چـــه مـــی‌خواهــی ز حــیدر
از ایـــــن اشـــــعار، مشـــرک دل کـــباب است
چه بجنوردی که تاریخش «خراب»است[۱۳۶۴ه.ق]

ملّاشمس در فاصلهٔ سالهای ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۷ ه.ق به سرودن اشعار خود اهتمام ورزیده؛ چنان که در اشعارش به تاریخ نوشتن دیوان خود اشاره کرده است:

بـــه یـثرب چـون پـیمبر ره سـپر شـد   بـــه عــالم ســال تــاریخش ســمر شــد
ز هـــجرت کـــردنِ آن صـــاحب اقـبال   هزار است و دویست و شصت و دو سال

وی درجای دیگر، در باب حمایت نجاشی حبشه [اتیوپی کنونی] از مهاجران به حبشه به سرپرستی جعفر بن ابی طالب علیه‌السلام تاریخ ۱۲۶۵ه.ق را ذکر کرده است:

چـــــنین گـــــوید نـــجاشی آن شـــه زنگ
بـــــه دیـــــدار پـــــیمبر کـــرد آهـــنگ
ز خـــــتم انـــبیا، نـــقل ایـــن چـــنین است
سخن صدق و سنه، دُرّ ثمین است[1][۱۲۶۵ه.ق]

ملّاشمس الدین بیدوازی بیشتر ایّام عمر خویش را در زادگاهش به تعلیم و تربیت شاگردان گذراند. از جمله شاگردان وی دو فرزندش ملّاجلال الدین و ملّاعلی (در گذشته ۱۳۰۹ه.ق)اند.

ملّاجلال‌الدین فرزندی داشت به نام «شمس الدین» که ثانی جدّ بزرگوارش بود و در بین اهالی بیدواز به «ملّاشمس کوچک» معروف بود و جدش به «ملّاشمس بزرگ» شهرت داشت.

این خاندان جلیل از آغاز، مکتب تدریس قرآن داشته‌اند و همواره محل رجوع و حلاّل مسایل و مشکلات دینی و مذهبی و علمی مردم این سامان بوده‌اند، و مردم را به انفاس قدسیهٔ این خاندان، خاصّه ملّاشمس بزرگ، اعتقادی تمام بود. ملّاشمس الدین محمّد بیدوازی، سرانجام در اواخر قرن سیزدهم هجری قمری چشم از جهان فرو بست و رخ در نقاب خاک کشید و در گورستان بزرگ بیدواز درکنار جاده مدفون شد. متأسفانه

---

۱ ـ ملّا شمس‌الدین بیدوازی، دیوان اشعار، نسخهٔ خطی نگارنده.

این گورستان مورد بی توجهی قرار گرفته و مقابر آن در بین باغات بیدواز بی نام و نشان و تسطیح شده است. ما یک روز تمام به منظور یافتن گورجای ملّاشمس الدین بیوازی به اتفاق حجةالاسلام حاج آقای بابایی، عازم روستای بیدواز شدیم، متأسفانه اثری از آرامگاه ملّاشمس نیافتیم.

از جمله آثار باقیمانده از ملّاشمس الدین بیدوازی، یکی دیوان اشعار اوست (نسخه خطی نگارنده به خط نسیان) و دیگری کتاب ادعیّهٔ وی نسخه خطی آقای محمدجعفر هژبری، تنها باز ماندهٔ این خاندان).

در بین اشعار دیوان «نسیان» ترکیب بندی جانگداز در رثای امام حسین علیه السلام وجود دارد که ۱۲ بند است. چنان که خود نسیان در این ترکیب بند اشاره کرده، نظیره گویی از جهت قالب شعری را از محتشم کاشانی (درگذشته ۹۹۶ه. ق) اقتباس کرده و مضمون و محتوای این ترکیب بند را، که «روز غریبان کربلا» نامیده‌ایم، از مولوی متأثر بوده است؛ چنان که گوید:

«نسیان» خموش، گوهر این محفل عزا　　برداشت مولوی، سخن محتشم گرفت

ملّاشمس‌الدین بیدوازی، علاوه بر اشعار دیوانش، اشعار پراکنده‌ای نیز در حواشی کتاب ادعیه خود به یادگار گذاشته است از جملهٔ این اشعار، این است: (در این رباعی به جای «نسیان»، تخلص «شمس» را آورده است.)[1]

چون نامهٔ ما به وزن و کیل آوردند　　افواج گناه، خیل خیل آوردند
طغراش چو از مهر علی علیه السلام زینت داشت　　از شمس ضیا به روی لیل آوردند[2]

ملّاشمس الدین بیدوازی در مرگ میرزا حسن میر سلیمان و ماده تاریخ فوت وی، اشعار زیر را به نظم آورده است:

نمی‌دانم چه عادت داری ای چرخ
که هر دانشور از تو در محن شد

---

۱ ـ ملّا شمس‌الدین بیدوازی، کتاب *ادعیّه*، نسخهٔ خطی محمد جعفر هژبری ساکن بیدواز اسفراین.
۲ ـ نیز نک: غلامرضا فسنقری، *روز غریبان کربلا*، ماهنامهٔ *اسفراین*، شماره ۱۳، سال دوم مرداد ماه ۱۳۷۷، ص۵.

نهالی داشت گلزار سیادت
قد سروش نگون اندر چمن شد
شکر خا طوطی «میرزا سلیمان»
اجل با روح پاکش مقترن شد
ز تاریخش به «نسیان» هاتفی گفت
«بجنّت منزل میرزا حسن شد»[۱۲۶۲ه.ق]

بخشی از مرثیهٔ روز غریبان کربلا

باز این چه روی داده که آفاق درهم است
دامن به خون کشیده فلک، قامتش خَم است
روی زمین چه سبزهٔ نوخیز در چمن
از قطره‌های اشک ملک پُر ز شبنم است
غلمان به صد ملال به فردوس ذوالجلال
در بر نموده رخت سیه حور و در غم است
راه نفس به سینه گرفت است آدمی
در همّ و غم بمانده، چه نزع آخرین دم است
ابلیس پر غریو به خیل پری و دیو
سرگشته با غریو که آیا چه ماتم است
حیرت مرا فزود که طوفان نوح نیست
از چیست این خروش که در خلق عالم است
گفتم مگر قیامت عظماست عقل گفت
نی نی قیامت است که ماه محرم است
از ماه غم به خلق دو عالَم هلال سین
افکنده بهر زینت عرش خدا حسین

***

مستوفی قضا چه قلم ابتدا کشید
طغرا به نام نامی آل عبا کشید
وانگه بنا به خاطر آنها نقوش خلق
بر لوح ایزدی قدر این از قضا کشید
سنگ جفای عتبهٔ وقّاص شوم را
زد بر لب رسول ملک زان جدا کشید
از تیغ ابن ملجمِ بدبخت رو سیاه
شقّ‌القمر به صورت شیر خدا کشید
از کینهٔ عمر دل پیغمبر است خون
آن دم که در به پهلوی خیرالنساء کشید
سوزنده‌تر ز آتش الماس ریزه‌ها
بر قلب روشن حسن مجتبی کشید
از بهر استقامت دین منشی قدر
عنوان نوشت نام حسین در بلا کشید
ای کاش می‌شدی همهٔ عالم فدای او
تا روز رستخیز بماند بقای او
تا قهرمان حادثه حرف نفاق زد
نور دو چشم فاطمه فال عراق زد
عمامهٔ رسول خدا را به فرق سر
بر بست ذوالفقار علی بر نطاق زد
بهر وداع حضرت پیغمبر زمان
رفت آن امام سر به درون رواق زد
سر خم نمود داد سلام از ره ادب
با جدّ امجد این سخن از اشتیاق زد
گفت از برای خاطر امّت به کربلا
من می‌روم، رسول شنید، الفراق زد

رخصت گرفت و بست کجاوه بر اشتران
از جان گذشت و پا به رکاب براق زد
زهرا چو دید سوی سفر می‌رود حسین
آهی کشید نالهٔ مالایطاق زد
زان ناله، عرش و کرسی و لوح و قلم تپید
انجم به جای اشک ز چشم فلک چکید

***

بر تخت باد تا که سلیمان سوار شد
در کربلا به وعدهٔ پروردگار شد
گردون نگین خاتم او را به دیو داد
دنیا به کام خصم تبه روزگار شد
ابر اجل بر آمد و باران مرگ ریخت
برقی از آن بجست وجهان پر شرار شد
یأجوج سدّ محکم اسکندری شکست
شور قیامتی ز جهان آشکار شد
هر سرو قامتی که ریاض رسول داشت
پامال سُمّ اسب در آن کارزار شد
هر جا که بود بلبلی از باغ پا کشید
هر جا که شاخ گلی زرد و زار شد
جنّی هلاک و آدمی از غُصّه سینه چاک
چشم ملک به چرخ فلک اشکبار شد
زینب به ناله گفت که ای راکب براق
بنگر به بی حیایی این مردم عراق

***

ای بهر تو مهندس دانای ارجمند
پرگار بر کشیده بر این خرگه بلند

بردار سر ز خاک و ببین این حسین تواست
اعضای پاره پاره جدا گشته بند و بند
آن حلق نازکی که تو را بوسه گاه بود
شمرش برید سر ز قفا همچو گوسفند
هنگام سرنگون ز تکاور فتادنش
پشت زمین کشید و فلک را ز پا فکند
خنجر به زیر حنجر و رو سوی خیمه گاه
لب در دعای امّت و بر سینه زخم چند
از آتشی که از دل او شعله بر کشید
اختر بسوخت در طبق چرخ چون سپند
آخر بیا به امّت بی دین عتاب کن
بر گوچه بود مطلب از این کار ناپسند
لب پُر ز شکوه سلسلهٔ والی الولی
رو در نجف نمود که یا مرتضی علی

***

بر خیز ای غضنفر و پادر رکاب کن
بر باد رفت خیمه زینب شتاب کن
آن تیغ آبدار که خوانند ذوالفقار
بردار ای پدر دل اعدا کباب کن
دستی بزن به حلقهٔ دروازهٔ دمشق
مانند بُرج و بارهٔ خیبر خراب کن
این مستحقِ هاویة بن معاویه
دیو و ددی است گردن او را طناب کن
شور و نشور واقعهٔ کربلا ببین
دفع ستم ز عابد عالیجناب کن

یک سو جفای چرخ و ز یک سو عناد شمر
مردیم در شکنجه خلاص ازعذاب کن
دریا دلا چو بحر در این دشت موج زن
فرعون و تابعان ورا غرق آب کن
بس چاک زد به جامه و فریاد بر کشید
رو در بقیع کرد که ای داد از یزید

***

ای ماه بُرج شیر خداوند ذوالجلال
از اُوج آفتاب تو افتاده در وبال
آسوده در مزار بقیعی تو بی خبر
روزم سیاه شد به فدایت شوم تعال
پر خون دلیم و مضطرب اندر سلاسلیم
ویرانه منزلیم و شب و روز در ملال
وز رُعب شام به وادی من فدای تو
گیسو کشان خروش برادر ز غم بنال
اکبر شهید و قاسم دل خسته نا امید
در خون تپید قامت عباسِ نو نهال
بنگر که آسمان و زمین پر ز شورش است
اُفتد اگر به خاک فلک دارد احتمال
بر صورت جمیع خلایق از این ستم
گرد الم نشسته ز غم بسته نطق لال
ایزد بری ز منزل و گر عاری از غم است
بیرون ز ملک نیست دو عالم به ماتم است

***

بر نیزه تا ز کینه سر شاه دین زدند آتش به جان خلق جهان آفرین زدند
گفتی زمین و نه فلک دون را به هم بستند جمله را به سر عابدین زدند

پـروانـه وار زینـب و کـلثوم ازیـن سـبب / می‌سوختند شـعله بـه چـرخ بـرین زدنـد
در بســتن و شکسـتن دلهـای اهـل بـیت / اهل خطا بر ابروی خود جمله چین زدند
مـحنت کشـانِ بـادیهٔ غـم بـه راه شـام / بر سـر دو دست بـا دل انـدوهگین زدنـد
بگسیخت تار و پـود زمـین و سـما ز هـم / چـون قُـبّهٔ سُـرادق او بـر زمـین زدنـد
آنگـــه هـزار و نـهصد و پـنجاه تـیر را / بر شـاه تشـنه لب ز کـمان از کـمین زدنـد
غـارت کـنندگان بـه سـرا پـرده ریـختند / گـــرد زمـــین بـه دایـرهٔ مـاه بـیختند

***

در کـربلا چـه روز غـریبان بـه شب رسـید
زیـــنب بـــه قـتلگاه امـیر عـرب رسـید
خــود را فکــند از شـتران دل پـر از الم
زد آن قدر به سینه که جـانش بـه لب رسـید
از آه پـــر شـــراره، درخشـــنده مــهر را
در تـاب کـرد جسـم مسـیحا بـه تب رسـید
پیچید همچو مـار بـه خـود چـرخ بـی مـدار
خـورشید تـیره، مـاه بـه عـقد ذنَب رسـید
ژولیـده مـو عـروس ز غـم گـریه در گـلو
راهش بـه نـعش قـاسم عـالی نسب رسـید
گـفت ای ضـیای دیـدهٔ مـن چشـم بـاز کـن
بر جان من نگـر ز عـدو چـون تـعب رسـید
مـی‌کرد ایـن شکـایت از اعـدا کـه نـاگـهان
شــمر لعـین بـه کـینهٔ او از غـضب رسـید
گـردانـد پُشت، نـیزه بـر آن بـی گـناه زد
افــتاد بـر زمـین و بـه پـا خـاست آه زد

***

روزی کـه ابـن سـعد لعـین و شـمر شـوم پـی
دیـــن را فـــروختند بـــه دنـــیا بـرای ری

باغی که آبیاری او کرد جبرئیل
از حوض سلسبیل خزان شد ز بادِ دی
جمعی که از حجاب نمی‌دید آفتاب
بردند سوی شام به آواز نای و نی
بر نوک نیزه بود سر شاه کربلا
سنگی ز روی بام زنی زد به روی وی
زینب چو دید زد بکجاوه سرش شکست
گفت ای خدای ارض و سما صبر تا به کی
نزدیک بود قهر الهی از این عمل
ویران کند زمین و بساط سپهر طی
ترسیّد فرقَدَیْن[1] که بیفتد به روی خاک
محکم گرفت در کف خود دامن جُدِی
پیچید بانک عیش و عزا در میان هم
گویا ز شام، صبح قیامت کشید دم

***

ای چرخ سفله دست گرفتی یزیدرا — انداختی به خاک حسین‌شهید را
بهر نتاج هند جگر خوار زانیه — خَستی دل رسول خدای مجیدرا
بستی به روی خلق در کعبهٔ امید — بردی تو از میان بدر آخر کلیدرا
چندین هزارسال شب و روز دایری — فرقی نکرده مرتد و شمرپلیدرا
وارونه کرد کجروی فکر غافلی — آور به یاد وعده و عهد بعید را
رخش ستم متازو ز هم‌امتیاز کن — ای تیره دل کرده شقی وسعیدرا

ابلق سوار پای تو در رکاب شد
آبادیی نماند به عالم خراب شد

***

۱ ـ نام دو ستاره است.

«نسیان» خموش دل ز کلامت الم گرفت
آتش ز نامه شعله زد اندر قلم گرفت
فریاد و آه ماتمیان از غم حسین
رفتاز ثرا و ثریا عَلَم گرفت
خیل و خیال و غصّه شبیخون به قلب زد
عیش از وجودِ روح دیار عدم گرفت
موج سرشک مُلک عرب را خراب کرد
فوج سپاه ناله بلاد عجم گرفت
سرتا بهسر بسیط زمین پرزشور وشین
نُه اطلس سپهر، سیهگشته غم گرفت
«نسیان» خموش گوهر این محفل عزا
برداشت مولوی، سخن محتشم گرفت
دینار و نقد سرور دین تامحک زدند
«نسیان» شرر برآدم وجنّ ومَلک زدند[1]

۱۸۲ حسرت دستگردی اسفراینی[2]

برهان الدین سیّد محمّد دستگردی اسفراینی متخلص به «حسرت» از شاعران و غزلسرایان نامی دورۀ صفویه و افشاریه است.حسرت، شاعری توانا و نکته پرداز است. مضامین بدیع در اشعار وی بسیار است. اوج شاعری حسرت، اواسط نیمۀ دوم قرن دوازدهم هجری است. وی از خادمان حرم مطهر حضرت رضاعليه‌السلام بوده است. از اشعار حسرت بر میآید که وی اواخر عمر را در زمان سلطنت نادرشاه افشار گذرانیده و نادر از جمله ممدوحان وی بوده و قصیدهای در شأن نادر شاه سروده است:

در سواد فقر همچون خانۀ صورتگری
میکند ژولیده مویی بر سر ما افسری

۱ ـ ملّا شمس‌الدین بیدوازی، *دیوان اشعار*، نسخۀ خطی نگارنده و نسخه خطی حاج آقای بابایی
۲ ـ دیوان حسرت دستجردی نسخۀ خطی کتابخانۀ احمد شاهد اسفراین.

نـادر خسـرو زمـان، شـاهنشه گیتی ستان

آن که باشد ذاتی‌اش چون مهر ذرّه پروری

آن کـه از راه بـزرگی قـد احسـانش مـدام

از سـپهر ارجـمندی مـی‌نماید مـحوری

مـطلع مـهر سـخاوت، مـوج دریـای کمال

آن کـه بـزم قـدر او را کـرده گـردون، مـجمری

بس که وصف نور رویَش می‌کند، نَبوَد عجب

گـر تـخلّص خـامهٔ فکـرم نـماید انـوری

گر مطیع حکم او نَبوَد بـه دستش بـهر چـه

از جـهات سـتّه، عـالَم مـی‌نماید شش پری

آن کـه گـردیده گـدای درگـهش از سـایه‌اش

مـتّصل دارد بـه فـرق خـویش چـتر سـنجری

وقت آن شـد نـغمهٔ ختم سـخن را شـدّ کـنم

نیست با گـردون دون «حسـرت» مـقام داوری

دیوان اشعار حسرت، شامل چهار هزار بیت غزلیات و حدود سه هزار بیت مثنوی، ترکیب بند، ترجیع بند و قطعه است. دیوان اشعار حسرت در سال ۱۲۳۲هـ.ق به وسیله یکی از شاگردانش به نام «عزیز نیکوکار» جمع آوری شده و نسخه خطی منحصر به فرد آن در کتابخانهٔ شخصی آقـای احـمد شـاهد مـحفوظ است. حسـرت دسـتجردی یـا دستگردی در اواخـر عـمرش از مشـهد مـقدس بـه «دسـتجرد» زادگـاهش بـازگشت و سرانجام در همان جا رُخ در نقاب خاک کشید. از شرح احوال و تاریخ تولد و وفات وی اطلاع دقیقی به دست نیامد امّا دیوان کامل وی در دست است:

هـم طبع لطیف و هـم مـروّت دارم

چون غنچه به کف، نقد مـحبّت دارم

تـو قـدر مـن دلشـده را کـی دانـی

من جای به سینه‌ها چو صحبت دارم

***

ای سبزه ز گلشن حسنت بهارها
سروی ز باغ مرحمتت روزگارها
ای مجمری ز مجلس قدر تو آسمان
باشد در آن، پسند دل بی قرارها
دارند عاشقان تو در گلشن حضور
بر کف چو گل ز خردهٔ جانها، نثارها
این مهر و ماه نیست که شد در هوا بلند
از آتش تجلّی حُسنت شرارها
در گلشنی که جلوهٔ گل عارضت نمود
لبریزِ ناله‌اند چو بلبل، هزارها
منصور را ز بی خردی دار شد نصیب
طفل‌اند پیش اهل دل این نی سوارها
مژگان مگو، که بی گلِ روی تو سر زده
از جویبار دیدهٔ عشاق، خارها
«حسرت» به رنگ واعظ قزوین در این غزل
دست من است و دامنِ امیدوارها

***

زهی آشفتهٔ دریای جودت موج مشربها
پرافشان در ریاض صُنع تو طاووس مرحبها
کدامین عرش تمکین، عزم سیر آسمان دارد
که گردیده سپید از انتظارش چشم کوکبها
به رنگ زندگانی می‌گزد در هجر او ما را
که هر مو بر تن ما گشته همچون نیش عقربها
شهیدش چون نگردد دل که از فوج خط مشکین
رقم خونریزی عاشق بود بر پشت آن لبها

همیشه دل، هراسی دارد از پوشیدنش حسرت

بوَد همچون لباس عاریت تشریف منصبها

***

زینت از خویش است دایم نرگست مستانه را

احتیاج سرمه نَبوَد دیدهٔ پیمانه را

سیل را مانع ز رفتن پیچ و تاب موج نیست

نیست پروایی ز زنجیر جنون، دیوانه را

جز درآتش منزلی نَبوَد دلم را چون سپند

سبز کردن از برای سوختن این دانه را

کی به خاک تیره افتم همچو تیر از بی کسی

من که دارم چون کمان، پیوسته با خود، خانه را

***

کارها صورت پذیر از پاکی طینت بوَد

کز صفای دل بود آبی به جو آیینه را

چهره با او گر شود از سادگی بی وجه نیست

این قدر بهر چه باید داد رو، آیینه را

پاک بنیان را نمی‌باشد کدورت از مقال

کی بُوَد بر دل، غبار از گفت وگو، آیینه را

زینت روشندلان از جوهر ذاتی بُوَد

نیست هرگز احتیاج شست و شو، آیینه را

با وجود پاک چشمی، عیب بینِ مردم است

می‌کنم با خَلق «حسرت»، رو به رو آیینه را

«رباعی»

از گُل که فتد ز دیده‌ها خوار ترم
وز نرگس مست یار، بیمارترم

وز منظرِ چشمِ خَلق مانند نگه
هر چند نهانترم، پدیدارترم

حسرت مدت زیادی در سیر و سفر به عتبات عالیات، روزگار گذرانیده و از بعضی اشعارش معلوم می‌شود که به هندوستان نیز سفر کرده است:

عجب نَبوَد اگر دلتنگ و خندان　　　به سوی هند رفتم من ز ایران

حسرت از مدّاحان اهل بیت نیز به شمار می‌رود؛ وی در یک مثنوی در وصف درد چشم، که ظاهراً خود بدان مبتلا بوده، با مدح شاه خراسان، حضرت رضا علیه‌السلام دیوان خویش را زینت بخشیده است. مطلع این مثنوی چنین است:

به دهر از چشم زخمِ چرخِ غدّار　　　به درد چشم شد حسرت گرفتار

۱۸۳　عزیز نیکوکار دستجردی اسفراینی (زنده تا سال ۱۲۳۲هـ.ق)

وی از شاگردان شاعر توانا و استاد سخن، حسرت دستجردی است. دیوان حسرت را عزیز نیکوکار به سال ۱۲۳۲هـ.ق جمع آوری کرده است. بعضی از اشعار عزیز نیکوکار در حاشیهٔ نسخهٔ خطی دیوان حسرت دستجردی باقی است. از اوست:

پس از چندین شکیبایی، شبی یارب توان دیدن

که شمع دیده افروزیم در محراب ابرویت

تو گر خواهی که جاویدان جهان یکسر بیارایی

صبا راگو که بردارد زمانی پرده از رویت

وگر رسم فنا خواهی که در عالم براندازی

بیفشان زلف تا ریزد هزاران جان ز هر مویت

سواد لوح بینشها «عزیزا» بهر آن دارم

که جان را نسخه‌ای باشد ز نقش خال هندویت[1]

۱۸۴　ملّااسماعیل عارف رویینی اسفراینی (م. ۱۲۸۸هـ.ق)

ملّااسماعیل رویینی اسفراینی متخلّص به «عارف» از شاعران و عارفان و ادیبان قرن سیزدهم هجری و از معاصران حکیم حاج ملّاهادی سبزواری است. وی به سال

---

۱ ـ حاشیه نسخه خطی دیوان اشعار حسرت دستجردی به خط عزیز نیکوکار.

۱۲۲۰هـ.ق در روستای «رویین» چشم به جهان گشود. پدرش ملّاقربانعلی، که بنا به گفتهٔ عارف از «زبدهٔ اهل خرد» بود، در اثر اختلافات محلّی همراه با برادرش ملّاصفر علی از وجه آباد شهریار تهران جلای وطن کرد و به اسفراین آمد. ملّاصفر علی در روستای «سرخ قلعهٔ» اسفراین ساکن شد و ملّاقربانعلی در روستای «رویین» اسفراین اقامت گزید و در آن جا ازدواج کرد. از او چهار فرزند باقی ماند، که همه شاعر و اهل فضل و دانش بودند، بدین شرح : ۱ـ اسماعیل (عارف) ۲ـ حاجیه خانم ۳ـ عبدالمجید (سالک) ۴ـ عبدالأئمّه (سرّالعیان).

هنگامی که عارف گام در ۲۸ سالگی نهاده بود، پدرش به سرای جاوید شتافت. وی این اشعار را برای سنگ مزار پدرش سرود، که اکنون بر روی گور جای او دیده می‌شود. عارف، ماده تاریخ مرگ پدرش را براساس حروف تهجّی این چنین به نظم کشیده است:

زبدهٔ اهل خرد قربانعلی
آن که روشن شد جهان از رای وی

چون سرای عالم فانی نبود
در حقیقت منزل و مأوای وی

رخت سوی بزم علیّین کشید
تا بپوشد خلعت دیبای وی

کلک «عارف» سال تاریخش نوشت
«بزم رضوان باد این دَم، جای وی»[۱۲۴۸هـ.ق]

عارف در زادگاه خویش نشو و نما کرد و در مشهد مقدس تحصیلات عربی و ادبی را پی‌گرفت وی در حضور مرحوم حاج ملّاهادی سبزواری حکیم نیز مدتی درک فیض کرد و چندی نیز در تهران و نجف اشرف به کسب علوم و معارف اسلامی پرداخت و سرانجام فاضلی شهیر و عالمی متبحر گردید. عارف به مقتضای محیط، بقیه عمر را در

اسفراین و نیز گاهی در بجنورد به سر برد؛ به همین دلیل، بعضی او را بجنوردی نامیده‌اند. وی مورد عنایت و توجّه جعفر قلی خان و حیدر قلی‌خان سهام الدوله ایلخانی شادلو بود که از ممدوحان عارف به شمار می‌آیند.[۱]

متأسفانه قسمتی از اشعار دلپذیرش مدح است امّا در لفافهٔ آنها شیرینی گفتار و بلندی فکر نیزجلوه می‌کند؛ چنان که در این قطعه، عذر مدّاحی خود را بخوبی خواسته است:

به آن خدای که افکنده است از حکمت

به دوش میش و بز اندر جهان ردای برک...

فکن تو دست به دامان رحمت الله خان

که دست اوست به دامان کبریای برک

دیوان عارف در واقع تاریخ منظوم اسفراین در دورهٔ قاجاریه است. مادّه تاریخها، تاریخ بنای بعضی از آبادیهای اسفراین، که در روزگار صفویه و قاجاریه ساخته شده، حوادث مهم دورهٔ قاجاریه و خرابی سلطان آباد اسفراین و سمنگان اسفراین و بسیاری از وقایع مهمّ تاریخی قرن سیزدهم، که جز در دیوان عارف در منابع دیگر به دست نمی‌آید، از نظر او دور نمانده است. این مراتب بر ارزش کار عارف از بُعد تاریخی می‌افزاید.

عارف از معاصران ومباشران مرحوم ابوالحسن میرزای شیخ الرئیس بوده و بین عارف و شیخ الرئیس معارضات ادبی برقرار بوده است. در واقع، عارف، تالی حاج ملّاهادی سبزواری حکیم بوده است.

خاندان عارف همگی شاعرند؛ گویی شعر و شاعری در این خاندان موروثی بوده است واکنون هم از نوادگان عارف، آقای غلامرضا اسفراینی، که «مشهدی» و «اسفراینی» تخلّص می‌کند، از جمله شعرای بدیهیه سرای اسفراین به شمار می‌رود.

عارف در اواخر عمر در قریهٔ زادگاه خود زندگی می‌کرد و سرانجام در سال ۱۲۸۸هـ.ق در همان آبادی چشم از جهان فرو بست؛ سپس جنازهٔ او را به اسفراین حمل

۱ـ غلامرضا برزگر، مجله *ارمغان*، سال سیزدهم، شمارهٔ ۸، ص ۵۵۳ تا ۵۶۲؛ احمد شاهد، گوهر سال پنجم، شماره ۱۱ و ۱۲ بهمن و اسفند ماه ۱۳۵۶، ص ۹۲۹ـ ۹۳۰.

کردند ود ر ممرّ مسجد جامع اسفراین به خاک سپردند.

کتابخانه‌ای بسیار ارزشمند هم از عارف به یادگار مانده که پس از وی به عارف ثانی رسیده و پس از مرگ عارف ثانی بین فرزندان مرحوم رحمانی (آقایان حمید رحمانی، مهدی رحمانی، جواد رحمانی و ...)تقسیم شده و در دست آنها محفوظ است.

آثار باقی مانده از ملّااسماعیل عارف بدین شرح است:

(۱) *تحفهٔ حیدریّه* (دیوان اشعار): این مجموعه، مشتمل است بر ترجیع بند، ترکیب بند، قصیده، غزل، مثنوی و رباعی. نسخه‌ای کامل از این دیوان در کتابخانهٔ ملی ملک تهران به شماره ۵۵۴۶ و نسخه‌ای دیگر در کتابخانهٔ آقای احمد شاهد ـ اسفراین محفوظ است و نسخه‌ای ناقص از این دیوان به شماره ۱۸۸۴۷ در کتابخانه دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی مشهد نگهداری می‌شود. ممدوحان عارف در این دیوان، فتح علیشاه قاجار، علی شاه ظل‌السلطان پسر فتح علیشاه، سردار مفخم سهام الدوله، یار محمدخان شادلو، ناصرالدین شاه قاجار، نجفقلی خان، نجفعلی خان و جناب حجة‌الاسلام حاج سیداسدالله اصفهانی‌اند که این آخری، استاد عارف بوده است.

بسیاری از اشعار نغز عارف، خاصه ترجیع بندی که در نجف اشرف سروده، در مدح و منقبت مولا امیرالمؤمنین است و شاید از این جهت دیوان اشعار وی به «تحفهٔ حیدریه» شهرت یافته؛ چنان که نسخهٔ کتابخانهٔ ملی ملک به «تحفهٔ حیدریه» مرسوم است.

(۲) *اسرارالعرفان*: این کتاب به صورت نسخه خطی و به زبان عربی و در عرفان است مشتمل بر یک مقدمه و سه مقصد. آغاز کتاب چنین است: «الحمدلله الذی دلّ علی ذاته بذاته عن مُجٰالَستِهِ مخلوقاً... این کتاب، ۲۷ قسمت دارد و هر قسمت، سرّی در عرفان را آشکار می‌سازد.

پایان کتاب، چنین است: السّرالسابع والعشرون: فی بیان معنی الابداع و الخلق... فهو من المبتدعات و ایجاد تسمّی بالابداع و اِنْ کان مسبوق بالمادّة دون المدّةِ کالأجسامِ الفلکیّةِ فهو من المخترعات و ایجاد هُوَ الاختراع و اِن کانَ مسبوق بکلیهما فهو الکائن کالعنصریات قال الشیخ الرئیس فی الاشارات.[1] این کتاب در ۱۸۲ صفحه به رشته تحریر

---

۱ ـ ملّااسماعیل عارف اسفراینی، *اسرارالعرفان*، نسخه خطی آقای مجیدی اسفراین، قسمتی از این کتاب را محمّد شریف شاگرد عارف نوشته و قسمتی به خط خودِ عارف است.

در آمده است. کتاب مذکور، به وسیلهٔ آقای حسین شکرانی به فارسی ترجمه شده ولی هنوز به چاپ نرسیده است.

(۳) *انوارالعرفان*؛ کتابی است خطی به زبان فارسی، مشتمل بر مقدمه، سه مقصدو خاتمه، که در ۱۹۹ صفحه تحریر شده است. مباحث این کتاب تحت عنوان «صدنور» آمده است. مقدّمه در امور عامه (مشتمل بر ۲۴نور).

مقصد اول: در شناخت ذات و صفات مبدأ تعالی (۱۷نور).

مقصد دوم: در بیان اقسام ممکنات و صدور معلولات و نبوّت و امامت (در ۴۳ نور).

مقصد سوم: در معاد (۲۶ نور) و خاتمه: در بیان پاره‌ای از مطالب ضروریّه از حدوث زمانی عالم اجسام، حقیقت ملائک و جنّ وشیاطین ـ سرادقات وحُجب. این کتاب در اواخر جمادی الثانی سال ۱۲۵۲ق تحریر شده است؛ آغاز کتاب چنین است:

«ستایش و سپاس خداوندی را سزاست که با آن که احدّیت ذاتش از شائبهٔ کثرت مبرّاست نور وحدانیّتش در تمام مراتب کثرت ظاهر و فی کُلّ شیءٍ له آیةٌ...» دو نسخه خطی از این کتاب موجود است: نسخه‌ای به شمارهٔ ۸۷۵۹ در کتابخانه آستان قدس رضوی که تاریخ کتابت آن ۱۲۵۲ه.ق است و نسخه دیگر در اسفراین متعلق به آقای مجیدی که توسط کاتب و شاگرد عارف، محمّد شریف بن ملّاحاجی محمّد خادم امام‌زاده حسین بن علی بن موسی الرضا ـ علیه الف الف آلاف التحیّة والثناء ـ در تاریخ یوم الاثنین (دوشنبه) سال ۱۲۸۷ه.ق در ماه ربیع الاول تسوید شده است.

(۴) *اجوبة المسائل البجنوردیّة*[1]: رسالهٔ مناظرهٔ عارف اسفراینی با خاتم الحکماء المتأخرین و استاد الفضلاء و المتألهین حاجی ملّاهادی سبزواری‌؛ است. عارف در زمینهٔ مسایل نظری و حکمی و عرفانی قرآن و امام زمان(عج) سؤالاتی را تسطیر و ترقیم کرده و به سبزوار ارسال می‌داشته (سا ۱۲۷۴ه.ق) و حاج ملّاهادی در ماه ذی الحجه همان سال جوابها را نوشته و فرستاده است. اصل این رساله در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران محفوظ است.

(۵) مثنوی *ایرج و پری*: منظومهٔ بسیار شیرین و جاذبی است مربوط به چگونگی

---

۱ ـ ملّااسماعیل عارف بجنوردی، *اجوبة المسائل البجنوردیه*، نسخه خطی شمارهٔ ۵۹۰ کتابخانه آستان قدس رضوی.

زندگی دختران حاکم فریمان اسفراین و خواستگاران آنها، توسلات دختران به حضرت امامزاده علی بن حسین علیه السلام در فریمان و به مراد رسیدن آنان و ... که به طرز استادانه‌ای به نظم کشیده شده است. نسخه خطی این مثنوی در کتابخانه آقای شاهد موجود است.

آغاز مثنوی:

بیا ای عارف راه شریعت — ز من بشنو حدیث بی شنیعت

پایان آن:

بجز عارف که از عشّاق به بود — چو زلف یار، کارش در گره بود

بگفتا دلستان «عارف» فقیر است — به فقر و بی نوایی، زار و پیر است[1]

نمونه‌ای چند از اشعار عارف:

جز این مراد نخواهم، جز این هوس نپذیرم

که پیش نرگس بیمارت ای نگار بمیرم

مساز ای مه ابرو کمان، نشانهٔ تیرم

منم که در خَم آن زلف تابدار، اسیرم

پناه جز تو نخواهم، که جز تو نیست پناهم

بجز تو در که گریزم، که از تو نیست گزیرم

اگر چه در قفس تَن، خموش و بی پرو بالم

پر است گلشن لاهوت از نوای صفیرم

چو مستم از می عشقت ز دست ساقی کوثر

می رحیق ننوشم، شراب ناب نگیرم

به رغم خاطر صوفی بیار ساغری از می

که هم زبادهٔ صافی، بود، صفای ضمیرم

به باغ نیست دماغم، تو ای نسیم سحر گه

رسان ز طُرّهٔ مشکین یار، بوی عبیرم

---

۱ ـ همو، *ایرج و پری*، نسخه خطی احمد شاهد اسفراین.

مـــرا کـــه در خـــم زلف تـــو پـــایبند جـــنونم
چـه از نـصیحت شـیخ و چـه از ارادت پـیرم[۱]

***

دردا کــه نــداری خـبر از تـاب و تب مـا
بـر لب بـوَدت جـام مـی و جـان بـه لب مـا
گــویند کــه عــناب نشــانَد تب بــیمار
وز یــاد لبت گشـته فـزون، تـاب و تب مـا
لب بـر لب بـیمار غـمت نـه کـه بـوَد تـلخ
بــی شـربت عـناب تـو، مـاء العـنب مـا
بگــذشت در ایــامِ گُــل و مـوسمِ سـنبل
بـا یـاد رخ و زلف تـو، بس روز و شب مـا
مــردم طــرب آرنــد ز صـحرا و بـهاران
بــاشد ز بــهارِ رُخِ جــانان، طــرب مـا
چــون نـیست مـرا در دل آزرده بـجز یـار
تــرسم کــه دل آزرده شـود از تـعب مـا
«عارف» همه‌کس فـخر بـه اصـل و نسب آرد
از فــقر و فــنا آمــده اصــل و نسب مـا[۲]

بخشی از ترجیع بندی که عارف در نجف اشرف سروده است:

صـــبح سـاقی ز رُخ، نـقاب افکـند　　بــــرقع از روی آفــتاب افکــند
ســاغری بُـد بـه دسـتش آیـنه وار　　عکس در ســاغر شــراب افکــند
آتشــین خــوی و آتشـین رخسـار　　گــــوییا آتش انــدر آب افکــند
نــرگس مست د رخــمار انـداخت　　ســنبل زُلف را بــه تــاب افکـند
از صـبوحی بـه صـبح، خـواب خـمار　　بــاز در چشـم نـیم خـواب افکـند
چـهره غـرق خـوی از حـرارتِ مـی　　در شــراب از عـرق، گـلاب افکـند

---

۱ ـ *ارمغان*، سال سیزدهم، شماره ۸ ص ۵۵۷.

۲ ـ ماهنامه گوهر، سال پنجم شماره ۱۱ و ۱۲ بهمن و اسفند ماه ۱۳۵۶ ص ۹۳۰.

گـــردش چشـــم مست مـخمورش / مســـتی انـدر شـراب نـاب افکـند
شـــور سـودای او فـغان و خـروش / در نـــوای نـــی و ربـــاب افکـــند
گـــفتم ای آن کـــه تـاب رخســارت / شـعله درجـان شیخ و شـاب افکـند
ای کـــــه تـــــیر نگـــاه دلدوزت / بـــاز در خـــرمنم شـــهاب افکـــند
ســـرّ ایـن رمـز گـو عـیان بـا مـن / کـــــه دلم را ز اضـــطراب افکـــند
از چـــه ســـودای عشـــق مَـهرویان / دل عشـــاق را بـــه تـــاب افکـــند
عـــقده از دل مـرا گشـا بـه خـدای / کـه بـه زلف تـو پیچ و تـاب افکـند
لب شـــیرین گشـــود بـــا شـــهدی / کـــه شکـــر را در التـــهاب افکـند
تـــفت ریـــزد بـــه روی مـــهرویان / پـــــرتو از نـــور بـــوتراب افکـــند
اســــــدالله آن کـــــــه هـــــیبت او / لرزه بـــر جســم شـیر غـاب افکـند
آن کـه عشـقش بـه کشـور مـلکوت / شـــور و آشـوب و انـقلاب افکـند
آن کـــه از امـــر قـــادر بـــی چـون / طـــرحِ بـــنیانِ نُـــه قـــباب افکـند
وز کـــمند عـــتاب بـــر گـــردون / ســـرکَشان را هـــمه طـناب افکـند
از خـــلافش کـه کـفر زنـدقه گشت / خـویش را خـصم در خـلاب افکـند[1]

از قطعه زیر معلوم می‌شود که او چندی به تعلیم پسر ایلخانی پرداخته است:

ایـــا یگـــانه، کـــه بـــاغ سـهام دولت را
بـــراستی گـل بـی خـار و سـرو آزادی
ز دست تـو چـه کـنم، ای گـریز پـا شـاگـرد
کـــه در زمـانه بـه عـلم گـریز، اسـتادی
چـو رو کـنی بـه سـرا، هستی آتش سـوزان
چو رو کنی بـه بـیابان، چـو سـهمگین بـادی
عزیزِ من! تو در ایـن پـنج مـاه، یک سـاعت
به صدق، چشـم بـه روی کـتاب نگشـادی[2]

عارف در اشعار خود تصاویری از اوضاع اقتصادی اسفراین به روزگار قاجاریه نیز به

---

۱ ـ نسخه خطی دیوان اشعار ملّااسماعیل عارف روئینی اسفراینی.
۲ ـ ارمغان سال سیزدهم شماره ۸ ص ۵۵۹ ـ ۵۵۸.

دست داده است. وی در خرنیان اسفراین، املاکی داشته و این اشعار را به هنگام جمع آوری گندم و به اصطلاح «فصل خرمن» سروده واوضاع بد اقتصادی مردم این سامان از نظر او دور نمانده است. چند بیتی را از این شعر می‌آوریم:

پس از تموز که بودم به قریهٔ رویان — به سر فتاد مرا شوق حضرت ایلخان
در آب ماه گذارم بر اسفراین شد — ز آب و نان نه در آن خاک بود نام و نشان
به غیر ناله الجوع نامدم در گوش — سوای العطش، آن لحظه نامدم به زبان
ز قحط آب در آتش همه وحوش و طیور — ز فقد نان شده برباد، زمرهٔ انسان
پدید ز آه فقیران شرارهٔ دوزخ — عیان ز اشک یتیمان، نشانهٔ طوفان
برای دانهٔ گندم تمام آن مردم — گذشته‌اند چو آدم، همه ز باغ جنان
برفتم آن که کشم خرمن خرینان[1] را — در آن زمین نه بجز خرمن سپهر، عیان
به مزرعش پر کاهی نبود و یکسر جو — جُوَش به سنبله و کاه شد به کاهکشان
نه در حوالی آن مملکت مدار و معاش — نه در تمامی آن سرزمین، سرو سامان
چو اهل مصر، سراسر، اسیر قحط و غلا — چو اهل کشور کنعان، قرین هون و هوان
گرسنگان ز غم نان تمام، از جان سیر — گشوده چشم به دیدار، یوسف دوران

عارف اشعار بسیاری نیز به زبان عربی دارد که چند بیتی از قصیدهٔ «البرهانیهٔ» او را به عنوان نمونه نقل می‌کنیم:

تَفٰاخُر الأرض الأسفرائین فی الوریٰ — لمطلع الشمس العزّ والفخر والعلی
هو ابن لفوت الاعظم الامجد الذی — تجلّی من الجیلان کالنجم اذهویٰ
تسمّی بعبدالقادر الطّهر شیخنا — الزّکی الذی فی ارض بغداد اختفی
و من نوره البغداد کلا مضیئة — و من فیضه الایجاد طراً ارتوی
و من حرم البطحاء لمعة نوره — جلی لسواد الهند کالبدر فی الدّجی[2]

۱۸۵ ملّاعبدالمجید سالک (م. ۱۲۶۷ه.ق)

وی فرزند ملّاقربانعلی و برادر ملّااسماعیل عارف، معاصر حاج ملّاهادی سبزواری

---

۱ ـ خرینان، نام قلعه‌ای است از توابع اسفرائین بین قصبه و میان آباد که امروز از محلات شهر اسفراین است.
۲ ـ ملّااسماعیل عارف روییني اسفرایني، نسخهٔ خطی دیوان اشعار، محفوظ در کتابخانهٔ احمد شاهد.

است. عبدالمجید در آبادی «رویین» اسفراین چشم به جهان گشود و در خانواده‌ای که همه اعضای آن، اهل فضل وادب و قرآن و عرفان و از عالمان دین واز شعرای مشهور اسفراین بودند، رشد و نمو کرد با این که عمر طولانی نکرد در ابیات وعرفان به کمال رسید، و به لهجهٔ اهل رویین نیکو شعر می‌سرود. سالک از نازک اندیشان و نیکو طبعان رویین اسفراین است. عبدالمجید سالک در رویین ازدواج کرد و حاصل این ازدواج دو فرزند به نامهای ظهیرالدین محمّد حسن، که هنگام فوت پدر یازده ساله بود، و دیگری نصیرالدین «سالک ثانی» است که در زمرهٔ اهل ادب و شعرای اسفراین به شمار می‌رود. عبدالمجید در جوانی چشم از جهان فرو بست، فرزندان وی را خواهرش شاعره بی بی خانم پرورش داد و تربیت کرد و عارف، ملّااسماعیل نیز چون پدری مهربان در هدایت و ارشاد آنها نقش زیادی داشت. عبدالمجید سالک علاوه بر زبان فارسی و لهجهٔ رویینی به عربی نیز اشعار زیادی سروده است که می‌تواند بیانگر وسعت دانش و اطلاعات او باشد. همان طور که اشاره شد، وی در جوانی در سال ۱۲۶۷هـ.ق چشم از جهان فرو بست. مادّه تاریخ وفات او را ملّااسماعیل عارف به نظم در آورده است:

عبدالمجید، قدوهٔ اصحاب فضل کاو
بنیاد علم و دانش و دین را جدید کرد

دل از عروس دهر بُرید آن وحید عصر
خود را به بزم عالم وحدت خرید کرد

در اول شباب ز دنیای دون گذشت
احباب را ز دیدن خود ناامید کرد

یوسف صفت به مصر جنان رفت، از بکا
یعقوب وار چشم عزیزان سفید کرد

عارف بدیهه‌ای از پی تاریخ او بگفت
«عبدالمجید رو به خدای مجید کرد»[1] [۱۲۶۷هـ.ق]

عبدالمجید سالک از جمله شاعران انجمن شعرای اسفراین در دورهٔ قاجاریه بوده است . وی غزلیات و قصاید زیادی به این انجمن عرضه داشته است:

---

۱ ـ عارف اسفراینی، *دیوان اشعار*، نسخه خطی کتابخانه احمد شاهد.

دل ربـــود از بـــرِ مـــن، طُـــرّهٔ طـــرّار طـــبیب
هـــوش بُـــرد از ســـر مـــن، دیـــدهٔ خـــمّار طـــبیب
تــــیر مــــژگانش بــــوَد بــــر دل ریشــــم جــــرّاح
شـــــد دوا، داد مـــــرا نـــــرگس بـــــیمار طـــــبیب
چشم بگشـای کـه انـدر چـمن گـلشن حُسـن
نشکفته است گُـلی چـون گُـلِ رخسـار طـبیب
چون سر و کار طبیب است به خلوت ز رقیب
مـن نـدانـم و خـرابـی چـه شـود کـار طـبیب[1]

عبدالمجید شعری محلّی به نام «پلو» به لهجهٔ اهل رویین سروده که بسیار جالب و بیان کنندهٔ اوضاع بد اقتصادی مردم آن روزگار است. این شعر، ضمیمهٔ دیوان اسماعیل عارف، نسخهٔ خطی شمارهٔ ۵۵۲۶ کتابخانهٔ ملک است.

«خیال پلو»

عـــید است و فکـــر مُـــوْ بـــه خـــیال پـــلو مـــره
هـــر کـــه پـــلو دَرَه، بـــه فـــرَغت دخـــو مـــره
در مدرسه‌ی خـراب، کـه جـز خشت پـخته نـیست
ای فکـــر خـــام، سِـــلک مِشکـــی چـــطو مـــره
چشـــمام چـــو مُـــفْته ور آتش مـــطبخ شـــما
جـــــانم ز اشـــــتیاق پـــــلو، پـــــر الُـــــو مـــــره
بـــــغداد مـــــو خـــــراب هـــــم از قـــــیمهٔ پـــــیاز
از چشـــم مـــو چـــو دجـــلهٔ بـــغداد اُوْ مـــره
در صـــبح عـــید نـــیست مـــرا جـــز عـــمامه‌ای
او هـــم بـــه شـــام، یکشـــبه امشـــو گـــرو مـــره
از گســـنگی چـــو پـــیرهن صـــبر مـــو قـــباست
کـــی اِی قـــبای کـــهنه بـــه نـــوروز، نـــو مـــره

---
۱ ـ جنگ خطی مجموعهٔ اشعار شعرای اسفراین در دورهٔ قاجاریهٔ، نسخه خطی کتابخانه احمد شاهد.

مـــلّای بـــی پـلو، کـه چـه خـر وَر گِـل افـتیه
چشـــمش چـــو ور پـــلو فـته اَسِب بـدو مـره
فـــریادِ مـــو ز مـدرسه امشـو رسـه بـه عـرش
خـــر عَـــرَّه ور مـــدره چـــه هـنگام جـو مـره
نَـــــمْ پس نَـــمِته درّهٔ حـــلقم ز خشک و تـــر
گـر صـد شـتر بـه بـار بـه‌ای خشکـه زُو مـره
آخـــوند پـــیشنماز کـــه او مُـخره چـای و نـان
از درد دل بـــه هـــر پگـــه صـــدته شِـنُو مـره
گـــویند پـیشنماز، خـرفت است، راست نـیست
هـر شـو کـه مـاست مُـخْرَه، سـحرگه کَلُو مره
از درد دل کـــــند ســــر آخـــوند پـــیشنماز
هـــر شـــو چـو زلف کـجمکجو پـر ز تـو مـره
گــــویند صـــبرکان شـــلی کشـــتیم بـــریت
تــــه وقت شـــلی حـــصل عـــموم درو مـــره
از بـــــهر ســـــالک ار بـــپزه «خـــیال پـــلو»
طـــبعش روان و خـوش مـزه چـو آش رو مـره
دست کَـــرَم کـجا کـه بـه دریـای ژرف قـرض
بـــیچاره‌های بـــه درّه مـره وهـای دشـو مـره
امســـــاله نـــیست هـــیچ زراعت ورا مگـــر
چـــند بـــار جـــوله کـــه هـــمه لرزه تـو مـره
او را نـــه خـود طـبیب، نَـه جـو شـانده، نـه فـلوس
نـــه صـــبح، شـــوروا و نَـه شـامش چـلو مـره
از رشـــته‌های عـــمر کـــه پـــیوسته مـــی‌برند
هـــــر بـــــامه او یک قـــدحی آش رو مـــره
یک کـــنده‌ی درام کـــه ز هـــفتجیش تـو مگـی
نـــه مشکـــنه نـــه تـــیکه مشـــه نـه الو مـره

یک طـفل مـن بـه قـدر دو خـرمن خـورَد غـذا

پس چـون مـدار بـنده بـه یک پـای گـو مـره

هـر شـو کـه نـان ماست بـیابد بـراستی

ایـن قـدر مـی خـوره کـه سـحرگه کـلو مـره

ایـنک رواست کـز تـو گـندم طـلب کـند

اکـنون کـه فـصل خـرمن و وقت درو مـره

یک بـار گـندمی کـه بـه مـیزان نـظم مـن

سـنجی اگـر دو یـا سـه خـروار جـو مـره

ای سـرو را بـپرس زمـیرزای دفـترت

گـوید درست حـلّ مـعما چـطو مـره

گـر او بـراتِ گـندم مـن ایـن قـدر نـوشت

بـی شـبهه نـان سَـلِک بـیچاره زُو مـره

شـاداب بـاد نـخل امـیدت بـه بـاغ مـلک

تـا چشـمه سـار قـریهٔ رویـین بـه جـو مـره

بیشتر اشعار عبدالمجید سالک در مدح پیامبر اسلامﷺ و ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام است. وی در حدود سه هزار بیت شعر سروده است. ممدوحان عبدالمجید، نصرت الله خان میر پنج، سردار مفخم بجنوردی و یزدان قلی آقا می‌باشند، که حاکمان اسفراین بوده‌اند، و عبدالمجید سالک بنا به مصلحت روزگار، آنها را مدح کرده است. عبدالمجید، گفتار امام رضا علیه‌السلام را در معانی حروف تهجّی از عربی به فارسی ترجمه کرده و به سلک نظم کشیده و آن را «تحفهٔ حسنیّه» نام نهاده و به اسم فرزندش «ظهیرالدین محمّد حسن» توشیح کرده است.

یکی از قصاید وی، «گندمیه» نام دارد:

چـون آفـرید خـداونـدگار انسـان را

نـخست روزی او کـرد در جـنان گـندم

نـوشت کِـلک قـضا در ازل بـه لوح قـدر

کـه در بـهشت خـورَد بـوالبشـر از آن گـندم

اگر نخواست که گندم خورَد صفی در خلد
بیافرید به فردوس جاودان گندم
اگر چه حکم قضا بود در میانه ولی
به دست خواهش خود کرد در جهان گندم
خطاب کرد که اکنون برو به عالَم خاک
برای روزی خود، بر زمین فشان گندم
پی معیشت اولاد خویشتن می کار
تو در سرخس و سراندیب و سیستان گندم[1]
نمود عرض که ای کردگار بی همتا
دَهَم به این همه اولاد، من چه سان گندم
رسید وحی به آدم ز عالَم بالا
که‌ای رسیده تو را این همه زمان، گندم
میان بحر دریا و صخره ضمّا
خورَد ز قدرت من مور ناتوان گندم
برای روزی اولاد غم مخور که دَهَم
من از خزانهٔ غیبی به بندگان گندم
مدام مزرعهٔ عمر ملک خرم باد
همیشه تا که شود سبز در جهان گندم
ز تیغ حادثه صد چاک باد سینهٔ خصم
هماره دارد تا چاک در میان گندم
هزار دست ز بهر دعا کنون سالک
که می‌رسد دگر از مزرع جنان گندم

«چند بیتی از یک قصیدهٔ ملمّع»

از دوست مژده داد مرا قاصد صبا
یا ایّها البشر روحی لک الفدا

---

۱ ـ اشاره به آن است که : طاووس در سرخس و حوا در سراندیب و مار در سیستان افتادند.

از پـــرتو جـــمال تـو روشــن شــدم ضـمیر
قــد کـان بَــدرُ وَ جْــهِکَ کـالشمس فـی الضـیا
هر کس کـه زلف و روی تـو، تـوأم بـدید گـفت
هــــذا عُــجابٌ اِقْــتَرنَ الصــبح والعشــا
آن خــط مشک فــام بــود هــاله ســان مــحیط
والخــــد فــــی المــــحاط له بـــدر اذا تـــلا[۱]

از جمله آثار ملّاعبدالمجید سالک، شرح نهج البلاغه وترجمهٔ آن به نظم است، که با بیانی بسیار ساده بدان پرداخته و در روز دوشـنبه ۱۲ ربـیع الاول سـال ۱۲۸۴ه.ق در مدرسهٔ نواب مشهد مقدس از تألیف و کتابت آن فـراغت یـافته وآن را «دُرَّةُ المکـنونة» نامیده و به فرزندش «ظهیرالدین محمّد حسن» تقدیم داشته است: آغاز کتاب:

«بسم الله الرحمن الرحیم و به ثقتي

سپاس فزون ازقیاس خداوندی را سزاست که نفس ناطقهٔ ما را بزیور علم و حکمت آراست و .. .»

پایان کتاب:

«قَدْ فَرَغْتُ مِنْ تألیفِهٰا و کتابتها فی ارض الأقدس فی مدرسة النواب... فی یوم الأثنین ثانی عشر ربیع الاولی من شُهُور سنة ۱۲۸۴ ه.ق. کتبه اقل العبید عبدالمجید سالک.»

در حاشیه صفحهٔ دوم نسخه خطی کتاب «دُرَّةُالمکنونة» آمده است که:

«دُرَّةُالمکنونة (= ۴۱۱) مطابق حروف ابجدی، چون که صد و سی و هفت دُرّ است که مجموع آن چهار صد و یازده کلام شود تا مطابق باشد عدد حروفات اسم کتاب را که درّة المکنونة است.»

این نسخهٔ خطی، به آقای حمید رحمانی تعلق دارد و از جمله کتابهایِ کتابخانهٔ عارف ثانی می‌باشد که بین ورثهٔ مرحوم رحمانی تقسیم شده است. نگارنده از این کـه آقـای حمید رحمانی تمام نسخ خطی را جهت استفاده در تألیف این کتاب در اختیارم قرار داد، کمال سپاسگزاری را دارد.

عبدالمجید سالک، کتابهای زیادی را نیز به تحریر در آورده کـه از آن جـمله است،

---

۱ ـ عارف اسفراینی، *دیوان اشعار* نسخه خطی کتابخانه احمد شاهد.

شرح دعای جوشن کبیر:

آغاز کتاب : «بسم الله الرحمان الرحیم و به نستعین الحمدلله ربّ العالمین والصلواة علی افضل المصلّین و اشرف الداعین... امّا بعد فیقول ... الی رحمة الباری الهادی بن الهادی السبزواری کثیراً، کان یختلج بخاطر الحقیران اشرح الدعا المعروف بالجوشن الکبیر...»

پایان آن :

«قد وَقَعَ الفراغ من تألیف هذا الشرح فی الیوم السابع والعشرین من جمادی الثانی من شهور سنهٔ ۱۲۶۰ من الهجرة النبویّه و قد فَرَّغْتُ مِنْ تحریر هذه النسخة الشریفة فی تاسع عشر شهر صفر المظفر من شُهُور سنة ۱۲۶۹ه.ق عبدالمجید سالک.»

او همچنین ترجیع بندی چهارده بندی دارد با این مطلع:

چرا نگشته نگون طاق نه رواق هنوز　　چرا بپا بوَد این دیر پُر نفاق هنوز

۱۸۶ عندلیب رویینی

عندلیب از سادات و از شعرای دورهٔ قاجاریه و معاصر ملّاعبدالمجید سالک است و بیشتر اشعار او در مراثی ائمّهٔ اطهار علیهم‌السلام از اوست:

هر آن دوست با دوست الفت ندارد
مخوان دوست او را فتوّت ندارد
به ظاهر بوَد دوست، دشمن به باطن
تو بیگانه‌اش خوان که فطرت ندارد
گذشت است و فضل است و بخشش ز مردان
نه مرد آن بوَد کاین سه خصلت ندارد
مشو غرّه بر مال دنیا که هرگز
وفا و بقا و محبّت ندارد
بکُن شُکرِ آن کس که فرد است و یکتا
به دانش کسی دست شرکت ندارد

***

نازنینا، چند روزی تَرکِ این جور و جفا کن
از کمند زُلف پرچینت، دل ما را رها کن
از ترحم چارهٔ دردِ دلِ بیمار ما کن
با رقیبان چون نشینی یک دمی هم یاد ما کن
رحمی آخر بر من بی مونس و بی آشنا کن

۱۸۷ بی‌بی خانم سالکی (۱۲۲۷ه. ق ـ نیمهٔ دوم قرن سیزدهم)

شاعره بی‌بی خانم یا حاجیه خانم رویینی اسفراینی، دختر ملّاقربانعلی و خواهر ملّااسماعیل عارف و عبدالمجید سالک و عبدالأئمة سرّالعیان است. تاریخ ولادت وی به خط برادرش ملّااسماعیل عارف (م ـ ۱۲۸۸ه.ق) در حاشیهٔ دیوان خطی وی، شب دوشنبه، ۴ شعبان سال ۱۲۲۷ه.ق درج شده است. شاعری در بین ذکور و اناث این خانواده، عمومیّت دارد. این شاعره از زنان فاضلهٔ رویین اسفراین به شمار می‌رود تنها شعری که ازو باقی مانده شکواییه‌ای است در سوگ برادرش ملّاعبدالمجید سالک، که بیانگر ذوق و قریحه و باریک اندیشی و خوش طبعی اوست:

یادم آید ز سرو قد دلربای تو
دل خون شود ز دیده، بر آید برای تو
بودی کلیم وار به کوی حق آشنا
گویا نمود طور، تجلّی برای تو
دیدی یقین چو نور جلال جلاله را
رفتی در آسمان چو مسیحاست جای تو
سروی ز دور در نظرم جلوه می‌کند
آن کوه طور یا که بوَد نخلهای تو
ای آن که گشته دامن من از تو گلشنی
گُلها، تمام خار بوَد بی بقای تو
هر لاله‌ای که سر کشد از خاک این دیار
داغش به دل دوباره ازاین ماجرای تو

بنگر بنفشه سر به سر زانوی غم است
از هجر سبزهٔ خط عنبر نمای تو
نیلوفر از چه رو شد بر گو سرش کبود
معجر به نیل غم زده اندر عزای تو
گلچین شود کسی چو ز گُلزار انجمن
آید بوی فراق ز گلدسته‌های تو
هر رهگذر که بر سر آن کوه بگذرد
از سنگ خاره ناله بر آید برای تو
گوید دریغ و درد که سالک ز پا نهاد
نخل شباب و قامت قدّرسای تو
کمتر بوَد ز بلبل شوریده خواهرت
گر چون هزار ناله نکرد از برای تو
عهدم بوَد چنین به فلک کز جفای او
تا روز حشر سوزم از این ماجرای تو
بر مزرع وفای تو با چشم اشکبار
چون ابر نوبهار ببارم برای تو
من آب خوشگوار ننوشم ز چشمه کوه
آب از دو چشم خویش خورم از قفای تو
خواهم اگر که وصف غم خویشتن کنم
گویم چه سان مصیبت بی انتهای تو
من سوختم ز آتش هجر برادران
دامن زده بر آتش دل، شعرهای تو
چون رفت زیر میغ اجل، روی مهوشت
برداشته دل از رخ نیکو لقای تو
بعد از تو نیست سرو به بستان و جویبار
تا سر کشد به عرشهٔ منبر به جای تو

پشتم ز بارِ درد یتیمان خمیده بود
سر بار گشت باز غم طفلهای تو
داد از جفای چرخ ستمگر که بازگشت
بر کامِ دشمنان تو بعد از فنای تو
وقتی که زد به تیشهٔ بیداد گر فلک
از پا فتاد قامت سرو رسای تو
زینب صفت به گوش رسیدم صدای ساز
شد شهر شام، قریهٔ رویین برای تو
آن ناقبول بست چو آیین شهر شام
وین ناخدای طبل زد اندر عزای تو
صبر و سکون مرا ز دلِ بی قرار رفت
گفتم که دادِ دل بستانَد خدای تو
من گر شَوم مریض، ننوشم دوا به دهر
زآن دردِ بی دوا که ندیدم دوای تو
سیمابوار لرزه بوَد بر تنم هنوز
تا دیدم آن تلاطم دردست و پای تو
بُد زندگانی‌ام به جهان بر همین امید
باشی تو زنده، جان بسپارم برای تو
صدآه و صد دریغ نشد حاجتم روا
خاکم به سر که جان ننمودم فدای تو
تو مُرده‌ای و زنده منم، خاک بر سرم
باشد ممات به ز حیات ازقفای تو
تیر قضای تو چو اجل کرد در کمان
ای کاش من نشانهٔ تیر قضای تو
در دیده آفتاب، مرا تار و تیره شد
بگرفت چون غبار اجل، چشمهای تو

جـان را چـرا نـدادەام آن دم بـه جـان سـتان
چـــون روح رفت از تـــن درد آشـــنای تـو
ای کـــاش کـــور مـی‌شدم و مـن نـدیدمی
چـون گشت پـرده پـوش، رخ مـه لقـای تـو
مـن در شکـنجه بَـر غـم و نـومیدی و فـرار
چـون شـد مـیان تـختهٔ تـابوت، جـای تـو
راه امـــید مـــن بـــه جـهان گشت نـاپدید
رهـــوار گشت، مـرکب چـوبین بـرای تـو
گـــرداب آب دیـــده مـرا در مـیان گـرفت
غسّـال، آب ریـخت چـو بـر دست و پـای تـو
بـند جـوارحـم هـمه از یکـدگر گسـیخت
کـافور شـد حـنوط چـو بـر بـندهای تـو
دستِ امـید مـن بـه جـهان گشت نـاامـید
چـون شـد کـفن، حـمایلِ آن دسـتهای تـو
خاکم به سر شود چو بدیدم به چشم خویش
بـــردند بـــر مـــزار ز مـنزل، سـرای تـو
هـوشم ز سـر بـریده شـود وقت هـر نـماز
کـــردند چـــون نـــمازِ جـنازه بـرای تـو
راه امـــید مـــن بـــه جـهان گشت نـاپدید
چون شد به زیـر خـاک، مکـان و سـرای تـو[1]

۱۸۸ محمّد حسن بامی

محمّد حسن بامی فرزند محمّد قاسم بـامی، زادگـاه وی آبـادی «بـام» از آبـادیهای ولایت جهان ارغیان قدیم و شهرستان اسفراین کنونی است. وی از شاگردان حکیم حاج ملّاهادی سبزواری بود. نسخه‌ای از شرح منظومه حکیم سبزواری به خط وی و صحافی

۱ ـ برگرفته از، نسخه خطی آقای جان محمّد حسین‌پور، که از ادیبان و دبیران دانشمند اسفراینی است.

عصر حکیم که هنر محمّد حسین بامی است و در سال ۱۲۷۳ ه.ق نوشته شده است. بامی علاوه بر آشنایی با فلسفه و منطق و حکمت در شعر نیز بی ذوق نبوده است، درحواشی این کتاب چند بیتی به نام وصیت از خود به یادگار گذاشته است که بیانگر ذوق وطبع خوش اوست:

عزیزان وصیت کنم بشنوید — که عمر گرامی به آخر رسید
چون این رشته عمر بگسسته شد — به آغاز ، انجام، پیوسته شد
به خونم نگارید، لوح مزار — که هست این شهید ره عشق یار[1]

محمّد حسین بامی از معاصر ملّااسماعیل عارف رویینی اسفراینی بوده که هر دو از شاگردان حکیم سبزواری بوده‌اند.

۱۸۹ عبدالأَئمَّه (سِرُّالعیان)

عبدالأَئمَّه فرزند ملّاقربانعلی و برادر ملّاعبدالمجید سالک و ملّااسماعیل عارف است. او در قرن سیزدهم هجری می‌زیسته است. از فقرا و دراویش اسفراینی نقل است که سرّالعیان، ابدال وش و بی آزار بوده است. نیز اشعار نیکو می‌سروده است. از سروده‌های سرّالعیان «ساقی نامه‌ای» است که از آن معلوم می‌شود با دستگاههای موسیقی آشنایی داشته است. در این جا چند بیت از این ساقی نامه را می‌آوریم:

بیا ساقی و جام یاقوت را — زمرّد بریز و بده قوت را
اَلا مطربا ساز طنبور کن — دل اهل محفل، پُر از نور کن
بیا مطربا، ارغنون ساز کن — از آن پرده‌های دلم باز کن
ز فرش زمین تا به عرش برین — بتازم جهان بر سرشت زمین
نخستین قدم بر ثریّا نَهَم — دوم بر سر عرشِ اَعلا نَهَم
کنم طی مر این ملک ناسوت را — ببینم مقامات لاهوت را
که دنیا بوَد پیش مردان پلید — نَیَرزد برِ ما به یک شنبلید
مغنّی سرودی به لحن حجاز — بگو تا رَهَم زین جهان مجاز

---

۱ ـ غلامحسین رضانژاد (نوشین)، حکیم *سبزواری، زندگی، آثار، فلسفه*، انتشارات سنائی، چاپ اول سال ۱۳۷۱، ص ۱۲۴.

بـده سـاقی آن شـربت سبز فام
که مـن بگـذرم از سـر نـنگ و نـام

رَوَم جـمله در سفِّ رندان مست
زنم دست و پا بر سر هر چه هست

بـیا مـطربا، سـاز سـنتور کـن
سـر اهـل مـجلس پـر از شـور کـن

مـغنّی نـوای عـراقت خـوش است
اگر چه حجازت بسی دلکش است

ولی یک زمـان شـور عشّـاق زن
به یک لحظه آتش بـه نُـه طـاق زن

بـده سـاقی از سـودهٔ قـندهار
کـه بـنمایدم جـلوهٔ روی یـار

بـیا سـاقی افـیون پـیشاوری
کـه پـهلو زنـد بـر مـی خُـلّری

بـیگرند تـابوت مـن بـنگیان
نـوازنـد در پـیش مـن چـنگیان...

بکـوبند بـا هـم بـه طنبور و تـار
که مُـرده است رنـد خـرابـات کـار

زنـنده هـم از نـام و از نـنگ بـود
شب انـدر مـی و روز در بـنگ بـود

بـه سـوی خـرابـات، نـعشم بَـرید
بـه مـیخانه آنگـاه غسـلم دهـید

نـمایند کَـفْنَمْ بـه بـرگ حشـیش
که از بهر او بود، دل ریش ریش...

مـغنّی کـجایی بـزن ارغـنون
کـه از دل بَـرَد، مـهرِ دنـیای دون

بـه بسـتان اسـرار قـبرم کـنید
نـوازیـد طـنبور و دفـنم کـنید

بـه قـبرم گـذاریـد چـرس و چـرم
کـه تـا ارمـغان بـهر غـلمان بـرم

بگـویید تـلقینم از عشـق و تـار
کـه از درد او بـود دل پُـر شـرار

بـیا مـطرب و تـار و طـنبور زن
کـه تـا بـر کـنم دل ازیـن شـوم تـن

رَوَم بـزم روحـانیان بـا جـرح
نشـینم بـه عـیش و بگـیرم قـدح

چون این نظم را نیست نام و نشـان
بگـویید گـفته است «سـرُّالعـیان»

۱۹۰ شکوهی کبوترخانه‌ای

شکوهی کبوترخانه‌ای منسوب به روستای کبوترخانه اسفراین است. وی نیز همراه با عارف اسفراینی وعبدالمجید سالک و شایق اسفراینی و دیگر شاعران دورهٔ قـاجار در انجمن شعرای اسفراین، که بانی آن سرتیپ نصرت الله‌خان میر پنج بـود، حـضورفعال داشته است. از جمله ممدوحان وی، سهام الدوله، اسرار مفخّم شادلوست. در جُـنگ اشعار شعرای اسفراین در دورهٔ قاجار، اشعار زیادی از سروده‌های شکوهی آمده است

که ما نمونه‌ای از آن نقل می‌کنیم:

نـــالهٔ مـــرغ سَـحر، امشب عـجب تأثـیر دارد
ریش نــیش نــاله‌اش، قـلب جـوان را پـیر دارد

گـوییا از عشــق نــالد، نـاله از دل زان کـه امشب
هــر چــه مـی‌نالد چـو لحـن عـاشقان تأثـیر دارد

در دیــار عشـق، هـر کس گشت پـا بستِ مـحبّت
در دل مـعشوقهٔ خــود، جــای هــر تـقدیر دارد

غـمزهٔ شــیرین کــه آســان کَـنْد کـوه بـیستون را
شــــهرتش را کـــوهکن از تــــیشهٔ تــقدیر دارد

از کـــمانداران ابـــرویَت مـــرا پـــروا نــباشد
هر که دست از جان بشوید، کی خطی از تیر دارد

دست بـــردار از دلم، ویــرانــه شــد کـاشانهٔ دل
مـــنزل ویـــرانـــهٔ دل کـــی غــم تـعمیر دارد

بــر ســر آنـی «شکـوهی» را زنـی بـا تـیر مـژگان
دل که دایم زخـم زان ابـروی چـون شـمشیر دارد

۱۹۱ درویش نصرالله «آبانی»

درویش نصرالله آبـانی از شـاعران دورهٔ قـاجاریه است. وی در شـعر طـبعی روان و دستی توانا داشته است. آبانی، تخلّص اوست. وی ازمعاصران مـیرزا نـصرت رویـینی است. نمونه‌ای از شعر او:

مـعاشران مگــر از زلف یــار کس دم زد
که باز خـاطر جـمعی ز شـوق بـر هـم زد

نخست مطرب مجلس که ساز عیش نمود
سرود عشق به آهنگ و چنگ مـحکم زد

طربسرای جـهان ای رفـیق، بـر بـاد است
خوشا کسی که در این بزم، پای بر غم زد

عـروس عـمر عـزیز است، قـدر او دانـید
چـرا کــه دور وصـالش زمـانه یک دَم زد

ز بــانگ مســتی و فــریاد عشـق «آبـانی»
بســاط زُهــد فـروشان شـهر بـر هـم زد

۱۹۲ نظام‌الدین اسفراینی (قرن سیزدهم)

وی از شاعران و سخن سرایان دورهٔ قاجاریّه است. نظام‌الدین اسفراینی در این دوره در «انجمن ادبی شاعران اسفراین»[۱]، که در منزل نصرت الله خان میر پنج، حاکم اسفراین در قریهٔ کشتان اسفراین برگزار می‌شد، حضور فعّال داشت. وی اشعاری به مناسبتهای گوناگون سروده است. در این انجمن در فصل بهار شعرا بـه اشـعار تـعزلی و بـهاریه می‌پرداختند. و در زمستان، اشعار خاص این فصل را می‌سرودند و در ضمن نصرت الله خان میر پنج را نیز مدح می‌کردند. نصرت الله خان نیز در ایام سوگواری ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام شعرا را به سرودن مراثی تشویق و به بهترین سراینده «اشرفی» [پـول طـلای قـاجاری] اعطا می‌کرده است. نظام‌الدین اسفراینی و معاصران وی از جمله شکوهی کبوترخانه‌ای، اسماعیل عارف رویینی، عبدالمجید سالک، عبدالحسین شـایق اسـفرایـنی، حـبیب‌الله منزوی کلاته فقیری و جمعی از شعرای بجنورد و قوچان و سبزوار در انجمن می‌نشستند و به سرودن اشعار نغز می‌پرداختند. از سروده‌های شاعران این انجمن، جُنگی خطی به یادگار مانده است که عنوان آن «جُنگ اشعار شعرای اسفراین در دورهٔ قاجاریه» است. این جُنگ، در کتابخانهٔ آقای شاهد در اسفراین محفوظ است. از نظام‌الدین اسفرایـنی، اشعار زیادی در این جُنگ به جای مانده است. مسدّسی از نـظام‌الدیـن اسـفرایـنی در اوصاف سرتیب نصرت‌الله خان میر پنج در موسم زمستانی دی ماه می‌آوریم. با مطالعه این مسدّس شیوا و ابیات زیبا به طبع وقّاد و ظریف اندیش این ادیب نـیک نـهاد، پـی می‌بریم:

پـی ویـرانـی بُسـتان بـرای غـارت گـلشن
نـمود از نـو صـف آرایـی، سـپهبد، اردوی بـهمن
به دوش از بـرف و از سـرما، فکـنده جُـبّه و جـوشن
بـرای دفـع ایـن فـتنه کـه کـرد ایـن خـیره اهـریمن

۱ـ چندی قبل برای تهیه عکس به محل رفتیم. بر اثر تجدید بنای ساختمان، تخریب کلاً صورت گرفته و از بین رفته است. تنها درخت چنار کهنسال مسجد کشتان کـه قـدمت هـزار سـاله دارد و بـر ایـن انـجمن سـایه می‌افکنده، شاهد زندهٔ زمزمه‌ها و نغمه سرایی‌های ظریف اندیشان آن روزگار است.

بشـــدّی آه مـــظلومان چـــو چشـــم اشکـبار مـن
بـــجُنب ای بـــاد نـــورزی، بـبار ای ابـر نـیسانی
تـعالی الله بـه فـضل خـود، فـراوان است و بـی پـایان
یـخ انـدر دیـمه و بـهمن، گـل انـدر آذر ونـیسان
بـه جـای خـود، هـمه نیکوست کـار کـردهٔ یـزدان
اگـر پـژمرده شـد سـنبل، وگـر افسـرده شـد بسـتان
رسد روزی کـه از عشـرت شَـوَم خـرّم شـود خـندان
دل خـــون گشـــتهٔ غـــنچهٔ لبِ گـــلهایِ بُســـتانی
ز سـردیها کـه دی کـرده، فسـرده هـمچو یـخ دلهـا
تـن آسـایی شـده مشکـل، بـه عـالیها و سـافلها
ز روی یـــخ مســـافرها نـــموده طـــیّ مـــنزلها
کـه از یـخ مـنتهی گشـته است دریـاها بـه سـاحلها
مگـــر فـــصل بـــهار آیـد نـماید حـلّ مشکـلها
وگـر نـه دم از ایـن سـردی نـبندد دی بـه آسـانی
چو چـندی بگـذرد خـیزد ز بسـتان آن چـنان نـرگس
کـه فـرش زیـر پـا گـردد بـه هـر پـیروجوان نـرگس
خـماری کـرده و نـازد بـه چشـم نـاتوان نـرگس
گشود ازنو، زبان، سوسن، گرفت القصه جـان نـرگس
به صـحرا و چـمن سـنبل، بـه بـاغ و بـوستان، نـرگس
پـــی هـــمصحبتی لاله، فکـــنده طـرح مـهمانی
نـــهاده صـــحن بســـتان، روز ویـرانـی بـه آبـادی
گـــذشته مـوسم مـحنت رسـیده نـوبت شـادی
بـــه طـــرّاری و تـــردستی و زرّاقـــی و شـــیّادی
صـبا بـا نـو عـروسِ گُـل، فکـنده طـرح دامـادی
مـــبدّل گشـــته در گـــلشن، گـرفتاری بـه آزادی
بـرون رفت از دل بسـتان، غـم بـی بـرگ و سـامانی

صبا با رعد غُرّنده، گذشت از ساحت بستان
یکی با عنبرین نکْهَتْ یکی با آتشین ثعبان
تمامی سِحروی باطل شد از آن اژدها پیمان
دوباره زنده شد لاله به چشم سنبل آمد جان
زدند از این شگفتیها صبا و رعد در نیسان
یکی لاف مسیحایی، دگر موسی بن عمرانی
سزد گر نرگس و بلبل کِشند از نامیه منّت
کزو آموخته هر دو هنر بی زحمت و کلفت
یکی همواره بد مستی کند با ششدرم ثروت
یکی پیوسته با شیون کند از شاه گل مدحت
گرفت از نامه‌ای گویی بر این مستی و این صنعت
یکی درس سحرخیزی، یکی مشق سحرخوانی
ز گرمی پیکر سوری تب آورده است با لاله
نشسته از نم باران به پیشانی گُل ژاله
اگر تب کرده گل، سنبل چرا آورده تبخاله
چرا نرگس کند بحران چرا سنبل کشد ناله
مگر دیوان بلخ استی به فروردین هر ساله
که قمی کرده جرم امّا جریمه داد کاشانی
ازین عنبر فروشیها که گل اندر چمن کرده
ز طیب خویشتن صحن چمن را چون خُتن کرده
به حیرانی نظر نرگس به سیمای سمن کرده
ز سیمای سمن مستی به یاد ذوالمنن کرده
ز استادی که بر گِردش هزاران انجمن کرده
هزار آیات عشق آموخت، سار، آیات قرآنی
چمان فَرودین آمد به امر ایزد باری
بخندد گل که بلبل را به فریاد آرد و زاری

از آن فــــــریاد و آن زاری، بگــــــرید ابـــر آزاری
بـــه چشـــم خـــیرهٔ نـرگس، فـتد آثـار بـیماری
ز قـطراتـی کـه پـی در پـی چکـد از ابـر پـنداری
کـــف فـخر زمـان کـرده، هـوای گـوهر افشـانی
اگـــر کسب شـرف کـردند ایـن مـخلوق در دنـیا
تـو را طـبع جـوانـمردی نـخستین است مـادر زاد
بـه هـر خـواهـنده از بـخشش نـباشد در زبـانت لا
هـمه حـاجت روا کـردی، زهـی زیـن فـطرت والا
نـــداری در کَـــرَم ثـــانی، نـداری در عـطا هـمتا
«نظام» آن سان که بی همتاست در فضل و سخندانی

۱۹۳ شایق اسفراینی (قرن سیزدهم)

عبدالحسین کلاته فقیری متخلص به «شایق» از شاعران دورهٔ ناصرالدین شاه قاجار است. وی در آبادی کلاته فقیر، زاده شد و در آن جا نشو ونما کرد. در اسفراین تحصیل کرد. سپس به رویین اسفراین رفت وازمریدان ملّااسماعیل عارف شد. وی از اعضای انجمن شعرای اسفراین در ایام سرتیپ نصرت الله خان میر پنج بود. حضور فعال شایق در انجمن شاعران اسفراینی باعث رشد ادبی وی شد تا بدان جا که توانست ازعهدهٔ سرودن انواع ادبی شعر برآید. وی مانند دیگر اعضای انجمن حاکم اسفراین، سرتیپ نصرت اللهخان میر پنج را، مدح کرد. شایق در اشعار خود زیباییهای اسفراین را به تصویر کشیده است. او سرانجام در اواخر قرن سیزدهم چشم از جهان فرو بست و در آبادی رویین درجوار امامزاده اسحاق رویین رُخ در نقاب خاک کشید. این ابیات از اوست:

خطت چوقرص مه از روی آفتاب بگیرد — خـراج مـملکت عـالَم شـباب بگـیرد
بگو به زال تعشق که تا ز گیسوی جانان — ز کـاخ قـصر شَـه کـابلَی طـناب بگـیرد
یـقین بـه جـای خـراج ولایت سـفرایـین — بسنجد و سَنَد خـرج درحسـاب بگـیرد

این قصیده نیز از شایق است:

بیا ساقی و عکس چهره در جام شراب افکن
شعاع روی مه یعنی به قرص آفتاب افکن...
بشد عهد صیام و توبه بشکن از خم ابرو
خمار از نرگس مستان به چشم نیمخواب افکن
که آمد خاتم ملکیّت یزدانی‌اش در کف
صبا شهر سبا در مقدم آن کامیاب افکن
بناز ای اسفرایین بر چنین صاحب سریر اکنون
به خلد از جویبار خویشتن، عطر گلاب افکن
بهاری این چنین نامه مگر از یُمن تشریفش
کواکب بس به پیش طالعش رخت اندر آب افکن
تهمتن رزم خسرو بزم آن نوشیروان نظمی
کمند صید بهرامش در گردون، طناب افکن
ولیعهد کبارش حکمران اسفرایین را
به نامش فتح با نصرت به اثبات از غیاب افکن
ببال ای «شایق» مداح با این گونه مداحی
فیوضات دُرش را در روان فاریاب افکن

از اشعار شایق اسفراینی معلوم می‌شود که وی از گذشته تاریخی اسفراین آگاهی لازم را داشته است. اشعار وی حاوی اطلاعات ارزنده‌ای در باب تاریخ اسفراین است. شایق در این اشعار به زمانی که قابوس بن وشمگیر بر اسفراین حکم می‌رانداشاره کرده است ونیز دربارهٔ حوادث اواخر دورهٔ ناصرالدین شاه قاجار و استقرار ایل چمشگزک و نبرد سرتیپ نصرت الله خان و تار و مار کردن ترکمانان یموت و متواری شدن آنها از حوالی رود اترک یعنی خطّه قوچان، شیروان و بجنورد و پیروزی ایل شادلو و در نتیجه، موفقیت سهام الدوله و پرسش نصرت الله و مدح آنها داد سخن داده است.

در این قصیده، شایق به چهارصد آبادی اسفراین اشاره می‌کند و معلوم می‌شود که او معجم *البلدان* یاقوت حموی را نیز دیده بوده است:

فلاطونِ عنب شد پیر تا از خُم جوان آید
که فصل نوبهار گلستان بعد از خزان آید
پس از جوش و خروش خم چه از دی فصل فروردین
درخشد تا که عکس ساقی اندر وی عیان آید
به هر یک قطره کافتد از صراحی یا لب لعلی
هزاران حُسنِ روزافزون نثار گلرخان آید
چشد یک جرعه گر ایام ازاو سرمست می‌گردد
گهی گرید چو نیسان، گاه خندان از چمان آید
به دریا ژاله می‌گرید، به صحرا لاله می‌خندد
کزان دُر آید و این یک به پای نیکوان آید
بهاران جلوهٔ معشوقه می‌باشد خزان عاشق
که او خرّم چو نسرین وین به رنگ ارغوان آید
ملک تجار کل در شیشه منزل جسته با خوبان
که تاز آواز بلبل کی ندای کاروان آید
خزان نامی نمایاند بهار آید جمادی را
ز هر رنگ نباتیهای الوان بوی جان آید
خصوصاً اسفراین را بهار جاودان پیدا
ز یمن مقدم گوهر نثار حکمران آید
بناز ای اسفراین، حالیا بر قاف قرب خود
که سیمرغ تو بعد از مدتی در آشیان آید
سِفرِ آیین تو را گر چهار صد ده بود در سابق
کنونت می‌سزد گر آستان بر آسمان آید
محال چهارده زان چهارصد ده آمدت تا بین
گرت بخت جوان باشد، بسی ملک جهان آید
سفر آیین گرت فرّخ سیر شَه بود در مسند
ضمیر پاک بنیان را یقین بعد از گمان آید

مگـــر بـــرتر ز مـــلک شـادلویی ای سِـفِر آیـین
کـــه جـــاه و جـلوهٔ لعـل ولیـعهدت ز کـان آیـد
سزد ای اسفرایـین کـز چـنین صـاحب سـریر اکـنون
هـــم از خـاشاک صـحرایت، حـریر و پـرنیان آیـد
چـو گـر فـصل خـزان است و فـروید لاله از گـلشن
ز مـــهر عـــارضش از جـــویباران بـرگ پـان آیـد
الهـــی بـــاد عـــمر و عـزتش هـمواره روزافـزون
به ملک و مـملکت تـا صـاحب عـصر و زمـان آیـد[1]

۱۹۴ عندلیب صفی آبادی

سیّد مـیرزا عسگـر مـتخلّص بـه «عـندلیب» از شـاعران قـرن سـیزدهم است. سـیّد میرزاعسگر، فرزند سیّد علی واعظ صفی آبادی می‌باشد. عندلیب در صفی آباد ـ یکی از بخشهای اسفراین ـ چشم به جهان گشود و در آن جا نشو و نما کرد. اشعار وی بیشتر جنبهٔ طنز دارد. این رُباعی از اوست:

دیشب به سحر بانگ خوشی خَر می‌کرد مـاهور و سـه‌گـا مـیان عـرعر مـی‌کرد
نـــاگـــاه در آمـــد از طـــویله گـاوی در صوت ابـو عـطا چـه مـحشر مـی‌کرد

۱۹۵ منزوی اسفراینی

میرزاحبیب الله منزوی از شعرای اسفراین در دورهٔ ناصرالدیـن شـاه قـاجار بـود. او فرزند میرزا عبدالرحیم و بـرادر مـیرزای وحـدت است. مـیرزا حـبیب‌الله اسـفرایـنی از شاگردان اسماعیل عارف اسفراینی است. وی در شعر «منزوی» تخلّص می‌کرد. منزوی دانا به ادبیات عرب و آیات قرآن بوده است. او چـون دیگـر شـاعران اسـفرایـنی دورهٔ ناصری، عضو انجمن شعرای اسفراین بوده و ممدوح وی سرتیپ نصرت الله خان مـیر پنج، حاکم اسفراین است. دیوان شعر منزوی در حدود هزار بیت است. از اوست:

---

۱ ـ نسخه خطی جُنگ اشعار انجمن شعرای اسفراین دورهٔ قاجاریه.

ساقیا می ده که روز فیض یزدانی بوَد
عید قربانی و گاه راح ریحانی بوَد
عیدِ مردم، روزِ وصلِ یار، وقتِ خوشدلی است
بر مراد ما، مدارِ دور کیوانی بوَد
بادهٔ وحدت بده تا عمر جاویدان دهد
کاین بنای عمر و دنیا سر به سر فانی بود
در چنین روزی که این از فتنه باشد روزگار
نستدن جام می از جانان گران جانی بود
بی می و مطرب چنین روزی نشستن زاهدا
علّت جهل است، دور از راه عرفانی بود
از ازل شد زندهٔ جاوید آن کس تا ابد
کاو دل و جانش اسیر عشق جانانی بود
آن کسی کاو شیوهٔ عشق و وفا از دست داد
هست حیوانی، به صورت گر چه انسانی بود
حکمران ملک بلقیس، آن سلیمان اقتدار
کز وجودش اسفراین، اشک رضوانی بود...
منزوی را بی حد و مرکز عنایت کرده‌ای
بازش احسان کن که روز عید قربانی بود

۱۹۶ قضایی اسفراینی

وی از شاعران ممتاز قرن سیزدهم هجری است. زادگاه قضایی، رحیم آباد اسفراین است. او به سال ۱۳۱۵ه.ق چشم از جهان فرو بسته است. اشعار زیر، اثر طبع قضایی اسفراینی است:

عید است و برگاه حمل فرمانروای خاوری
چونان که دارای زمان بر مسند اسکندری

عیداست بردرگه عیان، جشنی که کس‌ندهد نشان
در دولت البارسلان در دستگاه‌سنجری
عید است وهرسو انجمن از میمنت‌روچنگ زن
هم ماه درساغر روان، هم زُهره دررامشگری
ازتوپ دوزخ نایره، پرنایره، نه‌دایره
نوعی که باچشم پره کرده‌است اختراخگری
انبوره‌های پُرطنین، بنگر همین اندرزمین
زان گوش‌گردون درزمین، پُر نعره‌های تندری

۱۹۷ میرزا مجید اسفراینی (م. ۱۳۳۶ه.ق)

میرزا مجید، فرزند علی اکبر از روستای بُرج و از علمای ایرج اسفراین است. وی دارای طبعی روان در شعر و خطی خوش در نوشتن بوده است. این ابیات از اوست:
سفر کردم که صد درد و غمم شاید یکی گردد
ولی در منزل اول غم و دردم یکی صد شد

***

هست دنیای دهر را به مَثَل — به جهان همچو خارپشتِ درشت
کس ندیدم که مُردنی نبوَد — هیچ کس نیست کش نباید کشت

میرزا مجید در سال ۱۳۳۶ه.ق در زادگاه خویش درگذشت.

۱۹۸ عارف نورعلی شاه دوینی اسفراینی

اصل وی از دوین قوچان است و به خاطر آن که از رویین همسر گرفته و مدتی در آن جا می‌زیسته، او را رویینی نیز گفته‌اند. شعر از اوست:
گفتم به شتر که چرا پای تو دولاست — گفتا که ز جفای چوبهای ملاست
گفتم که بگو که نام آن ملّا چیست — آهسته بگفت آخوند شیخ عبدالله است

۱۹۹ قلندر اسفراینی

نامش غلام علی و پدرش حیدر نام داشته و از ابدالان و قلندران بود، گاهی نیز اشعاری می‌سروده است؛ از اوست:

دانی مرا فقیر و مپرسی ز حال من | بگذار مرهمی به دل پر ملال من
بر من دگر به چشم حقارت نظر مکن | یک دَم تو گوش کن صنما بر سؤال من

۲۰۰ محمّد حسین عارف ثانی

محمّد حسین عارف از شاعران قرن سیزدهم و چهاردهم هجری قمری است. محمّد حسین در روستای رویان (= رویین) به دنیا آمد و در زادگاه خویش رشد و نمو کرد و به تحصیل پرداخت. مادرش دختر ملّا اسماعیل عارف و پدرش شیخ الاسلام بود. او به «عارف ثانی» مشهور است و بدان نیز «تخلّص» می‌کرد. اشعاروی پراکنده است. دیوان مستقلی از او به دست نیامد، امّا بعضی از قصاید و ابیاتی که بنا به ضرورتهایی سروده، همراه با دیوان ملّا اسماعیل عارف رویینی، جدّ مادری‌اش به دست ما رسیده است. عارف ثانی با سالار مفخم بجنوردی، معاصر واز جمله ممدوحان اوست.

چند نمونه از اشعار او را نقل می‌کنیم:

ساغر باده به کف با لب خندان آمد
ترک پیمان شکنم، بر سر پیمان آمد
گر چه او عهد شکن بود ولی کرد وفا
تا که دیدم رُخ وی در بدنم جان آمد
جسم بی جان شده بودم اگر از هجر رُخش
تا که اندر برم آن سرو خرامان آمد
همچو قُمری به شب و روز بُدَم کو کوزن
به هوایش که چو آن غنچهٔ خندان آمد
بلبل آسا دلم از این قفس تن بپرید
چون شمیمی که از آن چاک گریبان آمد

نکـــهت پـــیرهن یـــوسف مـــصری شـــنوم
یـا کـه شـمعی بـه مثَل سوی شبستان آمد
آفـــتابی بـــه نـــظر در دل شب کـرد طـلوع
تـو نـبینی کـه چسـان گُـل بـه گـلستان آمـد
گـفت ایـن فـصل بـهار است چـرا بـی خـبری
شکـــر لله کـــه آن هـــجر بـــه پـــایان آمـد
روز وصـل است بـیا تـا کـه دمـی بـاده خـوریم
هُـد هُـد خـوش خـبر مُـلک سـلیمان آمـد
نـــامهٔ پـــر گُـــهر از جـــانب دلدار رســـید
چـون کـه سـالار مـفخّم سـوی رویـان آمـد
بـــاغ سـر چشـمه زیـمن قـدم حـضرت وی
هـــمچو بـــاغ ارم و روضـــهٔ رضـــوان آمـد
مـــی‌کند «عـارف ثـانی» بـه شب و روز دعـا
کـه هـمه مشکـلش از لطـف وی آسـان آمـد

عارف ثانی که شاهد ترکتازی ترکمانان گوگلان به اسفراین و رویین و فریمان بوده، چنین سروده است:

از تـــرکتاز تـــرکمن مـــلک گـــوگلان
چون شد بهار حضرت معصوم زاده، دی
صـندوق مـرقدش بشکـستند قـوم دون
کُشـتند خـادم حَـرَمش را ابـا بـه وی
از ظلم کینه‌ای کـه بـرایـن شـاهزاده شـد
نالان هنوز «عارف ثانی» است همچو نی
تـاریخ او چـو عـارف ثـانی رقـم نـمود
رســم امـامزادهٔ کـوران و حـرف وی[1]

۲۰۱ نصیرالدین سالک دوم

نصیرالدین بن ملّا عبدالمجید سالک بـن قـربانعلی رویـینی اسـفراینـی، مشـهور بـه «میرزای سالک» از شاعران و عارفان اسفراین واز دانایان به ادبیات عرب و آیات قرآن بود. وی معاصر سهام الدولهٔ شادلو، حاکم اسفراین و بجنورد بوده و میرزای سالک در

۱ـ نسخه خطی دیوان اشعار ملّا اسماعیل عارف اسفراینی.

مدح وی اشعار زیادی سروده است. ملّا اسماعیل سالکی (۱۳۱۶ـ ۱۴۱۰ه. ق) شاعر و عارف اسفراینی، فرزند اوست. این اشعار از جمله سروده‌های نصیرالدین است:

غریب وطن

مَـه مـن تـو را بـه رویت نـظری پـدید بـاید
بـه رخت و اِن یکـادی زوفـا دمـید بـاید

بـه زیـارت جـوارت، بـه مـقام اعـتبارت
چـو نسـیم در گـلستان، سَـحَری وزیـد بـاید

گُل از آب و خاک رُویَد به مشام هـر کـه بـوید
هـله ریـحهٔ مـحبّت ز تـو مـی‌شنید بـاید

تـو بـلند آفـتابی چـو ز مشـرقم بـتابی
دم نـقد را ز خـوانت نـمکی چشـید بـاید

تـو ز جـان چـرمغانی نـظری بـه جسـم مـا کـن
کـه مـدار دنـیوی را درمِ سـفید بـاید

غزل مـرا چـو یـوسف بـه چَـهِ چـمشگزک بـین
مـفروش بـر کـلافش کـه بـه زر خـرید بـاید

بـه خـدا بـه اسـفرایـن بـه وطـن غـریب بـاشم
پـی اهـل دل شـناسی، نـظری وحـید بـاید

بـه نشـاط دور جـامت، بُتِ بـخت، صـید دامت
کـه ز لعـلِ جـان جـامت، شکـری مـزید بـاید

هـله تـا ز مـاه و مـاهی، بُـوَد ای زمـان الهـی
تو چو جان به جسم مایی که به جان نوید بـاید

سِـزَد ار بـه سـالک خـود، نـظر از وفـا نـمایی
که به سال و مـاه مـا را، ز تـو خـود، امـید بـاید

نَـه قـبا، نَـه آسـتینم، نَـه عـبا، نَـه پـوستینم
کـه لبـاس شـاعران را بـرک دبـید بـاید

در وصف اسفراین ومدح سهام الدولهٔ شادلو:

زیب و آیین در محال اسفرایین است باز
اسفرایین را هزاران زیب و آیین است باز
از کمند طرّهٔ پُر چینِ چینی طلعتان
اسفراین، رشکِ مُلکِ چین و ماچین است باز
ابروان یار خونریز است در گیتی مگر
چون دم تیغ سهام الدولهٔ دین است باز
تا به ملک اسفرایین، رستم آسا رخش تاخت
خصم دون از وی گریزان همچو گرگین است باز
حالِ دشمن در کف قهرش کنون دانی که چیست؟
چون کبوتر در میان چنگِ شاهین است باز
تا تو را در اسفراین، اقتدار خسروی است
در سر فرهاد، طعم عشق شیرین است باز

۲۰۲ اسماعیل سالکی (م. ۱۴۱۰ ه.ق)

اسماعیل بن نصیرالدین بن عبدالمجید بن قربانعلی از شاعران و مدیحه سرایان معاصر است. وی در سال ۱۳۱۶ه.ق در روستای رویین اسفراین در خانواده‌ای مذهبی وعرفانی واهل ادب چشم به جهان گشود. این سالک و پیر طریقت کهنسال اسفراینی، ۹۴ سال در وادی فقر وقناعت زیست و پیوسته در راه حق استوار گام برداشت و هیچ گاه فقر و تنگدستی باعث لغزش وی نشد. ملّا اسماعیل، متخلّص به «سالکی»، همواره مدّاح اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام بود. وی اشعار جانگدازی در رثای امام حسین علیه‌السلام و اهل بیتش سروده است. تنها راه امرار معاش آن پیر فرزانه، صحّافی کتاب بود. سالکی، تحصیلات

ابتدایی را در روستای رویین به پایان رساند، سپس گام در وادی عرفان نهاد. وی معاصر و معاشر سلطان مراد گلستانی سبزواری، شاعر و عارف بود. بین این دو یار دیرینه، همواره مشاعره و مکاتبه وجود داشته است.

در سال ۱۳۴۴هـ. ش سلطان مراد گلستانی، که مدّتی از اسفراین دور بوده، اخوانیه‌ای برای اسماعیل سالکی اسفراینی فرستاده، اسماعیل سالکی نیز از سبزوار پاسخی منظوم برایش ارسال کرده است.

عرض ارادت سلطان مراد گلستانی از سبزوار به اسماعیل سالکی اسفراینی در اسفراین:

دلم در آرزوی اسفراین　　خوشم این جا به بوی اسفراین
هوای آن فرحبخش و دل انگیز　　ادب باشد به جوی اسفراین
بوَد شایستهٔ تحسین و تقدیر　　هوای مشکبوی اسفراین
چو شیخ آذری خفته است در آن　　پَرستم خاکِ کویِ اسفراین
وزیری چون ابوالعباس پَرورد　　به دامن، خاکِ کویِ اسفراین
ابو حامد یکی از نامداران　　فزوده است آبروی اسفراین
به هر تاریخ و هر دفتر ببینی　　رجال نامجوی اسفراین
چو سالک «سالکی» مجذوب و آگاه　　چو عارف، بذله گوی اسفراین
بیان کرده حقیقت را به هر جا　　به رمز و گفت و گوی اسفراین
بوَد هر گوشه‌اش مردی سخن سنج　　سخندانی است خوی اسفراین
«گلستانی» بدان تا زنده باشد　　بوَد در جست و جوی اسفراین

پاسخ منظوم اسماعیل سالکی

اسفراین، که همی می‌زند از فرط سرور
طعنه بر گلشن فردوس برین تا دَم صور
اسفراین، که ندیده است چو او چشم سپهر
اسفراین که ندیده است چو او دیدهٔ نور
اسفراین، که بزرگان همه بودند دراو
از فقیهان و امیران سعادت دستور

اســـفرایـــن، کـــه در او بـــود جـــمیع شـــعرا
ازصـــفاهان وعـــراق و هـــری و نـــیشابور
ای مـهین شـاعر فـرزانـه کـه نـامِ خـوشِ تـو
مـــتخلّص بـــه گـــلستانی و هسـتی مشـهور
ای کـه طـبع تـو بـه هـر مـخزن فـضلی، خـازن
وی کـه رأی تـو بـه هـر گـنج کـمالی، گـنجور
فـرق شـعر تـو و شـعر دگـران دانـی چـیست؟
ایـن قـدر فـرق کـه دارنـد ز هـم ظـلمت نـور
آری، آری، بجز این نیست کـه انـدر هـمه حـال
نـیست هـمرزم بـه شـاهین شکـاری، عـصفور
«سـالکی» را چـو بـه سـر، سـایهٔ مِـهرت بـاشد
آیـــدش عـــار ز تـخت کـی و تـاج فـغفور
گـــر گـــرفتاریِ آمـــد شـــدنم شـد مـانع
از ره لطـــف بـــه ایـن چـامه بـدارم مـعذور

ملّا اسماعیل سالکی، سرانجام در سال ۱۴۱۰ھ.ق چشم از جـهان فـرو بست و در اسفراین به خاک سپرده شد. آثار او عبارتند از: *دریای اشک* و *بحرالجواهر*.

۲۰۳ حاج عبدالله طیّبی (۱۳۰۵ ـ ۱۳۷۲ھ.ش)

حاج عبدالله طیبی فرزند «ملّا رحمان» از جمله معلمان و مکتبداران و شاعران آبادی رویین اسفراین است[۱] وی در سال ۱۳۰۵ھ.ش در «رویین» زاده شد. تحصیلات ابتدایی را در خدمت پدرش که مکتبخانه داشت، گذراند و از همان سنین به سخن منظوم تمایل یافت. طیبی در سنین جوانی پدرش را از دست داد و مسؤولیت اداره و ادامهٔ کار پدر بر عهدهٔ او گذاشته شد، هر چند، چندان پخته این کار نبود، اما همّت والای مادرش همراه او شد و مانع از تعطیلی مکتبخانه گردید.

---

۱ ـ شهید حجةالاسلام محمّد حسن طیبی اولین نمایندهٔ مـردم اسـفرایـن در مـجلس شـورای اسـلامی، بـرادر کوچک حاج عبدالله طیبی بود؛ نک: شرح حال وی در همین کتاب.

طیبی، مکتبخانه را تا سال ۱۳۳۹برپا نگه داشت، امّا در این سال، که اسفراین به عنوان شهرستان مستقل شناخته شد، در روستای رویین نیز دبستانی دولتی تأسیس گردید. او مدتی مقاومت کرد و سرانجام به عنوان معلم به استخدام آموزش و پرورش در آمد و تا سال ۱۳۶۲ در زادگاه خویش در دبستان شهید آقا مصطفی خمینی (معزی سابق) به تدریس اشتغال داشت. سپس به اسفراین کوچید و در دبستانهای ۲۲ بهمن، شهید آیت، پاسداران، به کار خویش ادامه داد و سرانجام در دبیرستان المهدی به عنوان کتابدار به خدمت ادامه داد و در آذر ماه ۱۳۷۰ بازنشسته شد.

حاج عبدالله طیبی به مناسبهای گوناگون، شعر سروده است. اشعار او بسیار ساده و بی آلایش است و دفتر او، که مشتمل بر شش هزار بیت می‌باشد، در دست فرزندش آقای احمد طیبی است که امروز، مسؤولیت ادارهٔ فرهنگ و ارشاد اسلامی شهرستان اسفراین را به عهده دارد. او با مجلّه باغ صائب نیز همکاری داشت و تعدادی از اشعارش در آن جا چاپ شده است. این شاعر به مسافرت، خیلی علاقه نشان می‌داد و سرانجام در آخرین راه سفر به سوریه برای زیارت قبر مطهر حضرت زینب علیها السلام، در پانزدهم فروردین ۱۳۷۲ براثر تصادف با اتوبوس در گذشت. جنازهٔ او را به اسفراین بردند و در بهشت زهرا»ی این شهر به خاک سپردند.

اینک نمونه‌ای از شعر او:

به دبستان نرفت اگر طفلی	کودن و تنبل و پریشان است
جسم بی روح، مرده می‌باشد	تَن با روح، شاد و خندان است
روح وجان، دانش است ای فرزند	هر که بی بهره بود، حیوان است
آن که بی بهره مانْد از دانش	تَنِ او، زیرِ بار و نادان است
رو شب و روز در پی تحصیل	کسب دانش، کمال انسان است

هـــر کـه رفت از پـی هـوا و هـوس گـیتی از بـهر او چـو زنـدان است
هـــرکه عـــمر عـــزیز کـــرد هـدر در زمــــانه بســـی پشـــیمان است
زاهـــد وپـــارسا تـــوانـــی زیست چـند سـالی کـه عـمر، مـهمان است
عـــلم را بـــا عـــمل بـخواه قـرین ورنـــه کـــار تـــو، آفت جـان است
«طـــیبی» روح و جـــان مـصفّا کـن دانشت یـــار جـــان و جـــانان است

۲۰۴ غلامرضا اسفراینی «شهیدی» (متولد۱۳۲۳ ـ ۰۰۰)

غلامرضا اسفراینی، فرزند شیخ عبدالحسین اسفراینی و او فرزند ظهیرالدین حسن بن میرزا عبدالمجید سالک بن ملّا قربانعلی رویینی است.

وی به سال ۱۳۲۳ ه.ش در اسفراین زاده شد. تحصیلات ابتدایی را در اسفراین و متوسطه را در مشهد مقدس به اتمام رساند. از جوانی به شعر و شاعری علاقهٔ وافری داشت و چنان که از شرح احوال اجداد وی، که در همین کتاب آمده است، معلوم می‌شود شعر و شاعری در خانوادهٔ آنان موروثی بوده است. اسفراین در اشعار خود، ابتدا «شهدی» تخلص کرده است و اکنون «اسفراینی» تخلّص می‌کند.

بذله گویی و حاضر جوابی او در بین اسفراینیان، شهرهٔ خاص وعام است. بیشتر اشعار وی در مدح و منقبت پیامبر اسلامﷺ و خاندان عصمت و طهارت است.

اسفراینی ارادتی خاص به فاطمه زهرا(س) دارد و گاهی مراسم تعزیه و عزاداری آن بانوی گرامی اسلام در اسفراین توسط او برگزار می‌شود؛ نیز نوحه سراییهای وی د رایّام محرّم مشهور است.

بسیاری از سروده‌های او در کُتُب اقتراح و مجلهٔ وزین *باغ صائب* به چاپ رسیده است. مجموعهٔ سروده‌های وی به بیش از پنج هزار بیت می‌رسد، که بیشتر، مدیحه سرایی است. نمونه‌ای از اشعار وی که در مجله *باغ صائب* چاپ شده است:[۱]

فـرصت خـویش غـنیمت بشـمار ای سـرور
نـرسیده ست تـو را عـمر گـرانـمایه بـه سـر

۱ ـ مجلهٔ *باغ صائب*، سال ۱۳۴۶، ص ۶۴۴.

ضــــربهٔ حـــادثه نـــفکنده تـــو را از پـــای
جامهٔ حرص و هوی این همه مپسند به بر
لعل دلبر به چه کار آیدت ای نیک منش
که نداده است به گیتی به کسی هیچ ثمر
ای کـــه دایـــم بـــه هـــوای رُخ هـــر مـــهرویی
خوش به هوش آی که هیچت نشود او یاور
لعـــل دلدار تـــو را دور کـــند جـــان از جســـم
پس بپرهیز که خون می‌کندت سخت جگر
ای شده با خبر از لذّت شهوت به خو دآی
بـــا خـــبر بـــاش و بـــیندیش ز پـــایان خـــبر
هـــیچ داری خـــبر از مـــرگ؟ جهان را بگذار
این عروسی است که او راست هزاران شوهر
زهـــد و تقوا به کجا رفت مگر در خوابی
تا به کی بی خبر از روز حساب و محشر
نـــه به دین و نـــه به ایمان و به قرآن پابند
بـــا چـــنین وضـــع شود کار تو هر دم بدتر
دوست دارم کـــه کـــنی پندِ مرا حلقهٔ گوش
ای بـــه از جـــان عـــزیز آمـــده مـــا را به نظر
هـــر دم از عمر، عزیز است غنیمت بشمار
ورنه تاچشم زنی می‌شو داین شام، سحر
دلبـــــری کـــز هـــمه کس دل بـــبرد ارج مـــنه
گـــر چـــه از عشـــق زند بر دل و جانت آذر
لب فـــرو بـــند ز گـــفتار، ز گـــفتار چـــه سود
«اســـفرایینی» ازین پس به عمل نیک نگر

گشت روزگاران

بود عاقل آن که بر دور زمان خندید و رفت
وز میان خود پسندان جهان کوچید و رفت
پایبند خورد و خواب عالَم فانی نگشت
سفرهٔ حرص و طمع زین خاکدان برچید و رفت
جای بذر خودستایی و تن آسانیّ و جهل
دانهٔ علم وعمل بر هر زمین پاشید و رفت
ترکِ مال و زندگانی کرد و در دور شباب
نو گل عیش از نهال آرزو ناچید و رفت
دل بدین دنیا نبست و چون ز گرد ره رسید
لحظه‌ای بنشست و گشت روزگاران دید و رفت
«اسفراینی» به حال زندگی گریی چرا؟
هر که را دیدی بر اوضاع جهان خندید و رفت[۱]

۲۰۵ بابا همایونفر «رفیع» (متولد ۱۳۲۳ـ هـ . ش)

بابا همایونفر متخلّص به «رفیع» از دبیران و شاعران و اندیشمندان معاصر اسفراین است. وی از علاقه‌مندان به زبان و ادبیات فارسی است؛ طبعی روان و ظریف اندیش دارد. او در فروردین سال ۱۳۲۳هـ.ش در اسفراین به دنیا آمد. نام خانوادگی‌اش در گذشته «نجّار کار» بود و از سال ۱۳۴۷ هـ.ش شهرت «همایونفر» را برای خود برگزید.

رفیع، تحصیلات ابتدایی را در اسفراین گذراند. افزون بر این، *جامع المقدمات* و *نصاب الصبیان* ابو

---

۱ ـ غلامرضا اسفراینی، شعر «گشت روزگاران»، مجله *باغ صائب*، سال بیستم آذر ماه ۱۳۵۷، ص ۳۸۸.

نصر فراهی را تا حدودی فرا گرفت. پس از گذراندن دورهٔ دبیرستان و طیّ دورهٔ دوساله دانشسرای کشاورزی مشهد به سال ۱۳۴۳ به خدمت آموزش و پرورش در آمد. در سال ۱۳۵۹ از دانشگاه علامّه طباطبایی، لیسانس زبان وادبیات فارسی گرفت در سال ۱۳۷۱ موفق به دریافت مدرک کارشناسی ارشد از دانشگاه شیراز شد. در سال ۱۳۷۳ از آموزش و پرورش بازنشسته شد و پس از آن با دانشگاه همکاری کرد و علاوه بر مسؤولیت سرپرستی دانشگاه پیام نور اسفراین، به عنوان عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی شیروان مشغول به کار شد. او تدریس بعضی ازدروس رشتهٔ ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور اسفراین را نیز بر عهده دارد.

در مجموع، کار و تلاش علمی، وی را در زمرهٔ دانشمندان، ادب دوستان و شاعران این خطه در آورده است. آشنایی نگارنده با وی از زمانی است که در دبیرستان در کلاس درس ادبیات فارسی به عنوان شاگرد وی حضور می‌یافتم و با اشعارش از طریق مطالعه مجلهٔ *باغ صائب* آشنا شدم. نثر مسجع او بیشتر از اشعارش به دلم چنگ می‌زند زیرا با زیبایی تمام، شواهد کلام را بدون تعقیدات لفظی و معنوی به هم در می‌آمیزد و وقتی قرار است مقصودی را در کلامش به تصویر بکشد، جان و جلایی خاص به آن می‌بخشد. غزلیات و مثنویات او بر دیگر اشعارش می‌چربد و در نقد ادبی، ید طولایی دارد؛ چنان که یکی از مقالات علمی وی در رشتهٔ نقد ادبی در جشنوارهٔ دوم مطبوعات لوح تقدیر و جایزه سفر به سوریه را به خود اختصاص داد. «قیمتی لفظ دُرّ دری»[1] عنوان مقاله‌ای است به قلم او، که د رآن بر کتاب *سی قصیدهٔ ناصر خسرو* تألیف دکتر علی اصغر حلبی، نظرات محقّقانه و ارزشمندی آورده است.

دو نمونه از اشعار او را ذکر می‌کنیم:

بزرگراه محبت

چه خوب بود که عاشق شدن، شکست نداشت

قیام مرد در این معرکه، نشست نداشت

چه خوب بود که گلبوته‌های آزادی

به ارتفاع گل آفتاب، جَست نداشت

---

۱ ـ بابا همایونفر، «قیمتی لفظ دُرّ دری»، *کیهان فرهنگی*، سال یازدهم، شماره ۷، ص ۴۰ تا ۴۳.

چه خوب بود زمین از نژاد آینه بود
دروغ و فتنه و نیرنگ و بند و بست نداشت
چه خوب بود که دنیا، خُم محبّت بود
حریف باده بجز مردمی پرست نداشت
چه خوب بود بهشت خدا همین جا بود
زمانه آنچه به دستان سرشته است، نداشت
برای ریختن خون عشق، مسلخ خاک
مکان دیو نبود و مرید مست نداشت
تگرگ حادثه بر بوستان نمی‌بارید
تبر به قطع صنوبر، توان ودست نداشت
زمانه ایّ و ظهوریّ و جلوه‌ای خوش بود
بزرگراه محبّت، بلند و پَست نداشت

بازگشت

بیا دوباره به اصل حیات برگردیم
ز ما سویٰ به جهان صفات برگردیم
ز ممکنات، که قائم به ذات نیست، بیا
به سوی واجب قائم به ذات برگردیم
به همنوایی انسان مانده در غربت
ز غرقه گاه به راه نجات بر گردیم
بیا که از مَنِشِ بی بریِّ شورستان
به رسم رویش سبز قنات برگردیم
فروغ قالب خاکی شود چراغ بهشت
چون از سماط به صوم و صلاة برگردیم
بیا به عهد بلیٰ قامتی بر افرازیم
به راه روشن و پاک دعات برگردیم

دریـــــغ از الم دل، فـــغان ز فـرقت عشـق
اگـــــر ز اوج بـــه ذُلّ نـــبات بـــرگردیم
صنم پـرستِ حـرم، حشـمت سـلیمان بُـرد
ز ربِّ کــعبه مـــبادا بـــه لات بـــرگردیم
بـیا ز مـصنع صـحرا سـفر بـه ابـر کـنیم
بـــه صـــدر روشـــن نـــهر فـرات بـرگردیم
بـه صـبح خـلقت آبـا، بـه پـاکـی دم دوست
بـــه فـــصل کـــودکی اُمـــهات بـرگردیم
به فخر عَـلّم الأَسـمٰا بـه مـجد جـعل خـلیفه
بـــه انـــبئونی و درک لغـــات بـــرگردیم
بـه لحـظه‌های نَـفَخْتُ، بـه ابـتدای سـجود
بـــه بـــامدادِ ظـــهورِ حـــیات بـرگردیم

۲۰۶ غلامرضا ادریسیان غمان (۱۳۲۷ ـ ۱۳۷۱هـ. ش)

مرحوم غلامرضا ادریسیان، متخلّص به «غمان» از شاعران و اندیشمندان و ادب دوستان اسفراین است. وی به سال ۱۳۲۷ هـ. ش در اسفراین چشم به جـهان گشـود و در بـهمن مـاه ۱۳۷۱هـ. ش سـتارهٔ وجودش غروب کرد. هنوز سنین نوجوانی راپشت سر نگذاشته بود که پدرش شکرالله ادریسیان دنیا را بـدرود گـفت. غـمان، تـحصیلات ابـتدایـی را در اسفراین و دورهٔ هنرستان را در کرمانشاه به پایان بُرد و با گذراندن دورهٔ ضمن خدمت در مشهد به اخذ فوق دیپلم فـنی و حـرفه‌ای نـایل گشت و در سـال ۱۳۵۱ به اسـتخدام وزارت آمـوزش و پـرورش در آمد و در مدارس فنی و حرفه‌ای و سپس در هنرستان صنعتی اسفراین به خدمت مشغول

شد.

انتخاب تخلّص «غمان» در اشعار این شاعر خود ساختهٔ اسفراینی، بیانگر حالت روحی و نگرش او به زندگی است. وی خللی را که از فقدان پدر و محبّت او در وجودش راه یافته بود، در شعرش چنین بیان می‌کند:

سراپا شعرم و شورم سرا پا اشکم و دردم
چو شمع خویشتن سوزی به خود پروانه می‌خواهم

غلامرضا ادریسیان در بین دوستان محبوبیّتی خاص و در سنین میانسالی ، شخصیّتی آرام و متین داشت. او هرگز سخنی نمی‌گفت که اسباب رنجش افراد را فراهم کند. شخصیّت اجتماعی او، یادآور بیتی از عرفی شیرازی است:

چنان با نیک و بد سرکن که بعد از مردنت عرفی
مسلمانت به زمزم شُوید و هندو بسوزاند

مرگ غمان، بسیار آرام بود. هرگز فراموش نمی‌کنم، آخرین شب زندگی او را؛ در آن شب، من برای تدریس درس عربی به دخترش مشیانا به خانهٔ ایشان رفته بودم[1] و روز بعد تا ساعت ۹ هم مشغول بررسی یک نسخهٔ خطی از دیوان یکی از شعرای اسفراین بودیم و سپس هر کدام به دبیرستان محل تدریس خود رفتیم بعد ازظهر همان روز، خبر مرگ ناگهانی او را شنیدم. روز بعد، پیکر پاک این معلم فکور بر روی شانه‌های فرهنگیان مهربان اسفراین به بهشت زهرا منتقل شد. با این که سن من اقتضای غسل دادن و با میّت سروکار داشتن را نمی‌کرد، با دستهای خود و کمک دوستان، پیکر آن عزیز از دست رفته را اشک ریزان غسل دادم پس از مرگ غمان، شاعران اسفراینی، غمنامه‌هایی جانگداز در فراق او سرودند و یادش را گرامی داشتند.

تا مدتها این شعر زیبای غمان را که از او به یادگار داشتم، زمزمه می‌کردم. او این شعر را در زمستان ۱۳۴۸ سروده بود:

از تو نالم یا ز دل، از بخت خود یا روزگار
قطره قطره اشک ریزم یاکه چون ابر بهار

---

۱ ـ مرحوم ادریسیان سه پسر و یک دختر ازخود به یادگار گذاشته است.

روز یا شب نالم ای مه یا به هنگام سحر

روز و شب کی می‌شناسد ناله‌های زارزار

با که گویم راز دل، با تو که پیشم نیستی

با درو دیوار یا با خود به وقت انتظار

در میان باغ عشقت با چه باشم همنوا

همنوا با بلبلان یا ناله‌های داغدار

در گلستان غنچه‌ای بودی نه چون گل دلربا

باغبانت گشتم و حُسن تو کردم آشکار

من به تو آموختم طنّازی و عاشق کُشی

شیوهٔ تابیدن جانها به زلف تابدار

رسم دل دلبردن، تو را آموختم، ای سنگدل!

محرمت من بودم و بیگانه‌داری در کنار

آهِ جانسوزم گریبان تو را خواهد گرفت

باش تا روزی به کامت چرخ گردد کجمدار

گفتن شرح غم دل تا به کی آخر «غمان»

خامشی را پیشه کن تا چند این سان بی قرار

این ابیات را غمان در بهار سال ۱۳۴۸ خورشیدی سروده است:

دلا دیوانه‌ام، من دلبری دیوانه می‌خواهم

ز خود بیگانه‌ام از خویشتن بیگانه می‌خواهم

سرا پا شعرم و شورم، سرا پا اشکم و دردم

چو شمع خویشتن سوزی به خود پروانه می‌خواهم

ز مسجد دم مزن پیشم که از زرق و ریا دورم

ز رندان دِه نشانم، ساقی و میخانه می‌خواهم

به بستر گر فتادم، همدمم شد رنج و بیماری

نمی‌خواهم طبیب آرید، من پیمانه می‌خواهم

مـــبادا مـــرده‌ام را در ســـرای مـــردگان آریـد
که منزل همچو جُغدی، گوشهٔ ویرانـه مـی‌خواهـم
شـبی آریـد بـر گـورم «غـمان» را تـا بـه او گـویم
که بـی دیـدار جـانان در جـهنّم، خـانه مـی‌خواهـم

گل نسرین

هـــمه شب نـالم از درد جـدایـی	گـل نسـرین مـن، آخـر کـجایی؟
بـه اغـیار آشـنا بـا مـن کـه عـمری	ز هـــجرت ســـوختم نـــاآشنایی
رقـــــیبم را نـــــوازی آشکـــارا	اگـر نـه دوسـتی، دشـمن چـرایـی
مـــحبّت بـــا رقـیبان، قـهر بـامن	بـــلا تـــنها بـــرای جـــان مـایی
بـــلا گـــردان تـــو گـردم خـدا را	بـه جـان خسـته‌ام تـا کـی بـلایی
شـــدم بـیمار تـا شـاید کـه روزی	بـــرای پـــرسش از حـــالم بـیایی
بـــه عـــهد بســتهٔ خـود پـایدارم	نـــــدارم انـــتظار بـــی وفـــایی
«غـمان» از بس سـرودی نـعمهٔ غـم	کـه کـردی مـرغ عشـقم را هـوایـی

دل مهربان «غمان» هرگز از یاد دوستان و همدلی و همدردی با آنان غافل نبود. وی در سال ۱۳۶۶ در سوگ همکارش شهید غلامرضا نامنی که در جبههٔ جنگ تحمیلی عراق علیه ایران به درجهٔ رفیع شهادت نایل آمد، چنین سرود:

بـه غـیر حسـرت دیـدار از مـیان بـردن	چـه بـهره‌ای ز فـراق تـو مـی‌توان بـردن
نـــیازمند دگـــرباره دیـــدنت بـــودم	تو سودِ وصل گـزیدی و مـا زیـان بـردن
اَلا که یـارِ هـمه بـودی، ای غـلام عـزیز	چه زود بـود تـو را پَـر بـه آسـمان بـردن
نشانِ مردی و مـردانگـی بـه سـینه زدی	بـه سـادگی نـتوان گـنج شـایگان بـردن
شکوه عشق تو بر حق، به حق تجلّی کرد	به گونه‌ای که محال است بر زبـان بـردن
«غلام»! «جـلوهٔ مـعشوق در کـجا دیـدی	کـه یـافتی قـدم جـان بـه آسـتان بـردن
حماسه ساختی ازعشق کـربلای حسـین	سـزد حکـایت آن را بـه داسـتان بـردن
ستیزه جویی همواره‌ات به کفر نـداشت	مگر که جـام شـهادت بـه ارمـغان بـردن
زبان شکوه ز هجران دوست کوتاه است	بـدین شـهادت ایـن بـهرهٔ کـلان بـردن

۲۰۷ حبیب الله پایا اسفراینی

حبیب الله پایا، فرزند علی رازقندی در اول فروردین سال ۱۳۲۷ در اسفراین تولد یافت و پس از طی مراحل تحصیل به عنوان کارمند بانک صادرات به کار مشغول شد. وی از جوانی به شعر و شاعری علاقه‌مند بود و در این راستا با مجله باغ صائب همکاری داشت. پایا، تحصیلات ابتدایی را در دبستان تیرداد و متوسطه را در دبیرستان ابوسعید ابی الخیر شهر اسفراین به اتمام رساند و دیپلم طبیعی را در حالی که نفر دوم شهرستان بود، در سال ۴۶ ـ ۴۵ گرفت. با وجود کوشش فراوان، مشکلات زندگی، وی را از ادامه تحصیل باز داشت، پس به عنوان مأمور سپاه دانش در قریهٔ موین قزوین به خدمت مشغول شد. وی اولین اشعارش را با کمک «شهدی اسفراینی» سرود و به انجمن باغ صائب فرستاد. اشعار وی بنا به ذوق خاص او دور از غم و رنج می‌باشد و تکیه‌گاه فکری‌اش این است:

در مکتب عشق پیشرو باش دلا بر زُلف پری رخان، گرو باش دلا
ز آن جا که غم است بر حذر باش و لیک آن جا که سرور است، جلو باش دلا

پایا، جوانی بسیار مهربان و مردم دوست و مردم دار است. چند نمونه از شعرهای او را نقل می‌کنیم:

بخت رفته باز گرد اکنون به سامانم بیا
می‌کند دل بی قراری، راحت جانم بیا
عاشقم، سرگشته‌ام، دیوانه‌ام، دیوانه‌ام
دلبرا، نازک تنا، ای جانِ جانانم بیا
بی تو روزم نازنینا چون شب هجران گذشت
در شب تاریک من، ای ماه تابانم بیا

مـی‌زند آتش بـه جـانم عشـق جـان افـروز تـو
در فـراقت روز و شب چـون شـمع گـریانم بـیا
چشـم بـر در دارم و در حسـرت دیـدار تـو
بـا خـیال روی تـو سـر در گـریبانم بـیا
جـز نگـاه تـو، کـه بـا هـر گـفته مـن آشـناست
نـیست مـحرم تـا بگـویم راز پـنهانم بـیا
گـر چـه داری احـتراز از خـلق در ظـاهر ولی
سـخت مـی‌خواهـد دلت مـا را و مـی‌دانـم بـیا
در نگـاهت خـوانـده‌ام اسـرار عشـقی آشـنا
لیک در انـجام آن مـن سـخت حـیرانـم بـیا
با امید وصل، دایـم، دست مـا سـوی خـداست
تـا نـماید یـاوری الطـاف یـزدانـم بـیا
نـیست«پـایا» را تـحمّل بـیش ازیـن در عـاشقی
بـخت رفـته بـاز گـرد اکـنون بـه سـامانم بـیا
باز امشب نقش آن سـاقی بـه جـام افـتاده است
نفس سرکش در هوای وصل و کام افـتاده است

* * *

شد دل سرگشته بـی تـاب و فـغان آغـاز کـرد
گوییا این بازِ وحشی هـم بـه دام افـتاده است
مـنع دل کـردم ز عشـق و عـاشقی مـن بـارها
باز در سر، فکر این سودای خام افتاده است
شـد ز مستی، کُـنج هـر مـیخانه‌ای کـاشانه‌ام
تشت رسـوایـی مـا گـویی ز بـام افـتاده است
آشنا چون شد دلت «پایا» به عشق غیردوست
روزگـار شـادمانی از دوام افـتاده است[۱]

---

۱ ـ مجله *باغ صائب*، سال دوازدهم، مرداد ماه ۱۳۴۹، ص ۲۶۶ ـ ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹.

۲۰۸ محمود رضا اکرامی‌فر

محمود رضا اکرامی فر متخلّص به «خزان» از شاعران و زُلال اندیشان و خوشگویان خراسان است. طبعی روان و نیکو دارد. چشمه جوشان طبع او، محمود را به وادی نظم کشاند و اِلاّ آن بی نظم را به نظم چه کار؟ او یکی از عزیزترین دوستان من است. وی را در کوچه‌های شعر و شعور یافتم؛ کلام منظوم او سرشار از امید و طراوت و حرکت است. وقتی او شعر می‌سراید، چشمه خشکیدهٔ روح هر شنونده‌ای به نم می‌نشیند. جوشش او در شعر، زحمت کوشش را کم کرده است و ازین روست که اشعار او، از هرگونه که باشد، حرف تازه و سخن بامزه دارد. رشتهٔ تحصیلی او علوم اجتماعی است. بینش جامعه شناسانهٔ محمود، او را در بین شاعران «دیگر» ساخته است. وقتی به تن معانی، جامه‌ای از الفاظ می‌پوشاند، گران قیمت ترین لباسها را به «رشک» وا می‌دارد. در یک کلام، محمود شعر نمی‌سازد بلکه شعر می‌سُراید و احساس می‌سازد. وقتی در مدح و منقبت ائمه خاصّه «واقعهٔ کربلا» می‌سراید، چشمه‌های هر چشمی را سرشار از مروارید غلتان می‌کند، و غبار بر نشسته از کج اندیشی‌ها را می‌شوید و فلسفهٔ قیام امام حسین(ع)، بریده شدن دست از پیکر ابوالفضل(ع) به اسیری رفتن زینب(س) و خطبه‌های آتشین او، خیمه‌های در آتش سوخته از جور نامردمان را و هر آنچه که هست، آنچنان به تصویر می‌کشد، که می‌باید. و این هنر محمود است. چون خالص است، فرح بخش و دلپذیر است. افزون بر این، زاویهٔ دید او، انسان را بیشتر به حقایق رهنمون می‌کند و لذا قابل تحسین است.

وی به سال ۱۳۳۸ه‍.ش در جوشقان اسفراین زاده شد. پدرش حسن اکرامی‌فر، مردی بی آلایش و ساده بود وازطریق کشاورزی امرار معاش می‌کرد. لقمه‌های بر آمده از دسترنج دستهای پینه بستهٔ او فرزندانی فرهیخته چون حاج غلامرضا، محمودرضا، براتمحمّد و محمّد حسن... را تربیت کرد که هر کدام دبیرانی توانمندند و به امر تعلیم

وتربیت مشغول. محمود، تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش و دورهٔ متوسطه را در دبیرستان ابوسعید اسفراین به اتمام رساند. وی از سال ۱۳۶۵ در رشته ادبیات فارسی به تحصیل پرداخت، امّا پس از سه ماه، رشتهٔ پژوهشگری اجتماعی را برگزید و در این رشته، به اخذ لیسانس از دانشگاه فردوسی مشهد موفق شد. از سال ۱۳۶۸ به شعر و شاعری روی آورد. اشعار زیبای محمود، او را به محافل ادبی کشاند و بزودی در استان خراسان معرّف حضور اهل ادب گردید. او در سال ۱۳۷۵ موفق به اخذ فوق لیسانس در رشته مردم شناسی شد. از این زمان به بعد، تألیفاتی در زمینه روش تحقیق به رشته تحریر در آورد.

دریا تشنه است[1]. مجموعه شعری است از او که در سال ۱۳۷۶ به چاپ رسیده. این مجموعه ۳۱۳ بیت ـ به تعداد اصحاب بدرو یاران امام زمان(عج) ـ اشاره دارد.

نمی‌دانم بگویم یا نگویم	نشسته آفتابی رو به رویم
من امشب از خودم هم شرم دارم	سرم را روی توفان می‌گذارم
خدا گل کرده امشب در صدایم	اناالحق می‌چکد از واژه‌هایم
دلم می‌خواهد امشب عشقبازی	نیستان در نیستان، نی نوازی
دلم می‌خواهد امشب تا توانم	دو بیتی‌های چشمت را بخوانم
اَلا ای دستهای رو به خورشید	که پرواز از سر انگشتِ تو رویید
در آن ظهری که بر گُلها، ستم شد	تمام آسمان پیش تو خم شد
کسی خورشید را یاری نمی‌کرد	کسی از گُل، طرفداری نمی‌کرد
خدا بود و زمین کربلا بود	زمین کربلا بود وخدا بود
فقط آنان که قدری با کمال‌اند	خمار آلودگانی اهل‌حالند
فقط آنان که خود را سر بریدند	خدای خویش را هر لحظه دیدند
فقط آنان که از دُردی کشانند	سلامت را به طوفان می‌رسانند
فقط آنان که دریا پیشه هستند	فقط آنان که آتش دست و مستند
فقط آنان که هم آیین باشند	حسین و کربلا را می‌شناسند
اگر چه کربلا غیر از بلا نیست	ولی هر کربلایی کربلا نیست

---

۱ ـ محمود اکرامی (خزان)... *دریا تشنه است* (مجموعهٔ شعر) انتشارات انصار، سال ۱۳۷۶ش.

نه این اشک مجسّم، زینب ماست　　　نــه ایـن آیـینهٔ غـم، زیـنب مـاست
نه زینب، این زن زار و حزین است　　　که زینب خـطبه‌های آتشـین است

شعر محمود زبانی چالاک و عاطفه‌ای سیّال و تـصویرهایی زنـده و گـیرا و مـعانیی صمیمی و شفاف، همراه با طنینی حماسی دارد.

دو نمونه از غزلهای او را هم می‌آوریم:

کاش می‌شد که جوانـتر بشـوم سـالی چـند
تــاچو قــقنوس بــرقصم، بــزنم بـالی چـند
مــن کـه سـر تـا بـه قـدم، گـرم زبـانی بـودم
حـــالیا مســـخره‌ام، مســـخرهٔ لالی چــند
دشـــتها تشـــنهٔ یک جـــرعه ولی مـــی‌بینم
آســـمان ریــخته در دامــن گــودالی چــند
بیش از ایـن پـای بـه روی دل مـا مگـذاریـد
مـا کـه هسـتیم لگـد مـالِ لگـد مـالی چـند[1]

***

بگــذار فــارغ از حـدیث کـفر و دیـن بـاشم
چــون چشـمهای بـالغت، اهـل یـقین بـاشم
بگـــذار مـــثل آفـــتاب خســـتهٔ پـــاییز
در آســـمان بـاشم، اگـر چـه کـمترین بـاشم
از خــویش بگـریزم شـبی تـا چشـمهای تـو
تا زنده هستم، سـاکـن ایـن سـرزمین بـاشم
ای مــاه در پــیراهــنت پــنهان نگــاهی کـن
تــا گُــر بگــیرم از نگــاهت، آتشــین بـاشم
دریای جاویدان، مـرا در خـویش پـنهان کـن
تا کی شبیه صخره‌ای سـاحل نشـین بـاشم[2]

---

۱ ـ «شمیم»، ماهنامه انجمن ادبی فرهنگ وارشاد اسلامی خراسان، آبان ماه ۱۳۷۶، شماره ۲۱، ص ۲۴.
۲ ـ این ابیات را شاعر در ۷۷/۶/۱۳ در منزل نگارنده (غلامرضا فسنقری) سروده است.

بازگشت به فهرست

وزیران و امیران

۲۰۹ سلطان ابو جعفر حموية بن علی (زنده تا سال ۳۰۹ ه. ق)

ابو جعفر، حموية بن علی از امرای بزرگ سامانیان به شمار می‌رود که به سه امیر (امیر ماضی و امیر شهید وامیر سعید) خدمات زیادی کرده است. وی از مردم اسفراین بود که به خدمت سامانیان در آمد، و در دولت امیر نصربن احمد «صاحب جیش خراسان» گردید.[1] دربارهٔ حموية بن علی، اطلاعات پراکنده در متون تاریخی و جغرافیایی بسیار است، اما این که او، خود را از تبارِ انوشروان می‌دانسته، نکتهٔ بسیار مهمّی است، به ویژه که دارای تمایلات شیعی نیز بوده و در گسترش و رشد دولت ایرانی تبار سامانی نقشِ بسیار مهمّی داشته است.[2] ابن فضلان از او به عنوان «صاحب جیش خراسان» یاد می‌کند و می‌نویسد «حمویهٔ کوسا صاحب جیش خراسان را در نیشابور به سال ۳۰۹ه.ق ملاقات کردم و زمانی بود که لیلی بن نعمان به امر حموية بن علی کشته شد.[3] نیز نرشخی گوید: «او را صاحب وجود خراسان گفتندی.»[4] شیخ صدوق از او به عنوان «صاحب جیش خراسان» یاد می‌کند[5] حاکم نیشابوری که معاصر شیخ صدوق است نیز برای حموية بن علی تعبیر «سلطان» را به کار می‌برد.[6] ثعالبی در شمارِ مفاخر اسفراین از حمویه به عنوان ابو جعفر حموية بن علی یاد می‌کند وی می‌نویسد که او مایهٔ احیای دولتِ آل سامان شد و چهل جنگ ایشان را، به گونه‌ای اداره کرد که حتی یک

---

۱ ـ نرشخی، تاریخ بخارا، تعلیقات، ص ۳۲۳ ـ ۳۲۴.

۲ ـ حاکم نیشابوری، شفیعی کدکنی، تعلیقات عام، ص ۲۸۵.

۳ ـ ابن فضلان، سفرنامه، ص ۶۱، ۶۲.

۴ ـ *تاریخ بخارا*، ص ۱۳۰، ۲۸۶.

۵ ـ عیون *اخبار الرضا*، ج ۲، ص ۲۹۱.

۶ ـ حاکم نشابوری، شفیعی کدکنی، ص ۲۱۶.

درفش آن به شکست بازگشت نکرد. ثعالبی از عدالت او در نیشابور و اوقافی که به وجود آورده وآثار خیری که داشته، سخن به میان آورده است.[۱] مؤلف *تاریخ بخارا* تصریح کرده است که: سپهسالار امیر سعید ابوالحسن نصربن احمد بن اسماعیل سامانی، حموية بن علی بود.[۲]

بنا به گفته گردیزی، حمویه در وقتی که اسحاق بن احمد، بر نصر عاصی شد، از جانب امیر مأمور دفع وی گردید، و در ماه رمضان ۳۰۱ ه.ق با اسحاق مصاف داد واو را منهزم ساخت و باز در موقعی که احمد بن سهل در مرو سر از فرمان امیر سعید پیچید، امیر سامانی، حمویه را به دفع او به مرو فرستاد؛ چون او به مرو رسید، احمد در شهر مرو تحصن اختیار کرد و حمویه نتوانست شهر را، که حصاری استوار داشت، تصرف کند؛ پس حیله‌ای اندیشید و سرهنگان و سرداران خویش را گفت تا به احمد بن سهل نامه نوشتند واظهار میل بدو کردند. چون نامه به احمد رسید، مغرور گردید و حزم را کار نبست و از حصار بیرون شد و قصد حمویه کرد، پس از محاربه، احمد دستگیر شد، وحمویه او را به بخارا فرستاد. او در زندان به سال ۳۰۷ه.ق وفات یافت.[۳]

منینی در شرح *تاریخ یمینی* دوراندیشی و زیرکی حموية بن علی را ستوده است.[۴] ابن اثیر در حوادث سال ۲۷۲ هجری، که جنگ امیر نصر با برادرش امیر اسماعیل را نوشته، یاد آور شده است که حمویه در خدمت امیر اسماعیل بو دو برای مددگرفتن از رافع [بن هرثمه] به نزد او رفت و پند سیاسی حمویه به رافع باعث صلح بین امیر نصر وامیر اسماعیل شد.[۵] مقدسی جغرافیدان قرن چهارم هجری نیز حمویه را با عنوان «صاحب جیش خراسان» معرفی کرده است.[۶] بنا به گفتۀ حاکم نیشابوری، حموية بن علی، خود را به اسفراین و قریۀ فریمان نسبت می‌داد.[۷]

---

۱ ـ *یتیمة الدهر*، ج۴، ص ۴۳۷، ۴۳۸.

۲ ـ *تاریخ بخارا*، ص ۱۳۰.

۳ ـ *زین الاخبار*، ص۸۲، ۱۵۱، ۱۵۲، ۳۳۴.

۴ ـ منینی، *الفتح الوهبی*، ص ۲۰۶/۱.

۵ ـ *الکامل*، ج۷، ص۹۲، ج۸، ص۲۸،۲۶؛ ج۱۲، ص۱۳۵.

۶ ـ *احسن التقاسیم*، ص ۳۳۷.

۷ ـ حاکم نیشابوری، شفیعی کدکنی، ص ۲۱۶.

تقریباً یقینی است که خاندان بسیار معروف «حمویه» در خراسان که رجال بسیاری در حوزهٔ ادب، عرفان و سیاست پرورش داده است، همه از منسوبان حمویة بن علی و شاید از تبارِ اویند. ابوالحسن علی بن زید بیهقی، ابن فُندُق، در *لباب الانساب* از مصاهرتِ خانوادهٔ او با نقبای علویان یاد می‌کند، که بیانگر تمایلات شیعی این خاندان است.[۱] مشیخه، نسخهٔ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شمارهٔ ۲۱۴۳، که در تاریخ فاصله سالهای ۸۵۷ ـ ۹۸۸ نوشته شده است، بیشتر به خاندان حمویه اختصاص دارد.

بنا به گفتهٔ ابن اسفندیار مؤلف *تاریخ طبرستان*: پس از جنگ علویان طبرستان (سفید جامگان = مخالفان خلیفه عباسی) به رهبری داعی علوی، محمّد بن زید علوی با سامانیان (سیاه جامگان = موافقان خلیفه عباسی) به فرماندهی محمّد بن هارون که نتیجهٔ جنگ به نفع سامانیان رقم خورد، محمّد بن زید علوی به قتل رسید و فرزندش زید بن محمّد علوی به اسارت سپاهیان سامانی در آمد. در ۵ شوال سال ۲۸۷هـ.ق سر محمّد بن زید داعی را جدا کردند و به همراهی ابوالحسین زید بن محمّد به بخارا فرستادند.

زید بن محمّد در زمان اسارت نزد اسماعیل سامانی گرامی داشته شد و به عنوان یکی از اطرافیان و یاران برجستهٔ اسماعیل سامانی شناخته می‌شد. زید بن محمّد علوی دختر حمویة بن علی سپهسالار خراسان را بخواست و تا آخر عمر به بخارا بماند و خاکش آن جاست. حمویة بن علی قبل از رسیدن به سپهسالاری خراسان همواره به زیارت قبر مبارک حضرت رضاعليه‌السلام می‌رفت و حاجت طلب می‌کرد. او همواره به شیعیان ارادت داشت، وی پس از دستیابی به سپهسالاری خراسان نیز همواره به زیارت مشهد رضاعليه‌السلام می‌رفت. پس از این که دخترش را به زید بن محمّد بن زید علوی تزویج کرد، او را به قصرش آورد و وسایل زندگی را برای وی فراهم آورد. حمویة بن علی این احسان را به خاطر برکاتی که از مشهد امام رضاعليه‌السلام برایش رسیده بود به علویان انجام می‌داد. نیز هنگامی که ابوالحسن محمّد بن احمد بن زید علوی در نیشابور خروج کرد و بیست هزار تن با وی بیعت کردند، خلیفه دستور داد او را دستگیر کرده و به بخارا فرستادند. امیر

---

۱ ـ ابن فُندُق، *لباب الانساب والالقاب والاعقاب*، ص ۶۲۲.

حمویه وارد بخارا شد و قید و بند از محمّد برداشت و بـه امـیر خـراسـان گـفت: ایـنها فرزندان رسول خداﷺ هستند که گرسنه می‌باشند. و بـاید مـخارج ایـنها را بـدهید تـا نیازمند نباشند. امیر خراسان فرمان داد برای محمّد بن احمد عـلوی شـهریه‌ای تـعیین کردند و در هرماه مرتباً به او پرداخت کردند و او را آزاد کردند و بار دیگر به نـیشابور برگردانید، و همین خود موجب گردید که در بخارا برای سادات مقرری تعیین شود.[۱] از دیگر فرزندان حموية بن علی پسرش ابوالعباس احمد بن حمویه است که صاحب تدبیر اسماعیل بن نصر سامانی بـود. در سـال ۳۳۱ه.ق در نـاحیه *نسـا* زلزله‌ای اتـفاق افـتاد. بسیاری از روستاها خراب شدند و بیش از پنج هزار نفر زیر گـل مـاندند. خـالی شـدن خزینه و مشکلاتی از این دست نیاز امیر نوح را به احمد بن حمویه محرز کرد و باعث نیکویی نوح با احمد بن حمویه شد. سرانجام با تحریکات محمّد بن محمّد حاکـم بـه دستور نوح در سال ۳۳۵ه.ق احمد بن حمویه رازیر چوب بکشتند.[۲]

۲۱۰ ابوالعباس احمد بن حمویه (م. ۳۳۵ه. ق)

ابوالعباس احمد بن حموية بن علی اسفراینی، همانند پدرش از چهره‌های سیاسی و با تدبیر دورهٔ سامانیان بود. وی در زمان سپهسالاری پدرش با تشکیلات اداری سامانیان آشنا شد. پرورش او در دستگاه اداری سامانیان وی را مردی با درایت و کفایت ساخته بود. نیز در بین علویان نفوذ داشت. پدرش از آغاز در خدمت امیر اسماعیل سامانی بود و او نیز به جانبداری از اسماعیل گرایش داشت. پس از مرگ نصر سامانی ورقابت شدید بین فرزندان او یعنی اسماعیل و نوح، اسماعیل همواره از تدبیر واندیشه سیاسی او بهره برد و به ولیعهدی پدر انتخاب شد. نقش احمد بن حمویه در انتخاب اسماعیل بن نصر به حدی بود که گردیزی مؤلف *زین الاخبار* او را «صاحب تدبیر اسماعیل بن نصر سامانی» خوانده است. از این رو احمد بن حمویه مورد خشم نوح بن نصر واقع شد. این مطلب به حدی محرز بود که امیر اسماعیل به وی گفت: اگر برای من حادثه‌ای اتفاق افتد نوح با تو نیکویی نکند.

---

۱ ـ عزیزالله عطاردی، *اخبار وآثار حضرت رضا*علیه‌السلام، کتابخانه صدر، سال ۱۳۶۸ش، ص ۲۵۰ ـ ۲۴۹.
۲ ـ گردیزی، *تاریخ*، ص ۳۴۱ ـ ۳۳۹.

چون به شعبان سال ۳۳۱ه.ق اسماعیل پیش از نوح مرد آن خشم در دل نوح بماند واحمد بن حمویه از وی بیمناک شد وازجیحون گذشت و به آموی رفت و در آن جا پنهان شد. چون نوح به مرو رفت، احمد بن حمویه خبر نداشت، از خانه بیرون شد و بدون خبر و ناگهانی به وسیله مأموران نوح دستگیر شد. چون او را نزد نوح آوردند و نوح او را بدید به وی نیکویی کرد و به او امیدهای نیکو داد و دستور داد برای او مقرری و شهریه‌ای تعیین کردند. (سال ۳۳۲هق) چون که مردی کاری بود.

دلیل نیکویی نوح بن منصور را گردیزی بیان کرده است. که در سال ۳۳۱ه.ق در ناحیهٔ نسا زلزله‌ای اتفاق افتاد بسیاری از روستاها خراب شدند و بیش از پنج هزار نفر زیر گل ماندند. خالی شدن خزانه و مشکلاتی از این دست نیاز نوح را به احمد بن حمویه محرز کرد، این دلیل نیکویی وی بود. از سیاق کلام گردیزی بر می‌آید که حاکم نسا با این که یک میلیون درم به مردم زلزله زده داده بود، با این وجود هیچ کس خشنود نبود. با این که ابوالفضل محمّد بن محمّد حاکم ماهی بیست درهم به مردم می‌داد، اما همچنان مشکلات لاینحل باقی مانده بود. و نوح بن منصور حل این مشکل را و این مهم را به دست احمد بن حمویه مقدور می‌دید. این اندیشه نوح رشک و حسادت محمّد بن محمّد حاکم را برانگیخت. تا این که نوح به سال ۳۳۳ از مرو به نیشابور رفت و پنجاه روز در آن جا ماند. در سال ۳۳۴ه.ق که مستکفی خلیفه عباسی به خلافت نشست، جماعت ری با وی خلاف کردند و سر به شورش برداشتند. چون خبر به امیر نوح رسید، به مرو آمد و حاکم محمّد بن محمّد، امیر نوح را تحریک کرد که این همه تحریکات را احمد بن حمویه کرده است، تا دل تو مشغول باشد و بسیار بدگویی کرد تانوح بر احمد بدگمان و متغیّر گشت و دستور داد تا احمد بن حمویه را پیش حاکم زیر چوب بکشند. (سال ۳۳۵ه.ق)[1].

۲۱۱ ابوالعباس فضل بن علی اسفراینی

ابوالعباس، فضل بن علی اسفراینی از دانشمندان و بزرگان قرن چهارم هجری است. وی حاکم اسفراین، از بزرگان مشایخ نواحی، دانشمندی برجسته، مردی ادیب، شاعری

۱ ـ گردیزی، *تاریخ گردیزی*، تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی، ص ۳۴۱ ـ ۳۳۹.

توانا و طبیبی دانا بود. مورخان قرن چهارم در بارهٔ دانش فراوان، سخاوتمندی وخُلق و خوی پسندیدهٔ او داد سخن داده‌اند. وی بسیار سماع حدیث کرد. از بشر اسفراینی وابوعلی محمّد بن علی حافظ و لاحق بن حسین و دیگران حدیث نقل می‌کرد. احمد بن ابی سعد مقری نیز از وی حدیث روایت کرده است.[۱]

ابو منصور ثعالبی نیشابوری، دانشمند معروف قرن چهارم هجری (م. ۴۲۹هـ.ق) که خود معاصر فضل بن علی اسفراینی است در زمانی که وی حاکم اسفراین بوده، به خدمت فضل بن علی آمده و وصف الحال اسفراین و اوضاع این ناحیه و جایگاه اجتماعی ابوالعباس فضل بن علی را به خامهٔ خویش بر دفتر تاریخ ثبت کرده است. ثعالبی در کتاب *یتیمة الدهر فی محاسن اهل العصر* می‌نویسد: «ابوالعباس فضل بن علی اسفراینی از دیگر بزرگان و نیکانی است که اوصافشان در دفاتر و کُتُب ثبت و ضبط است. وی از نیکان و مفاخر نیشابور و اکنون (قرن چهارم) حاکم و زعیم اسفراینی و ناظر بر امور آن شهر و از دانشمندان اسفراینی است. وی در ادبیات دستی توانا دارد و دارای فضیلت بسیار و طبعی بخشنده واخلاقی پسندیده است. اسفراین به طفیل نیک اندیشی و خِرد فضل بن علی چون حَرَم امن و بهشت جاوید شده و آبادان گردیده، در حالی که دیگر نواحی نیشابور، خراب و عموماً مختل است. اسفراین در بین نواحی نیشابور همچون درخششی در تاریکی است و چون سپیدی بر پیشانی نیشابور است.»

از شگفتیهای مقام و منزلت فضل بن علی اسفراینی این بود که با وجود کمبود درآمد نسبت به مخارجش، جوانمردی و مروت و سخا را به پای می‌داشت؛ بسیار سفره‌داری می‌کرد، تا حدّی که بالاتر از او از نظر جاه و مقام در هیچ زمانی بدو نمی‌رسیدند.[۲] وی به زوار و میهمانان انفاق می‌کرد، تا جایی که ثروتمندترین افراد به بخشندگی او نمی‌رسیدند، چنان که اشجع اسلمی در بارهٔ او چنین گفت:

و لیس بأوسعهم فی الغنی   ولکنَّ معروفه أوسع

وی خطی خوش، محضری سودمند و بیانی پسندیده و اشعار زیادی داشت، که ازجملهٔ آنها این دو بیت است در بحر طویل.

---

۱ ـ عبدالغافر فارسی، ص ۶۲۱، رقم شماره ۱۳۸۷.

۲ ـ یتیمة *الدهر*، ج ۴، ص ۴۳۷ ـ ۴۳۹.

و کنت إذا ما سَرَّح المشط عارضی　　رأیت سحیق المسک بین یدیًّا
فصرت إذا خَلَّلته أناملی　　تناثر کافور بِهنَّ علیا

ابوالعباس فضل بن علی اسفراینی در وصف شمعی که وسط حوض نصب شده، ابیاتی سروده که بیانگر نازک اندیشی و قدرت شاعری اوست:

و شمعه وسط أیمَنِ البرکُ　　تمیس فی الماء مَیْسَر مرتبک
کأنّها البدر فی السماء سری　　فحار فی أوجُهٍ من الفلک

«آن شمع در وسط حوض، به سمت راست همی خرامد چون ماه شب چهارده در آسمان که در چرخ سرگردان است. و در وصف سیبی که روی فواره آب بازی می‌کرده، گوید:

و فوارة سافلٌ ماءُها　　بتفاحة مثل خَدٍّ العشیق
کمِنْفَخة من رقیق الزجاج　　تُداربها کُرَةٌ مِن عقیق

فواره‌ای که آبش بر سیبی چون رخ معشوق روان است، بادکنکی از شیشه زلال را ماند، که گویی عقیقی درونش می‌چرخد.

۲۱۲ ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی وزیر غزنویان (م. ۴۰۴هـ. ق)

ابوالعباس، فضل بن احمد اسفراینی از دولتمردان و دیوانیان عصر سامانی و وزیران دورهٔ غزنوی است. از تاریخ تولد و آغاز زندگی او اطلاعی در دست نیست. آغاز کار دولتی و سیاسی ابوالعباس در دربار سامانیان بوده است. کهنترین سند تاریخی در باب شرح احوال اسفراینی، *تاریخ یمینی* نوشتهٔ ابو نصر عُتبی (م. ۴۲۷) از معاصران ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی است. بنا به گفتهٔ عتبی: «ابوالعباس از دبیران معروف و اصحاب مشهور فایق (م. ۳۹۸هـ. ق) سردار و کارگزار مشهور سامانیان بوده است.»[1]

بنا بر روایتی که سدیدالدین محمّد عوفی در *جوامع الحکایات و لوامع الروایات* از ابو صالح خیاط نقل کرده است : «در آن وقت که او [اسفراینی] و کیل [کاردار، مأمور] فایق بود به بخارا، در خانهٔ من بود؛ من خانه به غلّه [به اجاره] به او داده بودم و او مردی عظیم،

---

۱ ـ *تاریخ یمینی*، ص ۳۳۷.

با مروّت و ضیف دوست بود.»[۱] ازا ین حکایت معلوم می‌شود که اسفراینی بـه عـنوان وکیل یا کاردارِ فایق در بخارا در دستگاه سامانیان، صاحب مقام بود. بنا بر گفتهٔ مـنشی کرمانی: «او از اعیان کُتّاب و نوّاب باب عمید الدوله فایق بـود.»[۲] زمـانی کـه ابـو عـلی سیمجور و فایق بر هفتمین امیر سـامانی نـوح بـن مـنصور یـاغی شـدند، امـیر نـوح از ناصرالدین سبکتکین و پسرش محمود کمک خواست، آنان به یاری وی آمدند. ابوعلی سیمجور و فایق شکست خوردند و محمود بـا لقب «سـیف الدوله» بـه جـای ابـوعلی سیمجور به حکومت نیشابور منصوب شد و به سپهسالاری خـراسـان رسـید. در ایـن هنگام ابوالعباس منصبِ «صاحب بریدی مرو را داشت».[۳] اسفراینی در مناصبی که بـر عهده داشت، شایستگی و کفایت خود را به اثبات رسانید واز این رهگذر مورد تـوجه سبکتکین قرار گرفت. چون «امیر ناصرالدین را از کفایت و درایت و امانت او نُبَذِی معلوم شد»[۴] پس به «حضرت ملک نوح نوشت و ابوالعباس را در خواست کرد تا بـه کـفایت مهمات امور سلطان [= محمود] قیام نماید و به سمت وزارت او موسوم باشد.»[۵] امیر نوح خواستهٔ وی را پذیرفت و طی نامه‌ای به ابوالعباس نوشت که به نیشابور رود و به وزارت همت گمارد. اسفراینی به نیشابور رفت و سلطان کدخدایی خویش بدو داد.

اسفراینی نخست به خدمت سبکتکین در آمد و پس از مرگ او (در سال ۳۸۷هـ. ق) وزارت محمود یافت، و از آن پس تصدی امر وزارت را داشت.[۶]

اسفراینی از این به بعد به اداره امور سیاسی محمود جـوان کـه قـدرت خـود را در نواحی شرق ایران تثبیت می‌کرد، پرداخت.[۷] محمود آنگاه که توانست پس از غـلبه بـر رقیبان، امپراتوری وسیعی بنیان نهد، برای ادارهٔ آن وزیری مدبر و با تجربه از خراسانیان لازم داشت تا آیین مملکت داری سامانی را بدو بیاموزد، که حکومت بر خـراسـان آن

---

۱ ـ *جوامع الحکایات و لوامع الروایات*، ص ۲۳۲.
۲ ـ *نسائم الاسحار من لطائم الاخبار*، ص ۳۹.
۳ ـ *تاریخ یمینی*، ص۳۳۷، ۳۳۸؛ فلسفی، *چند مقاله ادبی وتاریخی*، ص ۱۹۴.
۴ ـ همو، همانجا؛ عقیلی، *آثار الوزراء*، ص ۱۵۰.
۵ ـ همو، همانجا؛ منشی کرمانی؛ ص ۴۰، ۳۹.
۶ ـ منشی کرمانی، ص ۴۰.
۷ ـ یتیمة *الدهر*، ۴۳۷/۴.

روزجز با توسّل به تجربهٔ غنی سامانیان مقدور نبود. بنا براین، اسفراینی، عامل و وسیلهٔ خوبی برای انتقال آن تجربه و درایت از سامانیان به غزنویان بود. و شاید یکی از دلایل گزینش اسفراینی با وجود احمد بن حسن میمندی، که تقریباً هم سن محمود بود، همین بود.

از مهمترین کارهای ابوالعباس اسفراینی در ایام وزارتش این بود که فرمان داد دفاتر دیوانی و مکاتبات دولتی و رسایل را که پیش از وی به تازی نوشته می‌شد، به پارسی نویسند واز نوشتن مراسلات و دفاتر به زبان بیگانه تازی اجتناب کنند.[1] این نکته قابل ذکر است که در این راستا اسفراینی به خاطر رفاقت و صمیمت با استاد توس حکیم ابوالقاسم فردوسی، از آن دریای معرفت نیز بهرهٔ لازم بر می‌گرفته است و این دو گوهر گرانقدر عصر طلائی سامانی از هر نظر یکدیگر را می نواخته‌اند، یکی از جهت مالی و... دیگری را می‌نوازد، چنان که استاد توس حکیم ابوالقاسم فردوسی بدان اذعان داشته است:

ز دستور فرزانهٔ دادگر   پراکنده رنج من آمد بسر

و آن دیگر، دوست سیاستمدار خود را به فرهنگ دوستی و ادب پروری و میهن دوستی معرفی می‌کند و آن چنان که شایسته اوست می‌ستاید. در واقع این ابیات حجتی محکم و بسیار روشن است بر ارتباط ریشه‌دار و ارزش این دو ستون استوار سیاسی فرهنگی خیمه‌گاه ایران عصرِ سامانی، که چون نیک بر تارک تاریخ فرهنگ و ادب ایران درخشیده‌اند.

کجا فضل را مسند و مرقد است   نشستنگه فضل بن احمد است
نَبد خسروان را چنو کدخدای   بپرهیز و رادی و دین به رای
که آرامِ این پادشاهی بدوست   خرد بر سر نامداران از اوست
گشاده زبان و دل و پاک دست   پرستندهٔ شاه و یزدان پرست
ز دستور فرزانهٔ دادگر   پراکنده رنج من آمد به سر
کنون زین سپس نامهٔ باستان   بپیوندم از گفتهٔ راستان[2]

---

۱ ـ فلسفی، نصرالله، مجله مهر، شماره ۲ سال چهارم، تهران، ۱۳۱۵ش، ص ۱۱۶.
۲ ـ ابوالقاسم فردوسی، *شاهنامه*، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ص۳ و ۴؛ همو؛ *شاهنامه*، به کوشش ژول

ابو نصر عتبی که به جانبداری از احمد بن حسن میمندی قلم زده است و این یکسونگری وی از تناقض گویی او در باب اسفراینی معلوم است؛ نوشته است که سلطان محمود «به خاطر رضای پدر» و علی رغم میل خود به وزارت اسفراینی تن داده بود. در پاسخ عتبی باید گفت اگر چنین امری حقیقت داشت، از سال ۳۸۷ه.ق که سبکتکین در گذشت، دیگر دلیلی نداشت که باز هم وزارت را به ابوالعباس اسفراینی بسپارد. در حالی که تا سال ۴۰۴ه.ق که سال درگذشت اسفراینی در زیر شکنجه علی خویشاوند و دیگر همپالکی‌های او، بر مسند وزارت بود و عاقبت خود به خاطر تهمت‌های ناروا کنج زندان را بر... ترجیح داد و جان به جان آفرین تسلیم کرد. عتبی توجه اسفراینی را به ادب فارسی به عنوان زبان رسمی دیوانی را حمل بر بی مایگی او در ادبیات عرب دانسته است.[1] در واقع او به توصیهٔ احمد بن حسن میمندی مقدمات لازم را برای رسمی کردن مجدد زبان تازی به عنوان زبان رسمی تشکیلات حکومتی غزنویان با قلم خویش فراهم می‌آورد.

۲۱۳ اسفراینی و سبب عزل او

دربارهٔ علل کناره‌گیری و عزل اسفراینی و همچنین خوی و روش او در وزارت، مورخان قرون گذشته به اختلاف سخن گفته‌اند، که آمیزه‌ای است از حقیقت و غرض ورزی و اغلب نسبت به اسفراینی مغرضانه ونسبت به احمد بن حسن میمندی جانبدارانه است. عتبی که کتاب تاریخ خود را در عهد وزارت احمد بن حسن میمندی جانشین اسفراینی نوشته و آن را به میمندی هدیه کرده و در سراسر کتابش او را به امید به دست آوردن شغل بسی ستوده، متأسفانه نسبت به ابوالعباس، سخت عناد ورزیده است. وی بعد از پایان یافتن کتاب، پاداش خوش خدمتی خود را گرفت و به اشارهٔ احمد

مول، تهران ۱۳۵۴ش، ج۴ ص۴ ـ ۵؛ همو، *شاهنامه*، به کوشش رحیم علییف، مسکو، ۱۹۶۷ میلادی، ج۵ ص ۲۳۶. (در این کتاب به جای فضل بن احمد، نصربن احمد آمده است.)؛ نظامی عروضی سمرقندی، *چهار مقاله*، به کوشش محمّد قزوینی و دکتر محمّد معین، تهران، ۱۳۲۳ش، ص ۷۸؛ *تاریخ ادبیات ایران*، ج ۱ ص ۴۷۰، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۸۲.

۱ ـ *تاریخ یمینی*، ص ۳۴۵.

بن حسن میمندی به منصب دولتی رسید و صاحب برید «گنج رستاق» شد.[۱]

عتبی گاه از کفایت اسفراینی سخن رانده، امّا در مجموع وضع قلمرو محمود را در دوران وزارت او بسیار وخیم وصف کرده است.[۲] به گفتهٔ وی، چون سلطان، وزارت را به ابوالعباس داد، او «دست دراز کرد و مال بسیار و خزاین فراوان جمع آورد و از کدخدایی جهان و قهرمانی [مدیریت و سرپرستی امور دولتی و درباری] ملک جز توفیر [پس انداز ناشی از صرفه جویی] و مطالبات زواید وناواجب نمی‌شناخت و از آبادانی و عمارت و رعایت رعیت و آیین داد و انصاف دور بود...»[۳] سلطان محمود، وزیر را مسؤول نابسامانی دولت، ویرانی‌شهرها، کاهش در آمدهای دولتی می‌دانست، و اسفراینی خود را از این اتهامات مبرا می‌دانست و در برابر خواستهٔ سلطان محمود، مبنی بر پرداخت کسری در آمدها، مقاومت کرد.

اسفراینی سرانجام از وزارت کناره گرفت و به اختیار خود به قلعهٔ غزنین رفت و خود را محبوس کرد و سلطان دستور مصادره اموال وی را صادر کرد. پس از آن، سلطان بفرمود اسفراینی را به «افلاس» سوگند دادند و «خطی به اباحت خون از وی باز ستدند». اسفراینی به جان و سر سلطان سوگند خورد که دیگر او را چیزی نمانده است.[۴]

یکی از حاجبان دربار سلطان محمود به نام علی خویشاوند که منابع، او را عامل قتل اسفراینی وزیر معرفی کرده‌اند[۵]، با طرح توطئه‌ای سوگند اسفراینی وزیر را نزد سلطان محمود نادرست جلوه داد. او (خویشاوند) یک قبضهٔ شمشیر مُرصَع و یک پیاله یاقوت، که از فتوحات هند به دست آورده بود ونیز اشیای قیمتی دیگری از دفاین سامانیان را برای اثبات گفته‌های خویش نزد سلطان محمود برد و چنین وانمود کرد که آن اشیا از آنِ وزیر است. در نتیجه، سلطان بر وزیر خشم گرفت وعلی خویشاوند به اشارهٔ سلطان،

---

۱ ـ احمد منینی، *الفتح الوهبی علی تاریخ ابی نصر عتبی*، ج۲، ص ۳۵۷؛ فلسفی چند *مقاله تاریخی و ادبی*، ص ۱۹۶.

۲ ـ *تاریخ یمینی*، ص۳۳۸ ـ ۳۴۰.

۳ ـ *تاریخ یمینی*، ص۳۳۸ ـ ۳۴۰.

۴ ـ همو، همانجا؛ شبانکاره‌ای، ص ۵۲، *روضة الصفا*، ج۴ ص ۱۲۴؛ ابوالفضل خطیبی، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج۵، ص ۶۶۶.

۵ ـ نظام الملک، *وصایا*، ص۲۴ ـ ۲۷، بمبئی ـ ۱۳۰۵ق؛ مقایسه کنید با عقیلی *آثار الوزراء*، ص ۱۵۱ ـ ۱۵۲.

اسفراینی را زندانی کرد. اوکه اسباب ریختن خون وزیر را خود فراهم آورده بود، اسفراینی را چندان آزار داد تا جان سپرد.[1] این زمانی بود که سلطان از غزنین به جنگ بیرون رفته بود (سال ۴۰۴هـ. ق). عاقبت علی خویشاوند، حسن میمندی و... که در پشت صحنه در این جنایت شریک بودند، به هدف خود رسیدند، امّا سلطان محمود چون به غزنین بازگشت ازمرگ وزیر بسیار متأثر شد.[2]

روایت دیگر را عوفی از ابوالفضل بیهقی نقل کرده است که بر اساس آن سبب اختلاف اسفراینی با سلطان محمود غزنوی، امتناع وزیر از تقدیم غلام مورد درخواست سلطان ذکر شده است.[3]

منشی کرمانی نیز این مطلب را تأیید کرده است و سبب عزل وزیر را پیشکش نکردن غلام خوش سیمایی دانسته از ترکستان برای او خریده شده بود. این امر باعث خشم سلطان بر وزیر شدوامر به گرفتن وزیر وغارت خانه‌اش کرد. پس از آن وزیر در ورطهٔ مصادره وتعقیب افتاد در همین زمان، سلطان به جانب هندوستان رفت و در غیبت او وزیر به بهانهٔ مطالبه اموال، آن قدر شکنجه و عقوبت شد تا جان سپرد.[4] ابوالفضل بیهقی از گفت وگویی میان سلطان محمود و اسفراینی یاد کرده که سلطان او را ستوده و وزیر را خلیفهٔ خود خوانده است.[5] عوفی نیز کفایت اسفراینی را در امر وزارت ستوده است.[6] اما شبانکاره‌ای و میرخواند به پیروی از ابو نصر عتبی، اسفراینی را ظالم خوانده‌اند.[7] بدیهی است که این اختلاف نظرها دربارهٔ ابوالعباس اسفراینی برخاسته از گفته‌های متناقض عتبی است، که گاه اسفراینی را به بی لیاقتی متهم کرده وگاه از کفایت او سخن رانده است،[8] در حالی که بنا بر گفته‌های خودِ عتبی، ابوالعباس اسفراینی به تنهایی

---

۱ ـ نظام الملک، *وصایا* ص۲۶ ـ ۲۷.

۲ ـ *تاریخ یمینی*، ص۳۳۹ ـ ۳۴۰.

۳ ـ خطیبی، ج ۵، ص۶۶۶ به نقل از عوفی، *جوامع الحکایات ولوامع الروایات*، نسخه خطی،گنج بخش اسلام آباد، شماره ۴۰۹، ۱۳۸ب۱۳۹ الف.

۴ ـ منشی کرمانی، ص ۴۰؛ حمدالله مستوفی، *تاریخ گزیده*، ص۳۹۶ ـ ۳۹۷.

۵ ـ بیهقی *تاریخ*، به کوشش علی اکبر فیاض، ص ۲۵۰.

۶ ـ خطیبی، همانجا، به نقل از عوفی، همان کتاب، ۱۳۸ب.

۷ ـ شبانکاره‌ای، ص ۵۲؛ *روضة الصفا*، ج۴، ص۱۲۴.

۸ ـ *تاریخ یمینی*، ص۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۳.

مسؤول سیه‌روزی و بی نوایی مردم نبوده است. قحط و خشکسالی از یک سو و اخذ مالیاتهای بیش از اندازه برای تأمین مخارج لشکرکشی‌های سلطان محمود از سوی دیگر، نیز موجب ایجاد نابسامانی بوده است.[۱]

همان طور که گفتیم، یکی از موارد اختلاف سلطان محمود با ابوالعباس اسفراینی بر سر غلامی بسیار زیبا به نام «رامش» بود، که اسفراینی او را از ترکستان خریده بود.[۲] وقتی آن غلام را پیش تخت سلطان بردند، بسیار مورد توجّه قرار گرفت و او را بر «ایاز» غلام معروف خود که بعد از آن به سرداری رسید، ترجیح داد. با توجّه به غلامبارگی سلطان محمود واقبال وی نسبت به رامش و خودداری ابوالعباس از تقدیم وی و دلگیر شدن سلطان محمود از اسفراینی، معاندان وزیر موقع را مغتنم شمرده، او را به اتلاف اموال دولتی متهم و سلطان را بر او خشمگین‌تر ساختند، این مسأله علی رغم این که بعضی آن را مسألهٔ مهمّی نمی‌دانند،[۳] در خور تأمل است و علت اساسی خشم سلطان نیز همین مسأله بوده است. بنا به گفتهٔ فلسفی، وزیر نیز چون از علت اساسی خشم سلطان آگاه بوده است، به گفتهٔ عتبی «به لجاج ایستاد و یک درم سیم به خویش فرا نگرفت مگر به عزل و حبس و از سر دلال و ملال و تبرّم سخن می‌گفت.»[۴] و چون بدخواهان وی باز از پای ننشستند و به قصد اثبات تقصیر او سلطان را تحریک کردند، سلطان، دهقان ابو اسحق محمّد بن الحسین را که، رییس بلخ بود، به حساب عمل و تحصیل بقایای مالیاتی خراسان فرستاد و ابوالعباس اسفراینی وزیر، آزرده‌تر شد.[۵] به قول عتبی: «[اسفراینی] از سر حدّت مزاج وخشونت طبع بر لجاج اصرار می‌نمود، و به اختیار به قلعهٔ غزنین رفت و به حبس رضا داد واسباب تجمل جمله تفصیل کرد و به سلطان فرستاد.»[۶] با توجّه به گفته عوفی که: «اسفراینی در غزنین (در دیه آهنگران[۷]) قصری رفیع و کوشکی عالی بنا کرد و

---

۱ ـ همو، ص۳۱۴، ۳۲۸؛ بارتولد *ترکستان نامه*، ج ۱، ص۶۰۷ ـ ۶۰۸.

۲ ـ *نسائم الاسحار*، همان صفحه.

۳ ـ عباس اقبال، مجله *یادگار* شمارهٔ ۴ و ۵، ص ۱۵۹.

۴ ـ *تاریخ یمینی*، ص ۳۳۹.

۵ ـ *چند مقاله*، ص ۲۰۱، ۱۹۸، ۱۹۹.

۶ ـ *تاریخ یمینی*، همان صفحه.

۷ ـ بیهقی، ص ۵۱۲.

اموالی خطیر درآن به کار برد.»[۱]، باید دلیل اساسی برکناری اسفراینی را در دارایی فراوانش و طمع ورزی سلطان محمود به اموال وی، به هنگام کاهش درآمدهای دولتی، جست و جو کرد. البته دخالت رقیبان و دشمنانی چون میمندی و علی خویشاوند، که از حاجبان بزرگ سلطان محمود بودند و همواره کدورتی میان آنها با اسفراینی بوده؛ نیز در عزل او از وزارت و قتلش مؤثر بوده‌اند؛[۲] چنان که بیهقی نوشته: اسفراینی، کسی را نزد سلطان محمود فرستاد واز وزارت استعفا کرد، سلطان جواب داد که: «بر اوظلم و جوری روا نمی‌دارم و مالی که به قلم خود در ممالک جمع کرده، به خزانه رساند واز کار معاف باشد.».[۳]

اخلاق و صفات ابوالعباس اسفراینی وزیر

از متون تاریخی قدیم بر می‌آید که، ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی، وزیری کریم و بسیار بخشنده و بلند طبع و با مروّت بوده و به آبادانی و بنای عمارات و دستگیری از رعایا و زیردستان عشق فراوان داشته است.[۴] حکایت زیر که عوفی در *جوامع الحکایات و لوامع الروایات* تحت عنوان «حُسن عهد ابوالعباس اسفراینی» آورده است، بر صفات نیک او دلیلی روشن است:

«ابو احمد عبدالله بن احمد فقیه چنین گفت که در آن وقت که خواجه ابوالعباس اسفراینی، وزیر سلطان محمود بود، در بلخ مدرسه‌ای بنا فرمود. من مشرف آن عمارت شدم. روزی مردی را دیدم که بر آن عمارت آمد و بر من سلام کرد و پرسید که این مدرسه را که بنامی‌کند؟ گفتم: وزیر غزنین ابوالعباس اسفراینی. آن مرد گفت: درآن وقت که او وکیل ما بود به بخارا، در خانهٔ من بود؛ من خانهٔ خود را به غلّه بدو داده بودم، و او مردی عظیم با مروّت و ضیف دوست بود، و هر ماه زیادت از اُجرت به من رسانیدی، و در حقّ من و اطفال من تعهّد کردی. و چون از آن جا برفت، قماش و نقد، که داشت، جمله به من بخشید، و من پیوسته او را دعا می‌گویم. چون شنیدم که کار او عالی شده

---

۱ ـ *چند مقاله*، ص ۹۷.
۲ ـ نظام‌الملک، *وصایا*، ص ۲۴ ـ ۲۷.
۳ ـ نفیسی، *در پیرامون تاریخ بیهقی*، ص ۶۴۴.
۴ ـ *چند مقاله تاریخی و ادبی*، ص ۲۰۳.

است، عزم خدمت او کردم تا مگر حق صحبت من بشناسد و حُسن عهد به جای آورد.

چون این حدیث از پیر شنیدم، از سلیم دلی او بخندیدم. گفتم: این چه وسیلت باشد که تو خانه به مردی به غلّه دهی و آن را وسیلت خود سازی و چندین مسافت راه قطع کنی؟ باشد که او خود، تو را نشناسد؟ پیر از این سخن تنگدل شد و گفت: راست گفته‌اند که اگر کسی را نشناسی با او مشورت مکن. این بگفت و برفت، من از ساده دلی او تعجب کردم، و دلم بر وی بسوخت. بر اثر وی برفتم، و گفتم: دل خوش دار، که او مهتری بزرگ است و بی شک احسان در حقّ تو به جای آورد، و دو دینار از دستارچه بگشودم و بدو دادم، گفتم: این را زادِ راه ساز و مرا بِحِل کن. گفت: تو را بِحِلْ کردم، و از پیش من برفت. بعد از شش ماه، روزی من به مسجد نشسته بودم و پیر را دیدم که بیامد و دو غلام صاحب جمال با او بودند، و سلام کردند. از حال او پرسیدم، گفت: بدان که چون از پیش تو برفتم با خود اندیشه کردم که این مرد راست می‌گوید، و این را نه وسیلتی است. عزم کردم که به بخارا مراجعت کنم؛ باز گفتم صواب نیست، که بیشترین راه آمده‌ام، به غزنین روم و خیاطت کنم و از مزد کار، درمی چند به دست آرم. پس بدان جا رفتم و در کاروانسرایی نزول کردم، و جامه بشُستم و به گرمابه رفتم. روزی بر در سرای خواجه ابوالعباس از دور ایستاده‌بودم. چون خواجه ابوالعباس از سرای بیرون آمد، نظر به من انداخت و مرا بشناخت. سواری نزدیک من فرستاد وازمن پرسید: تو ابو صالح خیّاط نیستی؟ من گفتم: بلی، هستم. سوار باز آمد و مرا ببُرد به جایگاه نیکو بنشاند و خواجه را اعلام داد، و چون خواجه از بارگاه بازگشت ومصالح خلق را کفایت کرد، خادمی بیامد و مرا به خدمت خواجه برد و چون خواجه مرا بدید، من خدمت کردم. به بشاشتی هر چه تمامتر جواب من بداد و گفت: نکو کردی که حقّ صحبت بگزاردی و مرا فراموش نکردی. و از احوال و اهل و فرزند من پرسید. او را ازاحوال خود اعلام دادم؛ فرمود تا به جهت من حجره‌ای ترتیب کردند و فرش و اوانی مهیّا کردند. روز دیگر، خادمی بیامد و پنج هزار درم و پنج بار جامه در پیش من نهاد، و بسیار عذر خواست و هر شب مرابخواندی و در پیش خود بنشاندی و از من حکایت پرسیدی. چون هفته‌ای بر آمد، مرابخواندی و گفت: راست بگوی آن دوست‌تر داری که این جا مُقام کنی یا آن که باز گردی؟ اگر این جایگه خواهی بود، بگوی تا بفرستم و بُنه تو را نقل کنند و بیاورند. من

خدمت کردم و گفتم: اگر چه همهٔ سعادتها در بارگاه صاحب است، لکن مردم را از زاد و بوم خود نشکیبد. پس فرمود که فردا کار تو را ساخته گردانیم تا بروی.

روز دیگر، هزار دینار سُرخ به نزد من فرستاد؛ به جهت دو پسر، هر یک صد دینار و به جهت دختران، دویست دینار سه تا دیبا و ده تا قبا و دستارچهٔ فاخر و شعرهای لعل تا به دوستان راه آورد دهم. و بدین انعام و اکرام مراجعت کردم. و از حُسن عهدِ آن صدر نیکو خُلق کریم طبع، با ثروت و غنی برگشتم.»[1]

منوچهری نیز در قصیده‌ای سینیّه، که در مدح ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی سروده است، به بلند همّتی و عدالت اسفراینی اشاره کرده است و مرحوم علی اکبر دهخدا[2] در *لغت نامه* مشهور خود در ذیل ابوالعباس اسفراینی، ابیاتی از این قصیده آورده است:

هزار دستان این مدحت منوچهری	کُنَد روایت در مدح خواجه بوالعباس
بزرگ بار خدایی که ایزد متعال	یگانه‌ای که به توفیقش از جمیع الناس
همه به کردن خیر است مرورا همّت	همه به دادن مال است ورا وسواس
هزار بار ز عنبر سهی‌تر است به خلق	هزار بار ز آهن قویتر است به بأس
چو عدل او باشد، آن جایگه نباشد جور	چو امن او باشد، آن جایگاه نیست هراس
خدای عزّوجلّ ازتنش بگرادند	مکارهٔ دو جهان و وساوس خنّاس

ابوالقاسم محمّد بن فضل، پسر ابوالعباس اسفراینی، قصیده‌ای در مدح پدرش سروده است. در این ابیات به بعضی صفات کریمانهٔ اسفراینی اشاره شده است، عتبی در *تاریخ یمینی*، پنج بیت ازاین قصیده را به دست داده است، که مذکور آمد.[3]

۲۱۴ وزیر شهاب الدین اسفراینی

بنا به گفته مؤلف *دستور الوزراء*، شهاب الدین اسفراینی، وزیر الراشد بالله خلیفه بوده

---

۱ ـ *لباب الالباب*، ص۲۳۲، ۲۳۳؛ چند *مقاله تاریخی و ادبی*، ص۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵ به نقل از *جوامع الحکایات* نسخه خطی دیگر.

۲ ـ علی اکبر دهخدا، *لغت نامه*، ذیل ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی.

۳ ـ نک: شرح حال ابوالقاسم محمّد بن فضل، به نقل از عتبی، ص ۳۴۰، ۳۴۱.

است.[۱] الراشد بالله، سی و یکمین خلیفهٔ عباسی، به مدت یک سال خلیفه بوده است یعنی از سال ۵۲۹هـ.ق تا ۵۳۰هـ.ق.[۲]

۲۱۵ عمادالدین کاتب اسفراینی وزیر خوارزمشاه

عمادالدین، مؤیدبن احمد کاتب اسفراینی، شاعر دربار خوارزمشاهیان[۳] و از دبیران سلطان علاءالدین محمّد خوارزمشاه بود[۴] که سپس به منصب وزارت سلطان خوارزمشاه رسید.[۵] اززمان ولادت و تاریخ درگذشت وی اطلاعی به دست نیامد. رفیع لنبانی اصفهانی از شعرای قرن ششم هجری در مدح وی این ابیات را سروده است:

عـماد دولت و دیـن، قـرّة العـیون کـبار   که چشم اختر از او یـافت کُحل بـیداری
جهان معدلت وجود، چرخ دانش و فضل   که زیبدش که کـند بـر مـلوک، سـالاری[۶]

ابن یوسف شیرازی در مورد ممدوح رفیع لنبانی اصفهانی در شعر فوق گفته است که: «بدین نام و شایسته در این عصر، عمادالدولة والدین مؤید بن احمد اسفراینیِ کاتب را می‌شناسم که عوفی وی را به همین تعبیر در *لباب الالباب* معرفی کرده و چنین معلوم می‌شود که در اوایل قرن هفتم جهان را بدرود گفته است.»[۷]

سدید الدین محمّد عوفی به سال ۶۰۳ در زمان حکومت سلطان علاءالدین محمّد خوارزمشاه به اسفراین آمده، به تعلیم فرزند وزیر معروف سلطان خوارزمشاه، عمادالدین مؤید بن احمد اسفراینی پرداخت. وی در بارهٔ عمادالدین گفته است: «الصدر الأجل عمادالدین مؤید بن احمد کاتب دبیر، که از افراد عهد و امجاد دهر وجود و در کمال فضل و بزرگی به درجه‌ای که ورای آن نتوان بود. در رفعت ومنزلت و عُلوّ منصب به مکانتی که امرا و وزرای اطراف به عنایت و رعایت وی محتاج بودند و در قربت و

---

۱ ـ *دستور الوزراء*، ص ۹۲.
۲ ـ ادموند کلیفورد باسورت، *سلسله‌های اسلامی*، ص ۲۳، ۲۴.
۳ ـ *نظم و نثر در ایران*، ص۹۴، ۹۵.
۴ ـ *لباب الالباب*، تعلیقات قزوینی، ص ۵۶۹.
۵ ـ همو، *جوامع الحکایات*، مقدمه کر، ص ۱۶.
۶ ـ رفیع لبنانی اصفهانی، نسخه خطی شماره ۱۵ نسخهٔ خطی شمارهٔ ۹۸۶ مجلس شورای اسلامی.
۷ ـ ابن یوسف شیرازی، فهرست خطی مجلس شورای ملی، ج۳، ص۲۸۶ـ۲۸۷.

اختصاص به حضرت سلطان سکندر [علاء الدین محمّد خوارزمشاه] او راآن منزلت ممهد است، که هیچ کس از اقران او را در آن قرن میسّر نگشت و در اسفراین پسر او را دیدم که تعلیم می‌کرد. و در آن وقت که داعی آن جا رسید، روزی چند قصیده‌ای از قصاید جمال العرب، ابوالعباس ابیوردی پیش این بخواند. از وی شنیدم که از پدر خود نقل کرد[1]:

رباعی

دانی که فلک، بقای دهرت ندهد   یک شربت آب جز به قهرت ندهد
معشوقهٔ بی وفاست دنیا، هشدار   تا در قدح جلاب، زهرت ندهد

***

سرگشته مرا دو زلف پیچان تو کرد   پس دردِ مرا امید درمان تو کرد
گفتی که، که کرد با تو این بیدادی؟   هجران تو، هجران تو، هجران تو کرد.

قصیده

هست با بحر کف او که گهر پاش سخاست
ابرتر دامن و کان خشک لب و شیدایی
چرخ با هیبت او لاف علو زد، گفتم:
مکن ای پیر، که با همت او برنایی
آب با طبعش دعوی لطافت می‌کرد
عقل گفتش که: زهی سر زدهٔ سودایی
صیت جودش گه پیمودن این مرکز خاک
باد راگفت : خهی!یاوه رو هر جایی
آتش تیز، اثر یافت ز قهر و غضبش
زان شدش پیشه، جهان سوزی وجان فرسایی

عوفی گوید: از صدرالدین ملک السادات ناصری نیشابوری، که «صاحب دیوان استیفای نیشابور بود... استماع افتاد که وقتی به اسفراین رفته شد، در اثنای راه این رباعی اتفاق افتاد:

۱ـ *لباب الالباب*، تصحیح و مقدمه و تعلیقات سعید نفیسی، ص ۱۳۰، ۱۳۱؛ هفت *اقلیم*، ج ۲، ص ۲۹۶.

تـاریخ در ایـن زمـانه، آیـین آمـد گویی که برای مـنِ مسکـین آمـد
از جور سپهر سبزه‌وار این دل من کوبان کـوبان بـه اسـفرایـین آمـد

سبزوار و اسفراین و کوبان [جوین] سه ولایت است، سخت نیکو نشان داده است، هر چند از راه طیبت بیان می‌کرد و چنان می‌نمود که او را در این معنی فکرتی نبوده است... در آخر عمر از شغل استیفا، استعفا خـواست و بـه مـراد دل نشست و از سر منصب برخاست و آن شغل به درّ آن دُرج سیادت و اختر آن بُرج سعادت، سیّد اجل عمادالدین حوالت فرمود.»[1]

در *مجالس النفائس* امیر علیشیر نوایی نیز به عماد کاتب اشارتی مختصر رفته است که: «او نیز از استادانِ خطاطان عجم است و دیوان شعر او مشهور است و این شعر از اوست:

غزل

ســوز هــجران تــو جــز سـینهٔ مـا نشـناسد
هر که خـود کـرد، بـه درد تـو، دوا نشـناسد

باغبان روی تو را دید و بـه گـل چـیدن شـد
ظـاهر آن است کــه او گــل ز گـیا نشـناسد

می‌دهی عشوه که دیگـر نکـنم جـور و جـفا
بــا کســی گــوی نگـارا کـه تـو را نشـناسد[2]

۲۱۶ امیر علاءالدوله اسفراینی «بختیشاه» و پسرانش

وی مردی بسیار خوش طبع و درویش صفت و با صلاحیت بود. امیر عـلاءالدوله اسفراینی از امیر زادگان بود. از امـارت و عـظمت، کـه آیـین اجـداد او بـود، گـذشت و سررشتهٔ فقر و قناعت و دهقنت به دست آورد. پسرش دولتشاه، صاحب *تذکرة الشعراء* است. امیر علاءالدوله اسفراینی از معاصران شیخ آذری اسفراینی (م. ۸۶۶ه) است. وی در زمان آذری، حاکم اسفراین بود. دولتشاه، فرزند امیر عـلاءالدوله اسـفرایـنی نـیز از

۱ ـ *لباب الالباب*، تصحیح سعید نفیسی، ج ۱، ص ۱۳۰، ۱۳۱.
۲ ـ *مجالس النفائس*، ترجمه حکیم شاه محمّد قزوینی، ص ۳۹۴.

جوانی به کسب فضایل و کمالات، که زیب و زینت انسان است، پرداخت. کتاب *تذکرةالشعراء*، بیانگر استعداد اوست. وی کتاب خود را به سال ۸۹۲ ه.ق نوشت. جامی شاعر نامی قرن نهم از معاصران اوست.[1]

بنا به گفته دولتشاه در *تذکرة الشعراء*، پدرش امیر علاءالدوله بختیشاه، نزد سلطان شاهرخ تیموری از جملهٔ مقرّبان و ندیمان و محرمان سلطان بود. امیر رضی الدین علی، برادر دولتشاه و پسر دیگر امیر علاءالدوله اسفراینی هم از ندمای سلاطین وامرا بوده است. دولتشاه وامیر رضی الدین علی به دلیل این که در سمرقند سکونت داشتند و در دربار تیموریان بودند، به سمرقندی مشهورند.

امیر رضی الدین علی، جوانی قابل و فاضل بود و همواره نزد سلاطین منزلتی داشت و در شجاعت و مردانگی و منظر و مخبر یگانه بود و شعر فارسی و ترکی نیکو می‌گفت واین شعر را به حکم سلطان بابر گفته است:

می‌کنی جور و جفا جانا مکرر باش گو
آخرین غم بر سر غمهای دیگر باش گو

ناوکم در سینه و در دست تیغ آیی به قتل
سهل باشد جان من این نیز بر سر باش گو

با خیالش ساعتی در منظر جان خلوتی است
نیست جز جان محرمی و آن نیز بر در باش گو

عاشقان را چون میسر نیست در عالم مراد
دولت وصل بُتان هم نا میسر باش گو

حاکمی تا آب و باد و خاک را باشد دوام
سلطنت بر شاه بابرخان، مقرر باش گو[2]

امیر رضی الدین علی، از ندیمان سلطان بابر و امیر محمّد خدای داد بوده است. به گفتهٔ دولتشاه، امیر رضی الدین علی در پاسخ امیر محمّد خدای داد،که از حال امیر منصور قرابوقهٔ طوسی (م. ۸۵۴ه. ق) پرسید و او این بیت را برابر امیر خدای داد خواند:

---

۱ ـ *مجالس النفائس*، ص ۹۶.
۲ ـ *تذکرة الشعراء*، ص ۳۴۱.

منصور ز غم بمُرد و وارست		از جـور تـو و جـفای مـردم[1]

منصور در آن شب فوت شده بود.

امیر علاءالدوله اسفراینی معاصر شیخ آذری و حاکم اسفراین بوده است. شیخ آذری اسفراینی (م. ۸۶۶هـ. ق) اشعاری در وصف جمال وی سروده و این زمانی بوده است که شیخ آذری به اتفاق صدرالدین رواسی عارف در مشهد به دیدن اُلُغ بیگ میرزا رفته بوده‌اند و امیر علاءالدوله اسفراینی نیز در آن مجل حضور داشته است. امیر کمال الدین حسین طبسی گازرگاهی در حکایت هفتاد و دوم کتاب *مجالس العشاق* خود، ضمن شرح حکایتی در مورد شیخ آذری اسفراینی و صدرالدین رواس و گفت و گوی آنها با الغ بیگ، جمال امیر علاءالدوله اسفراینی را وصف کرده و نوشته است که او بسیار صاحب جمال بود و بر روی صورت خالهای زیبا داشت، این غزل را آذری اسفراینی از برای او گفته است:

ای روی خـوشت آینهٔ اهـل صـفا را		بگـذار کـه در روی تـو بـینیم خـدا را
تنها نه بلای سیه، این نرگس مست است		هر خال تو بر روی تو، تخمی است بلا را
بسـیار گـل عـهد دریـن بـاغ بِکِشتند		کس نیست که او آب دهد، بیخ گیاه را
ذوقـی است که ارباب ولایت نشناسند		بـا حـاکـم حکـم نظری هست گدا را
از عـمر خـورَد «آذریِ» مـا بـرِ جاوید		از وصـل تـو گـر آب دهـد بـاغ بقا را
از چشـم بـد خـلق نگـهدار خـدایا		فـرزند خـلف، مـیر عـلادولهٔ مـا را[2]

۲۱۷ خواجه صالح کلانتر

وی از بزرگان اسفراین و کلانتر این شهر در دورهٔ ناصرالدین شاه قاجار بود. اصل وی از ترکمانان است. کلانتر، موسیقی اصیل ایرانی را نیکو می‌دانسته و می‌نواخته است. از خواجه صالح کلانتر، یک فرزند به جای مانده به نام «خواجه عسکر» و خواجه عسکر را سه فرزند بوده است به نامهای خواجه قاسم، خواجه کاظم وخواجه رحیم. نوهٔ وی، که خواجه حسین نام داشته، از جمله شاگردان خواجه صالح کلانتر بوده است. وی به مرتبهٔ

---

۱ ـ *تذکرة الشعراء*، ص ۳۴۱.

۲ ـ گازرگاهی، *مجالس العشاق*، ص ۳۳۴.

استادی در دانش موسیقی رسید.

خواجه صالح در اسفراین وفات یافت. مدفن او و خاندانش در مسجدِ سلطان آباد قدیم اسفراین است، که بعدها گوشه‌ای از آن به قلعه نو معروف شد.

۲۱۸ نجف بیگ کلانتر

وی در زمان فتحعلیشاه قاجار، کلانتر اسفراین بود. ذکر وی در صدر فرمانی از طرف فتحعلیشاه قاجار آمده است. برای تعمیر آرامگاه امام زاده جعفر فرزند حضرت امام رضاعليه‌السلام که در جنب آبادی کوشکی از اعمال اسفراین است و به مرور زمان خراب و مندرس شده بوده است، برای نجف بیگ کلانتر از طرف فتحعلیشاه، دستور صادر شده که او برابر یک زوج، ملک موقوفهٔ مزرعه نظرگاه را اجاره کرده، محصول آن را صرف تعمیر آن روضهٔ متبرکه کند. براساس این حکم، متولی این امر، میرزا حسن، خلف میر سلیمان حسینی گردید. این حکم در شوال المکرم سال ۱۲۳۹هـ.ق صادر شده است.

۲۱۹ غلامرضا برزگر (سهرابی) (۱۲۸۴ ـ ۱۳۷۷هش)

مرحوم غلامرضا برزگر، فرزند غلامحسین برزگر، حاکم جوین[1] در روزگار قاجاریه به سال ۱۲۸۴هـ.ش در اسفراین چشم به جهان گشود. وی در سال ۱۳۱۲هـ.ش در وزارت دادگستری استخدام و در سال ۱۳۱۴هـ.ش به وزارت دارایی منتقل شد و خدمت در آن جا را از حسابداری شروع کرد سپس با طی مدارج اداری از قبیل ریاست غلّه و نان خراسان و آذربایجان، ریاست ادارهٔ حسابداری دخانیات ایران، ریاست حسابداری نخست وزیری و وزارت فرهنگ در سال ۱۳۳۷ به مدیر کلی وزارت دارایی رسید و در

---

۱ ـ غلامحسینخان برزگر حاکم جوین به مرکزیت جغتای بود، املاکشان که، مهرآباد، آجقان و بطور پراکنده در اطراف آجقان واقع بود، در حکومت یوسف خان هزاره از اختیارش خارج شد. یوسف خان هزاره به فرمان ناصرالدین شاه قاجار تمام هزاره‌های جام و باخرز و منطقه مرزی تحت سرپرستی خود را به اسفرایین کوچ داد. در سال ۱۳۱۳ که ناصرالدین شاه به قتل رسید و یوسف خان هزاره اسفرایین را از طریق میان دشت ترک کرد، بعد از آن خاندان برزگر به آجقان بازگشتند و به املاک موروثی خود رسیدند. (برای جابجائی ایل هزاره در خراسان نک: سید علی میرنیا، *وقایع خاور ایران*، چاپ دوم انتشارات اردشیر مشهد، ۱۳۷۳، ص۱۲۴ـ۱۲۵).

سال ۱۳۳۹ بازرس دولت در بانک مرکزی ایران و عضو شورای پول و اعتبار شد. غلامرضا برزگر در سال ۱۳۴۱ به معاونت کُلّ وزارت دارایی منصوب گشت و سپس به عنوان معاون مسؤول وزارت دارایی معرفی و کفالت امور وزارت دارایی را عهده‌دار شد. برزگر با سمت معاونت وزارت دارایی در سال ۱۳۴۴ه.ش بازنشسته گردید و از مرداد ماه ۱۳۴۶ش با سمت قائم مقام نیابت تولیت عظمی در آستان قدس رضوی، افتخار و سعادت خدمتگزاری آقا علی بن موسی الرضاعليه‌السلام هشتمین آفتاب امامت و ولایت را یافت[1]، و عاقبت‌الامر در تیرماه ۱۳۷۷ه.ش چشم از جهان فرو بست. از او، چهار فرزند باقی است؛ دو دختر و دو پسر. دکتر مهراب برزگر و سهراب برزگر فرزندان ذکور وی می‌باشند و دخترانش پوراندُخت و آذرمیدخت نام دارند. مرحوم غلامرضا برزگر از جمله اولین نویسندگان معاصر است که در باب معرفی اسفراین مقالاتی نوشته است. از جمله آثار وی عبارتند از:

۱ـ کتاب زُهره و مسعود، که چاپ و منتشر شده است.

۲ـ مقاله «تاریخ و افسانه شهر اسپرایین ـ معروف به شهر بلقیس» روزنامهٔ بهار، شماره ۳۳، سال ۱۳۱۰ ه.ش ص۵۲۳.

۳ـ مقاله «عارف اسفرایینی» مجلهٔ ارمغان، شماره‌های ۷ و ۸، ص۵۵۳ـ ۵۶۲، سال یازدهم، ۱۳۰۹.

اولین مدرسه‌ای که در اسفراین به سال ۱۳۰۷ تأسیس شد، با همّت و پشتکار این مرد بزرگ بوده و اولین رییس این مدرسه آقای بیوک صادقی بود.

۱ـ حاج محمّد احتشام کاویانیان، کتاب *شمس الشموس یا تاریخ آستان قدس رضوی*، ص ۴۵۷.

۲۲۰ شهید محمّدحسن طیّبی (۱۳۱۰هـ.ش ـ ۱۳۶۰هـ.ش)

حجّةالاسلام محمّد حسن طیّبی نمایندهٔ مردم اسفراین در دورهٔ اوّل مجلس شورای اسلامی بود. وی در سال ۱۳۱۰هـ.ش در «روییـن» از توابع شهرستان اسفراین در خانواده‌ای مذهبی چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و قرآن و مقدّمات علوم اسلامی را نزد پدرش «ملّا رحمان» که در روستای روییـن «مکتبخانه» داشت، فرا گرفت. شهید طیبی در عنفوان جوانی پدرش را از دست داد و با کمک برادر بزرگترش مرحوم حاج عبدالله طیبی و مادرش از سنّ ۱۵ سالگی روانهٔ حوزهٔ علمیّهٔ مشهد شد. وی محضر بزرگانی چون مدرّس، شیخ هاشم قزوینی واستاد وحید خراسانی را درک کرد و فقه و اصول آموخت. شهید طیبی پس از طی مدارج علمی به زادگاه خویش بازگشت و به تبلیغ علوم اسلامی پرداخت و در کنار آن به کشاورزی نیز علاقه نشان می‌داد. وی مردی خود ساخته و خدمتگزاری صدیق و متواضع بود. تحصیل در حوزه علمیّه وی را با مسائل سیاسی نیز آشنا ساخت و در این راستا با ایراد سخنرانی‌ها و خطابه‌هایی علیه رژیم ستمشاهی پهلوی همراه با پخش اعلامیه‌ها و نوارهای امام خمینی (ره) قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، از چهره‌های شجاع و سودمند آن دوران بود. تلاش و فعالیّت سیاسی شهید طیبی از سال ۱۳۵۴ تا پیروزی انقلاب با تشکیل جلسات در رویین و سخنرانی وی در «خانهٔ فرهنگ» اسفراین، که محلّ اجتماع مبارزان و انقلابی ها بود، دلگرمی بسیاری به اسفراینیان می‌داد تا جایی که آن شهید بزرگوار را به عنوان «روحانی مبارز» می‌شناختند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در انتخابات اوّلین دور مجلس شورای اسلامی با توجه به شناخت مردم اسفراین و توابع نسبت به شخصیت سیاسی وعلمی ایشان، وی به عنوان «اوّلین نمایندهٔ مردم اسفراین» روانهٔ مجلس شورای اسلامی شد.

حجةالاسلام طیبی در مجلس شورای اسلامی با عضویت درکمیسیون اصل ۹۰،

تلاش خود را در جهت رسیدگی به مشکلات مردم افزایش داد، وی از پیروان صدیق امام خمینی، رهبر کبیر انقلاب اسلامی بود. بر این اساس، لزوم اطاعت از رهبر اُمّت و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت امام (ره)، یکی از اصول فکری و اندیشهٔ انقلابی آن مرد پاک طینت را تشکیل می‌داد؛ چنان که در ۳ مرداد ماه ۱۳۵۹، عنوان اوّلین خطابهٔ وی در مجلس «لزوم اطاعت از رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی» بود.

وی علاوه بر تلاشهای پی‌گیر در خصوص جا انداختن خط فکری و مشی سیاسی و مذهبی امام خمینی (ره) در جامعه به ویژه در بین نسل جوان در مدّت یک سال و اندی نمایندگی مردم اسفراین در مجلس شورای اسلامی، کوششهای مجدّانه‌ای در راستای محرومیّت زدایی از چهرهٔ محروم شهرستان اسفراین کردند که نمونهٔ بارز آن: طرح جادهٔ اسفراین ـ بجنورد، وصل برق اسفراین به شبکه سراسری، که در آن موقع دیزلی کم نیرو بود، خود کار کردن تلفن هندلی ا سفراین و اخذ موافقت احداث سدّ اسفراین، امّا این غریو انسان دوستانه و صادقانهٔ او در ۷ تیر ماه ۱۳۶۰، در یکی از جلسات هفتگی که با حضور جمعی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی تشکیل شده بود، در اثر انفجار بمب به وسیلهٔ سازمان مجاهدین خلق ایران خاموش شد و به ملکوت اعلا پیوست. و پیکر مطهر این شهید در زادگاهش روستای رویین در جوار امامزاده اسحاق علیه السلام به خاک سپرده شد. برادر او، حاج عبدالله طیبی از معلمان کهنسال و متواضع اسفراین، تاریخ شهادت وی را با این رباعی بیان کرده است:

طیبی در هزار و سیصد و شصت   کشتی او به بحرِ خون بنشست
دفتر حزب گشت قتلگهش   پشت یارانِ او ز غم بشکست

بازگشت به فهرست

فهرست تفصیلی

بازگشت به فهرست

منابع

«آ»

آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ بن آقاخان: *آتشکده آذر*، تصحیح و تحشیه و تعلیق حسن سادات ناصری.

آزاد بلگرامی، میر غلامعلی: *خزانهٔ عامره*، طبع کانپور، ۱۸۷۱م.

آقا بزرگ تهرانی، شیخ محمّد حسین: *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، احمد منزوی، ۱۲۸۹ه.ق / ۱۹۶۹م.

آذری اسفراینی، حمزه: منتخب *جواهر الاسرار*، ضمیمه اشعة اللمعات جامی.

آذری اسفراینی، حمزه: *عجائب الغرائب*، نسخه خطی شماره ۱۱۳۴ مجلس شورای اسلامی و نسخه خطی شماره ۴۵۹.

آذری اسفراینی، حمزه: *عجائب الدنیا*، نسخه خطی شماره ۱۱۳۴ مجلس شورای اسلامی.

ابا حسین، الدکتور علی: *فهرست مخطوطات البحرین*، بیروت، ۱۳۹۷ه.ق / ۱۹۷۷م.

ابن یوسف شیرازی : *فهرست خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی*

ابن معصوم، نظام الدین حسینی حسنی: *سلافة العصر فی محاسن الشعراء بکُلِّ مصر*، انتشارات مرتضویه.

ابن رسته ابو علی احمد بن عمر: *الاعلاق النفیسه*، طبع لیدن، ۱۸۹۲م.

ابن رسته، ابو علی احمد بن عمر: *الاعلاق النفیسه*، ترجمه و تعلیقات دکتر حسین قره چانلو.

ابن حیّان بستی، محمّد: *کتاب المجروحین*، به کوشش محمّد ابراهیم زاید، بیروت، ۱۳۹۶ه.ق.

ابن نقطه، محمّد بن عبدالغنی: *التقیید لمعرفة الرواة والسنن و المسانید*، حیدرآباد دکن، ۱۳۶۲ش / ۱۳۸۸ه.ق.

آذری طوسی اسفراینی، حمزه: *دیوان*، نسخه خطی شماره ۵۹۳۸ کتابخانه ملی ملک تهران.

آذری طوسی بیهقی: *دیوان*، نسخه خطی شماره ۹۷۹/۱ فرهنگستان علوم جمهوری ازبکستان، به خط : ایشان خواجه بخاری تاریخ کتابت ۱۲۶۷ه.ق و شماره ۱۶۱/۲ به خط، شرف الدین بن ابی السیف بلغاری، تاریخ کتابت ۱۲۶۷ه.ق.

ابن بطوطه: *سفرنامه*، ترجمه دکتر محمّدعلی موحّد، مؤسسهٔ انتشارات آگاه، سال ۱۳۷۰.

ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن: *الکامل فی التاریخ*، ترجمه عباس خلیلی به تصحیح دکتر مهیا خلیلی، ۱۳۵۰ه.ش.

ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن: *اللباب فی تهذیب الانساب*، قاهره ۱۳۵۶ه.ق و نشرة القدسی قاهره، ۱۳۵۷ه.ق.

ابن داود، تقی الدین حسن بن علی بن داود حلی: *رجال*، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.

ابن بلخی: *فارس نامه*، به سعی و اهتمام گای لیسترانج ورینولد ألن نیکلسون، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳ش.

ابن عساکر دمشقی: *تبیین کذب المفتری فی ما نسب الی الامام الأشعری*، قاهره نشرة القدسی.

ابن حیّان بستی، محمّد : *کتاب المجروحین*، بـه کـوشش مـحمود ابـراهـیم زایـد، بـیروت، ۱۳۹۶ه.ق.

اسنوی، جمال الدین عبدالرحیم: *طبقات الشافعیه*، به کوشش عبدالله جبوری.

استخری، دکتر احسان الله علی: *اصول تصوّف*، انتشارات کانون مـعرفت، تـهران ۱۳۳۸ش / ۱۳۷۹ه.ق.

اسفراینی، ابو اسحاق: *نورالعین فی مشهد الحسین*، به کوشش حاج محمّد حسین بن حـاج امان الله همدانی ـ بمبئی ـ هندوستان ۱۲۹۹ه.ق.

اسفراینی، ابو اسحاق: *منازل الائمة*، نسخه عکسی.

ابو عوانه اسفراینی، یعقوب بن اسحاق: *المسند*، حـیدرآبـاد دکـن ـ هـندوستان، ۱۳۶۲ش / ۱۳۸۲ه.ق.

ابن تغری بردی: *النجوم الزاهره*، مصر، دارالکتب المصریة، ۱۹۳۲م.

ابن ابی سعید، جمال الدین ابو روح لطف الله: *حالات و سخنان ابو سعید ابوالخیر*، مـقدمه تصحیح و تعلیقات محمّدرضا شفیعی کد کنی، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۶ه.ش.

امیر خیزی، اسماعیل : *مقاله: «آذری طوسی» ماهنامه وحید*، شماره هفتم، ص ۴۹۰.

اسفراینی، امیر همایون: *دیوان اشعار*، نسخه خطی کتابخانهٔ ملی ایران شماره ۲۹۰/۳.

اسفراینی، اسماعیل عارف: *اجوبة المسائل البجنوردیه*، نسخه خطی کتابخانه آسـتان قـدس رضوی شماره ۵۹۰

اسـفرایـنی، غـلامرضا: شـعر «گشت روزگـاران»، مـجله بـاغ صـائب، سـال بـیستم، آذرمـاه ۱۳۵۷ه.ش.

اسفراینی، محمّد تقی بن محمّد قاسم الحسینی مشهدی: *مـقامات العـارفین*، نسـخه خـطی شماره ۹۱۲۷ کتابخانه آستان قدس رضوی، کاتب امیر بیک بن حاجی سلطان میرک جـورمکنی تاریخ تحریر ۷ رمضان ۱۰۱۲ه.ق.

اسفراینی، تاج‌الدین محمّد بن محمّد بن احمد: *اللباب فی النحو*، نسخه خطی شماره ۱۲۸۷ کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد.

اسفراینی، عصام الدین: حاشیه *تفسیر بیضاوی*، نسخه خطی شماره ۴۳۹۳ کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

اسفراینی، ابوالمظفر: *تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم*، تصحیح نجیب مایل هروی ـ علی اکبر الهی خراسانی، نشر آثار مکتوب، ۱۳۷۶.

ابن اثیر، مجدالدین: *جامع الاصول فی احادیث الرسول*ﷺ به کوشش محمّد حامد تقی، قاهره، ۱۳۷۰ه.ق / ۱۹۵۰م

ابن اسفندیار، بهاءالدین محمّد بن حسن کاتب: *تاریخ طبرستان*، تألیف (۶۱۳ه.ق) به تصحیح عباس اقبال، به اهتمام محمّد رمضانی مدیر کتابخانه خاور ۱۳۲۰ه.ش.

ابن عماد حنبلی، ابوالفلاح عبدالحی: *شذرات الذهب*، المکتب التجاری، بیروت، لبنان، همو، نشرة القدس، القاهره، ۱۳۵۰ه.ق.

ابن جوزی (م. ۶۵۴): *مرآت الزمان فی تاریخ الاعیان*، *طبع الأولی*، حیدرآباد دکن، هند، ۱۳۷۰، ۵۱ ه.ق ۱۹م.

ابن خلکان، شمس الدین احمد بن محمّد بن ابراهیم اربلی: *وفیات الاعیان وانباء ابناءالزمان*، تحقیق احسان عباس، الطبعة الثانیه ۱۳۶۴ه.ق.

ابن فضلان : *سفرنامهٔ ابن‌فضلان*، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، انتشارات بنیاد فرهنگی، ۱۳۴۵ه.ش.

ابن کربلائی، حافظ حسین کربلائی تبریزی: *روضات الجنان و جنّات الجنان*، تصحیح وتعلیق جعفر سلطان القرائی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۴۴و ۱۳۴۹.

ابن معصوم، علّامه مدنی سیّد علیخان: *سلافة العصر فی محاسن الشعراء بکل مصر*، مصر، ناشر المکتبه المرتضویه.

ابن فندق، علی بن زید بیهقی: *تاریخ بیهق*، تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار و مقدمهٔ قزوینی چاپ۳، ۱۳۶۱ه.ش.

ابن فندق، علی بن زید بیهقی: *لباب الانساب والالقاب و الاعقاب*، با مقدمه آیت الله مرعشی نجفی، تحقیق مهدی رجائی، سیدمحمود مرعشی،قم، مطبعه بهمن، ۱۴۱۰ه.ق.

ابن شاکر کتبی، صلاح الدین محمّد بن شاکر (۶۴۸ ـ ۷۶۴ه.ق): *فوات الوفیات*، تحقیق احسان عباس، بیروت ۱۹۷۳م؛ همو، دارالثقافه بیروت ۱۹۷۴م؛ همو، مصر ۱۲۹۹ه.ق.

ابن صلاح، عثمان بن عبدالرحمان: *ادب المفتی والمستفتی*، به کوشش موفق عبدالقادر، بیروت، ۱۰۴۷ق / ۱۹۸۶م.

ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل: *المختصر فی اخبارالبشر* (تاریخ ابوالفداء) بیروت، لبنان.

اتابای، بدری: *فهرست دیوانهای خطی و کتاب هزارو یک شب*، کتابخانه سلطنتی.

اسفراینی، ابوالمظفر شاهپور: *التبصیر فی الدین و تمییز الفرقة الناجیة عن الفرقة الهالکین*، به کوشش محمّد زاهد الکوثری، مکتبة الخانجی بمصر.

اسفراینی، ابوالمظفر شاهپور : *التبصیر فی الدین و تمییزالفرقه الناجیة عن الفرقة الهالکین*، به کوشش کمال یوسف الحوت، مکتبة المثنی بغداد ۱۳۷۴ق ۱۹۵۵م.

اسفراینی، فخرالدین محمّد بن علی بن ابی نصر: *الادویة المفردة*، نسخه خطی شماره ۴۶۵۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

اسفراینی، نورالدین عبدالرحمن کسرقی: *کاشف الاسرار*، به اهتمام هرمان لندلت، انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل کانادا شعبه تهران، ۱۳۵۸ش.

اسفراینی، ملّا اسماعیل عارف: *دیوان*، نسخه خطی شماره ۵۵۴۶ کتابخانه ملی ملک.

اسفراینی، قاضی ابو عبدالله محمّد بن عبدالله اسفراینی: *الناسخ والمنسوخ*، نسخه خطی شماره ۱۳۳۹۸ آستان قدس رضوی ونسخه خطی شماره ۴۳۶۳ کتابخانه آیةالله المرعشی قم.

«اسنوی، جمال الدین عبدالرحیم» *طبقات الشافعیه*، به کوشش عبدالله جبوری، بغداد، ۱۳۹۰ه.ق / ۱۹۷۰م.

اقبال، عباس: مقاله «ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی» مجله یادگار، ش ۴ و ۵، تهران ۱۳۲۷ش.

اعتمادالسلطنه، محمّد حسنخان مراغی (م ـ ۱۳۱۳ه.ق): *خیرات حسان*، ۱۳۰۵ق.

اعتمادالسلطنه، محمّد حسنخان: *مطلع الشمس*، به اهتمام برهان لیمودهی، انتشارات فرهنگسرا، زمستان ۱۳۶۲ش.

ازرقی، ابوالولید: *اخبار مکه*، تحقیق رشدی صالح ملحس، ترجمه و تحشیه دکتر محمود مهدوی دامغانی.

افشار، ایرج: *بیاض سفر*، انتشارات توس، تهران ۱۳۵۴.

ایمان، رحم علیخان (م ـ ۱۲۲۶ه.ق): *تذکرهٔ منتخب اللطائف*، به اهتمام سید محمّدرضا نایینی ، دکتر سید امیر حسن عابدی، چاپ تابان ۱۳۴۹.

آصف فکرت ، محمّد :*فهرست خطی کتابخانه آستان قدس رضوی*.

« ب »

باقری نمینی، جمال الدین شیخ محمّد عبدالقادر: *تذکرهٔ اقطاب اویسی*، تهران.

بحرالعلوم طباطبائی، آیت الله العظمی سید محمّد مهدی ـ محمّد صادق ـ حسین: رجال (فوائدالرجالیّه).

برزگر (سهرابی)، غلامرضا: مقاله «اسفرائین افسانه و تاریخ، روزنامه بهار، شماره ۳۳، دورهٔ پنجم، محمّد تقی بهار، تهران سال ۱۳۰۱ه.ش.

برزگر (سهرابی)، غلامرضا: مقاله «ملّا اسماعیل عارف روئینی» مجله ارمغان شماره ۸ و ۷ سال سیزدهم.

برزش آبادی، شهاب الدین امیر عبدالله: *رسالة کمالیّه*، به اهتمام اصغر منتظر صاحب،

انتشارات خانقاه احمدی، شیراز، ۱۳۴۶ه.ش.

بغدادی، اسماعیل پاشا: *هدیةالعارفین واسماء المؤلفین* و آثار المصنفین، مطبعة المثنی بغداد واستانبول، سال ۱۹۵۱م.

بغدادی، ابو بکر احمد بن علی خطیب: *تاریخ بغداد*، مکتبة الخانجی بالقاهرة ۱۳۴۹ه.ق / ۱۹۳۱م.

بغدادی، ابو منصور عبداالقاهربن طاهربن محمّد: *الفرق بین الفرق*، مقدمه و تصحیح محمّدجواد مشکور، ناشر کتابفروشی اشراقی چاپ چهارم ۱۳۶۷ه.ش.

بروکلمان، کارل: *تاریخ الادب العربی*، نقله الی العربیة عبدالحلیم النجّار، منشورات جامعة الدول العربیة، الطبعة الثانیه ۱۹۵۹م، افست ایران ـ قم دارالکتاب الاسلامی.

بدوانی، عبدالقادربن ملوک شاه: منتخب *التواریخ*، به تصحیح مولوی احمد علی صاحب، به اهتمام کبیرالدین احمد، طبع کالج پاریس ، کلکته ۱۸۶۸م.

بیانی، مهدی: *احوال و آثار خوشنویسان*، نستعلیق نویسان، جلد سوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸ه.ش.

بیدوازی، رشیدالدین محمّد: عشق و محبت، نسخه خطی کتابخانۀ ملی ملک، تهران شماره ۴۲۱۶.

بیدوازی، رشیدالدین محمّد: مصباح، نسخه خطی آقای احمد شاهد؛ میکروفیلم شماره شماره ۵۲۲۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

بیدوازی، رشیدالدین محمّد: *ریاض الافیاض*، نسخه عکسی آقای عزیزالله عطاردی خبوشانی از روی نسخه هندوستان.

بیدوازی، ملّا شمس الدین: *مطلع الانوار*، (دیوان اشعار)، نسخه خطی نگارنده؛ و نسخه خطی حجةالاسلام حاج علی بابائی، اسفراین.

بیدوازی، ابن موسی الرضا میرزای: کاتب نسخه خطی قرآن، مجلد شماره۳۴، تاریخ کتابت ۱۲۵۶ه.ق؛ مجلد شمارۀ ۸۰، تاریخ کتابت ۱۲۶۸ه.ق به سفارش فرج الله آقا (قطع جیبی)؛ مجلد شماره ۱۲۸، تاریخ کتابت ۱۳۳۱ه.ق (قطع خشتی بزرگ) مجلد شمارۀ ۱۳۳، تاریخ کتابت ۱۲۸۶ه.ق؛ مجلد شماره ۱۷۱، تاریخ کتابت ۱۳۵۰ه.ق.

بیرونی، ابو ریحان: *القانون المسعودی*، الطبعة الاولی، مطبعة دائرة المعارف العثمانیة، حیدر آباد ـ دکن ـ هند، ۱۳۷۴ه.ق ۱۹۵۵م.

بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر: *فتوح البلدان*، ناشر میخاییل یان دخویه، لیدن ۱۸۶۶م.

بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر: *فتوح البلدان*، (بخش مربوط به ایران)، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش انتشارت بنیاد فرهنگ ایران، سال ۱۳۴۶ه.ش.

بغدادی، صفی الدین عبدالمؤمن: *مراصد الاطلاع*، تحقیق علی محمّد البجاوی، مصر ۱۳۷۲ / ۱۹۵۴م.

بیرونی، ابوریحان: *القانون المسعودی*، الطبعة الاولی، مطبعة دائرة المعارف العثمانیّه، حیدرآباد دکن ـ هند، ۱۳۷۴ه.ق / ۱۹۵۵م.

پاپلی یزدی، دکتر محمّد حسین: *فرهنگ آبادیها و مکانهای مذهبی کشور.*

پرتوی اسفراینی، حکیم: *ساقی نامه*، نسخه خطی احمد شاهد اسفراینی.

پریور، محمّد بیگ: کتابخانه‌های استان خراسان.

« ت »

تاریخ سیستان، تألیف حدود (۴۴۵ ـ ۷۲۵ه.ق) تصحیح ملک الشعرای بهار، به همت محمّد رمضانی، مؤسسه کلالهٔ خاور، تهران ۱۳۱۴ه.ش.

تحفة الالباء فی تذکرة الاولیاء والشرفا، نسخه خطی شماره ۲۵۱۳ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

« ث »

ثعالبی، ابو منصور عبدالملک بن محمّد: *تتمة الیتیمه*، عنی نشره عباس اقبال، تهران، مطبعه فردین، ۱۳۵۳ه.ق.

ثعالبی ابو منصور عبدالملک: *اللطف واللطائف*، تحقیق دکتر محمّد عبدالجاور، جامع بغداد، طبع الاولی، ۱۴۰۴ه.ق / ۱۹۸۴م.

ثعالبی، *ابو منصور عبدالملک بن محمّد بن اسماعیل*، (۴۲۹ه.ق): یتیمة الدهر فی محاسن اهل العصر، تصحیح محمّد محیی الدین عبدالحمید چاپ مصر ۱۳۶۶ه.ق.

« ح »

حاکم نیشابوری، ابو عبدالله محمّد بن عبدالله بن محمّد بن حمدویه... *الضبّی الطهمانی النیشابوری*، تلخیص احمد بن محمّد بن الحسن بن احمد، معروف به «خلیفه نیشابوری به کوشش دکتر بهمن کریمی ـ ناشر : کتابخانه ابن سینا ـ تهران ۱۳۳۷ه.ش.

حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله معروف به کاتب چلبی: کشف *الظنون*، عنی به تصحیح محمّد شرف الدین یالتقا و المعلم رفعت بیلگه الکلیسی، استانبول، ۱۳۶۰ / ۱۹۴۱م.

حسرت دستجردی، برهان الدین محمّد: *دیوان اشعار*، نسخه خطی احمد شاهد.

حاکم نیشابوری، ابو عبدالله (۳۲۱ـ ۴۰۵) *تاریخ نیشابور*، به تصحیح وتعلیقات دکتر محمّدرضاشفیعی کدکنی، نشر آگاه ۱۳۷۵.

حسینی ، مجدالدین *زینة المجالس*، کتابخانهٔ سنائی، تهران، ۱۳۴۲ ه.ش.

حاکم نیشابوری، ابو عبدالله: *تاریخ نیشابور*، ترجمه.

حمویه، سعدالدین (م ـ ۶۵۰ه) *المصباح فی التصوف*، با مقدمه و تصحیح وتعلیق نجیب

مایل هروی، چاپ خوشه ۱۳۶۲ه.ش / ۱۴۰۳ه.ق.

«ج»

جوینی خراسانی، ابراهیم بن محمّد بن المؤید (۶۴۴ ـ ۷۳۰ه.ق): *فرائدالسمطین فی فضائل المرتضی والبتول والسبطین*، حَقَّقَه و عَلَّق علیه الشیخ محمّد باقر المحمودی، بیروت، موسسه المحمودی، ۱۳۹۸ه.ق / ۱۹۷۸م.

جاجرمی، محمّد بن بدر : *مونس الاحرار*.

جامی، عبدالرحمان: *نفحات الانس*، تصحیح دکتر اسدالله خاوری، مقدمه و تعلیقات دکتر محمود عابدی، انتشارات اطلاعات تهران، ۱۳۷۰ه.ش.

جوشقانی اسفراینی، ابوالمظفر، محمود بن علی بن ابی بکر بن احمد: *مواقع النجوم و مطالع أَهلَّة الاسرار والعلوم*، میکروفیلم شماره ۲۷۲۱و عکس شماره ۶۰/۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

جواهر الکلام، عبدالعزیز: دایرةالمعارف الاسلامیه.

جلالی نائینی، محمّدرضا: مقاله: «سفارت نورالدین عبدالرحمان اسفراینی» نشریه وزارت امور خارجه ایران، شمارهٔ ۱۰، دورهٔ دوم (۱۳۳۸ ـ ۱۳۳۵ه.ش).

جنگ خطی شماره ۳۸۷۱ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران.

جنگ خطی مجموعهٔ اشعار شعرای اسفراین در دورهٔ قاجاریه (کتابخانه احمد شاهد) اسفراین

حسین پور، جان محمّد: نسخه خطی، اسفراین.

«خ»

خرمشاهی، بهاءالدین: مقاله قرآن واسلوب هنری حافظ: ذهن و زبان حافظ.

خدیویه :*فهرست الکتب العربیة*، طبعة مصر سنه ۱۳۰۸ ـ ۱۳۱۰/ه.ق.

خازنی، ابوالفتح عبدالرحمان : *میزان الحکمه*، ترجمه مدرس رضوی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶ه.ش.

خاتون آبادی.

خوانساری اصفهانی، میرزا محمّد باقر : *روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات*.

خواندمیر : غیاث الدین بن همام الدین : حبیب *السیر*، زیر نظر دکتر محمّد دبیر سیاقی، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۳ه.ش.

خاوری، دکتر اسدالله: ذهبیه *تصوف علمی*، آثار ادبی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۲ ه.ش.

خوشگوی هندی : سفینهٔ خوشگو نسخه خطی شماره ۲۷۲۴ مدرسه عالی سپهسالار (مدرسه عالی مطهری).

خواندمیر : *فصلی از خلاصة الاخبار*، با مقدمه و حواشی و تعلیقات استاد گویا اعتمادی،

چاپ دوم، دلو ۱۳۴۵.
خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین : *دستور الوزراء*، تصحیح و مقدمهٔ سعید نفیسی، چاپ تهران ۱۳۱۷ هـ ش.

« د »

درویش، محمّد هاشم : *ولایت نامه*، نسخه خطی شماره ۹۳۴۱ کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی.
دولتشاه سمرقندی : *تذکرة الشعراء*، چاپ ادوارد براون، ۱۹۰۰م و به اهتمام محمّد رمضانی.
داودی، شمس الدین محمّد بن علی : *طبقات المفسرین*، به کوشش علی محمّد عمر، قاهره، ۱۳۹۲هـ. ق / ۱۹۷۲م.
دانشوران ناصری، نوشته جمعی از فضلا و دانشمندان قاجاریه، چاپ اول، سال ۱۲۹۶هـ
دُلجی، شهاب الدین : *الفلاکة والمفلوکون*.
دانش پژوه، محمّد تقی : میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳هـ. ش.
داودی، تقی الدین حسن بن علی بن داود حلّی : *کتاب الرجال*، چاپ دانشگاه تهران۱۳۴۲هـ. ش.

« ذ »

ذهبی، شمس الدین محمّد : *سیر اعلام النبلاء*، نسخه عکسی آستان قدس رضوی ونیز تحقیق شعیب ارنووط.
ذهبی، شمس‌الدین محمّد : *تذکرة الحفّاظ* ، طبع مجلس دایرةالمعارف العثمانیه، حیدرآباد، هند ۱۳۷۶هـ. ق / ۱۹۵۷م.
ذهبی، شمس الدین محمّد: *العِبَر فی خَبر مَن غَبَر*، به کوشش محمّد زغلول، بیروت، ۱۴۰۵هـ.ق / ۱۹۸۵م و تحقیق دکتر صلاح المنجد، فؤاد سید، الکویت، ۱۹۶۱م.

« ر »

راوندی، محمّد بن علی بن سلیمان: *راحة الصدور و آیة السرور* در تاریخ آل سلجوق ۵۹۹هـ. ق، به سعی و تصحیح محمّد اقبال، کتابفروشی علی اکبر علمی چاپ دوم ۱۳۶۳ تهران.
ریاضی، غلامرضا: *دانشوران خراسان*، شرکت چاپخانه خراسان، مشهد، دیماه ۱۳۳۶هـ. ش.
رشیدالدین فضل الله همدانی : *بیان الحقایق*، میکروفیلم شماره ۵۶۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
رازی، امین احمد : *هفت اقلیم*، تصحیح وتعلیق جواد فاضل، کتابفروشی ادبیه وعلی اکبر

علمی ۱۳۴۰ه.ش.

«ز»

زرکلی، خیرالدین : الاعلام.

زبیدی، سید مرتضی : *شرح الاحیاء عندالکلام علی ائمه اصول الدین.*

زرین کوب، دکتر عبدالحسین : *فرار از مدرسه* انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۳ه.ش.

«س»

سمعانی، عبدالکریم بن محمّد: *التحبیر فی معجم الکبیر*، تحقیق منیره ناجی سالم، بغداد، مطبعة الارشاد، ۱۳۹۵ه.ق /۱۹۷۵م.

سمعانی، ابو سعد عبدالکریم بن محمّد: *الانساب*، تصحیح وتعلیق شیخ عبدالرحمان بن یحیی المعلمی الیمانی، الطبعة الاولی مطبعه دایرةالمعارف العثمانیه.

سبکی، تاج الدین : *طبقات الشافعیه الکبری*، تحقیق محمود محمّد الطناحی ـ عبدالفتاح محمّد الحلو، طبع، بمطبعة عیسی البابی الحلبی و شرکاء حیدرآباد دکن ـ هند ۱۳۸۲ه.ق / ۱۹۶۲م.

سمعانی، ابو سعد عبدالکریم بن محمّد : *الانساب*، تقدیم و تحقیق عبدالله عمر البارودی، دارالجنان، بیروت، ۱۴۰۸ه.ق / ۱۹۸۸م.

سهمی، حمزة بن یوسف (م ـ ۴۲۷ه.ق) : *تاریخ جرجان*، الطبعة الاولی، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانیه، بحیدرآباد دکن الهند، ۱۳۶۹ه.ق ۱۹۵۰م.

سیوطی، جلال الدین : *نظم العقیان.*

سیوطی، عبدالرحمن: *طبقات الحفاظ*، الطبعة الاولی، مکتبة الاستقلال الکبری ـ قاهر طبعة الاولی، ۱۳۹۳ه.ق.

سیوطی، جلال الدین، *بغیة الوعاة*

سمنانی، علاءالدوله : *خمخانه وحدت*، به کوشش عبدالرفیع حقیقت (رفیع)، چاپخانه کاویان ۱۳۶۲ش.

سام میرزای صفوی : *تذکره تحفهٔ سامی* ، به تصحیح و مقدمه رکن الدوله همایونفرخ.

سامانی (موج)، خلیل : *اقتراح*، طبع سال ۱۳۴۹ه.ش.

سامانی (موج)، خلیل: *دوبیست شاعر*، انتشارات صائب چاپ سوم ۱۳۵۰ه.ش.

سیدی فرخد، سید مهدی: *سرایندهٔ کاخ نظم بلند*، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول ۱۳۷۱ه.ش.

سمنانی، علاءالدوله، احمد بن محمّد بن بیابانکی : *العروة لاهل الخلوة والجلوة*، به تصحیح نجیب مایل هروی.

سالک، عبدالمجید: *الدرة المکنونة*، نسخه خطی حمید رحمانی، تاریخ کتابت ۱۲ ربیع الاولی سال ۱۲۸۴ه.ق.

« ش »

شریف ادریسی ابو عبدالله محمّد بن عبدالله بن ادریس بن المحمودی الحسینی: *نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق*، بیروت چاپ اول، ۱۴۰۹ه.ق / ۱۹۸۹م.
شیخ طوسی، ابو جعفر محمّد بن الحسن بن علی: *الفهرست*، به کوشش محمود رامیار، چاپ دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱ه.ش.
شوشتری، قاضی سید نورالله : *مجالس المؤمنین*، کتابفروشی اسلامیه ـ تهران ۱۳۶۵ه.ش.
شیرازی، ابو اسحاق : *طبقات الفقهاء*، به کوشش احسان عباس، بیروت ۱۴۰۱ه.ق / ۱۹۸۱م.
شیرازی، محمّد معصوم : *طرائق الحقائق*، به تصحیح محمّد جعفر محجوب، کتابفروشی بارانی، ۱۳۴۵ه.ش.
شاهد : احمد، مقاله : میرزا سنگلاخ، هفته نامه ندای قومس، سال پنجم، شماره مسلسل ۲۲۷ چهارشنبه ۹ اسفند ۱۳۷۴ه.ش.ص۷.
شروانی، جمال خلیل : *نزهة المجالس*، تصحیح و مقدمه دکتر امین ریاحی، انتشارات زوّار، چاپ اوّل ۱۳۶۶ه.ش.
شفیق، لچهمی نراین:*شام غریبان*، نسخه عکسی کتابخانه دانشکده الهیات مشهد از روی نسخه خطی هندوستان.
شهره، علیرضا (میرزا قاجار): *بستان العشاق*، نسخه خطی شماره ۴۴۵۵ آستان قدس رضوی.
شروانی، زین العابدین، *ریاض السیاحة*، تصحیح اصغر حامد ربانی، ۱۳۳۹ه.ش.
شروانی، زین العابدین، *حدائق السیاحة*، سازمان چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۸ه.ش / ۱۳۸۹ ه.ق.
شیرازی، عیسی بن جنید : *تذکرهٔ هزار مزار*، ترجمه شدالاذار؛ به صحیح و تحشیه دکتر نورانی وصال، ۱۳۶۴ه.ش.

« ع »

عنقا، طلعت (اعتماد مقدم) *تذکرهٔ طلعت مجموعهٔ نغمه‌های پراکنده*، چاپ تهران ۱۳۳۹ه.ش.
عتبی، ابو نصر : *تاریخ یمینی*، ترجمه ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، به اهتمام دکتر جعفر شعار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران.
عقیلی، سیف الدین حاجی بن نظام :*آثار الوزراء*، به تصحیح وتعلیق میر جلال الدین حسینی ارموی (محدث)، انتشارات اطلاعات چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۴ه.ش.

عوفی، سدید الدین محمّد : *لباب الالباب*، به اهتمام ادوارد براون انگلیسی، طبع لیدن، مطبعه بریل، ۱۳۲۴ه.ق / ۱۹۰۶م.

عوفی، سدیدالدین محمّد: *جوامع الحکایات و لوامع الروایات*، به کوشش جعفر شعار، تهران، ۱۳۶۶ه.ش.

عبادی، محمّد بن احمد : *طبقات الفقهاء الشافعیة*، به کوشش گوستا وتیستام، لیدن ۱۹۶۴م.

عارف روئینی اسفراینی، ملّا اسماعیل : *اسرارالعرفان*، نسخه خطی آقای مجیدی اسفراین.

عارف روئینی اسفراینی، ملّا اسماعیل : *العرفان*، نسخه خطی آقای مجیدی اسفراین، نسخه خطی شماره ۸۷۵۹ آستان قدس رضوی.

عارف اسفراینی، ملّا اسماعیل: *دیوان اشعار* (تحفهٔ حیدریه) نسخه خطی شماره ۵۵۴۶ کتابخانه ملی ملک و شماره ۱۸۸۴۷ دانشکده الهیات مشهد.

عارف اسفراینی، ملّا اسماعیل : *ایرج دبیری*، نسخه خطی اسفراین.

عنقاد، ماه طلعت (اعتماد مقدم) از محمّد ﷺ تا محمّد ﷺ، تهران، انتشارات مکتب اویسی شاه مقصودی، ۱۳۵۶ه.ش.

علی دوست، محمّد علی: مقاله شیخ آذری و ترکیب بند او در رثای امام حسین علیه‌السلام مجله مشکوة سال   شماره

عطاردی، عزیزالله: *اخبار و آثار حضرت رضا* علیه‌السلام انتشارات کتابخانه صدر، سال ۱۳۶۳ه.ش.

علامه مدنی، سید علیخان ابن معصوم : *سلافة العصر فی محاسن الشعراء بکل مصر*، ناشر، المکتبة المرتضویه ـ مصر.

« غ »

غنیمه، استاد عبدالرحیم: تاریخ دانشگاههای بزرگ اسلامی، ترجمهٔ دکتر نورالله کسائی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ه.ش.

« ط »

طاش کپری زاده، : *مفتاح السعاده*.

طبری، ابو جعفر محمّد بن جریر : *تاریخ الطبری*، تحقیق محمّد ابوالفضل ابراهیم، دارسویدان، بیروت، لبنان، ۱۳۸۷ه.ق / ۱۹۶۷م.

« ص »

صبا، محمّد مظفر حسین: *تذکرهٔ روز روشن*، تصحیح و تحشیهٔ محمّد حسین رکن زادهٔ آدمیّت، انتشارات رازی، تهران ۱۳۴۳ه.ش.

صفدی، صلاح الدین خلیل بن ایبک : *نکتُ الهمیان فی نُکت العمیان* تحقیق احمد زکی،

الجمالیه مصر، ۱۹۱۱م.
صفا، دکتر ذبیح الله : *تاریخ ادبیات ایران.*
صفدی، صلاح الدین خلیل بن ایبک : *الوافی بالوفیات*، دمشق ۱۹۵۳م و تحقیق محمّد بن محمود ـ ابراهیم بن سلیمان، دیسدریغ ۱۹۷۰م.
صریفینی، ابراهیم بن محمّد : *تاریخ نیشابور*، (منتخب السیاق عبدالغافر فارسی) به کوشش محمّد کاظم محمودی، قم ۱۴۰۳ه.ق / ۱۳۶۲ش.
صوفی، محمّد عبدالجبار خان.
صدر، آیت الله سید حسن : *تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام*، شرکة النشر والطباعة العراقیة المحدوده.
صفوی، سام میرزا : *تذکرهٔ تحفه سامی*، تصحیح ومقدمهٔ رکن الدوله همایونفرخ

« ف »

فارسی، عبدالغافر بن اسماعیل (۴۵۱ ـ ۵۲۹.ق) : *الحلقه الاولی من تاریخ النیسابور* المنتخب من السیاق، انتخاب ابو اسحاق ابراهیم بن محمّد بن الازهر صریفینی (۵۸۱ ـ ۶۴۱ه.ق) ، اعداد محمّد کاظم المحمودی، ناشر جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیه فی قم المقدسة المطبوع فی سنه ۱۴۰۳ه.ق. ۱۳۶۲ه.ش.
فلسفی، نصرالله: چند *مقاله تاریخی و ادبی.*
فروزانفر، بدیع الزمان : ترجمه *رسالهٔ قشیریه*، ترجمهٔ ابوعلی عثمانی، تهران مرکز انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۱.
فخرالزمانی قزوینی، ملا عبدالنبی (۱۰۲۸ه.ق): *تذکرهٔ میخانه*، احمد گلچین معانی، ۱۳۴۰ه.ش.
فرخی سیستانی: *دیوان اشعار* به کوشش محمّددبیر سیاقی، چاپ سوم سال ۱۳۶۳ه.ش.
فسنقری، غلامرضا : *نظری گذرا بر زندگی رشیدالدین محمّد بیدوازی*، مجله بینالود، شماره ۳، ص ۴۴.
فسنقری، غلامرضا: مقاله «شیخ آذری عارف و شاعر قرن نهم هجری، روزنامهٔ خراسان ۱۳۶۸/۷/۲۴.
فخری هروی، محمّد بن امیر : *روضة السلاطین و جواهر العجایب*، تألیف سال ۹۵۸ و ۹۶۲، تصحیح و تحشیه سید حسام الدین راشدی ـ حیدرآباد.
فخری هروی، محمّد بن امیری : *جواهر العجایب*، طبع هندوستان، ۱۸۷۳م.
فاضل، محمود: *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه الهیات و معارف اسلامی مشهد*، ۱۳۶۱ه.ش.
فرشته، محمّد قاسم هندوشاه استرآبادی: *تاریخ فرشته*، چاپ سنگی وطبع کانپور ۱۸۷۴م.

« ق »

قشاسی، صفی الدین احمد بن محمّد بن عبدالنبی انصاری مدنی دجانی *السمط المجید*، بمطبعة مجلس دائرة المعارف النظامیة الکائنه فی الهند، حیدرآباد دکن سنه ۱۳۲۷هـ.ق.

قزوینی: *آثار البلاد واخبارالعباد*.

قمی، احمد بن حسین : *خلاصة التواریخ*.

قدامة بن جعفر: *کتاب الخراج و صناعة الکتابة*، شرح و تحقیق دکتر محمّد حسین الزبیدی، دارالرشید، عراق، ۱۹۸۱م.

« ک »

کحّاله، عمر رضا: *معجم المؤلفین*، احیاء التراث العربیه، بیروت، لبنان.

کتانی، محمّد بن جعفر: *الرسالة المستظرفه*، بیروت ۱۳۳۲هـ.ق و دارالفکر بدمشق ۱۹۶۴م.

کسائی، دکتر نورالله : *مدارس نظامیه* و تأثیرات علمی و اجتماعی آن، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۳هـ.ش.

کاظم: *تذکرهٔ کاظم*، نسخه خطی شماره ۹۰۱ مجلس شورای اسلامی.

کشاورز، صدر: *از رابعه تا پروین*.

کاویانیان، حاج احتشام: *شمس الشموس یا تاریخ آستان قدس*، اداره کل فرهنگ و هنر، ۱۳۵۴هـ.ش.

« گ »

گردیزی، ابو سعید عبدالحی بن ضحاک : *تاریخ‌گردیزی*، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۳هـ.ش.

گازرگاهی، امیر کمال الدین حسینی: *مجالس العشاق*، «تذکرهٔ عرفا» به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، انتشارات زرّین. تهران، ۱۳۷۵.

گوپاموی هندی، محمّد قدرت الله : *نتایج الافکار*، هندوستان، چاپخانه سلطانی بمبئی نمبر ۳، هندوستان ۱۳۳۶.

گلچین معانی، احمد :*کاروان هند*.

گلشن آزادی، علی اکبر : *صد سال شعر خراسان*

« ل »

لاهوری، غلام سرور : *خزانه عامره*.

لاهوری، غلام سرور : *خزینة الاصفیا*، چاپ هند، سنگی

« م »

محمّد آبادی، دکتر باویل : *ظرائف و طرائف*، تهران ۱۳۵۸ه.ش.

مشیر سلیمی ، علی اکبر: *زنان سخنور*، موسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، تهران، چاپ اول ۱۳۳۷ه.ش.

مایل هروی، نجیب : *در شبستان عرفان*، مقدمه و تصحیح و تعلیقات، نشر گفتار، تهران ۱۳۶۹ه.ش.

مایل هروی، نجیب : *نقد وتصحیح متون* (مراحل نسخه شناسی و شیوه‌های تصحیح نسخه‌های خطی فارسی، آستان قدس رضوی ۱۳۶۹ ه.ش.

منینی، احمد بن علی : *الفتح الوهبی علی تاریخ ابی نصر العتبی* المطبعة الوهبیه، ۱۲۸۶ه.ق.

منشی کرمانی : *نسائم الاسحار فی لطائم الاخبار*.

مامقانی، عبدالله : *تنقیح المقال فی علم الرجال*، المطبعة المرتضویه، النجف الاشرف، سنه ۱۳۵۲ ه.ق.

منزوی، احمد: *فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان*.

معجم المطبوعات.

متز، آدام : *تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری*، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴ه.ش.

معجم المصنفین.

محمّد بن منور : *اسرارالتوحید*، با مقدمهٔ دکتر علی اصغر حلبی.

مشکور، محمّد جواد.

مدرس رضوی، محمّد تقی : *احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی*، چاپ دوم، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۷۰ه.ش.

معتضد، خسرو : محمّد زکریای رازی.

میرزا سنگلاخ : *تذکرة الخطاطین*، چاپ تبریز سال ۱۲۹۵ه.ق.

مدرس تبریزی، میرزا محمّد علی : *ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه واللقب کنی والقاب*.

محبّی : محمّد امین بن فضل الله (۱۱۱۱ه.ق) *خلاصة الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر*، مکتبة خیاط ـ بیروت ـ لبنان.

مجاهد، احمد: *آثار غزالی*.

منتخب الاشعار، نسخه خطی شماره ۲۴۳ب دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد.

میر خواند: محمّد برهان الدین : *روضة الصفا*، تهران ۱۳۳۹ه.ش.

مرقوم پنجم سلم السموات.

مشهدی اسفراینی، محمّد تقی: *مقامات العارفین*، نسخه خطی شماره ۹۱۲۷ آستان قدس

رضوی و شماره ۲۴۵ کتابخانه سپهسالار (مدرسه عالی شهید مطهری).

مجموعه صد کلمه نسخه خطی شماره ۷۱۳۶ کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی.

مجتبائی، فتح الله، مقاله : «شیخ آذری اسفراینی» در دایرهٔ المعارف بزرگ اسلامی جلد اوّل ص ۲۶۶ ـ ۲۶۸.

منزوی، احمد :*فهرست خطی فارسی*.

مکی، حسین :*گلزار ادب*، چاپ دوم ۱۳۲۹ه.ش.

مجموعه خطی شماره ۵۲۴۹ کتابخانه ملی ملک تهران.

مجموعه اشعار خطی شماره ۳۳۲۹ کتابخانه مجلس شورای اسلامی .

مؤید ثابتی، سید علی : *تاریخ نیشابور*، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵ه.ش.

مشیخه : *نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران* به شماره ۲۱۴۳ تاریخ کتابت در فاصله ۹۸۸ ـ ۸۵۷ بیشتر در باب خاندان حمویه است.

مجموعهٔ خطی شماره ۷۶۲ کتابخانهٔ ملی ایران.

مشیر سلیمی، علی اکبر :*زنان سخنور*، چاپ اول، مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، تهران ۱۳۳۷ه.ش.

میرزا قاجار، شاهزاده علیرضا : *بستان العشاق*، نسخه خطی شماره ۴۴۵۵ کتابخانه آستان قدس رضوی .

« ن »

نظام الملک، خواجه حسن: *الوصایا*، نسخه خطی شماره ۳۵۸۴ کتابخانه آستان قدس رضوی.

نفیسی، سعید : *تاریخ نظم ونثر در ایران*.

نفیسی، سعید : *در پیرامون تاریخ بیهقی*.

نووی، یحیی بن شرف: *تهذیب الاسماء واللغات*، قاهره، ادارة الطبعة المنیریه.

نخجوانی، حاج حسین : *موادالتواریخ*، ناشر کتابفروشی ادبیه، شهریور ۱۳۴۳ه.ش.

نوائی، نظام الدین علیشیر : *مجالس النفائس*، به اهتمام علی اصغر حکمت و محمّد قزوینی تهران ۱۳۲۳ه.ش.

نوایی، عبدالحسین؛ *رجال حبیب السیر*، تهران، ۱۳۲۴ه.ش.

نهاوندی، ملّا عبدالباقی :*مآثر رحیمی*، چاپ سربی کلکته، ۱۹۳۱م.

نرشخی، ابو بکر محمّد بن جعفر : *تاریخ بخارا*، ترجمه ابو نصر قباوی، تلخیص محمّد بن زفر بن عمر، تصحیح محمّد تقی مدرس رضوی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱ه.ش.

« و »

واله داغستانی، علیقلی : *تذکرهٔ ریاض الشعراء*، نسخه‌خطی شماره ۴۳۰۴ کتابخانه ملی ملک.

« هـ »

همائی، جلال : *غزالی نامه* : انتشارات فروغی، تهران، چاپ دوم.

هاشم پور سبحانی، توفیق ـ آق سو، حسام الدین :*فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه دانشگاه*، استانبول.

همدانی، امیر علی : رساله، میکروفیلم شمارهٔ ۳۷۱ دانشگاه تهران.

هروی، سیف : *هراتنامه*.

هاشمی سندیلوی : *تذکره مخزن الغرائب*.

هدایت، رضاقلی خان : *تذکره ریاض العارفین*، چاپ دوم، چاپخانه آفتاب، تهران تیرماه ۱۳۱۶.

هدایت، رضا قلی خان : *مجمع الفصحاء*.

همایونفر، بابا : مقاله : «قیمتی لفظ دُردری» کیهان فرهنگی سال یازدهم، شماره ۷ص ۴۰ تا ۴۳.

هدایت، رضا قلی خان، *انجمن آرای ناصری*، چاپ سنگی نستعلیق تهران ۱۲۸۸ه.ق.

« ی »

یاقوت حموی، ابو عبدالله : برگزیده *المشترک وضعاً والمفترق صُقعاً*، ترجمهٔ محمّد پروین گنابادی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲ه.ش.

یاقوت حموی، ابو عبدالله : معجم *البلدان*، دار صادر بیروت.

یاقوت حموی، ابو عبدالله : معجم *الادبا*، قاهره.

یافعی : *مرآة الجنان*.

یوسفی، دکتر غلامحسین : *فرخی سیستانی*، انتشارات علمی ، چاپ چهارم بهار ۱۳۷۳ه.ش.

یعقوبی، ابن واضح : *البلدان*، ترجمه دکتر محمّد ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، تهران ۱۳۴۷ه.ش.

یونینی، قطب الدین موسی حنفی : *ذیل مرآت الزمان*، حیدر آباد هند، ۱۳۷۴ه.ق ۱۹۵۴م.